شروع بترجمه غره جمادی الآخر
و فراغ از آن در روز دهم ماه
رمضان المبارک
سنه ۱۲۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخه اصلی ترجمه مدخل ابی معشر
جعفر بن محمد بلخی بخط مترجم مرحوم
علی محمد بن محمد صالح نیشابوری
که برای محمد ولی میرزا ابن فتحعلیشاه
قاجار ترجمه نموده و بمعظم له تقدیم کرده است
بتاریخ سوم شعبان ۱۳۸۴ زین الدین جعفر زاده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

ستایش و ثنا مخصوص خدا اوست که آفریده است آسمانها را با آنچه در آنهاست از انوار و آفریده است ستارگان را زینت [illegible]
و آفریده است آنها را دلیلها و علامتها که راه جسته میشود بآنها در ظلمات و آفریده است زمین را از برای [illegible]
در آن روزیهای اهل آن پس نیست معبودی بحق بجز خدا [illegible] و رحمت فرستد خدا بر محمد که نبی و بنده
اوست و بر آل او درود فرستد درود بسیار قول اول از کتابی که مجمل در علم احکام نجوم است این کتابیست که تالیف کرده
ابو جعفر پسر محمد که معروف است بابو معشر [illegible] بلخی در صناعت مدخل علم احکام نجوم و این مشتمل بر هشت مقاله است و نزد
[illegible] در نزد هر مقاله عدد فصول او [illegible] پس ذکر میکنیم فصلهای قول اول و آن شش است فصل اول در [illegible]
[illegible] فصل دوم در وجود احکام است فصل سیوم در بیان کیفیت [illegible] کواکب است در این عالم فصل چهارم در صورتهای [illegible]
در ترکیب مرکبات و مطبوعات است فصل پنجم در رد دلیل کسانی که بر اثبات احکام و رد کردن بر آنکه گمان کرده است که کواکب [illegible] از برای
حرکت و زینت و دلالت نه از هر چیزهای که موجود شوند در این عالم فصل ششم در منفعت علم احکام و [illegible]
بچیزهای که در این عالم ثابت است از تاثیر حرکات کواکب [illegible] فصل اول در آغاز کتاب [illegible]
[illegible] و بعضی از منجمین [illegible] که دانسته است مرا تالیف کتابی در علم احکام نجوم آن بود که [illegible]
[illegible] که قصد [illegible] چیزها است [illegible] علما و تالیفات [illegible] از برای [illegible] تمام
حاجتهای ایشان زیرا که تمام شدن غرض علمی بتمام شدن [illegible] قصد [illegible]
کتاب بسیاری که [illegible] از اهل صناعت احکام [illegible] کتاب [illegible] بیان کرده
در آن این صناعت را بدلیلهای [illegible] و در آنها [illegible] بود و آنچه [illegible] در [illegible]

قومی

قومی را که اختلاف کرده اند در ذات و حقیقت احکام [illegible] از برای قوت حرکات ستارها
تاثیری در این عالم [illegible] و گفته اند قومی دیگر آنکه مر کواکب را تاثیر در اجناس و انواع [illegible] در چیزی [illegible] گروهی [illegible]
تاثیر در انتقال زمان و تغییرات آن است و بس و بعضی دیگر در دفع این مذهب سخنها مختلف گفته اند و گروهی گفته اند آنکه مر کواکب را تاثیر
که در این عالم است و [illegible] است و دیدیم [illegible] که حجت واضح و مقبول [illegible] بر قول خود بیاورد پس عزم کردیم
تالیف کنیم این کتاب را در مدخل علم احکام [illegible] علما تالیف کتابها [illegible] در شرح کردن آنچه محتاج الیه است در کتابهای [illegible]
و مقدم داشتیم آنچه سزاوار است که مقدم داشته شود و تاخیر آنچه مناسب است که موخر [illegible] و [illegible] ابتدا کنیم در این کتاب [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] بیان و [illegible] قصد کردن [illegible] اما اول [illegible]
و چهارم اسم کتاب و پنجم آنکه در چه وقت باید خوانده شود [illegible] از چه کتاب است ششم آنکه از چه جزء است یا از جزء علمست [illegible]
از جزء علم هفتم در قسمت اجزای کتاب است بمقاله ها و فصولها اما غرض ما در این کتاب آنست که بیان کنیم در این کتاب
علت هر چیزی که مبتدی در تعلیم احکام نجوم [illegible] و این کار را با کفایت کردیم [illegible] از کتابها [illegible] کرده بودند
این صناعت در [illegible] از برای [illegible] در آن جمع آنچه محتاج الیه است در این صناعت موجود [illegible] از اهل
[illegible] احکام نجوم [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] علت آنها را [illegible] و ثبات [illegible] آنها و [illegible] از اهل این صناعت [illegible]
زمان پیشین [illegible] کرده اند در هر چیزی از این علم [illegible] تقدم قول بعضی علمای پیشین [illegible] نجوم پیشینیان [illegible]
علمای این صناعت را [illegible] علت [illegible] تالیف کردیم [illegible] احکام [illegible]
و [illegible] در این کتاب علت [illegible] کواکب و بروج و طبایع [illegible] و دلالتهای مفرده و مرکبه [illegible] بر تفصیلی که [illegible] در

این کتاب و انجمله آنچیزی که علت آنها موجود نیست استخراج آنها ممکن است از برای علما و دانایان باصول این صناعت کاملا ان
کتاب پس ظاهر و هویداست زیرا که هر کس که خواسته باشد که ابتدا کند در تعلیم علم نجوم پس ممکن است او را که بخواند این کتاب و فهمیدن ان
مدخل بسوی معرفت احکام و استدلال میکند بخواندن این کتاب چونکه بعضی چیزها که استدلال میشود از کتب خوانده کتابهای
متقدمین را زیرا که من جمع کردم در این کتاب اصل این صناعت او ظاهر ساختم از اسرار علم این صناعت آنچه مخفی
و کشف کردم از باطن این صناعت آنچه مستور و مخفی بود بر هر کس که بخواند قدری از آنچه محتاج الیه است از اصول احکام
و اما واضع این کتاب پس ذکر کردیم در اول این کتاب که او جعفر بن محمد است که معروف است بابو معشر منجم و چرا محتاج شد بسوی
و کتاب پس بسبب اینکه آگاه باشد خواننده کتاب باینکه واضع کتاب عالمست بانچه [illegible] دقیق است از اقوال قبول
و نیز بعلت اینکه بیابد جاهل کتاب را که نفس [illegible] پس [illegible] تا [illegible] کتب
پس از کتاب [illegible] علم احکام نجوم است و چرا محتاج شد [illegible] اسم کتاب [illegible] دلالت میکند اسم
خوانده میشود بشی از کدام کتاب [illegible] از کدام کتاب پس [illegible] خوانده میشود پس از هر کتاب [illegible] احکام زیرا که این
و چرا محتاج شد بمعرفت وقت خواندن [illegible] چیست که میخواند [illegible] کتاب [illegible] خواند [illegible] کتاب
[illegible] این صناعت پس این از اجزاء علم است و درآن از جزء علم آنقدر است که محتاج است [illegible]
بسوی علم احکام و اما [illegible] این کتاب [illegible] هشت مقاله [illegible] مقاله اول پس در آن شش فصل است در وجود علم احکام و
[illegible] کردن [illegible] احکام بقوت حرکات کواکب و چگونگی [illegible] کواکب [illegible] عالم [illegible] احکام [illegible]
[illegible] منتفع شدن [illegible] شناختن جزوها از علم نجوم و اما مقاله دوم پس در آن نه فصل است [illegible] عدد صور [illegible] فلک [illegible]
[illegible] و طبیعتها [illegible] و اما مقاله سیم پس در آن نه فصل است در [illegible] کواکب سبعه

خواندن هر کتاب [illegible]
بود بر بسیاری از علما
بیشتر این صناعت
شناختن اسم واضع
میکند قول واضع [illegible]
وثوق بهم رساند [illegible]
آنچه میخواند
کتاب بر فن کتاب دلالت
دانستن اینکه در چه وقت [illegible]
بسوی معرفت احکام [illegible]
از اسم او ظاهر شده

کواکب سبعه را و انتقال آنها در برجها و بر دوری تغییرات [illegible] و دلالت آنها بر حالتهای ارکان اربعه و تعریف
احکام نجوم و منجم در هر چیزی که سزاوار است انکه نظر کند صاحب این علم و خاصیت دلالتهای شمس و قمر و سایر کواکب بر شمس و
بر آنچه حادث میشود در این عالم و اما مقاله چهارم پس در آن نه فصل است در ذکر طبیعتهای کواکب و سعد
و نحسهای آنها بر نهجی که ذکر کرده اند [illegible] پیشتر منجمان و آنچه که رد کرده ایم بر ایشان قول ایشان را و آنچه ذکر کرده ایم ما از سعد و نحس
حالتها و طبیعتهای ایشان و اما مقاله پنجم پس در آن بیست و سه فصل است از خطوط کواکب در بروج [illegible]
و حدود [illegible] خطوط ایشان و اما مقاله ششم پس در آن سی و دو فصل است در بیان حالتهای بروج
و خاصیت دلالتهای ایشان بر جزئیات و اما مقاله هفتم پس در آن نه فصل است از حالات کواکب و خاصیت دلالتهای آنها
بر کاینات و اما مقاله هشتم پس در آن نه فصل است در استخراج سهمها و علامتهای آنها و چرا منقسم [illegible] کتاب [illegible] مقالات و
فصول [illegible] اینکه کتاب هر گاه [illegible] دشوار [illegible] فصل فصل و جزء جزء شود [illegible] خوانندگان [illegible]

فصل دوم در وجود علم احکام نجوم

است بدانکه آنچه در نجوم و حرکات او دو نوع از علم است که [illegible] در ذکر و عظمت در قدر
اما نوع اول که او را علم کلی میگویند [illegible] افلاک علویات است و افلاک کواکب هر فلکی را
علیحده و دوری هر فلکی را از دیگری و میل بعضی از آنها از بعضی و بزرگی آنها و قدر هر فلکی
و دوری او از زمین و اینکه زمین مستدیر است و اینکه افلاک مستدیرند و محیط [illegible] بزمین
و اینکه فلک اعلی دوران میکند بذاته و دوران میدهد این افلاک سفلی را آنچه در او هست
از کواکب در قریب یک شبانه روز یکدوره از مشرق بمغرب و اینکه شمس طلوع میکند بر قومی دون
قومی و اینکه در وقتی واحد [illegible] از برای قومی روز است و از برای قومی دیگر شب

[illegible]
کواکب [illegible]
بکیفیت و کمیت

و آنکه اجرام علویه کلّ آنها دو حرکت مختلف میکنند واما بسیاری از افلاک پس آنها سیری دارند موافق
با سیر فلک اعظم از مشرق بمغرب واما کواکب پس آنها سیر میکنند از مغرب بمشرق مخالف
با سیر فلک اعظم و آنکه سیری بسیاری از افلاک موافق است با سیر کواکب و در ذیل آن ذکر شود انواع حرکات
کواکب و افلاک هر فلکی و هر کوکبی علیحده و آنچه خاصه هر یک از اینهاست و آنکه کدام اسرع
است وکدام ابطاء وکدام مشابه است از دیگری و آنکه قدری زمین در کوچکی در نزد فلک
شمس قدر نقطه ایست نزد دایره و معرفت کسوف کواکب بعض آنان مر بعضی را و کسوف شمس
پس آشنا شدن این و هر چیز که احتیاج باو بود از این جنس از کیفیات افلاک و کیفیات افلاک
و کمیت حرکتهای کواکب و حالات ایشان علم کل گویند اما بسیاری از آنها هر علم کلی و کیفیت او کیفیتهم
موجود و بیان است و آنچه از این عیاناً موجود نباشد پس قیاس مضطر میانه بسوی
قبول او زیرا که دلالت و براهین ثابت این قسم از اسباب بینه و واضحه ایست که اتفاق بر آنها دارند
دانشمندان از علم حساب و هندسه و حکمت که هیچ شک راه نیابد در آنها شک و اتباع
ندارند عقول از قول آنها و رد نمیکنند این علم را مگر کسی که معاند حق باشد و بتحقیق که تألیف
کرده است بطلمیوس حکیم کتابی که او را کتاب مجسطی می نامند و بیان کرده است در آن جمیع آنچه
احتیاج بآن هست از علم حالات کواکب و افلاک بعنوان تفصیل **و نوع دوم** علم
احکام است و آن معرفت طبیعت هر کوکبی است و هر فلکی و خاصیه دلالتهای اینها و آنچه متولد میشود
و حادث میگردد از قوتها و اثرهای حرکتهای مختلفه طبیعت اینها در این عالم که تحت فلک قمر است از

او و اما معادن پس متولد میشود در آنها جواهر بقدر قرب آنها از مدار شمس یا بعد آنها از آن
زیرا که شمس هر گاه مسامت میشود یک موضعی از مواضع سطح حاصل میشود در آنجا حرارت و هر گاه
دور شود از آن موضع حاصل میشود در آنجا برودت پس این آثار و بسیاری از این جنس که از فعلهای
ظاهر شمس است مر شناسند عامه مردم و گاهی حاصل میگردد از برای قمر تأثیر ظاهری در بسیاری
از چیزها زیرا که از تغییر قمر از حالی بحالی حادث میشود تغییرات بسیاری در حیوان و نبات و نیز چنین
معادن و در آب دریا و در سقط نطفهها و تولد حیوان در ابتدا انتاج و لقاح و مانند
این باندازه زیادتی قمر در ضوء خویش و نقصان او در آن و بتوسط اختلافات حالات او
و گاهی مر شناسند نیز بسیاری از امم مختلفه آنچه را حادث میشود در ایام سنه از گرمی
و سردی و بادها و بارانها و اصناف تغییرات هوا از حلول قمر در منزلها از منازل
و حالات کائنه خویش و بسیاری از ایشان هر گاه به بینند هر یک از این منازل طلوع در مغرب
در صبحها میگویند آنکه هوا تغییر بهم میرساند در این روز بباد یا ابر یا حرارت یا برودت
[illegible] آنچه حاصل شده است تجربه ایشان از برای آن و گاهی یافت میشود از حرارتهای
کواکب فعلهای مختلفه در این عالم لیکن فعلهای [illegible] آنها در نزد عامه مخفی تر است از فعلهای
شمس و قمر و از جمله آن چیزهایی که استدلال میکنند بآن عامه از فعل کواکب و تأثیر آنها
در این عالم آنچیزی است که حاصل میشود از اختلاف حالات از منه بزیاد شدن کیفیتها و نقصان
او زیرا که اختلاف از منه در زیادتی و نقصان باشد بحرکت کواکب از برای شمس

و قمر در نزد حلول ایشان در مواضع فلک و هرگاه نمی بود مشارکت کواکب از برای شمس و قمر
در وقت حلول اند و آنها در موضعی از مواضع فلک هر آینه هیچ تابستانی گرمتر از تابستانی و هیچ زمستانی
سردتر از زمستانی دیگر نمیشد و گاهی می یابند و میشناسند آنچه ما ذکر کردیم از تغییر طبایع
در انتقال آنها از حالی بسوی حالی عامه از جمیع امم و اقالیم از آنکه که از برای ایشان تجربه
کم باشد و لیکن پیوسته است در نزد ایشان از این جهت ظاهره اینکه نشو و فساد
حاصل میشود بقدر تغییر ازمنه و طبایع و بیشتر تغییر این اشیاء بشمس و سایر کواکب اما آن
گروهی که صاحب تجربه قدیمه اند و طول ایام مدت روزگار ایشان در آن و تعلیم گرفته اند بعضی از بعض
از اسلاف خود پس ایشان در هنگامیکه قیاس کرده اند بر این اشیاء ظاهره که یافته اند
آنها را از فعل کواکب در ازمنه ظاهره و در این طبایع از تغییر شناخته اند در آنها اشیاء
غامضه لطیفه و گاهی میشناسند صناعی که صنعتهای مختلف دارند بعضی آنها که بکار
میبرند از برای صنعتهای خود تدبیر و علومی را از جمیع امم مثلا اصحاب زراعتها و غرس
و آنها که تربیت [illegible] دواب و غنم [illegible] و سایر حیوانات [illegible] و آنها که تدبیر کشتیها
میکنند و سایر صنعتهای که تدبیر نسبت دارند هریکی از آنها بسبب علمی که از تجربه های
لطیفه بمجاری کواکب بهم رسانیده اند اینکه کدام وقت از اوقات [illegible] احیان
بهتر است و کدام بدتر از برای هر چیزی که ارتکاب فعل او میکنند از ابتدا کردن بزراعتها
و درخت نشاندن و ارسال فحول را بجهت نتاج گرفتن و توالد سایر حیوانات و اما

از اختلافات ارضیه و تغییر یافتن طبایع که آن نار و هوا و ماء و ارض است و در چیزهای که حادث
میگردد از این طبایع از اشیاء مثل حیوان و نبات و معادن و نوع اول از علم نجوم که اعلم کلیات
استدلال میشود بر این نوع دوم که علم احکام نجوم است اما بسیاری از علم احکام نجوم ظاهر
و هویدا موجود است و آنچه از او ظاهر نیست استدلال بر او میشود بقیاسهای [illegible] که
واضح میگردد از دانستن طبایع اشیاء و با آنچه ظاهر میشود از تاثیر حرکتهای ستارها در
این عالم در وقت مسامته الکواکب بعضی مواضع را و بعد آنها از زمین و قرب آنها از او
و رد میکنند نوع دوم از علم نجوم را مگر اندکی که دور اند از معرفت و تمیز و تفکر در حالات
این اجرام علویه و از جمله قیاسهائیکه تائید میکنند آنچه ما ذکر کردیم از تصحیح احکام نجوم چیزهای
بسیاری است که بعضی آنها ظاهر است در نزد عامه و بعضی آنها ظاهر نیست در نزد ایشان و از جمله چیزهای
ظاهره که میشناسند آنها عامه از ظاهر تجربهای خویش آنست که ایشان می یابند ازمنه را
مانند ربیع و صیف و خریف و شتا که موجود میگردد با انتقال شمس در ربعهای فلک و می یابند
طبایع را که منقلب میشوند و متغیر میگردند از بعض طبایع بسوی بعض دیگر در وقت می یابند بعضی آنها را
ضعیف میشود بعضی بسبب ازمنه و بموافقت اینها از برای آنها و بمخالفت اینها آنها را
پس هرگاه طبایع را تغییر بسبب ازمنه حاصل شود و ازمنه را تغییر بسبب انتقال شمس در
ارباع فلک حاصل گشت پس انتقال طبایع بعضی بسوی بعضی در این هنگام حاصل میگردد با انتقال
شمس در ارباع فلک و گاهی یافت میشود از برای شمس در هر روزی و هر وقت فعلی در تغییر دادن

طبایع خلاف فعل او در وقتی دیگر و این بانقت است که شمس هرگاه منتقل شود بسوی شرق موضعی
از مواضع یا امر نفع شود بر ایشان یا منخفض گردد از ایشان تغییر یابد طبیعتها و مزاجهای ایشان
و حادث میشود در هوای آن موضع از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و در حیوانها
و نباتها و معادن آن مواضع در هر وقتی از روز و شب از تغییر و کون و فساد شیئی از اشیا
خلاف آنچه بود بران در وقتی دیگر و این چنان است که می بینیم ما از ابتدای حرکت شمس در حالتیکه
صعود کننده باشد بوسط السما ایشان حرکتها ایشان شود در زیادت و قوت پس هرگاه میل کند
شمس از وسط السما پس حرکت ایشان ضعیف میگردد و کم میشود تا غروب شمس پس هرگاه
غروب کند شمس حادث میگردد شب و آرام میگیرد در ان بدنها و ساکن میشود و ضعیف
میگردد و سستی در انها بجهت نوم و قرار بهم میرسد و داخل میگردند حیوانها به آشیانها
و سوراخهای خود پس هرگاه شمس بر ایشان طلوع کرد مرتبه دویم در روز دیگر بر میگردند
بحالتی از حرکت کردن و اما نباتات پس تاثیر شمس ظاهر است دران زیرا که بسیاری
از ان ظاهر میگردد و قوت مییابد و نمو میکند و زیاد میشود در نزد طلوع شمس مثل ریحانی
که آن را نیلوفر میگویند و آذریون و خیار و خرفه و لبلاب از گیاهها که حرکت
میکنند و نمو میکنند با حرکت شمس پس هرگاه غایب شد شمس میل میکنند انها و سست و پژمرده
و ضعیف میشوند و آنچه ظاهر است از فعل شمس آن است که زرع و نباتات نشو و نمو
نمیکنند مگر در موضعیکه شمس طلوع بران مواضع میکند یا میرسد بآن مواضع تاثیر کلی او

اما زراع پس ایشان می‌شناسند آنوقتی را که زراعت در ان نیکوتر میشود از جهت نبات و بیشتر حاصل میشود
و نیکوتر است پس زراعت میکنند در آنوقت و اما اصحاب غرس پس ایشان می‌شناسند آنوقتی
را که صلاحیت ~~[illegible]~~ دارد در آنوقت غرس اصناف غروس و آنوقتی که صلاحیت
ندارد در او غرس کردن و آنکه هر نوعی از غرس در چه زمان بهتر ریشه میگذارد و نیکوتر
است از جهت نشو و قویتر است پس غرس میکنند هر نوعی از آنها را در زمانیکه صلاحیت دارد
در ان زمان و اما اصحاب نتایج پس ایشان می‌شناسند آن زمانی را که صلاحیت دارد
ارسال فحول بر اناث از برای توالد پس اختیار میکنند از برای ارسال فحول وقتی را که
صلاحیت داشته باشد تا تمام شود حمل آنها و نیکو باشد ولادت آنها در وقتی که نیکو شود
نشو ایشان و تربیت آنها و ملاحان و ناخدایان که تدبیر کشتیها کنند می‌شناسند آنوقتی را که
هیجان می‌آید در ان دریا بسبب وزیدن بادها و حصول امواج و آنوقتیکه ساکن میشود
در ان و آنکه در چه وقت از اوقات شب یا روز پس ممانعت میکنند از رکوب بحر دران
وقتی که میدانند که هیجان می‌آید در ان بحر بادهای و موجهای بد و سوار دریا میشوند
از اوقات [illegible] آنوقت که میدانند که بحر با ایشان است و اذیت نمیرساند بایشان
و همه اینها خبر میدهند پیشتر بآنچه حادث میگردد از نیک و بد و می‌آموزند این صحبت
که نیکو مانده و مطلع نباشد و اهتمام نداشته باشد باین علم انکه ایشان اهتمام داشتند و خبر میدهند
آنکه ایشان دانسته‌اند این را از بسیاری تفحص و تتبع و تجربه ایشان در فصول سنه و احوال او

و مجاری شمس و قمر و بودن قمر در بعضی از منازل بیست و هشتگانه و از زیادتی قمر در نور یا نقصان او
در او و از تیزی حرکت کواکب و تقریب آنها در آنوقت و گاهی استدلال میکنند بسیاری از اینجهت بر
بر آشیانهای خاصه از آنچه می‌بینند آنرا در آنوقت از هر جانب هبوب و وزیدن بعضی بادها و بتغییر هوا
بزیادتی گرما یا بردیا اعتدال حتی آنکه لب هست که ماهیگیران در روز در ارسال قوافل برامان شاید که
صفای هوا آنکه ... ارض ... وقت وزیدن باد شمال یا از وزیدن باد دیگر دلالت میکنند بر آنکه
بیشتر گوسفندان که در این روز آبستن شوند ذکور زایند یا اناث و آنکه اکثر زنهای ایشان
چنین و چنان باشند بهر قدر که پیشتر از آن تجربه حاصل کرده اند و نیز در وقت ولادت آنها
خبر میدهند تا آنکه اینها سالم خواهند ماند یا نه و زود نشو و نما کنند یا آنکه بمیرند و باز میگویند که
میگویند که در اینسال واقع میشود مرگ در فلان جنس از دواب یا غنم یا بقر و سایر حیوانات
بقدر آنچه تجربه کرده اند از مجاری قمر و تغییر هوا و همچنین اند برزگران کشتها زیرا آنچه حاصل
تجربه از ایشان میگویند که باد میوزد پیش از زوال شمس یا کم میگردد و همچنین اصحاب غرس
زیرا که ایشان میگویند در نوشته ... از غرسی که در یکزمان غرس کرده باشند آنکه این درخت
زودتر از آن درخت بارور شود و بعد از این بقدری آنچه خاصیت در هر یک دیده اند
از بسیاری تجربه‌ها همچنین جمیع اصحاب صناعات زیرا آنچه حاصل میشود از برای ایشان
که شناخته اند او را در صناعات ایشان چیزهای لطیفه از بسیاری تجربه‌های ... حفظ میکنند در آنها
و میگویند که آن اسبابی که شناخته میشود بها این اشیاء این است و چرا این نیست که آن ...

به بسیاری

به بسیاری تجربه‌های ایشان است مر تغییرات هوا و حسب اختلاف و ... زوال شمس و قمر را و گاهی
می‌بینند مردم بسبب تجربه‌های طولانی بردن دلالات بچیزهای پنهانی به بسیاری ... و همچنین زنان
قابله که ایشان میشناسند بتجربه‌های خود که آیا این زن حامله است یا نه و حمل او مذکر است یا مؤنث
و میدانند از مولود بکر که آیا بعد از این خواهد زایید یا نه و عدد اولاد او چند است
و کم است که خطا کنند در آنچه خبر میدهند از این اشیاء بسبب طول درازی تجربه‌های ایشان
و بسیاری آنچه شنیده اند از پیشینیان که در روزگار پیشینیان تجربه این امور کرده اند
اما شناختن ایشان آنکه این زن حامله است یا نه چنان است که نظر میکنند بان زن که
گمان حامله بودن دارند پس اگر دیدند که سرهای دو پستان او پهن شده است و تغییر ...
... یافته است از آن رنگ که داشته است میدانند که او حامله است و از جمله چیزهای
که بآن استدلال بر حمل میکنند آن است که نظر میکنند به دو چشم آن زن پس اگر ببینند
که فرو رفته است و در پلکهای چشم او استرخا حاصل شده است و ببینند او را که تیز ... شده
نظر میکند و حدقه‌های او صاف شده است و سفیدی چشم او بی رگ شده است میدانند
که حامله است اما معرفت بهم رسانیدن ایشان بتذکیر و تأنیث چنان است که نظر میکنند به شکم
زن پس اگر ببینند او ... گرد و نیکو و در آن صلابت بهم رسیده و رنگ او پاکیزه بود دانسته‌اند
آنکه حمل مذکر است و اگر در شکم زن درازی بود و سستی بهم رسیده و در رنگ او تغییر و لکه
بهم رسیده میدانند آنکه آن حمل مؤنث است پس نظر میکنند بعد از این به دو پستان او

این زن و

پس اگر رنگ او متغیر بسیاهی شده باشد میدانند که آن حمل ذکر است و اگر تیره و بسرخی مایل باشد
مذکر است علاوه بر آنکه این دلالت کم اتفاق وقوع میشود در یکی بعد از یکی از زنان و نیز گرفته میشود
از شیر زن حامله در پیاله و یا انگشت و نظر میشود پس اگر در لبن لزوجتی باشد میدانند که آن حمل
انثی است و نیز یکقطره از شیر زن آبستن بر بالای آئینه آهنی میریزند و در آفتاب
بهواری میگذارند که حرکت نکند بعد از آن او را بقدر یک ساعت میگذارند پس اگر [illegible] منجمد شد چنانکه
گردید شبیه دانه لؤلؤ میدانند آنکه حمل ذکر است و اگر منبسط شد میدانند که انثی است
و اما معرفت آنچه حادث میشود بعد از ولادت چنان است که در هنگامیکه میزاید مولود
واقع میشود بر زمین بسر خویش چه ذکر باشد آن مولود یا مونث پس اگر بر سر او شبیه اکلیلی باشد
از موی میدانند که آن مولود که بعد از آن بزاید این زن در هر وقت که باشد مذکر است
چه بعد از یکسال باشد یا بیشتر و اگر اکلیل بر سر او بهم پیچیده میدانند که آن زن بعد از این
پسر در یک شکم بزاید و بترک بگویند بعد مولودی یا مولوده که بر سر او اکلیل باشد در وقت
ولادت او و از جمله چیزهای که بترک بگویند آن است که غشاوه و پرده که مولود در آن
میباشد در هنگامیکه مادر او را میزاید صحیح باشد زیرا که غشاوه مولود بسته که منقطع
میگردد پیش از آنکه مولود از شکم مادر خویش بیرون آید و اما معرفت عددی ولدی
که زن میزاید چنان است که نظر میکنند بسوی زن بکر هرگاه اول ولادتش باشد
پس هرگاه مولود واقع شد بر زمین [illegible] ببینند در بلندی ناف او که متصل است بشیره دان

چین ها و گره ها پس نظر میکنند که چه قدر چین و گره دارد پس میگویند که این زن
بعدد چین و گرهی که در طول این سره است میزاید و اگر در آن چین نبینند میگویند زن بعد از این
و اگر زن فرزند اول را سقط کرده باشد بزاید بعد از آن پس آن باطل میگردد اینها علامات
و نیز از برای صاحبان تجربه از راعیان غنم و انواع دواب علاماتی است در هر جنس که
میشناسند بآن حمل این نوع را و نذکر و تانیث و الوان او و احکم است خطاء ایشان
در آن و ترک حمله اند اینقوم این چیزها را از بسیاری تجربهای خود در آن صنعت که در آن
میباشند و اما اطبا پس ایشان میشناسند آنچه حادث میشود در فصول سنه در ابدان انسان
از غلبه حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اما علما حذاق از اطبا پس ایشان
پیش خبر میدهند از آنچه شکون میشود در هر فصل در بدنهای حیوانات از اصناف مرضها
و حمیات و اورام و اختلاف حال هر علتی یا مرضی از قوت او و ضعف او و زیادتی
و نقصان او و طول مکث او یا سرعت ذهاب او و سالم بودن او یا غیر سالم بودن او
بقدر آنچه دیده اند از اختلاف بلدان و سنهای حیوان و غلبه بعضی طبایع بر ابدان
و میگویند که استدلال بر این چیزها میشود از جانب مزاج سنه و اختلاف هوا از جهت اختلاف
اوقات او و در نزد انتقال زمان و تغییر طبایع و این چیزهای که استدلال میکنند بآن
اطبا از اختلاف فصول سنه و هوا بلدان و تغییر طبایع حادث میشود بقوت حرکت
کواکب مثل تسخین قوت شمس و ترطیب قوت قمر و آنچه ظاهر میشود از افعال کواکب در

نزد امتزاج انها با شمس و قمر در هر فصلها و اطباء داناترند بعلتها و اسباب انها و معرفت طبایع
از اصحاب نتایج در زراعات و غرایس ان و صناعت ایشان نزدیکتر است بصناعت نجوم
از صناعتها که ما پیش ذکر کردیم زیرا که صناعت طبیبان شناختن طبایع ارکان اربعه است
و ابدان حیوان و نبات و احجار و ادویه و امتزاج اینها و شناختن خاصیت اینها و انچه
متفق است یا مختلف است از اینها در ابدان و اما صناعت نجوم پس یعنی شناختن انچیزهاست
که منفعل میشود از حرکات کواکب در اختلاف هوا و انچه [illegible] در دلالت احداث ان و تغیر
طبایع و انتقال انها از چیزی بچیزی و ترکیب انها در اشخاص حیوان و نبات و جواهر و معرفت
فعل طبایع در زیادت و نقصان پس باین علتها که ما ذکر کردیم گردید صناعت طب
اقرب بصناعت نجوم و اشرف از صناعتهای که پیش ذکر کردیم انها [illegible] و شناخته اند
اطبا و طبایع اشیا را و انچه در انها هست از قوتهای عامه و خاصه بسبب انچه ظاهر میشود از
افعال اینها یا تغیر دادن اینها مر بدنها را بعد از ان نسبت داده اند هر چیز را بسوی
طبیعتی که یافته اند و سوا از برای انچیز بقیاس بر انچه ظاهر شده است از قوتها
و فعلهای ان طبایع در بدنها پس گفته اند این حارست در [illegible] و این رطبست
و این یابس و خاصیت هر یک انست که فعل کند چنین و چنان و از نیجهت شناخته اند
اطبا طبایع عقاقیر و ادویه و خاصیت اینها را و طبایع علل و امراض [illegible] بعد از ان
[illegible] اند بانچه موجود میشود و حادث میگردد در هر یک از اینها پس از حدوث ان

برهانی

[illegible]

برهانی و اما منجمین شناخته اند قوتهای کواکب را بسبب انچه ظاهر میشود (میگردد) از فعل انها در اینعالم
پس گفته اند که شمس حارست بسبب انچه دیده اند از تسخین او و قمر رطبست بسبب انچه [illegible]
از قوت فعل او در [illegible] دریاها و [illegible] و همچنین شناخته اند قوتهای باقی کواکب سیاره و ثابته
را بقیاس بر انچه ظاهر میگردد از قوتهای حرکتهای اینها بانچه اینعالم [illegible] بانچه
موجود میشود و حادث میگردد در اینعالم از عام و خاص و استدلال کرده اند برای ان از
قوتهای حرکات کواکب فاعله در طبایع و تغیر دادن انها را و همه انها که ما ذکر کردیم از اصحاب
این صناعات [illegible] و مدبرکنندگان کشتیها و سایر صناعات مختلفه پس صنعتهای
ایشان جزئیست زیرا که انها نظر نمیکنند در صنعتهای خود نوع واحد میشود و انشاخته اند
بسیاری از علوم صنعتهای خویش را و مدبران [illegible] ستاره [illegible] کواکب ده اند
اما اطبا و منجمون پس هر یک صناعات ایشان کلیه زیرا که انها نظر میکنند همه انواع
موجود [illegible] و شناخته [illegible] علم صناعت خویش بالحکمه حقیقت بسبب انچه ظاهر شده است از
برای ایشان از فعل کواکب در طبایع و فعل طبایع در اشخاص مفرده و قیاس انچه
یافته اند بر انچه غایب است از ایشان از جنس ان مگر انکه علم نجوم اشرف [illegible]
و اعلی و اجل است از علم طب زیرا که اطبا استدلال میکنند بر صحت و علل
و امراض و علامات انها از جانب طبایع و ترکیب انها و امتزاج انها و تالیف قوتهای
که در حیوان و شجر و معادن است و اما منجمین استدلال میکنند بر انچه تکون و حادث میگردد

در اینعالم بسبب حرکات کواکب و فعل آنها در این طبایع و تغییر آنها و نقل آنها از حالی بسوی
حالی و کواکب بسبب حرکاتشان علتند از برای تغییر طبایع و طبایع متغیر میشوند بسبب حرکات
کواکب و منجم استدلال میکند بکواکب و بقوتهای فعلهای آنها در طبایع و طبیب استدلال میکند
بقوتهای طبایع و تغییر آنها با انتقال آنها از حالی بسوی حالی و حاصل میشود تغییر طبایع با انتقال
آنها لاجل فعل کواکب در آنها پس صناعت نجوم در این هنگام اشرف است از صناعت طب
و از جمیع صناعات و از جمله چیزها یکه استدلال میشود بان نیز بر شرافت صناعت نجوم آنست
که صناعت نجوم صناعتی است علوی و موضوع او کواکب است که تغییر نمی‌یابند و قبول کون و فساد
نمیکنند تا هر وقت که خدا میخواهد و صناعت طب صناعتی است ارضیه و موضوع آن ابدان
و اشخاص حیوانات است که همیشه در معرض زوال و تغییرند و قابلند از برای زیادتی و نقصان و کون
و فساد پس صناعت در این هنگام اشرف صناعتهاست از حیثیت قدر و اجل از آنهاست
از جهت رتبه پس هرگاه علم نجوم چنان است که ما وصف کردیم و ظاهر باشد در ظاهر علم بهم رسانیدن حرکات
کواکب و شناختن قوتهای آنها که ظاهر میگردد در اینعالم و دیگر چیزها که وصف کردیم از استدلال ایشان
از عامه و خاصه بحقیقت بتجربه قبلیه و معرفت کافه ان بر بسیاری از چیزهای که ثابت است در
جمیع این صناعات و آنچه حادث میشود در هر زمان و فصلی از فصول سال از شدت حرارت
یا برودت یا رطوبت یا یبوست از جانب اختلاف حرکات کواکب در مرور سیر و انتقال ایشان
در ارباع فلک پس چه انکار میکنی بر کسی که دانا باشد بحرکات کواکب و طبایع آنها و تابع

طبایع و زمان و صاحب تجربه بسیار بود از انچنان حرکات و طبایعی که مشهور شده است با آنها آنچه تجربه کرده است از دانایان
صناعت نجوم از قدیم الایام و از آنچه استخراج کرده اند از علما و فلاسفه و حکماء علم و فکرهای لطیف چون
اینکه بگوید این عالم هرگاه زمان را معتدل بیند بحسب مزاج این زمان صحت ابدانست و بقاء آنها
و اعتدال طبایع آنها و دلالت کننده بر ان کوکبی است چنین و چنان و هرگاه زمان غیر معتدل بیند بسبب غلبه
بعض طبایع بر بعض اینکه بگوید این زمان زمان مرض ابدانست و تلف آنها و فساد آنها و ضعف طبایع آنها
و دلیل بر آن کوکبی است چنین و چنان و شخصی یابد کوکبی که این شخص با او منسوبست از نیکی و بدی معروف
در نزد قدما از اهل صناعت نجوم و تشفیق علیه ~~[illegible]~~ بسبب سبقت معرفت و طول تجربه بان و دلالت
ظاهره و باطنه او با اینکه آن کوکب دلالت کننده است بر این شخص که نسبت داده اند ایشان ان شخص را
بسوی آن کوکب از صحت یا مرض یا خیر یا شر لهذا ان چه انکار میکنی بر این عالم که نظر کند بسوی آن کوکب که
دلیل است بر فساد زمان یا صلاح آن پس هرگاه منفرد باشد دلالت او بر بعض اشخاص حیوان و بعد از آن
حال آن کوکب سر دلالت بر آن بعض شخص حال او و در دلالت بر صلاح زمان و فساد آن اینکه بگوید
که این شخص پیدا شده حالش چنین و چنان از بقا یا تلف یا صلاح یا فساد یا غیر آن و استدلال کند این عالم
بر همه دلالات این شخص از خیر یا شر بر قدر آنچه استدلال میکند میکرد بان بر حال زمان از اعتدال
و غیر آن زیرا که آن کوکبی دلالت میکند بر کل و حادثات او دلالت میکند بر جزء این کل پس هرگاه
کوکبی دلالت کند بر زمان و بر احوال آن و در آنچه پیدا شده در آن از اشخاص و حادثات آنها پس
تحقیق که دلالت میکند بر شخص احد و بر حالات او و نیز و از جهت اینکه ابدان و نفوس خلق

در اخلاق و باقی چیزهای دیگر مختلف میشوند بقدر اختلاف قوتهای حرکتهای کواکب در احوال سنه و کذلک زمان
و در مکان اطلاع بهم رسانیدن از این علم بر شما از این مرتبت تا اینکه وصف میکنیم از اختلاف قوتهای
حرکتهای کواکب در زمان و مکان و در احوال سنه و از مسقط نطفه و از ابتداء مولد انسان خلق
انسان و خلق او و مکان و غذا و نشو و نما و انتقال او و قوت و ضعف و شجاعت و جبن و سخاوت
و بخل او و غیر اینها از حالات او و معرفت بهم رسانیدن از انچه مذکور شد بحالات سایر حیوانات
و نباتات و معادن بغیر از ان استدلال میکند بجمیع حرکات کواکب بر جمیع احوال اشخاص از
بقا یا تلف یا صلاح یا فساد یا جودت یا رداءت و بر سایر چیزها پس هرگاه سبقت بگیرد معرفت
او بحرکات کواکب و عادات انها سبقت بگیرد با استدلال کردن بر حالات اشیا — او نیز بگیرد
و خبر دادن بانچه از برای انها است از جمیع احوال انها پیش از وقوع انها بزمانی از ازمنه
بی خلل که بقدری است که دانستن انها را پس اگر عارض شود در ان خطائی از جانب این صنعت نباشد — بشناسان از شدت انچه که ما ذکر کردیم
بلکه ان خطا بسبب کوتاهی دانش بسیاری از ناظرین در این صنعت است از احاطه نمودن باین
صناعت و ضعف ایشان از ادراک لطایف اسباب و عللی که قیاس بر انها میشود بکنه
حقیقت الله و قلت حذاقت ایشان بتالیف قوتهای حرکتهای کواکب و طبایع انها با اتفاق انها
و اختلاف انها در این عالم — و این خطا بسبب ان است و صاحب این صنعت محتاج است
باینکه عالم باشد بمجاری کواکب و سیر و حالات انها در درجات و دقایق انها از بروج انها بطریق حقیقت
در هر وقتی که احتیاج بان بشود و بمعرفت طبایع کواکب و قوتهای انها که فاعلند در این عالم در احوال

در احوال سنه و ترکیب طبایع و اتفاق و اختلاف انها و طبایع اشیا و ترکیب انها و امتزاج انها و کیفیت
نشو و نما و توالد و اختلاف احوال حیوان و نبات و معادن و انچه حادث میشود در هر یکی از اینها در نزد
تغییرها یعنی از سنه در همه اقالیم و چیزهای دیگر که نزدیک است بانچه از این ذکر کنیم پس باید که هر کس از معرفت
چیزی را از انچیزهای که ما ذکر کردیم بیاید از اصحاب این صناعت خواهد بود غیر کامل از برای انچه محتاج الیه است
صناعت احکام است و بجهت انکه بسیاری از انانی که طالب تعلم این صناعت است قدرت ندارند
براینکه احاطه کنند بدانستن همه این چیزها بسبب لطافت اینها و اشکال انها و اختلاف اسباب انها
و قوتهای انها پس ایشان سالم نمیمانند در بعضی اوقات از خطا و زلل در بعضی انچیزهای که احتیاج است
در نزد ایشان بسوی نظر کردن در ان واجب است که عاجز نیز بعضی علماء این صناعت در وقتی
نظر کردن ایشان در بعضی اشیا اینکه برسند بحقیقت ان بعضی و احاطه کنند بان تا نیکه خطا نکنند
در ان بسبب عجز ایشان در اینوقت از بکار بردن فکرت خویش در هر چیزی که احتیاج بمعرفت
ان دارند در دانستن این سخن یعنی واجب است که این خطا واقع میشود بسبب اشتباه دلایل و دشوار
است بعضی اینها از بعضی و همچنین است همه علوم لطیفه یعنی زیرا که بسا هست که عاجز میشوند بسیاری
از مردم از احاطه کردن علم ایشان باینها و واجب است که ایمن نباشند علماء انها العلوم در بعضی اوقات
خطا و زلل را در انها و خاصه هرگاه بعید باشد بر شما انچه ذکر کردیم ما از علل این صناعت پس هرگاه بعید باشد
علم این صناعت با بقیه صناعاتی که احتیاج بهم میرسد در انها بسوی تقدمه معرفت
بر ان تو که ذکر کردیم ما از عوض جهت بعد او از حواس پس سزاوار نیست اینکه باطل نسبت بباطل

گرگ احمد طالبی از ان کلمه ... این کلمه ... که چه ... میگرد

دلالت کند انچه حاصل شده است از علم انها بسبب انچه حاصل نشده است از انها و قرار دلالت میشود جهد کسیکه نادان باین صناعات باشد یا انکار میشود از موضع خود بتحریف و تبدیل کند حجت بر کسیکه دانا باینها باشد و ترک کند انچه قدرت دارد بران از این علم   هرگاه قادر نباشد بر انکار ان و منع میکند او را ضعفا از انچه غرض دارد از نفع از اظهار بردن انچه پیدا شد از او و مانع میشود او را خوف انچه عارض میشود در ان علم از خطا در نزد ضعفاء از ان علم از انکه استماع کند با انچه اعتقاد دارد از این علم پس برار د... منع حاجت خود میشود زیرا که قلیل العلم را نفع بسیار است خاصه معرفت بهم رسانیدن بان چیزی که ثابت است در دانستن انچیزی که اینده است و تحقیق که مرتبه ما اطبا و غیر ایشان را از اصحاب صناعات که گاه خطا میکنند در وقت معرفت امراض و علل در وقتیکه خبر میدهند ایشان با انچه موجود و حاصل گردد از برای این مریض شدت علت او یا خفت و سرعت برء او و درازی مرض او و یا سلامت و موت او و با حالات مرضها از انچیزی که حادث میشود در امراض و بحران میشود بسوی حال مریض از انها پس منع میکنند اطبا و قلیل خطای ایشان از رغبت کردن در صناعت ایشان و تزین بان و بکار بردن ان و شدید میشود پس سبب انکار مردم بر ایشان و منع میکنند ایشان را انچه به پسندد از قلیل خطای اجماعت در صناعت خویش از طلب اشتغال بعلاج ایشان و طلب راحت بمداوای ایشان و سرعت تصدیق کردن ایشان در خبر ایشان از انچه حادث شود از صلاح و فساد در بدنهای مردم بسبب انچه مقدم شده است از برای این جماعت در نزد مردم از منفعت و فوایدیکه شناخته

بمنی تره ... شده است
در نزد مردم از برای
این جماعت از منفعت ...

گرفته اند مردم او را و اسلاف ایشان در قدیم الدیام به بسیاری تفحص و تجربه کردن ایشان و بهجت است تدبیر کننده کان کشتیها زیرا که ترک نمیکنند ملاح ملاحی خود را و نه مردم نشستن در کشتی را بسبب قلیل خطای ملاح و بهجت اهل تدبیر علوم و صناعات سالم نیستند از وقوع خطا یا خوف افت که بسیار از برای ایشان است و باطل نمیگردد صناعت ایشان باین علت و همچنین انچه ذکر کردیم خطای هر یک از حیثیت ضرر بیشتر است از خطای صاحب صناعت نجوم زیرا که طبیب هرگاه خطا کرد در تقدمه معرفت امراض و ادویه و معالجات پس باعث خطای او سبب میشود از برای قتل مردم و موت مردم و هرگاه ملاح خطا کرد باعث است که غرق و تلف مردم میشود و هرگاه زراعت و اصحاب نتاج خطا کردند پس باعث است که اینده عاید میشود بسوی فساد و تلف این جنس از حیوان و هرگاه خطا کرد اصحاب غروس و زراعت پس باعث است که این سبب از برای فساد غروس و نبات و زراعتها میگردد و هرگاه خطا کرد صاحب صناعت نجوم پس باشد بیشتر این خطا انکه جاهل است صاحب نجوم بتقدمه معرفت با چیزی را که حادث و تکون میشود پس ترک میکند پیش گرفتن در حذر از او از اذیت مکاره را پیش از حلول انها باو و دانست که ترک او پیش گرفتن در حذر از را دفع از برای مکروه و اذیت باشد و گاه باشد که دفاع تلف ...

وادار سایر صناعات دیگر که خطای اهل انها این تلف و هلاک بیشتر است لازم تر پس این هم که ذکر کردیم از جمله فضیلت صناعت علم نجوم است و هرگاه علم نجوم اشرف از این صناعات و سبیل اهل او در خطا در بعض اوقات دون سبیل غیر ایشان بود از اصحاب بعض صناعات خطای

بوده گاه باشد که در انها نجوم باشد
هیچیک از انچه ما ذکر کردیم
و خبر ... از ... حاشی
الخط ...

ایشان سالم نیست و ضررش گفته است و صاحبان منفعتش عظیم نیست پس چه چیز حق
و سزاوار گردانیده است مردمان صاحب تمیز و معرفت را بقبول کردن و استماع از ایشان و تصدیق
کردن ایشان را در هر چیزی که میگویند و باطل بردن ایشان مر این صناعت را در هر چیزی که ایشان جاهل بنجوم
که ادعا دارند و تقدیم این علم را بر غیر او از علوم دیگر اسپر دنیا و دین و چه چیز سزاوار گردانیده
است صاحب این علم نجوم را باستعمال آنچه ادراک کرده اند از او و باز داشتن از آنچه مخفی مانده
است بر ایشان و ترک تعرض از برای آنچه نرسیده است ادراک و فهم ایشان زیرا که عیب
عیبی که لازم می آید علماء این صناعت را از سبب قومی نادانست که قصد دارند
بنظر کردن در این علم طلب کسب و زیاده در جاه و قدر و پس ادعا میکنند از علم
این صناعت آنچیز را که نمیدانند از او و ممکن نیست ایشان را احاطه باو و نیست طاقتی از
برای ایشان بمعرفت او پس [illegible] میکنند باین سبب بسیاری از عامه بسوی دفع
این علم و تکذیب او و نسبت دادن تقصیر بعلما و اهل او و دلالت [illegible] عارض میشود
مر اهل این [illegible] که مذکور شد در همه صناعات

فصل
سیم در علت کیفیت فعل کواکب در آنچیزهای متکون میگردد و فاسد میشود در این عالم

بر رسیله هر واضع کتابی را واجب است بر او اینکه بیان کند مقصود از تالیف کتاب خود را در ابتدای امر پس
قصد ما در این کتاب خبر دادن از دلالتهای کواکب است بر اشیائی که متکون میشود و فاسد میگردد در این عالم
و بعد از این خبر داده میشود از طبایع اینها و سایر حالات اینها و تعریف کرده اند حکما از برای
ما در معرفت اشیا تعریفی که واجب است بر هر کسی که [illegible] داشته باشد معرفت شیئی از
اشیا را تمسک باید نمود بچهار چیز است اول این است که دانسته شود که آن مسئول عنه
یا مطلوب موجود است یا نه و دوم اینکه چه چیز است او و سیم اینکه چگونه است او و چهارم از برای چه چیز است او
و اشیاء طبیعیه ادراک میشوند بعضی از حواس پنجگانه که آن بصر و شم و سمع و ذوق و لمس است اما
کواکب پس اینها موجودند [illegible] ببصر [illegible] از صاحبان تمیز اینکه انکار کنند وجود کواکب را
و اما ماهیت کواکب [illegible] که تعلق میکنند بر اشیائی که متکون [illegible] منعقد
بر اینکه ذات کواکب از جنس طبیعی است [illegible] این چهار طبیعت که در تحت فلک قمر باشند
آتش و هوا و آب و ارض زیرا که اگر اینها از جنس این طبایع چهارگانه باشند هر اینه لازم میگردد
این طبایع کواکب را آنچه لازم این طبایع چهارگانه است از استحاله بعضی از اینها بسوی بعضی و از کون
و فساد و زیادتی و نقصان و از این جهت گفته اند حکما که ذات فلک با آنچه در او است از کواکب طبیعت
خامسه است و اما کیفیت کواکب و چگونگی اینها آن است که ذکر کرده اند فلاسفه اینکه اینها جرمهای اند
بزرگ و نورانی و متحرک بحرکت طبیعیه و اما اینکه از برای چه چیزند این کواکب پس از برای
این است که حاصل شود از حرکت طبیعیه اینها در این عالم استحالات طبیعیه از برای این ارکان

الحرکة

حرکت حاصل شده است که کون زحل زیرا که فساد شیری از اشیاء کون شیء دیگرست پس باین جهت گفته اند
عامه فلاسفه انکه حاصل میگردد از حرکات کواکب طبیعیه دائمه کون طبیعی دائم تا وقتیکه خدا خواسته است
باشد ان شاء الله المقصد دوم پس ایشان ذکر کرده اند که از برای کواکب دلالت است بر اشیاء کلیه مثل ارکان
اربعه که ان نار و هوا و ماء و ارض است و بر استحاله بعض از اینها بسوی بعض و بر اجناس و انواع
کلیه نیز مثل اجناس زیرا که کواکب دلیلند بر جنس حیوة کلیه که گفته میشود در بر جسم از اجسام
که از برای او حیوة است همین که دلیلند بر نوع بر انسان و فرس و حمار و سایر انواع
کلیه پس گمان کرده اند انکه اینها دلیلند بر ارکان اربعه و استحاله بعض اینها بسوی بعض و انتقال اینها
از حال بسوی حال و بر اجناس و انواع کلیه و انکه اینها دلیل نیستند بر اشخاص و حادثاتیکه
حاصل میشوند از این ارکان اربعه مثل سعید و خالد و فرس خاص و آحاد و حمار واحد و شتر واحد
و نیز بر اجزاء اشخاص دلالت ندارند بر اجزاء اشخاص مثل راس و ید و رجل و باقی اعضاء و نه بر حالات
انها مثل قیام و قعود و مرض و صحت و باقی حالات مختلفه کلیه و جزئیه که از برای هر شخصی از
اشخاص معلوم است پس ما رد کردیم بر ایشان قول ایشان را به دو جهت یکی از ان دو جهت این است که اصل
که متفق علیه در نزد فلاسفه است ان است که هر شخصی در این عالم از اشخاص طبیعیه البته مرکب
است از ارکان که نار و هوا و ماء و ارض است زیرا که این ارکان اربعه موجودند در هر شخصی که در این عالم
است و انکه حضرت باری عزوجل قرار داده است اشخاص و انواع را فاعله در این ارکان
بعلت حرکات کواکب بر اینها زیرا که هر شخصی که متکون یا فاسد میشود در این عالم میباشد بحرکت

بحرکت ارکان و انتقال بعض اینها بسوی بعض و از حرکت شمس و کواکب بر اینها حاصل میشود در اینها این
حرکت که ان انتقال و استحاله است پس کواکب در این هنگام علتند از برای حرکات این ارکان و از
برای استحاله بعض اینها بسوی بعضی و از برای اینها دلالت است بر اجناس و انواع همین که گمان کرده اند
پس کواکب علتند از برای کون و فسادی که حاصل میشود از این ارکان مادامیکه علت انکه
جنس و نوع و ارکان اربعه و استحاله بعض اینها بسوی بعض و بر حرکات که ان ابتدای کون و فساد است
پس کواکب در این هنگام دلیلند بر اشخاص مفرده و هرگاه دلالت کنند بر اشخاص
دلیل بر حالات اینها نیز باشند وجه دوم این است که کلیات بسبب کلیت بسبب اجزاء اینها
محدود گفته میشود و اجزاء اجزائند از برای کل و شخص واحد ان جزء است از اجزاء کل نوع
و نوع نوع است بسبب اشخاص مفرده که در تحت اوست پس هرگاه کواکب دلالت کنند بر نوعها
پس اینها نیز دلالت کنند بر شخص واحدی که از برای ان نوع است زیرا که اینها هرگاه دلالت کنند
بر نوع انسان کلی که گفته میشود بر هر شخصی از اشخاص مردم و بر نوع فرسی که گفته میشود بر
از افراد فرسها پس اینها نیز دلیل باشند بر اشخاص واحد اینها که عبارتست از انسان
واحد باشد مانند سعید و خالد و فرس واحد و هرگاه دلالت کنند بر اشخاص مفرده پس در این هنگام
دلالت کنند بر اجزاء این اشخاص که ان سر و دست و پا باشد و بر کیفیات اینها
که چه بوده اند و اینها و از کیفیات نیز و بر حالات اینها که عبارتست از مرض و صحت و قیام و قعود
و باقی حالات نیز پس کواکب علتند در این هنگام دلالت بر اشخاص مفرده و بر اجزاء اشخاص و کیفیات اینها و حالات کلیه و جزئیه اینها

و کون و فساد موجود است در هر شخصی از اشخاص و کواکب دلیلند بر اجناس و انواع و بر ارکان اربعه

ماسه او مر بعض اجسام را که قابل بتریدند و انچیزی که فعل او در غیر او بسبب متوسط است بر سه جهت
است یکی از انها انست که حادث میشود از فعل انسان با رابطه او در جسم دیگر متوسطی که
در میانه واقع میگردد مثل حرکت دادن او جسم از جسمها که حرکت کند بوسیط [illegible] حرکت دادن
انسان مر ان جسم را جسمی دیگر و جسم دیگر و مثل انکه خاص است حسن را از اجسام را بسوی
جسمی دیگر که از ان بر بعد معلوم باشد پس حادث میشود حرکت دادن او مر جسم مرئی را
در مرئی بسبب فعل از فعلها را پس حادث شد از تحریک انسان مر ان شی متوسط را که در
میانه او و جسم دیگر واقع شده است فعلی در این جسم دیگر که بعید از او است و دوم انست
که فعل کند بعض اجسام بطبع خویش در غیر خود بسبب متوسطی قریب مثل فعل نار در ماء
تسخین را بتوسط آنیه ظرفیکه اب در ان است و مثل فعل ثلج در اب تبرید را بتوسط ظرفی
که اب در ان است و سیم انست که فعل کند بعض اجسام بطبع خود در غیر خود بتوسط بعید
مثل سنگ اهن ربا که بطبع خود حرکت میدهد اهن را و جذب بخود میکند از مسافت بعید
بتوسط هوا بسبب انچه در این سنگ است از طبعی که حرکت دهنده است
و گاهی حرکت میدهد این سنگ اهن را بتوسط انواعیکه ذکر کردیم زیرا که هرگاه میانه
اهن هر دو متوسطی قریب باشد مثل نحاس یا شبه پس ان سنگ حرکت میدهد اهن را
و جذب بسوی خود میکند   و به است که حرکت میکند ان
اهن که پیش روی اهن ربا است بسوی او پس حرکت میکند و جذب میشود با او انچیزی که

که متصل باو است یا نزدیک باو است از جنس او بسبب انچه حاصل شده است در او در این وقت از قوت
طبع این سنگ اهن ربا و گاهی یافت میشود چیزهای بسیاری از جواهر و عقاقیر که فعل میکنند بتوسط
طبیعت خویش در غیر خود از اجسام حرکت و جذب بخویش را از دور و نزدیک پس بنابرین
نحو سیم است تحریک اجرام سماویه مر اجسام ارضیه را و تغییر دادن انها اینها را و احاله کردن بعض انها را
بسوی بعض و این بسبب انچیزی است که در اجرام سماویه است از قوت محرکه و [illegible] مغیره و محیله
از برای اجسام ارضیه و بسبب انچه در اجسام ارضیه است از قبول حرکت و تغییر و استحاله از حرکت
اجرام علویه از جهت تعلق اینها با انها بالطبیعت و هرگاه بقوت حرکات اجرام سماویه مشتعل
میشوند این اجسام ارضیه بعض از اینها بسوی بعض و حادث میشود در اینها کون و فساد پس
حاصل میشود از حرکات طبیعیه اجرام علویه بر اینعالم در این ارکان اربعه است که طبیعت کون
و فساد و هرگاه حاصل شد از حرکات اینها کون و فساد در اینعالم پس بتحقیق که حاصل شد از برای
اینها دلالت بر کون و فساد چیزها و گمان کرده اند قومی که چیزی که منفعل از غیر خویش باشد
و چیزی که منفعل از غیر خویش نباشد یکی است و انکه حاصل نمیشود در شیء از غیر او حرکت
و تغییر و حال انکه ان شیء از ان غیر بر بعد معلوم باشد و بتحقیق که غلط کرده اند اینگروه
زیرا که اشیا اند در این معنی بر سه جهت اند یکی فعل شیء است و دوم منفعل از شیء است و سیم
منفعل از شیء است اما فعل شیء بر دو جهت است یکی با رابطه و ان چیزی است که بی [illegible]
ان است با رابطه خود از حرکت و قیام و قعود و دیگری بطبیعت است مثل فعل نار در احراق

بطبیعت خویش از برای بعضی جهات میکه قد بلند از برای او است و اما مفعول از غیر خود پس لازم نیز حرکات بر
یکی بالعرض شد دیوار که بنا شده باشد و دری که بکار شده بر خطی که نوشته شده بر پس چون اینها
مفعول شده بحرکت انسان از اراده او و حرکات بطبیعت است شد چیزی که از آتش بوز پس
آن مفعولات از خود آتش است در او بطبیعت خویش و اما منفعل از غیر خود پس آن بر خلاف این
وجهت است و آن چیزیست که حادث میشود در شئی از غیر آن شئی از حرکت و تغییر و آن شئی از آن حال آنکه
غیر بر بعد معلوم بود و آن شده حاصل شدن چهره خجالت است از شخص خجل و صفره فزع و خوف
است از شخص فزع و همچنانکه حاصل میشود از غناء مغنی حاذق بنغمها در بدن حرکت نفس
و اعضاء و در عاشق در نزد دیدن او معشوق خود را حرکت و اضطراب و دهشت و حیرت
در معشوق هرگاه به بیند عاشق خود را خجالت و مثل حاصل شدن حرکت و انجذاب در آهن
از سنگ مقناطیس پس این و بسیاری از این جنس حاصل میشود در هر یک از اینها از غیر اینها
حرکتهای مختلفه بسبب اختلاف اسباب آنها و حال آنکه هر یک از آن غیر بر بعد معلوم باشند
بعد از آن حاصل میشود از این حرکات مختلفه در اشخاص حیوان کیفیات مختلفه بر قدر اختلاف این
حرکات و اختلاف حال اشخاص که قابل این اختلافها شد و همچنین هر کوکبی از کواکب هرگاه
حرکت کند بر اینعالم بحرکت طبیعیه پس حاصل میشود از حرکت طبیعیه او در این ارکان
اربعه حرکات و تغییر طبیعی آنچنان که بآن متکیف میشود و ممزوج میگردد بعضی اینها
بعضی دیگر را بحالیکه که متکون میشود از این تکیف و ممازجه اشخاص انواع مختلفه باکثر

با آنچه در هر شخصی باشد از کیفیات مختلفه از آنچه باشد در غیر آن شخص از شخص این نوع
و باشد اختلاف اشخاص و کیفیات آنها بقدر حرکت کواکب و بقدر قبول این منفعلات از آنها
دو قرار داده میشود در این خصوص مثالی از شمس زیرا که او هرگاه حلول کند در ربع اول
از فلک و سیر کند در او تا او را قطع کند پس حاصل — میشود از حلول شمس در آن
ربع دارد از حرکت طبیعیه او بر ما دارد از آنچه یافت میشود از سیر مختلف او در نزد ما تشکل طبیعت
این زمان و ارکان اربعه بحالیکه متکون شود در آن اشیاء طبیعیه که مختلفة الانواع باشند
از تورق اشجار و نمو آنها و روییدن گیاهها و زروع و انواع لیاس را از ریاحین و
فواکه و نبج و جواهر و حیوان و کون شئی و فساد شئی دیگر و نیست اینها از اختیار شمس حلول
او در این ربع و نه کون این اشیاء و فساد اینها بلکه از جهت رسیدن آن شمس است بحرکت
طبیعیه بسوی این ربع و از حرکت او بر ما حادث گردیده است این اشیاء طبیعیه مختلفة الانواع
و بر همین نوع باشد انفعال اشیاء کائنه و فاسده در این عالم از حرکات کواکب و از رسیدن
آنها بسوی هر موضعی از مواضع فلک باذن الله و دلیل بر آنکه حرکت فلک از قوة
علت اولی است قول فیلسوف است در جایی که گفته است که چون فلک متحرک است پس
پس ناچار است که حرکت او از شئی غیر متحرک باشد زیرا که هرگاه محرک متحرک
باشد لازم بر آید آنکه بعضی شد این الی ما لانهایة له و فلک که دایم الحرکت است پس
قوه محرکه از برای او غیر ذات نهایت باشد و هرگاه قوت او غیر ذات نهایت

پس ممکن نیست اینکه جسم باشد بلکه واجب است که جوهر کل از برای حس [illegible] بود زیرا که قوت غیر ذات
نهایت است پس نیست او و در این هنگام زایل و فاسد پس نظر کن که چگونه ادراک کردیم
خالق جوهر کل اشیا است از اشیاء ظاهره موصوفه هر که بجوید پس [illegible] اینکه از ثبات و صاحب
قدرت و قوت غیر [illegible] هی است و متحرک او مکون و فاسد نیست تبارک و تعالی
علوا کبیرا **فصل چهارم در بیان صور و طبایع و ترکیب و مطبوع است** تحقیق که ذکر کردیم ما در تقدیم
کیفیت فعل کواکب سبعه در اشیا که متکون و فاسد میشوند در این عالم از این ارکان اربعه و ما
ذکر میکنیم الان صور و طبایع اربعه و ترکیب طبیعی و مطبوع را ~~پس میگوییم [illegible]~~
~~شده است عادة [illegible] [illegible] بر اینکه [illegible] صور [illegible]~~ که مقول میشود بر [illegible]

پس میگوییم [illegible] عادتیکه جاری شده است در نزد فلاسفه اینکه اطلاق میشود صور بر آن [illegible]

از اشخاص [illegible] در هر نسبه که مقول میشود بر هر فرسی از افراس و بر هر [illegible] که مقول میشود
بر هر حماری از حمیر و آنچه از اشیا چنین باشد ما آنرا صور می نامیم و نامیده میشود طبایع
اربع نار و هوا و آب و ارض و نامیده میشود ترکیب طبیعی تالیف اجزا اشخاص طبیعیه و ترکیب
هر شخص شاهده و نامیده مطبوع هر چیزی که منطبع شود از طبایع اربعه از جمیع اشخاص
حیوان و نبات و معادن و مطبوعات در این هنگام شخص اشخاص و طبیعت مرتبه مجموعه
یافت میشود در او چهار چیز اول انها وجود ذات مطبوع دوم ترکیب و سیم طبایع
اربعه و چهارم ان نوعیکه این مطبوع از آن نوع است و هرگاه تقدیم داشتیم این
اشیا اینکه واجب است احتیاج است بذکر آنها در مستقبل پس الان ذکر میکنیم قول

قول فیلسوف [illegible] در جای که گفته است هر معلول علت او اقدم است از آن در مرتبه و معلول بحث
اقرب است بعلت و علت سابق در شناسیم معلول و مطبوع اقرب است بطبایع و طبایع را میشناسیم بمطبوع و هر چیزی
که حادث از چیزی میشود پس محدث منه اقدم است از حادث و این مانند حامل است و محمول [illegible]
ارض است و محمول حیوان و ارض اقدم است از حیوان بمرتبه از جهت اینکه حیوان محمول است و بجهت
ارض و بجهت حیوان فوق آن و همچنین گفته میشود اینکه طبایع اقدم است از مطبوع بحسب مرتبه و بجهت
طبایع و بجهت مطبوعی و بجهت انواع حیوان و نبات و جواهر در طبایع بالقوه از جهت اینکه
نیست مطبوعی و نمیباشد قوام مطبوع مگر باعتدال طبایع و نیست قوام از برای طبایع در مطبوع
مگر باعتدال ترکیب و نباشد ترکیب مگر مرکب و نیست مطبوعی مگر بعلت و اینکه ممتنع است اینکه
مرکب ترکیب ذات خود کند و مطبوع علت طبع ذات خود بود و هرگاه چنین باشد این امر همچنین
پس ناچار است از اینکه بوده باشد علتی که ایجاد کند مطبوع را از طبایع و ترکیب کند مرکب را و تفصیل دهد
بدایع انواع حیوان و نبات و جواهر از طبایع و صور پس ظاهر شد اینکه خداوند
خالق باری تبارک و تعالی قرار داده است از برای کواکب دلالات و حرکات طبیعیه و اینکه آنچه حادث میشود از
قوتهای حرکتهای طبیعیه در ارکان اربعه موجود میگردد ترکیب مطبوعات و تفصیل جمیع انواع
از طبایع و صور با آنچه در انواع است از فصول و بعد از این بیان میکنیم در آینده اینکه آنچه
حادث میشود در ارکان اربعه از قوت شمس قویتر است بر ترکیب اشخاص طبیعیه و تفصیل جمیع
انواع و بعضی آنها را از بعضی و اتفاق نفس حیوانیه و بدن باذن الله تعالی

اما مطبوعات پس آنها چیزهایی است که حادث میگردد از این طبایع اربعه از جمیع اشخاص و صور
آن چیزهایی است که زاینده بر طبایع و متشکل میگردد بر آنها ... بسوی جوهریت خویش و جلب میکنند
و فرا میگیرند از طبایع ادوات که ملایم آنها است تا ظاهر شود آنچه در طبایع است بالقوه بسوی فعل پس
این است فعل صور در جمیع حیوانات و نباتات و معادن
و به همین طریق مثال آورده اند فلاسفه زیرا که ایشان تشبیه کرده اند صور را بصناع و طبایع را بادوات و گفته اند
که صور صناعی اند حذاق و طبایع ادوات اند مختلفه و صناع هم مختلفند بعضی از آنها نجار و بعضی حداد
و برخی صایغ و جمعی نجار و نسبت از این صانع نیست مگر اینکه ادوات او خلاف ادوات دیگران است
و صلاحیت ندارد عمل او مگر با ادواتیکه ملایم صناعت اوست زیرا که ادواتی که صلاحیت دارد از
برای صایغ خلاف ادواتی است که صلاحیت دارد از برای نجار و نسبت خود داده نمیشود صناعات
بسوی ادوات بلکه نسبت داده میشود بسوی صناع زیرا که از جهت اینکه نجار مضطر است در صناعت خویش
اینکه اره کند مثلا ... نسبت داده نمیشود صناعت او بسوی منشار و قدوم بلکه
نسبت داده میشود به نجار و همچنین صور مختلفه میباشند بعضی انسان است و بعضی بهایم و بعضی سبع و بعضی
طیر پس آنچه صلاحیت دارد از طبایع از برای انسان صلاحیت ندارد از برای بهیمه
و آنچه صلاحیت دارد از برای سبع صلاحیت ندارد از برای طیر پس صور فرا میگیرند از ادوات
آنچه ملایم آنها است زیرا که انسان فرا میگیرد ... از طبایع حاره رطبه ...
ادوات لطیفه که صلاحیت داشته باشد از برای قبول نفس حیوانیه و ناطقه و ملایم باشد ...
و انتصاب قامت ... و سایر حرکات ... و فرا میگیرد نوع سبع از طبایع حاره یابسه

را و از ... ادوات که صلاحیت داشته باشد از برای برانیدن و انیاب ... خشونت و بطش و قوت
و فرا میگیرد نوع بهیمه از طبایع غلیظه یابسه و آنچه صلاحیت داشته باشد از برای حوافر
و اظلاف و قوایم و فرا میگیرد نوع طیر از طبایع خفیفه لطیفه آنچه صلاحیت از برای پرواز و طیران
داشته باشد و همچنین هر نوعی از اینها فرا میگیرد از طبایع آنچه صلاحیت از برای او دارد و نسبت
داده نمیشود این فعل بسوی طبایع و نسبت داده میشود بسوی صور و تشبیه کرده اند صور را بصناع
و قرار داده اند طبایع را از ادوات ... باشد که ... ذکر کنیم ... خاصیت طبایع ...
... هر گردد از برای ... آنچه حادث میشود در مطبوع از اینها و ... هر چیزی که
در اینها هست از آن چیزهایی که از خواص اینها نیست پس آنچه حادث شده
است در مطبوعات از قوت حرکات کواکب باذن الله تعالی اما خواص طبایع اربعه ... معروفه
... خاصه او ... آن است که بعضی از اینها ضد است با بعضی دیگر زیرا که حرارت و یبس ...
... ضد برودت و رطوبتی ... در آب ... و خاصه ...
که بعضی از اینها مستحیل بعضی دیگر میشوند زیرا که ارض هرگاه لطیف شد استحاله میشود و آب
میگردد و آب هرگاه لطیف شد استحاله میشود و هوا میگردد و هوا هرگاه لطیف شد استحاله
میشود و نار میگردد و نار هرگاه غلیظ شد استحاله میشود و هوا میگردد و هوا هرگاه غلیظ
شد استحاله میشود و آب میگردد و آب هرگاه غلیظ شد استحاله میشود و ارض میگردد ...
... آن است که اینها قبول زیاده و نقصان میکنند زیرا که ... میشود هوا از ...
هوا و ارض ایبس از ارض و آب ابرد از ... حار ... و همه طبایع

اربع قبول میکنند زیاده و نقصان را و اما صور پس از برای آنها سه خواص است خلاف خواص طبایع
خاصه اول آن است که بعض اینها تضاد با بعض دیگر ندارند زیرا که انسان مضاده ندارد در جوهریت
و نطق خویش با هیچ شیء از اشیا و خاصه دویم آن است که استحاله نمیشود بعضی از اینها بسوی بعض زیرا که
استحاله نمیشود انسان از انسانیه بسوی غیر [illegible] و سیم آن است که قبول نمیکنند زیاده و نقصان را
زیرا که نیست انسانی در حیوة و نطق اکثر یا اقل از انسان دیگر پس اینها که مذکور شد همه خواص
طبایع و صور بود و کل اینها مجتمعند در همه مطبوعات با چیزهای دیگر و هر چیز که در اشخاص
مطبوعات از جهت طبایع باشد پس لکن قبول میکنند زیاده و نقصان را و استحاله میشود از چیزی بچیزی
و ضد میکنند بعضی بعض را و آنچه در اینها از جهت صورت است پس آن باشد در
شخصی دون دیگر از نوع او و ضدیت بعضی ببعضی و استحاله نمیشود از شیء بشیء و قبول
نمیکنند زیاده و نقصان را و اما آنکه [illegible] بنحو باشد پس ناچار است از
برای او لازم علتی و علت او قوه سماویه است و مثال این مانند انسان است پس آنچه در انسان
از خاصیه طبایع اربع این است که در وقتی حار است و بارد و در وقتی صحیح است و در وقتی
سقیم و هر یک از اینها ضدند با دیگری و خاصیه دویم طبایع که استحاله میشود بعضی بسوی بعض در انسان
آن است که منتقل میشود از صحت بسوی سقم و از سقم بسوی صحت و سیم که قبول زیاده و
نقصان میکنند آن است که میباشد انسان در بعض اوقات اکثر یا اقل حرارة از انسان در وقتی
دیگر پس این است آن اعراضی که عارض میشود در انسان مطبوع از جهت طبایع بود اما

در حقیقت ها

لیکن از جهت صورت
و از جهت طبیعت

در دوم

و اما آن خاصه که در انسان است از جهت صورت پس آن است که قبول نمیکنند زیاده و نقصان را زیرا که نیست
انسانی در حیوة و نطق و موت اکثر یا اقل از انسان دیگر و استحاله نمیشود از انسانیه بسوی آن و تضاد ندارد
در جوهریه و نطقش شیء از اشیا را پس این است آنچه در انسان مطبوع است از خواص صورت و خواص
طبایع و اما آنچه حاصل میشود در انسان از قوتهای حرکتهای کواکب بحق الله تعالی از آنچه ها که نیست
از جهت طبایع و نه از جهت صورت پس آن هویدا است و آن دلالت اینها است بر تفصیل نوع
انسان و اشخاص او از سایر انواع و اشخاص و دلالت اینها بر ترکیب هر شخص طبیعی و امتزاج
صور و طبایع در مطبوعات و اتفاق نفس حیوانیه و ناطقه با بدن و چیزهای دیگر مثل حسن صورت و
قبح صورت و طول و قصر و مذکر و تأنیث و الوان و حرکت و اشیاء هست حسن خلق و سمن
و هزال و غلظت و دقه و سایر آنچه شبیه باین باشد و ظاهر شد از برای ما اینکه مجتمع میگردد
در شخص جمیع اشیا اربعه زیرا که او شخصی است از اشخاص آن نوعی که این شخص از آن نوع است
و مرکب است از طبایع اربعه و ظاهر شد از برای ما آنچه در هر شخصی است از خاصیه طبایع و خاصیه صور
و آنچه در آن شخص حاصل میشود از قوتهای حرکتهای کواکب باذن الله تعالی و اینکه هر چیزی که منطبع میگردد از این
طبایع اربعه و تفصیل جمیع انواع و اشخاص از طبایع و صور و ترکیب اشخاص طبیعیه با کیفیات مختلفه از آن
و اتفاق نفس حیوانیه و ناطقه در بدن و باقی حالات اشخاص آن از قوت اکبری است که دلالت
میکند بر او حرکات کواکب و آنچه قرار دلالت است از برای آنها فاتی بازی از حرکات که حاصل میشود
از قوتهای آنها این اشیا و تعیین کواکب سبعه با اتفاق حالات و اختلاف آنها استدلال میشود در این عالم

بر حالات هر شخصی که ه
مشترک کند در دلالت کردن

پیشانید صغیره باشد این شخص یا کبیره مگر آنکه از برای بعضی اینها در بعضی اجناس و انواع و اشخاص دلالت مشترکه است
از آنجمله از برای کواکب دیگر است و این مانند دلالت شمس بر حیوة جنسیه که از برای هر حیوان شخصی از [illegible]
منتقل شده است و دلالت عطارد بر نوع مردم است پس هرگاه از برای کوکبی از کواکب دلالتی که بیشتر شد بر شیئی
از اشیاء بعد از آن تمام شود دلالت او برای این شیئی در بعضی اشخاص مشترک میگردد آن کوکب بعد از این با بقیه کواکب در دلالت
کردن بر تمام اجزاء این شخص و این مانند شخص است از مردم که شمس دلالت است بر حیوة جنسیه حیوانیه که در او است
و تمام میگرداند عطارد دلالة نوعیه که در او است با نفس ناطقه که از برای این نوع ثابت است
بعد از آن شرکت میگردانند آنها و کواکب دیگر با بقیه کواکب دلالت کردن در تمام اعضا و کیفیات این شخص
پس از برای شمس از شخص انسان دلالت منفرده است بر حیوة عامیه که جنسی است و دلالت او بر قلب و دماغ
که شرکت او است از برای باقی کواکب و از برای عطارد دلالة منفرده است بنفس ناطقه که آن نوعی
است و دلالت او بر لسان و فم که شرکت او است مر کواکب سعد و از برای زحل دلالت است بر طحال
و از برای مشتری بر کبد و از برای مریخ بر دم و از برای زهره بر کلیتین و مجری منی و از
برای قمر بر معده و همچنین پیشانید دلالت هر یک از اینها بر جزء از اجزاء بدن تا تمام شود جمیع
اجزاء او پس [illegible] که از برای یک کوکب دلالت است بر چند جزء از اجزاء شخص انسانی
بسبب کیفیات او [illegible] زیرا که مشترک کند همه اینها در این شخص بر همان نحو که ذکر کردیم و حاصل میشود
از برای هر عضوی ملکات از بدن و طبیعت و فضله و حال که نیست از برای غیر او از اعضا و همچنین
اشتراکه واحده از برای او شکلات است و جلد و لحم و جامض و حب از برای جبله [illegible]

و قشر است و درجوف این حب حب دیگر است و از برای هر یک از اینها طبیعتی است مخصوص و فعل خاصی
پس از برای بعضی کواکب دلالت بر ریحانی است که آن جنس است او را و از برای بعضی دیگر دلالت بر اشجار
که آن نوع او است [illegible] در دلالت کردن بر اجزاء او پس از برای بعضی دلالت
بر جلد او و از برای بعضی دلالت است بر لحم او تا اینکه تمام میگردد دلالت کواکب بر تمام اجزاء
او با کیفیات او بسبب اشتراک آنها همه در این اشتراکه و همچنین [illegible] یاقوت و حد از برای او
طبیعتی است [illegible] و شکلی و لونی و وصفی و از برای او شدت صلابتی است و اشتراف از جوهر دیگر
از جنس او و از برای او فعل خاصی است پس از برای بعضی کواکب دلالت بر جوهر او است که
جنس وی است و از برای بعضی دیگر دلالت بر نوع یاقوت است و از برای بعضی دلالت
بر چیزهای دیگر است تا تمام میشود اجزاء او و سبب اشتراک کواکب در او و هرگاه معلوم باشد
اشتراک دلالات کواکب در شخص واحد هر آینه حاصل میشود از برای او اجزا و کیفیات
و دلالات مختلف [illegible] این اجزاء با کیفیات آن از اینکه حاصل شود جزئی بعد از جزئی و بوده باشد
در آن مرتبه بعد از مرتبه [illegible] اینها همه مشترک کند در دلالت کردن بر اجزاء شخص واحد [illegible]

و کیفیات او و دلالات او
در دفعه واحده هم

و همچنین هر شخص از اشخاص حیوان و نبات و معادن میباشد از برای بعضی کواکب در اینها دلالت بر جنس و از
برای دیگری دلالت بر نوع بعد از آن مشترک میگردند آنها و کواکب با همه کواکب در دلالت بر تمام اجزاء
آن شخص با کیفیات آنها و بعضی کواکب هر چند مشترک کنند همه در دلالت کردن بر یک شخص لیکن از برای
هر یک از اینها دلالت خاصی است بر هر یک از اشخاص نوع واحد خلاف آنچه از برای او است

از دلالت کردن بر شخصی دیگر و این بسبب اختلاف حالات و قوت و ضعف اتصالات در بهر و قرانات و اتصالات
و اختلاف احوال این ارکان که قابلند از برای قوتهای این کواکب پس بهمین علت است که می بینی غالب بر بعض
اشخاص خلطی از اخلاط و می بینی از برای هر شخصی کیفیات و خاصیات که از برای غیر او
از اشخاص نوع او نیست و همه اشخاص طبیعیه مرکب میشوند از ارکان اربعه بر یکی از دو جهت یا از
اشیاء و موادی که از جنس آن اشخاص باشند پس حاصل میشود از آنها در نزد اشیائی که از آنها شیء دیگر و این
مثل حاصل شدن انسان است از نطفه و سنبله از حبه حنطه و شجره از شاخه از شاخهای
شجری که از جنس او بود و جهت دیگر مانند حاصل شدن بعضی حیوان و نبات و جواهرات از ارکان
نه از شیء دیگر که مثل او باشد و مثل [illegible] عشب و بسیاری از گیاهها و در شهرها [illegible]
متکون میشوند از شیء دیگر غیر از جنس خودشان و جواهر معدنیه متکون میشوند از زمین [illegible] از
شیئی که مثل آنها باشد و بسیار از حیوان بر و بحر مثل [illegible] و [illegible] و دیدان و [illegible]
و انواع کثیره از سمک و حیوان آبی و حیاتی که یافت میشوند در شجر خلاف در بیابان و پوست
درخت [illegible] و بعضی عقارب [illegible] و حشرة الارض و حیوان طیار که گاهی یافت میشوند در بعضی
اوقات سال از ارکان اربعه از غیر توالد و در اینجهة دوم ردیست بر کسی که قائلست باینکه
متکون نمیشود چیزی مگر از شیئی که از جنس او باشد و دلیل بطلان است بر اینکه این پیشه بتقدیر
علیم و تدبیر او و هو المدبر العلیم **فصل پنجم در احتجاج بر تثبیت احکام و رد بر کسیکه گمان کرده**
که تاثیری از برای حرکات کواکب و جهت دلالت ندارند بر اشیائی که موجودند در عالم

بر کسیکه

بر کسیکه قومی رد کرده اند علم احکام نجوم را و ایشان ده صنف اند اما صنف اول گفته اند که کواکب نیست
دلالت بر شیئی از آن چیزهائی که متکون میشود و فاسد میگردد در این عالم که تحت فلک قمر است پس میگوییم — در جواب اول
که حکما اتفاق دارند بر اینکه هر جوهری که حرکت میکند بحرکت طبیعیه حاصل میگردد میشود از حرکت طبیعیه
در غیر او و از اشیائیکه متصلند باو بالطبیعه استحالات طبیعیه و هر گاه حاصل شود از حرکت او
در غیر او و از اشیائیکه متصلند باو بالطبیعه استحالات طبیعیه پس علت باشد از برای این استحالات — متحرک اول
و استحالات معلول او باشند و قیاس برای این چیزی است که یافت میشود از حرکت نار زیرا که
حاصل میشود از خاصیت او و حرکت طبیعیه او در اشیائیکه متصلند باو بالطبیعه استحالات طبیعیه
احراق پس نار علت است از برای حرقت اشیائیکه محترق میشوند باو و اشیای محترقه
معلول او بند و اشیاء بسیاری موجودند از این جنس و همچنین است اجرام سماویه اینکه
آنها بالطبیعه حرکت میکنند بر عالم پس حاصل میشود از حرکت طبیعیه آنها در [illegible] این ارکان
اربعه که متصلند بآنها بالطبیعه استحالاتی که از بعض این ارکان بسوی بعضی دیگر و در نزد استحاله
یکی از این ارکان بسوی دیگری حاصل میگردد کون و فساد باذن الله تعالی پس میگردد در این استحاله
استحالات آنها بسوی بعض و کون و فسادی که حاصل میشود از اینها معلول اجرام علویه متحرکه و باشند
این اجرام علت آنها و حرکت اینها که مخصوص کون است همان حرکتی است که مخصوص فساد است مگر
اینکه اینها از جهة کون محموده اند و از جهت فساد مذمومه و این مثل چوب است که میسوزد در نار
میگردد پس از چوب هر چه فاسد شده از طبیعت چوب بحرکت آتش در آن لکن این

الحرکت
حرکت حاصل شده است کون و زوال زیرا که فساد عبارت از زوال کون شئی دیگر است پس باین گفته اند
عامه حکما فلاسفه آنکه حاصل میگردد از حرکات کواکب طبیعیه دائمه کون طبیعی دائم تا وقتیکه خدا خواسته است
باشد آن شئ اما صنف دوم پس اشیائی ذکر کرده اند که از برای کواکب دلالت است بر اشیاء کلیه مثل ارکان
اربعه که آن نار و هوا و ماء و ارض است و بر استحاله بعضی از اینها بسوی بعضی و بر جنس و انواع
کلیه نیز دلالت باشند زیرا که کواکب در معنی جنس دلیلند بر حیوة کلیه که گفته میشود بر هر جسمی از اجسام
که از برای او حیوة ثابت است همینکه دلیلند در معنی نوع بر انسان و فرس و حمار و سایر انواع
کلیه پس گمان کرده اند اینکه اینها دلیلند بر ارکان اربعه و استحاله بعضی اینها بسوی بعضی و انتقال اینها
از حال بسوی حالی و بر جنس و انواع کلیه و اینکه اینها دلیل نیستند بر اشخاص و حدانیات که
حاصل میشوند از این ارکان اربعه مثل سعید و خالد و فرس خالد و آحاد و حمار واحد و مانند [illegible]
و نیز بر ~~اجزاء اشخاص~~ دلالت ندارند بر اجزاء اشخاص مثل راس و ید و رجل و باقی اعضاء و نه بر حالات
اینها مثل قیام و قعود و مرض و صحت و باقی حالات مختلفه کلیه و جزئیه که از برای هر شخصی از
اشخاص معلوم است پس ما رد کردیم بر اشیاء قول ایشان را بدو جهت یکی از آن دو این است که اصل
که متفق علیه در نزد فلاسفه است آن است که هر شخصی در این عالم از اشخاص طبیعیه مرکب
است از ارکان که نار و هوا و ماء و ارض است زیرا که این ارکان اربعه موجودند در هر شخصی که از اجسام
است و اینکه حضرت باری عز و جل قرار داده است اشخاص و انواع را فاعله در این ارکان
بعلت حرکات کواکب بر اینها زیرا که هر شخصی که متکون یا فاسد میشود در این عالم میباشد بحرکت

بحرکت ارکان و انتقال بعضی اینها بسوی بعضی و از حرکت شمس و کواکب بر اینها حاصل میشود در اینها این
حرکت که آن انتقال و استحاله است پس کواکب در این نظام علت اند از برای حرکات این ارکان و از
برای استحاله بعضی اینها بسوی بعضی و از برای اینها دلالت است بر جنس و انواع همینکه گمان کرده اند
پس کواکب علت اند از برای کون و فسادی که حاصل میشود از این ارکان مادامیکه [illegible] و علت اینکه
جنس و نوع و ارکان اربعه و استحاله بعضی اینها بسوی بعضی و بحرکاتی که آن ابتدای کون و فساد است
پس کواکب در این نظام دلیلند بر اشخاص مفرده و هرگاه دلالت کنند بر ~~[illegible]~~ اشخاص
دلیل بر حالات اینها نیز باشند و جهت دوم این است که کلیات بعلت کلیات بسبب اجزاء اینها
[illegible] گویند و اجزاء اجزاء اند از برای کل و شخص واحد آن جزء است از اجزاء کل نوع
و نوع نوع است بسبب اشخاص مفرده که در تحت اوست پس هرگاه کواکب دلالت کنند بر نوعها
پس اینها نیز دلالت کنند بر شخص واحدی که از برای آن نوع است زیرا که اینها هرگاه دلالت کنند
بر نوع انسان که گفته میشود بر هر شخصی از اشخاص مردم و بر نوع فرسی که گفته میشود بر هر
از افراد فرسها پس اینها نیز دلیل باشند بر اشخاص وحدانیات که عبارت از آنها
وحدانیات باشد مانند سعید و خالد و فرس واحد و هرگاه دلالت کنند بر اشخاص مفرده پس در این [illegible]
دلالت کنند بر اجزاء این اشخاص که آن سر و دست و پا باشد و بر کیفیات اینها
که [illegible] اینها از کیفیات [illegible] و بر حالات اینها که عبارت از مرض و صحت و قیام و قعود
و باقی حالات [illegible] دلالت [illegible] بر اشخاص مفرده و بر اجزاء اشخاص و کیفیات اینها و حالات کلیه و جزئیه اینها

و کون و فساد موجودات در هر شخصی از اشخاص و کواکب دلیلند بر جنس و انواع و بر ارکان اربعه

اصل ششم پس ایشان قومی اند از اهل نظر و جدل رد کرده اند علم احکام نجوم را و گفته اند اینکه حکم نیست دلالت
از برای اثبات بر شئی از آنچه شان را اینها لازم و حجت جسته اند بر این مطلب بدینکه گفته اند که نجوم دلالت دارد بر ممکن
پس ذکر میکنیم ما حجتهای بعضی او را که دفع کرده اند ممکن را هم از آن اثبات میکنیم ممکن
و اینکه کواکب دلیلند بر ممکن هر سه که قومی که دفع کرده اند احکام نجوم را ابطال ... حجت جسته اند به
گفته اند که فیلسوف ذکر کرده است اینکه احوال اشیاء در عالم سه است واجب شدن ... و
ممتنع است شدن طیران انسان و ممکن است شدن کتابت او و نجوم دلالت میکنند بر عنصر واجب
و ممتنع اما ممکن پس دلالت نمیکنند نجوم بر او پس صناعت نجوم باطل است و اما قومی از اصحاب
نجوم و بسیاری از آن اولیا که فلسفه را بخود منسوب نمیدانند و اثبات میکنند دلالت کواکب را بر اشیای
که ثابتند در این عالم قصبوت بعنوان وجوب پس ایشان نیز مشکل ... از جواب در این
مسئله رد کردند ممکن را و گفتند که عناصر دو است واجب و ممتنع و بس زیرا که ما میشناسیم
و چیز را ... یا لا و منحصر در هر دو وجود است و عدم اما ... دلیل است بر وجود و وجود آن
عنصر واجب است و عدم عنصر ممتنع و این را نقض ... زیرا که هرگاه صادق
باشد جزوی واحد کاذب باشد جزوی دیگر و ممکن نیست که صدق کند هر دو در
یکوقت و این ... مردم است که یکی بگوید فردا باران باشد و دیگری بگوید
نبارد پس چاره است از اینکه صادق باشد یکی از این هر دو و کاذب باشد دیگری و آن ممتنع
است و همچنین هرگاه بگوید گوینده در این روزی که در آن نشستیم اینکه فردا حادث میشود

شی

چونکه وارد شد برو

شی از اشیا پس هرگاه حادث شد این شی در فردا پس حدوث او بآن سبب است که واجب
و اگر بگوید حادث نمیشود پس حادث نشده است بسبب اینکه حدوث او ممتنع است و هرگاه
صادق شد یکی از اینها کاذب خواهد بود دیگری و همچنین هرگاه بگوید فلان کس مشی خواهد
کرد پس او مشی کند پس آن مشی کرده است بسبب آنکه واجب بوده است اینکه مشی کند و اگر
بگوید مشی نمیکند و مشی نکند پس مشی نکرده است بعلت اینکه ممتنع بوده است اینکه مشی کند و گفته اند
که مردم احتجاج میکنند بر فعلهای ... پس هرگاه بجا آورند شئی را پس بعلت اینکه
بر فعل وجود مجبورند او را ... و این واجب است و اگر بجا نیاورند
پس امتناع از فعل او کرده است بسبب آنکه ممتنع است و هر شئی که موجود میشود ... او واجب
است و هر چه موجود نمیشود ممتنع است اینکه موجود شود پس نجوم دلالت نمیکنند مگر بر این
هر دو و اینکه ... شد ممکن البته پس نقض کرده است فیلسوف قول ایشان را و ثابت کرده است
ممکن را بحجتهای بسیار پس ذکر کرده است بعد از این اینکه ممکن برمیگردد بواجب یا ممتنع
پس حجت اول در ثابت گردانیدن او ممکن را این است که او گفته است که اشیای واجبه
و ممتنعه معروفه اند در اوقات ... بوجود یا امتناع بسبب طبیعت خویش و اما فعلهای ما
بخلاف این است زیرا که اینها ممکنند و این شد ... معرفت ما است بنفس اینکه او گفته است
مضیئه در زمان ماضی و حال مضیئه است و بعد از این در مستقبل مضیئه خواهد بود و شد
معرفت ما بنار اینکه او حار است و حال حاره است و ... حاره و همچنین است هرگاه بگوییم اینکه

سیدانیم

نار و هوا و ما و ارض چنانکه الان هستند همچنین بوده‌اند و همچنین خواهند بود پس دانسته میشود
اینکه او صادق است در اوقات ثلثه و این است آن عنصر واجب و اما عنصر ممتنع قول ماست
که انسان طایر بوده است و انسان الان طایر است و ممکن است که طیران کند در مستقبل و همچنین
الکواکب الیه التی بها است بارد و ثابت بارد و الان بارد است پس این معروف است باشیاع
اوقات ثلثه و اینکه کاذب است پس تحقیق که گردیده‌اند واجب و ممتنع معروف در اوقات ثلثه
بوجود یا شاع بصیغت خویش و اما ممکن پس انها چنین نیستند زیرا که انسان الکواکب
که بودیم ما در زمان گذشته بجا آورنده چیزها ما الان فاعل خیریم پس قادریست اینکه بگوییم
ما در مستقبل بجا آوریم خیر را لا محاله زیرا که او نمیداند که ایا ممکن خواهد شد او را یا نه
یانه پس در این هنگام نمیداند آن آنچه اراده دارد اینکه بجا آرد او را و در رفتنی که تنگ
در او نیست پس این امر اضطراری نیست بلکه ممکن است پس ممکن موجود است
و حجت دویم این است که ظاهر است اینکه واجب و ممتنع هر یک از آن هر دو در جمیع نوع
بالسویه اند و ممکن در جمیع نوع متساوی نیست و این مانند حیوة که موجود است در جمیع
مردم بالسویه و حرارت که مطلوبست در رحم ایشانها و قبول میکند شی از اینها زیادتی
و نقصان را و همچنین جمیع اشیای طبیعیه نیک انها بالسویه است در جمیع اهل نوع زیرا که جمیع مردم
بالسویه گفته میشود که ایشان طیران نمیکنند و اینکه آتش غیر بارد است و اما افاعیل پس چنین
نیست زیرا که در نوع مردم کسی است که عمل میکند خیر را و بعضی هستند که عمل میکنند شر را

که در شان م

را و بعضی نمیشناسند علت از برای خیر یا شر بهتر از علت دیگری پس هرگاه جمیع اشیای واجبه طبیعی شوند
با اهل نوع همگی بالسویه و اشیای ممتنعه بعیده باشند از جمیع اهل نوع همگی بالسویه و اینها دو تغییر
نیابند و افاعیل که نیستند مستویه در نوع بلکه انها تغییر مییابند از خیر بسوی شر در وقت بعد از
وقتی و از قلت بسوی کثرت و از کثرت بسوی قلت و اینها قبول میکنند زیادتی و نقصان را پس اینها
در این هنگام ممکن باشند پس ممکن موجود باشد و حجت سیم در وجود ممکن آن است که انسان
تفکر میکند و مشاوره میکند در آن چیزها که در آن امکان است مثلاً اینکه مردی هرگاه اراده کند
خیاطی را تفکر میکند در کیفیت آنچه اراده دارد اینکه بکند او را و مشاوره میکند در آن پس هرگاه صحیح شد
عزیمت او بر بنا تفکر میکند و اختیار میکند هر روزی را که ابتدا میکند در آن و هرگاه اراده داشته باشد اینکه
سفر کند مشاوره میکند اینکه سفر کند یا نه و یکی اینکه در بر خیر است از برای او یا در [illegible] پس هرگاه صحیح شد عزیمت او بسفر فکر میکند
میکند در هر روز که سفر میکند پس سفر میکند در هر روز که اراده دارد [illegible] اراده کند زراعت تفکر میکند و
میکند در هر چیز که اراده دارد از زراعت در موضعی که زراعت میکند در آن بعد از آن اختیار میکند آنچه اراده
دارد از آن چیزها که تفکر کرده و مشاوره نموده است هرگاه اراده کند صحبت [illegible] را تفکر میکند و مشاوره میکند
که کدام مردم بهتر است از برای او بعد از آن اختیار میکند آنچه را اراده کرده است و همچنین میکند در
اشیای جزویه نیز اینکه انسان فکر میکند و میگوید چه چیز بخورم امروز یا چه چیز بیاشامم یا چه چیز
جامه بپوشم یا در چه مجلس بنشینم و هرگاه وجه جوارح و حواس او صحیح باشد میگوید نظر میکنم
بفلان کس یا نمیکنم و تکلم میکنم با فلان کس یا نمیکنم پس این و چیزها که از این جنسند ممکن است در

ان اختیار رود در اول همه این ممکنات ملاحظه میشود فکرت و از آنها رجوع کرده میشود تعقلات آنها

در انها ما [illegible]

یا تر کاینها دانا و واجب و ممتنع پس ان هرد یافت میشوند در نسبت بوجود طبیعی پس فکرت [illegible]

زیرا که ان تفکرات پیدا اند اینکه حیوة واجب است از برای ان [illegible] و اینکه ان [illegible]

طیران او و هرگاه [illegible] یا واجب بیابند یا ممتنع و پس دو واجب ممتنع از جهة اینکه اضطراری اند [illegible]

محتاج نمیشوند مردم بسوی فکر و نه بسوی مشوره و [illegible] فکرت و مشورت در اختیار کردن شیئی [illegible]

زیرا که ممکن نیست ان [illegible] اینکه فکر کند فکر صواب یا اشاره کند غیر [illegible] در خصوص [illegible] که [illegible]

یا نمیشود زیرا که او میشود باضطرار و تفکر نمیکند تفکر صواب [illegible] بگوید که آیا طیران میکند [illegible]

یا نه زیرا که ممتنع است اینکه طیران کند و حجت چهارم این است که اشیاء و اجسام در انها یکقوه است

حاصل [illegible]

غیر ان [illegible] اضطرار را و اشیاء ممتنعه نیز در انها یکقوه است غیر انها پس نشد البته و تحقیق [illegible]

ما شیای [illegible] که در انها دو قوه است یکی ان است که بعد باشد ان شئی همچنانکه [illegible]

باشد شد به صحیح که اگر واگذاشته شود بر حال خود باقی میماند تا کهنه شود بر روی روزگار

و اگر قطع کرده شود قبول میکند تقطیع را و مثلا آهن و برنج و باقی چیزها که مثل انهاست

اگر بحال خود گذاشته شوند باقی میمانند چنانچه بودند و اگر گداخته شوند که [illegible] قبول کند چنانچه

میکنند و قبول کند رفتن [illegible] بیشتر یا کمتر از غیر خود و همچنین هوا گاهی قبول میکند حرارت را

یا برودت را بیشتر یا کمتر پس ظاهر شد اینکه ممکن موجود است و ان ممکن [illegible] جهت

[illegible] طبیعت است وان [illegible] شد اینکه شیئی [illegible]

بحث ثانی از ذات دو طبیعت [illegible]

طبع

طبع بران بود در [illegible] زیرا که در اینصورت امکان حصول [illegible] بیشتر است از انکه حاصل نشود و دیگری بار [illegible]

و ان مشورت است و [illegible] مانند طبع [illegible] بعضی از مردم [illegible] و ساکنی از مردم رسیدن بال و [illegible]

بر شواری [illegible] و سیم ممکنی که [illegible] باشد و ان چیزی است که [illegible] ان مانند امید [illegible]

اسپی است اینکه بر اید هرگز زیرا که نیست [illegible] او مر این را قوتی از خوف و اینکه بر اید [illegible]

در ممکنات [illegible] دیگر [illegible] در این مثل است که ممکن است اینکه [illegible] باشد بعد از ان [illegible]

شود و قبول کند سردی که بیشتر یا کمتر از سردی دیگر بعد و [illegible] که بیشتر یا کمتر باشد از گرمی و بعضی از انها

باشد بفکرت و اختیار کردن شئی را از شئی دیگر و این مانند ان [illegible] که صحیح الجوارح باشد

زیرا که او را ممکن است اینکه بایستد و اینکه نه ایستد و اینکه تکلم کند و اینکه تکلم نکند و اینکه التفات

و اینکه التفات نکند [illegible] اختیار میکند یکی را از این دو شئی و [illegible]

در نفس [illegible] از قوه فکر [illegible] اختیار یکی از این دو شئی را و [illegible] در جسم است لذا امکان

از برای قبول [illegible] و چونکه [illegible] شد فیلسوف اثبات کرد اینکه ممکن [illegible] است اینکه

ممکن بر میگردد بسوی واجب یا بسوی ممتنع [illegible] که میگوید [illegible] در فردا

یا راه [illegible] زیرا که راه رفتن [illegible] او ممکن است از برای او پس هرگاه راه رود

پس راه رفتن او واجب شود زیرا که او [illegible] از انکه راه برود راه رفتن راه [illegible]

ممکن بود پس چونکه راه رفت [illegible] از او امکان او در [illegible] در حد واجب

و اگر راه نرفت در فردا داخل شد در حد ممتنع زیرا که [illegible] راه رفتن [illegible] نشده بود پس [illegible]

بر [illegible] اینصورت [illegible] اینکه حاصل [illegible] بیشتر است از اینکه [illegible]

بسبب قبول کردن [illegible] شئی را و خلاف [illegible]

بر داشته شد از او

بیان کردیم حالت امکانی شی را هر سه انکه کواکب دلیلند بر عناصر اربعه که ان واجب و ممکن و ممتنع بود
میگوییم انکه هر شخصی در این عالم از اشخاص حیوان و نبات و معادن مرکبست از ارکان اربعه که ان
نار و هوا و ما و ارض است زیرا که اینها موجودند در هر شخصی از اشخاص و هر رکنی از ارکان قبول میکند
زیادتی و نقصان و پستی را از بعض اینها بسوی بعضی زیرا که گاهی پیدا شد حرارت کمتر از حرارت هوا و
همچو از طبایع هوائی و اب سردتر از انکه بود یعنی خاک تر از زمینی و گاهی پستی که میشوند بعضی
اینها بسوی بعضی پس ثابت است در هر رکنی از این ارکان منفرداً قوتی که قبول میکند بان تغییر را
و اشخاص مرکبند از این ارکان اربعه و از اشخاص مرکبه در این هنگام قوتی است از برای قبول
کردن زیادتی و نقصان و پستی را از بعضی اینها بسوی بعضی و بحرکت بروج و کواکب اینها حاصل میشود
حرکت اینها و قبول اینها مر تغییرات و ترکیبات را پس بروج و کواکب در این هنگام
دلالت کننده اند بر حالات ارکان اربعه و تغییر اینها و ترکیب اینها در اشخاص باذن الله تعالی
دانا ان نامی پس لازم مرکبست از نفس حیوانیه و ناطقه و طبایع اربعه ذکر کرده است
فیلسوف انکه کواکب حی میباشند و از برای اینها نفسهای ناطقه است پس کواکب بسبب نفس
ناطقه که از برای اینها میباشد و بسبب انکه حی اند و بسبب حرکات طبیعیه اینها دلیلند بر
اتفاق نفس ناطقه و حیوانیه در بدن باذن الله تعالی چنانکه پیش از این ذکر کردیم
و از برای نفس ناطقه قوه فکرت و اختیار است و از برای بدن قوه قبول ممکنات است
پس هر گاه دلالت کردند کواکب بر اتفاق نفس حیوانیه و ناطقه و بدن پس تحقیق که

که دلالت میکنند بر اشیاء واجبه و ممتنعه زیرا که انسان نامی از برای او حیوة است که واجب است
مراد سایر ممتنع است از طیران و امکان این است که قبول کند مرض و صحت و حرارت و
برودت و رطوبت و یبوست سایر دراو [illegible] انکه تفکر کند در چیزهای بسیار و اختیار
کند یکی از انها را و قوتی که بان اختیار کند چیزی را از چیزی دیگر تفکر کردن در ان [illegible]
ثابت است [illegible] از برای انسان نه دون حیوان [illegible] و امکان قبول شی و خلاف
ان پیدا شد از برای اجسام و فعلهای ما حاصل میشوند بتقدمه فکرت ما در ان شی که اراده کردیم
فعل انرا [illegible] پس هرگاه حاصل شد در نفس انکه فعل شی و [illegible] ترک او ممکن است
بجا اوردیم یکی از این دو چیز بواسطه اختیار میکنیم ما دران و منجم نظر میکند [illegible] چیزهای
که در اینها قوه امکان از برای قبول شی و خلاف [illegible] است بسوی ان چیزی که مال امر
او است و نظر نمیکند بحقیقت این شی زیرا که نظر نمیکند منجم در صناعت نجوم که ایا
اتش سوزنده است یا نه زیرا که چونکه میداند که او [illegible] است و نظر نمیکند در دلالت کواکب
که ایا برف سرد است یا نه چونکه میداند که سرد است ولیکن نظر میکند که ایا [illegible] خواهد
سوختانید در فردا جسمی از اجسامی که ان قابل سوختن میباشد یا نه و ایا سرد
خواهد کرد اینده برف در فردا شئ را از اشیائی که قابل از برای سردی میباشد یا نه
و ایا در فردا باران حاصل خواهد شد یا نه و ایا اختیار خواهد کرد ان انسان انکه
سخن بگوید در فردا با فلان کس یا نه یا راه رود در فردا یا نه و نظر میکند در این

وازبرای او هست ظ

در این اشیا ابجلت انکه اینها ممکنند انکه باشند و انکه نباشند پس هرگاه دلالت کردند کواکب بر کائنات
طبیعیه ولی بر انکه شئی از اشیا موجود شود پس ممتنع است که ان شئی موجود گردد و هرگاه دلالت کردند
بر وجود شئی از اشیا با فاصله زمانی پس وجود او واجب نمود و اگر دلالت کنند بر انکه در زمان مستقبل
موجود میشود پس دلالت کواکب بر وجود ان شئی بالقوه است تا انوقتیکه موجود شود پس هرگاه
ان شئی موجود شود وجود او واجب گردد و همچنین است الکن منع کند از سخن گفتن اتفاقی
پس سخن در او بالقوه است تا وقتی که سخن گوید پس هرگاه سخن گفت سخن گفتن در ان وقت
واجب گردد و اتش نیز چنین است زیرا که او هر چند سوزنده است لیکن سوختن در ان
چیزی از انکه بکار آید بالقوه است پس هرگاه سوخت سوختن واجب گردد
برای ما اینکه کواکب دلالت دارند بر ممکن و بر اختیار و این امکان و اختیار در دو چیز محقق گردد یکی در ترکیب
مانند ملائکه که در شخص انسانست از برای قبول شیء و خلاف ان و اختیاری که از برای ان پیشه
دلالت میکنند کواکب بر وجود انها در مستقبل چنانکه ذکر کردیم و کواکب چنانکه دلالت دارند بر ممکن و اختیار که
از برای انسانست همچنین دلیلند بر انکه انسان اختیار نمیکند مگر اینکه خیر را که دلالت میکنند بر او کواکب زیرا که
اختیار او از برای شیء ... نفس ناطقه که مزاحمت دارد نفس حیوانیه ...

م دلالت کواکب ع ع ع

ع و این مانند انسانست که در جسم او قبول امکان از برای حرکت ... شده و از برای انکه
بایستد و انکه نایستد و در نفس او قوت اختیار یکی را بر دیگری ... پس ... اختیار کرد یکی از ان دو

در رد قت دلالت حدوث شیء ان دلالت ...

و ترکادوم

از این دو را یا ترک ان را داخل میکند در حد واجب یا ممتنع زیرا که ممکنات اختیار شده یکی
از این دو میشوند لا محاله لیکن انسان اختیار نمیکنند مگر خیر را که کواکب ان دلالت میکنند از بسبب
واجب یا ممتنع و اما قبول ممکنات یافت میشود مگر در این ارکان اربعه که تحت فلک قمرند
و در حیوان میکند ... از انها و اما کواکب از برای انها قبول نیست اما اختیاری که ... بفلک است ...
زیرا که انها اجرام بسیطه اند
پس نیست از برای نباتات دون حیوان زیرا که از برای او نفس ناطقه نیست که تفکر در شیء ...
او میکنند بعد از ان اختیار یکی از ان دو میکند تا دفع کند از خود تقدیر ... مکاره ...
با این اختیار کردن و اما بقیه حیوانات پس فعلهای انها حاصل میشود بطبیعت انها زیرا که
از برای او نفس ناطقه نیست که بان فکرت حاصل شود و اما کواکب هر چند از برای انها نفس ناطقه
ثابت لیکن انها اختیار نمیکنند و اختیار ... نیست اختیار ...
اما فصل چهارم از ان جماعه که رد کرده اند دلالات کواکب را بر اشیا پس ایشان قومی اند که نظر کرده اند
در علم کلی یعنی در علم افلاک و حالات انها و گفته اند که از برای کواکب دلالتی نیست بر اشیائی که
حادث و متکون میشوند در این عالم از اشیا مثل حیوان و نبات و معادن و دلالتی انها بر
همان تغییر از منه است و بس و نتوانستند این کرده که نظر در علم کلی میکنند انکه رد کنند
این مقدار از قوه فعل کواکب را زیرا که این مقدار از فعل انها موجود است و لیکن هر دو دفع ...
علاوه بر این انکه دفع نمیکند علم احکام ... را در حالیکه این مقدار ... ثابت ... دلالت
کواکب بر تغییر از منه ممکن نیست که معرفت ادراک شد بطبایع اشیا و انکه حاصل میشوند

از انتقال بعضی از سنه بسوی بعضی دیگر زیرا که عالم باینچه یاد کردیم میداند اینکه تغییر طبایع و حصول حالات از اشیا بتغییر از سنه و انتقال بعضی از انها بسوی بعضی دلالت میکنند بر انچه حادث میگردد در اینعالم و بتحقیق که گمان کرده اند همه فلاسفه اینکه از برای کواکب دلالتهاست بر اشیائیکه کائن میشود در اینعالم و ایجاب کرده اند همه فلاسفه که بکار بردن بعضی از انواع دویم از علم نجوم سود دارد در هر چیزی از حالات و حرکات خویش از امور دینیه و دنیاویه و این ظاهر است در نزد کسیکه شناسند بیشتر از منافع و جهتی که این کار کرده اند از است که اعلام ایجاب میکنند در نزد فلاسفه در اینکه بقوت حرکات انها از قطعهای ثابته و شریفه حاصل میگردد کون و فساد در اینعالم باذن الله تعالی و میگویند اینکه واجب است بر کسیکه نظر کند در نوع اول از علم نجوم انست که نظر کند بعد از ان در نوع دویم از ان زیرا که اینهر دو علم بهم متصل و علم دویم ثمره علم اول است زیرا که عالم هرگاه بشناسد کیفیت حرکات افلاک و کواکب و کمیات انها را پس ثمره ان اینست که بشناسد انچه دلالت میکند بر ان قوتهای این حرکات و حالات از اشیائیکه کائن و حادث میگردند در اینعالم و هرگاه ندانند انچه دلالت میکند بر ان کواکب بحرکات خویش ثمره نخواهد بود در ان هنگام از برای نوع اول از علم نجوم و نیست حال انکسیکه نظر کرده اند در علم اول و نشناخته اند اینعلم که متصل بدانست مگر مثل حال انکسیکه طبیب باشد در نزد او شناختن عقاقیر و ادویه معجونه و نداند که چگونه بکار برند او را

دتغییر از سنه و طبایع بقوه حرکت کواکب وحدوث اشیا در اینعالم بسبب تغییر طبایع است و انتقال از سنه از حالی بحالی دیگر پس کواکب در اینهنگام بسبب قوه حرکات خود و تغییر دادن ایشان از سنه را هم

دانسته اند که از برای چه چیز صلاحیت دارد این عقاقیر و ادویه از علاج و دفع مرضها و همچنین همه این طایفه مذکوره نیز میشناسند حالات کواکب و موضع انها را از بروج و میدانند که بر چه چیز هر کوکبی دلالت دارد در بخت خویش و در حال خویش و باعث شده است این طایفه بر دفع کردن ایشان این نوع دویم از این علم را مگر انکه ایشان علم بافع منفعت انند پس دفع کرده اند انرا زیرا که اگر ایشان او را اثبات میکردند عیب میکردند ایشان را مردم بسبب ترک کردن ایشان معرفت این نوع از علم را و گمان میکنند ایشان اینکه دو نوع از علم که بیکدیگر متصلاند بیکدیگر و ایشان نیکو یا نیکو میدانند و دیگری نیکو نمیدانند اما صنف پنجم

پس ایشان گروهی اند که نظر کرده اند در علم کل نیز و باطل گردانیده اند علم احکام نجوم را از جهت تجربها و گفته اند حکم کردن بر کواکب صحیح نیست زیرا که اشیا ادراک میشوند بتجربه و داخل نمیشوند در تجربه چیزی که ممکن است که ادراک شود حقیقه شیء بتجربه بان چیز وقتی است که یافت شود ان شیء بیکحال دو مرتبه و در کواکب این ممکن نشود زیرا که کواکب هرگاه در موضعی باشند از بروج و سایر کواکب دیگر ناظر باو باشند یا مقارن باو باشند پس انها عود نمیکنند بسوی حالت از این درجه که [illegible] در آیند مگر بعد از چندین هزار سال و نمیرسد عمر یکی از انسان باینقدر از سالها پس چگونه ممکن است از برای انسان اینکه بیابد کواکب را دو مرتبه بر یکحال تا اینکه تجربه حاصل شود از رجوع انها بسوی مکان خویش انچه را بر ان دلالت دارند پس میگوییم ما در جواب انها اینکه پیشینیان شناخته اند طبایع کواکب را و دلالات انها

کوکبی از هم

یافت میشود

از چیزهای مختلف که بعضی از آنها جزئیات است و ظاهر و بعضی کلیات اما جزئیات ظاهر همچنان است که مردم از
آثار شمس در تسخین و قمر در ترطیب و تعفین و از آثار کواکب در تغییر هوا در هر روزی و شبی و اما
کلیه همچنان است که یافت میشود از دلالتهای اینها در کونهای سالهای عالم و موالید بر اختلاف
حال در حر و برد و اعتدال و صحت و مرض و موت و نشوها و سایر حالتهای کلیه و جزئیه
و این کلیات ظاهر است ادراک میکند این را فیلسوف از مردم در زمان قلیل هرگاه قیاس کند   چیزها ...
کواکب چند سال را و حالات آنها را با کواکب چند سال دیگر از حلول کردن آنها در برجهای
ناریه یا ارضیه یا هوائیه یا مائیه در هر موضعی که بوده باشد از برج بعد از آنکه بشناسد طبیعت آن
برج را و ادله او را و چنین کرده اند ایشان که رصد بسته اند کواکب را زیرا که هر یکی
از ایشان رصد نکرده است کواکب را هزار سال و نه پانصد سال و نرسیده است عمر مردی
عالمی از ایشان باین سالها ولیکن مردی که عالم بقیاس بوده است قیاس کرده است کواکب را
در پاره زمانه از عمر خویش پس شناخته است مواضعی که یافته است کواکب را در آن مواضع
در اوقات خویش و نوشته است موضع آنها را از بروج و تاریخ قیاسات خویش را
پس هرگاه بگذرد بر این قیاس سالهای بسیار رجعت میکنند بعضی از حکمای آن زمان و قیاس میکنند کواکب را
و رجعت میکنند بسوی مکان آنها در وقت قیاس پیشینیان [illegible] مکان آنها در وقت قیاس [illegible]
است تا بشناسد صواب [illegible] چنانچه از او [illegible] است از آنهائی که وثوق بقیاس او [illegible] مثل این عمل ادراک کرده است بطلمیوس حکیم حقیقی مواضع
آن سوم   کواکب را زیرا که او نظر کرده است بسوی قیاسات کواکب ابرخس [illegible] که بکار برده [illegible]

که پیش از او بوده اند سالهای بسیار مثل ابرخس و غیر او از حکمای که وثوق بقیاس ایشان میباشد
و شناخته است مواضع کواکب ثابته را بان قیاس بعد از آن قیاس کردیم در زمان خود مواضع کواکب ثابته را
سالهای بسیار و نظر کرده است اختلاف بین قیاس خویش و قیاس ایشان بوده است از اختلاف
پس شناخته است آن را و بحث کرده است از این کیفیت شافی تا اینکه شناخته است علتهای
آنها را و صحیح شده است از برای او مواضع کواکب بسبب آنچه مقدم شده است از قیاس
پیشینیان مر آن مواضع را و هرگاه که بودند بطلمیوس و همه متقدمین که قصد کرده اند تحقیق مواضع کواکب سبعه
که رصد میبستند ایشان را هرگاه در ذروه افلاک تدویرهای خود باشند یا در مواضعی معلومه
از آنها بعد از آن موافق میشد موضع کواکب در فلک تدویر خود نسبت بموضع او از خارج مرکز
بعد از آن دائم [illegible] تا اینکه عود کند کوکب بسوی این موضع از فلک تدویر خارج
خارج مرکز خود بعد از آن قیاس [illegible] میکردند او را مرتبه دیگر [illegible] حقیقت موضع
کواکب معلوم میشد ایشان را و عدد افلاک کواکب در ذروه هر فلک و حضیض او و سایر مواضع او
هیچکدام شناخته نمیشد لیکن ایشان بر رصد بسیار بچندین بار در سالهای پیشتر از زمان
بعد از زمانه شناختند مواضع کواکب سیاره را در هر سال هر سال و ادوار آنها را
و عدد افلاک آنها را و غایت علو هر فلک و هبوط او و سایر مواضع و حالات او را
و باین طریق شناختند حکما آنچه مثبت شده است بر ایشان از طبایع کواکب و دلالتهای
آنها زیرا که ایشان نظر کرده اند بسوی مواضع آنها و حالات آنها در بعضی بروج [illegible]

[illegible] کوکب در ذروه تدویر [illegible] و در اوج خارج [illegible]

در روز کار از آن پس یافتند از برای این افلاک بر اشیا معلومه پس شناختند این افلاک را و نوشتند
انها را و قرار دادند مواضع انها را و حالات انها ثابتی که قیاس میکنند بر او بعد از ان تفتیش از
از این افلاک قومی از اهل بعد از سالهای بسیار باعتبار مواضع کواکب سبعه در زمان خویش یا بان طریق
که یافته بودند متقدمین پس یافتند از برای انها دلالتها بر اشیا چنانکه کردند از برای
او پس قرار دادند این افلاک را اشهد و اعتبارات بعد از ان نظر کردند فلک بعضی بسوی بعضی
الحیات مثل کواکب سیالات کردند بر انها مرتبه بعد از مرتبه دیگر پس قیاس کردند بر انها

تا ضعف شنم جواب ان قومی اند از اصحاب کتب که خوانده اند اینکه نظر کنند در حساب نجوم و تقویم
کواکب از کتب که در ان است علم کل بعنوان تحقیق غیر کتاب مجسطی پس چه سبب کرده اند مواضع کواکب
بر کیفیات جزویه مختلفه و یافته اند هر کوکبی سبعه در وقتیکه حساب کرده اند بعضی از زیجها در درجه
معلومه از بعض برجها بعد از ان حساب کرده اند کوکب سبعه در برج دیگر و یافته اند او را در غیر
اندر جه از برجها پس ذکر کرده اند اینکه اینکه احکام صحت نخواهد داشت و احتجاج جسته اند بر
قول خویش به دو جهت یکی این است که گفته اند اینکه انسان هرگاه اراده کند اینکه تعیین کند
حرکت تقویم کواکب سبعه بعضی زیجها پس اگر واقع شود در حسابیکه بان تعیین میکند حرکت
تقویم کواکب سبعه از اوساط و تعدیلات انها خللی شکوک و ثوالث پس هرآینه واقع میشود
در روز کار در از در موضع درجه کواکب خطا و جهت دوم این است که اصحاب
گفته اند اینکه احکام واقع میشود در درجه حقیقی کوکب و حیثیت هیئت از کواکب که واقف شود

شود کسی بر حقیقت درجه او از برج او زیرا که هرگاه یافت شود بعضی کواکب را بعضی بر دو نوع در
درجه معلومه بعضی زیجها یافت میشود موضع او در برج دیگر مخالف برای این درجه و
معلوم نمیشود اینکه کدام صواب تر است پس هرگاه اطلاع بهم نرسد بر حقیقت درجه کوکب از
برج او صحیح نخواهد بود حکم بر ان و اینها جماعتی اند که غلط افتاده اند و واقف شده اند از
صواب کتابها بر چیزی پس سبقت گرفته بودند اینها بسان اینکه غلط ایشان از جهه چیزی است که وارد میشود بر صاحب صناعت
و ما رد کردیم بر ایشان قول ایشان به دو جهت یکی ان است که میگوییم اینکه منجم هرگاه اراده کند
حکم کردن بر چیزی را پس اعتماد میکند در حکم بر نظر کردن در طبیعت کواکب و طبیعت انها و فرد او
برج هر یکی از انها و شرف او و ارباب مثلثات او و جایگاه او از وتد و مایل الوتد و ساقط
الوتد و حلول او در بیت المال و بیت الاخوه و سایر بیوت فلک و دلالت انها بر اقالیم
و سایر ادله کلیه که از برای انها است بعد از ان حکم میکند بقدر انچه بر ان دلالت دارد
درجه کوکب از برای او و دلالت خفیه است جزئیه که بان رسیده اند اصحاب نجوم در اشیا خاصه
پس اگر واقع شود در موضع کوکب خطای بحسب درجه یا دقیقه ضرری نمیرساند حکم را و دوم جهت
ان است که بر کسیکه نظر میکند در صناعت احکام نجوم است هرگاه غلط کند با وجود سبب مواضع کواکب سبعه
از برج در بعضی اوقات این است که ضرر بهم رسد اینکه این مواضع که کواکب در ان است دلالت
دارد بر چیزی و چنان واقع میشود در درجات کواکب اینکه انها در کدام موضع میباشند از برجهای خود
بحسب حقیقت پس ان براهین حساب لازم است و نظر این طبیعت زیرا که مراد این است

که چون بعد از طبیعت هر دوائی که از برای چه چیز صلاحیت دارد و از برای کدام مرض نافع و اما طبیب اودیه
در بلاد و بدست آوردن انها و کوفتن و بیختن انها پس این لازم بر طبیب نیست بلکه ان لازم بر اصحاب ادویه است
و همچنین حجت جوینده از برای صناعت احکام که اثبات کننده است وجود و حکم میکند بر انچه
کوکب بران دلیل است لازم است انکه بیان کند که از برای کواکب قدرت و تاثیرات در این عالم
و چون دهد طول انها و هر انچه دلالت دارند بران بطبایع خویش و خواص انها
از برای مواضع و مواضع انها در هر برجی و بر اصحاب حساب لازم است انکه تصحیح کنند
درجهای انها را پس اگر حاجت بیکی از ایشان بحقیقت این خواهد بود عیب این
جهت راجع برای حاسب زیرا که او جاهل است انچیزی را که بر او واجب است
تعلیم بگیرد انرا از صناعت خویش علاوه بر این که انکه هر که اقتصار کرده اند از علم
بر تقویم مستنبط از زیجات جزئیه اقتصار برین ضعیف الاصل کرده اند زیرا که ایشان
هرگاه تفتیش میکردند از اصول انها [illegible] در انها از فساد و اختلاف المقادیر
واقف میگردیدند و بر حقیقت شی از انها و هرگاه تقویم کواکب [illegible] بدیکی از انها
لهو از ان تفقد میکردند مواضع انها را از بروج و مقارنه بعضی انها را از برای بعضی [illegible]
بیانه انچه بیرون امده از برای ایشان از حساب انها و بیانه انچه دیده اند بچشم یا بیرون
امده از برای ایشان بقیاسهای صحیحه [illegible] خلاف [illegible] را
[illegible] ازین زیجها [illegible] بودن بر [illegible] بسیاری
از برادران خود [illegible] این ها را [illegible] و انچیزی که سزاوار است انکه اعتقاد
کنند بان

[illegible]

کنند برای اصحاب احکام و جمله طلب [illegible] کواکب [illegible] ان مواضع انهاست که بیابند
[illegible] در هر زمان [illegible] دلالت که وصف شده است در کتاب مجسطی زیرا که [illegible]
[illegible] مواضع انها [illegible] بنحویکه شایسته است در صواب [illegible] از ان کتاب [illegible]
از برای [illegible] احکام انکه تقدم بجوید در علم هر چیزی که احتیاج [illegible] دارند از کیفیت
افلاک و کواکب [illegible] حرکات انها و سایر حالات انها اما صنف هفتم ایشان [illegible] اند
که دفع کرده اند این علم را زیرا که ایشان نظر کرده اند در این علم و ممکن شده است ایشان را گروهی
انکه برسند از این علم انچه اراده دارند و جدل کرده اند اصحاب این صناعت [illegible] بر معرفت ان
این صناعت پس دفع کرده اند این صناعت احکام را بسبب جهل ایشان از برای اهل ان
صناعت [illegible] بودن ایشان از معرفت انها پس این جماعت منقاد نمیکردند ان جمعی را
که لازم [illegible] زیرا که [illegible] ایشان [illegible] این صناعت را بدون معرفت است و [illegible]
اما صنف هشتم ایشان اطبا حذاق اند و دانایانند بصناعت طب انچنان کسی که
خوانده اند کتبها را [illegible] در علم طب [illegible] اند اصول صناعت خویش و اختلاف
طبایع و ازمنه و تغییر انها و سایر انچه احتیاج دارند بسوی ان در صناعت خویش
از اشیای مفرده و مرکبه پس ایشان [illegible] نند فضیلت علم احکام نجوم [illegible] و [illegible]
انکه علم نجوم بهتر است از علم طب [illegible] صناعت [illegible] نجوم را با صناعت
طب [illegible] بردن [illegible] در معرفت اوجاع و زیاد شدن انها و نقصان انها

[illegible] که [illegible]
[illegible] ورا
و رد کنند او [illegible]
حتی که لازم [illegible] است

و دوا و قات علاجها پس بسیار میکرد صواب ایشان در صناعت ایشان و سالم میکردند بیمارها و صحت مریض بند بر دستهای ایشان و بسیار میکرد منفعت ایشان مردن مردم بایشان و اما کردهی از اطبا عدد از ان کسیکه بسیار است جهل ایشان و قاصر است عقلهای ایشان از معرفت انچه احتیاج دارند بسوی ان و قصد ایشان در کسب ایشان تقویه کسب و تا حاضر معرفت رد کرده اند صناعت احکام نجوم را و گفته اند که کواکب را تاثیری از برای حرکات ان در این عالم نیست و انکه صناعت طب موجود و ثابت است و باطل گردانیده اند صناعت احکام را بطلان خویش و ثابت گردانیده اند صناعت طب را و جماعت قوی اند از اطبا که نظر میکنند از ایشان از طب در علم جزئی مانند کحالان یا شکسته بندان یا جص یا بطاهر علاج مریضها و استفاده کرده است بقدر قلیلی از علم را بطاهر معرفت و وزن ان قلیل پس او دانا نیست بانچه حاصل میکرد دوا ازین زیرا که او تحقیق نکرده است در خواندن کتابهای اوایل و در صناعت طب و در تقسیم ان و نفی خصم است و شاید که او خوانده است قدری قلیل از بعضی کتابها پس کسیکه شل این جماعت است از اطبا پس ایشان ثابت میگردانند صناعت طب را زیرا که ایشان کسب میکنند بسبب ان صناعت و دفع میکنند علم احکام نجوم را بسبب نکر علم ایشان با ان احکام و میشوند که این علم را نه تنها دفع کنند بلکه دفع میکنند هر علمی که احتیاج دارند بسوی فکرت و هر که باطل کرده میخواهد کتابهای طب را چه دانشمید انستند انکه معرفت احکام نجوم

طبایع ایشان را و نه طبایع زمان فعلها اتفاق و خلاف ان و نه شناخته است علاجها را هم

نافع است

نافع است از برای ایشان در صناعت ایشان و انکه ایشان احتیاج دارند بسوی ان و تحقیق که گفته است ابقراط حکیم در کتاب اهویه در جمله میکند ذکر کرده است اختلاف هواها و طبایع هوا و انکه انچیزهای که ما ذکر کردیم از تغییر هواها از علم نجوم است و انکه علم نجوم نیست جزء صغیر لاکن جزء اکبر است انچه حکیم میگوید بسبب انکه اطبا استدلال میکنند بر اشیا باختلاف ازمنه و تغییر طبایع و حاصل میشود این اختلاف و تغییر بقوت حرکت شمس و کواکب و این از جمله علم نجوم است پس اطبا در این هنگام مضطرند بسوی معرفت علم نجوم تا اشنا شوند باصول صناعت خویش و بعنوان حقیقت و نیز طبیب را سزاوار است از برای او اینکه معالجه کند مریضی را که دیده است بنجم از دلالات نجوم انکه عمر او بآخر رسیده و منتفع میگردد بمعالجه و صحت مریض برا ازمنت خویش و هرگاه نه بیند که از برای او عمری یا صحت یا فرج از علت خویش پس معنی نیست از برای علاج طبیب مر این مریض و اما ایام معلومه غیر ایام بحران که محتاجند اطبا بان در شناختن حالت مریض در قوت او یا ضعف او زیادتی یا نقصان او پس مر اشنا شوند از سیر قمر و مجاز کواکب از برای او و ذکر کرده اند این را ابقراط حکیم و جالینوس حکیم در کتابهای خود و تحقیق که ذکر کرده اند همه متقدمین از علمای طب انکه علم نجوم او عمق علم طب است پس این صنف از اطبا که بیدانند انکه اصل صناعت ایشان از علم صناعت نجوم است عیب کرده اند بر صناعت نجوم پس هرگاه عیب گفتند بر صناعت احکام نجوم عیب گفته اند

طب م

بر صناعت خود زیرا که صناعت ایشان منوط بصناعت احکام است و الله [illegible] صناعت طب
لیکن این صنف از اطبا جاهلند باین قیاس و غلط کرده است فهمهای ایشان از معرفت این
اما صنف ششم عامه مردمند و ایشان در رد علم احکام بر دو صنفند اما یکی از دو صنف پس ایشان
کسانی اند که نمی شناسند فضیلت علم احکام را و نه فضیلت علم سایر علوم را و نه فضیلت تقدمه معرفت
باشیا را و افضل مردم در نزد ایشان کسی است که مالش بیشتر باشد و حظ مال در نزد ایشان بهتر
در زیاده تر است از حظ علم و میگویند که انسان هرگاه غنی باشد و صاحب [illegible] حاجت نیست او را بعلم نجوم و طب
و سایر علوم پس قیاس ایشان را برده اند قیاسی فاسدی است زیرا که ایشان قیاس کرده اند علم را
بمال و این قیاسی است خطا زیرا که شی قیاس کرده میشود بجنس خود مثل علم بعلم و مال بمال و شی
را قیاس میکنند بغیر جنس خود پس قیاس نمیشود مال بعلم و هرگاه نمی بود این چیزی
است که میشنوی ~~تو او سوار همه~~ ملاحظه اینکه این چیزهائی است که شنیده میشود از بعضی
که سرزنش می کنند بآن اصحاب علوم را هر اینه سزاوار از برای آن بود که مشغول بکنیم
خود را به نقل است در قول ایشان لیکن ما تکلم کردیم در رد قول ایشان بعلت آن سبب که گوئیم
که مال و ملک و جیده گاهی مهیا میشود از برای جاهل و از برای عاقل و از برای قوی و از برای
ضعیف و نیست انسان محمود برآنچه مهیا شده از برای او از این زیرا که این مهیا شده
است از برای او بعلم او و نه بجهل او و نه بقوت و نه بضعف او و حمید کرده میشود انسان
بر تمیز و علم زیرا که فضل مردم بر سایر حیوانات بتمیزی است که در او است یا که عقل و

معرفت

و معرفت او باشیائی که پیش نبود است و دانهای که بعد از این موجود گردد و هر زمان که آن معرفت زیاده
گردد دوری از بهیمه او در او زیاده گردد بسبب آنچه در او هست از معرفه و تقدمه علم باشیاء حادثه و در
زمان که معرفت او کم گردد نزدیک او به بهیمه بیشتر گردد بسبب آنچه در او هست از قلت تمیز
و هرگاه نمی بود فضیلت علم و تمیز هر اینه نبود از برای انسان فضل بر بهائم زیرا که انسان [illegible]
شریک کند در اکل و شرب و تناسل و فضیلت انسان بر سایر حیوانات بعقل و تمیز است
پس هر کس از مردم که او را عقل و تمیز بیشتر بود و علم بیشتر بود پس البته افضل است در انسانیت
از غیر خود پس حظ علم و تمیز در میزان نیز افضل است از حظ مال و افضل آنچه در آن آلات
معرفت او است باشیای کائنه حادثه و بیشتر این معرفت حاصل میشود در علم صناعت احکام نجوم
پس حظ علم نجوم و سایر علوم در میزان نیز افضل است از حظ مال
و اما صنف دوم از عامه اند
دفع کرده اند علم این صناعت را بسبب آنچه دیده اند از کثرت خطای کسیکه مدعی این صناعت
است و علت این آن است که عامه قبول میکنند اشیا را بر تمیز ظاهری پس چونکه دیدند کثرت خطای
کسیکه مدعی این صناعت است در آن چیزهائی که سؤال میکنند از آن از احکام نجوم نسبت
دروغ میدهند و دفع میکنند این صناعت را و نسبت میدهند اهل آن را بسوی جهل
و میگویند که این صناعتی است باطل و کذب و هرگاه صادق می بود بسیار نمیشد خطای ادعا کنندگان
آن در آنچه سؤال میکنند ایشان از آن و اینجا عقیده اهل [illegible] ثابت گرد
در رد کردن ایشان علم این صناعت را زیرا که اکثر [illegible] آنکه ادعا میکنند این علم را ایشان

گروهی اند از مردمان نادان و پست رتبه ترین خلقان نسبت میدهند بخود علم باین صناعت را
و حال آنکه ایشان نادانند و نسبت بخود میدهند خطا از معرفت و مرتبه را که نمیتوانند دریافت [illegible]
و باز داشته اند خود را از آمد و شد پیش علما کردن و از تعلیم گرفتن [illegible] و میخوانند بعضی از کتب
که متعلق است بعلم نجوم و نمی فهمند آنرا یا میخوانند کتابها را که وثوق نیست بعلم آنکسی که آنها را تالیف
کرده است پس شاید [illegible] شیء مختلف و نمی بینند که کدام یک از این هر دو صواب است
پس هرگاه سوال کرده شوند از حصول چیزی مرتبه بعد از مرتبه [illegible] در نظر کردن در آن در هر مرتبه
اعتبار اختلاف احوال از جهتی قلت علم ایشان بطبایع کواکب و حالات آنها و دلالات آنها
[illegible] باسم این صناعت زنهای بی عقل و خدعه را و فریب میدهند ضعیف عقلهای
از مردم را و گروهی را که [illegible] از صاحبان قدر شوند و آنهایی که رغبت
دارند در زر و [illegible] انواع [illegible] قدر [illegible] زیاده [illegible]
و بهتر است که اتفاق میافتد از برای ایشان یکقصد صوابها در نزد بعضی از این جماعت مذکوره
بدون معرفت ایشان معنی این قول را پس [illegible] میکنند [illegible] در همه جا و [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] خوردن [illegible] از [illegible] فراموشی میکنند از
بسیاری خطا و کذب که گفته اند در زمان پیشین و این جماعت همه گروهی اند که قصد ایشان
کسب است و رسیدن [illegible] بعلم و حکمت و تعمق در علم و فهم این صناعت زیرا که کسیکه
که خواسته باشد کامل و متبحر شود در علم احکام النجوم محتاج است بسوی معرفت اشیاء بسیاری

ایشانم

از زنان را

ما ذکر کردیم آنها را پیش از این تا بوده باشند آن اشیا سبب بسوی علم این صناعت و آن اختلاف
حالات کواکب است و معرفت طبایع و اتفاق و اختلاف آنها و اختلاف اقالیم و حالات آنها و
اختلاف احوال حیوان و نبات و معادن و آنچه حادث میشود در هر یکی از اینها در نزد انتقال از زمین
در اقالیم و سایر آنچه ما ذکر کردیم در پیش از این و آنچه ذکر کنیم بعد از این و معرفت این علوم میسر نشود
مگر در زمان بسیار و تعب شدید و [illegible] چند این جماعت از معرفت بعضی از اینها پس ایشان
در خطا می افتند از جهت [illegible] قلت فهم ایشان است باین صناعت [illegible] سبب
آن است که غرض ایشان تحصیل منفعت است پس هرگاه از ایشان سوال کند سایلی که از [illegible]
او قدر و منزلت است از چیزی قصد میکنند ایشان در جواب [illegible] بچیزیکه فرحناک گردد
بآن و موافق شود با خواهش او پس خبر میدهند باو که نجوم دلالت میکنند بر این شیء و
قصد دارند مسرت و شاد نمودن او را و طمع دارند در [illegible] و معین میکنند از برای او اوقات
کاذبه را پس متعلق میسازند قلب سایل بخود باین سبب و [illegible] باین سبب ایشان تحصیل
میکنند منفعت و [illegible] و زیادتی در جاه و قدر را و [illegible]
برای اصناف مردم همه باین طریق که وصف کردیم پس مذمت میکنند عامه اهل این
صناعت [illegible] را و [illegible] ایشان [illegible] کرده میشوند [illegible] این صناعت هم
از ذکر کردن ایشان [illegible] مردم [illegible] بسبب قوم نادان [illegible] ادعا میکنند علم این صناعت را از آنهایی که
ملامت کرده میشوند عامه بر مذمت کردن ایشان اهل این صناعت را و حال آنکه در میانه ایشان [illegible]

معرفت

ایشانم

اهل این صناعت کم شناسند که بجا مراورند شمار این اشیا را و تعجب است از کسیکه از برای او تمیز
و معرفت باشد و ظاهر شود از برای او این حالات از کذب و تمویه از بعض ایشان پس بشنود از او
و قبول کند قول او را و وثوق بهم رساند بانچه خبر بدهد او را بان یا گمان کند که از برای
قول او حقیقتی است و بتحقیق که سزاوار است بر ادعا کننده گان از برای این صناعت
اینکه تعلیم بکنند ایشان انچه را واجب است بر ایشان تعلیم ان پس از نظر در صناعت احکام
پس از ان شروع کنند بعلم خویش باین اشیا بسوی این صناعت جلیله شریفه

فصل ششم در بیان منفعت علم احکام و اینکه پیش معرفت داشتن حادث گردیدن اشیائی که حادث میگردند در این عالم از قوت حرکات کواکب نافع است البته هر چند که گمان کرده اند گروهی

که هرگاه علم نجوم حق باشد چنانچه گمان کرده اند پس او علمی خواهد بود که منفعت در ان نیست
زیرا که اگر چیزی که نجوم دلالت بران میکند اشیائی بوده است و این چیزیست که لابد
ناچار بسوی او نیست علت انکه این شیء اگر از جنس خیر و سرور است شوند در ربایند او را
در وقت خود و پیش معرفت بهم رسانیدن مطلع نفع در او نخواهد بود و اگر این شیء از جنس مکروه بود پس او
بسبب پیش معرفت بهم رسانیدن غم و ملال [illegible] اورد بود از ان در عقب این معرفت اقلام
باد و فکرت [illegible] از خوف و بیم از ان حاصل اید تا وقتی حلول انکرده و قادر نیست عالم
بصناعت علم نجوم بر دفع انچه واقع میشود از این مکاره و بتحقیق که غلط کرده اند این گروه
و ترک کرده اند راه تمیز و معرفت را و نشناخته اند فضیلت این علم را و نه منفعت او را

او را و نه دانسته است معرفت این علم را مگر کسیکه دانسته است منفعت پیش علم بهم رسانیدن باشیا حادثه را
علاوه بیان انکه اینجماعتیکه دفع کرده اند حصول منفعت باین علم را دفع نکرده اند مگر اسم این شیء و لیکن
زیرا که ایشان نشناخته اند [illegible] این شیء پس ایشان [illegible] میکنند و استعمال میکنند حقیقت او را
بعلت انکه همه مردم از عامه و صاحبان تمیز گاهی بکار می برند تقدمه معرفت باشیائی که ممکن
نیست ایشان را معرفت انها و احتراز میکنند از مکروهی انچه را که میترسند از ان و هر چند قادر
نباشند بر دفع این شیء بعینه زیرا که ایشان دفع میکنند از خود بسیاری از اذیت و مکروهی
که میرسد ایشان را از این شیء بقدر طاقت خود و اما بعضی مردم را حاصل میشود تقدمه معرفت باشیا
بتجربه پس دفع میکنند از خود مکروهی را که [illegible] است از ان اشیا بتجربه و دیگران عاقلند و بعضی از ایشان را حاصل میشود
تقدمه معرفت باشیا بانتقال ازمنه و حالات طبایع پس تقدم میجویند در دفع مکاره بهر قدری که تقدمه معرفت
از برای ایشان حاصل شده است و ایشان اطبا اند و ملاحان ایشان پس تقدمه معرفت او باشیا بقوه فعلهای
کواکب در این عالم پس تقدم میجویند در دفع مکاره بهر قدر که تقدمه معرفت ایشان حاصل شده با انها
و ایشان منجمانند و اما انکه نیک پیدا شد تقدمه معرفت ایشان بتجربه مثل عامه مردم پس انها چونکه
پیش علم حاصل شده بتجربه بسبب بوقت حرارت یا برودت تقدم میجویند ایشان هم در محافظت
و حراست از ان وقت پیش هجوم اندو [illegible] بر ایشان پس مهیا میگردانند از برای حرارت
تبریه و مواضع بارده را و از برای برودة تسخین و مواضع و اشیای حاره را
بسبب انکه دفع کنند اذیت انها را از خود بانچه مهیا کرده اند از برای انها و تا از اسباب دفع

دفع نموده میکنند در بعضی اوقات در سال ابری که گمان باران از آن میکنند بقدر آنچه تجربه
کرده اند دهقانان در شخم زدن یا در حفظ پس تقدم میجویند پیش از آمدن باران بسوی مواضعی که
محافظت کنند ایشان را از خطر باران در نزد آمدن باران یا پیش میجویند در رود و دشتی مردم سفر انواع
و هرگاه پیش علم ایشان حاصل شده که دشمن ایشان اراده دارد هجوم برایشان تقدم میجویند پیش از
این وقت در مستعد شدن کار از برای ایشان بهم رسانیدن چیزها که دفع کنند بوسیله آن دشمن را
در وقت هجوم بر او پس همه عامه دفع میکنند این شر را و حدوث او را و لیکن آنها در
چنینکه شناخته اند بتجربه بروزگار دراز یاد دانسته اند بعضی اسباب اوقات را مانند اینکه اذیت
میرساند ایشان را احتراز کرده اند از آنها قبل از آن دفع کرده اند اذیت او را از خود تا
آنکه نرسیده است بایشان مکروه آنها زیرا که کسی که دانسته است اینکه باشد حرارت یا برودت
یا باران در وقت چنین و چنان پس احتراز میکند بسبب تقدم علم سابق او بچیزی دفع کند مکروه او
را از آن پیش هجوم آن مکروه بر او پس شخص دفع نکرده است حدوث حرارت یا برودت
یا باران را در آن وقتی چنانکه حادث میگردند لیکن چون پیش معرفت بآنها و باوقات
آنها هم رسانیده بتجربه چاره و تدبیر میکند از برای دفع مکروه آن شئ را از خود
پس این را و آنچه بسیاری از آنچه مانند این باشد از این جنس که پیش معرفت بعلم
بآن حاصل شده باشد بتجربه مهیا میسازد از برای او پیش از حدوث او و هجوم
چیزی که بآن دفع این شر از خود میکنند و گاهی طلب رنج میبرند تقدمه معرفتی که تجربه‌ها

که محافظت کنند ایشان را از خطر باران در نزد آمدن باران جز جز

حاصل

تجربه‌ها حاصل شده باشد جمیع صناع در صنعتهای خویش مثل اصحاب زراعتها و غرسها
و شبانها و زنهای قابله و تقدم میجویند در احتراز کردن از آن از ملاحی که از آن در خوف‌اند
پیش از هجوم آنها بر ایشان و اما اطبا پس ایشان طلب رنج برند تقدمه علم باشیا را از جهت اختلاف
احوال زمان و تغییر طبایع و اخلاط و مرضها شدند از این اچیز بر آنکه غذای ایشان میشناسند
از همه صناعتها که ذکر کردیم در اول رساله زیرا که اطبا گاهی پیش حاصل میگردد علم ایشان بمنفعت علاج در وقتی
انتقال از حالت از حالت بسوی حالی و گاهی تقدم میجویند عامه مردم نیز در این وقت در حفظ بدنها
را از علتها و مرضها زیرا که هرگاه وقت فصلها رسد تقدم میجویند عامه بسبب آنچه یافته اند
هر روزی بتجربه‌های خویش از تغییر مزاج بدنهای خویش در نزد انتقال فصلها در محافظت کردن بدنها
از مرضها و علتها بعلاجها و تقدم میجویند اطبا بسبب تقدمه علم ایشان بتغییر احوال بدنها
در نزد اختلاف زمان بر ایشان در مستقبل از آن بآشامیدن دواها و فصد کردن
و باقی علاجها و احتراز از امراض در هر وقتی از اوقات سال و روزهای آن پس احتراز
میکنند بسبب آن علم سابق در وقتی که در آن میشناسند از آنچه میترسند از حدوث او در
اوقات مستقبله خویش در نزد اختلاف اوقات بر ایشان و گاهی طلب میکنند عامه مردم
محافظت ابدان خود از امراض بمعالجه اطبا و این بسبب آن علم است که پیش حاصل شده است در نزد ایشان
بتجربه‌ها آنکه بسیاری از ابدان علیل و مریض میگردد در نزد اختلاف زمان و طبیعت
بر آنها و نیز گاهی حادث میگردد در انسان خلطی از رطوبات و بعضی اخلاط پس هیجان میکند

در وقتی معلومی از سال یا از روز پس تقدم میجوید پیش از رسیدن آن علت باحتراز کردن
از او بسبب [illegible] بردن اخلاط دواهای که بیرون بردن آن علت را یا کم کند یا سکون دهد
او را دفع کرده از او اذیت این خلط فاسد بتمامی یا بعض از او بهر قدر که امکان داشته باشد
در دفع کردن این علت و کاه اتفاق می افتد که میجوید طبیب بعض اسباب خود از جهت پیش معرفت بهم رسانیدن او هرگاه
ببیند بعضی خلطهای ردیه را که ابتدا کرده است در غلبه کردن بر بدن انسان از آن چیزها که میداند اینکه
او را دفع میتواند کرد بعلاجها یا تسکین میتواند داد پس پیشی میکرد به [illegible] کردن علاج او از قوت
این خلط ردی پس پیشی میکند بکوشش کردن در علاج او بعلاجها که ساکن او را یا ضعیف کند
او را بسبب اینکه [illegible] برای او و با او [illegible] بعضی خلط ردیه پس دشوار گردد چاره
کردن او را و اکثر [illegible] میکرد طبیب حاذق بسبب تقدمه معرفت قوه اخلاط فاسده را
و دفع میکرده اند از انسان مرضها و دردها و بیدار خوابیها را بسبب آنچه پیش علم بهم رسانیده اند
پیش از علاج کردن او آنها را و کاهی کم میکنند فضول ردیه را از بدن یا بیرون میکرده اند
از بدن حتی اینکه انسان شاذی میکرده [illegible] پس هرگاه دلالت طبیب بعض از چیزهای که
دلالت میجوید بآن از دلالتهای صادقه باینکه این مرض میرود و صاحب این به میشود
و اینکه او در این مرض خویش میمیرد خبر میدهد مریض را باینکه تلف میکرده میشود پس
تقدم میجوید مریض در آنچه احتیاج بسوی آن دارد در صلاح امر خویش پس ظاهر شد
پیش معرفت بهم رسانیدن مریض طبیب بمرضها و علاجهای آنها نفع نافعست است

در اخراج او یا در تسکین دادن او پس هرگاه چنین شود پیش معرفت بهم رسانید طبیب اینکه این خلط ردی هرگاه [illegible] شود بر حال خود بهیجان رسید و [illegible] او پیشی میکرد به پیشی تر علاج کردن صح

است و این چیزی که ذکر کردیم از تقدمه معرفت عامه و اطبا با شیا در او نکردیم با [illegible] قیاس کردن بر
صناعت نجوم را زیرا که منجم عالم هرگاه بچند سبب تقدمه علم از قوه حرکات کواکب اینکه بعضی مردم [illegible] میرسد
مکروهی پس او پیش خبر میدهد [illegible] پیش علم بهم رسانیدن از صناعت نجوم
بآنچه میرسد انسان [illegible] از مکروه در زمان مستقبل نافع است البته و این پیش علم بهم رسانیدن مکروه
بر پنج جهت است یکی از آنها منسوب است بانتها عمومست و چهار دیگر مخصوص است اما اولی پس آن مکروهی
است که هرگاه برسد [illegible] انسان [illegible] که دفع کند او را مطلوب باشد که ممکن نشود و این
عامیست و اما دویم پس آن مکروهی است که هرگاه پیش از آنکه برسد انسان را او قدرت بهم رسانیده اینکه دفع
کند او را از خود باتمام و اما سیم پس آن مکروهی است هرگاه پیش معرفت باو حاصل شود قادر میگردد
اینکه دفع کند بعضی را از نفس خود بآن معرفت پیشی بعض او را و اما چهارم پس آن مکروهی
که میداند بسبب علم پیش اینکه میرسد او را مرضی و [illegible] را [illegible] میکرده از او بعد از وقت معلوم
و اما پنجم پس آن مکروهی است که هرگاه پیش علم بهم رسد باو قادر نیست اینکه دفع کند او را از خود
البته اما اولی منسوب بعامه اشیاء عمومیست هرگاه پیش علم بهم رسد باو از علم نجوم پس باید
که ممکن کرده او را دفع از [illegible] باشد که ممکن نگردد [illegible] پیش [illegible] از تحویلهای
سالهای عالم [illegible] کذا اگر دعا [illegible] و [illegible] عوق و زلزلها و حربها و قتل
و قتال و قحط و هلاک بهایم و میوه ها [illegible] که [illegible] اقلیم [illegible] را پس پیش علم بهم رسانیدن
بآن و دانستن این نافع است زیرا که هرگاه پیش معرفت بهم رسانید انسان باین تقدم میجوید

باشد که ممکن شود [illegible]

باحتراز کردن از این از برای خود و از برای غیر خود بهر قدر که ممکن باشد او را احتراز کردن از آن
از مثل این مکروه پیش از حدوث او با نتقال و تحویل از این موضع و با نچه شبیه باین باشد
زیرا که بسیار است که ممکن میشود او را اینکه دفع کند از خود مثل این مکروه را مثل این حیله
و هرگاه پیش علم این شئ بهم نرسانند و حادث شود سخت میگردد جزع او در بحدوث م
نزد حلول این مکروه و ممکن نمیگردد او را حیله کردن در دفع آن مکروه از خود پس ثابت که واقع میشود در آن ام[ر]
و همچنین اینکه میشناسند بسبب تقدمه علم نجوم خصمی ایشان را به نجوم اینکه دشمنی از برای ایشان
است و هجوم میاورد برایشان پس باشد که ممکن شود ایشان را دفع آن دشمن از خود
بحیله و تدبیر و یا باشد که ممکن نشود ایشان را و همچنین در ضررهای دیگر که از این جنس باشد
و اما دویم از آن مکروهی است که هرگاه ایشان پیش معرفت بهم رسانند بآن قادر میگردد
اینکه دفع کند او شر او را از خود و تا هم و شناخته میشود این از مولد انسان یا از تحویل سال او
یا از سئوال کردن او از حال خود مانند مرض یا ظفر یافتن بعض از اعدا با انسان و خبرهای پس ان م
و با بد انواع شرور و ناخوشی ها پس پیش علم بهم رسانیدن نافع است جداً چنانکه پیش گذشت
سخن ما در این زیرا که هرگاه دانست منجم بسبب علم پیش خود اینکه هجوم میکند بر بعضی مردم
علتی از علتها در وقتی معلومی از سال یا از روز ممکن است دفع شدن او بسبب معالجه هرگاه
خبرده او منجم باین تقدم میجوید این انسان در معالجه و دوا یا اخراج این علت
از بدن خود یا تسکین دادن او پس هیچ نمیکند بر او این علت در آنوقت پس دفع میکند

میکند منجم از این انسان مکروه این علت را تا هم بسبب خبر دادن او او را و یا مثل دشمنی
که میترسد او را انسان پس بداند بسبب معرفت پیش خود از صناعت نجومیه اینکه او را اراده دارد
هجوم او بر او پس تقدم میجوید در احتراز کردن از آن پیش از هجوم آن پس هجوم او [illegible]
قدرتی نمیگردد با آن و دفع میکند از او مکروه آن را تا هم و اما سیم [illegible] مکروهی است که هرگاه
پیش علم بهم رسانند بآن قادر میگردد اینکه دفع کند بعضی از آن مثل اینکه شد آنکه میترسد بتقدمه علم پیش علم بهم رسانیدن
نجومی اینکه هیجان میکند بر او علتی از علتها در بعضی از اوقات پس تقدم میجوید در معالجه او پیش از وقت هیجان آن
و دفع میکند از خود در نزد هیجان این علت [illegible] بیشتر او را بسبب پیشتر معالجه کردن مر او را
و مانند آنکه میدانند بسبب پیش علم بهم رسانیدن از نجوم اینکه انسان خطا بر خواهد ساخت عداوت [illegible]
نسبت باو پس احتراز میکند از آن [illegible] دفع میکند با احتراز قلیل از خود بعضی از تبعات آن [illegible] را
و اما چهارم و آن مکروهی است که میدانند انسان به پیش علم بهم رسانیدن باو اینکه حادث میگردد
و بعد از آن زایل میگردد از او بعد از وقتی معلومی پس آن مانند بسیار است که میدانند پیش علم
بهم رسانیدن از نجوم اینکه او مریض میگردد چند روزی حینی بعد از آن صحت میشود باشد
و دشمنی که میداند اینکه ظفر میشود بر او و چند روزی بعد از آن از آن سالم میشود یا مانند
حبس که چند روزی بآن مبتلا شود و بعد نجات میابد از او و اما پنجم و آن مکروهی است که
هرگاه پیش معرفت بآن بهم رسانند قادر نباشند بر دفع او را از خود البته پس آن مانند انسان
است که میداند بسبب پیش علم بهم رسانیدن از نجوم اینکه او میمیرد در وقت چنین و چنان

پس پیش علم بهم رسانیدن بان نافع است از برای او زیرا که هرگاه پیش معرفت باین بهم رسانید تقدیم میکند
او در هر چیزی که اراده دارد از تهیه امور خود در صلاح آنها یا مصلحت امور شان در میانه خود
و مردم مثل آنچه احتیاج دارند بان در زمین پس مر اید او را هرگاه حال اینکه دانا است بان
و پیش گوئیده در صلاح آنچه اراده کرده از امور خود و اگر پیش علم باین بهم نرسانیده حلول میکند
باو هر که در حال اینکه مختلف [illegible] و امور شان متفرق پس هر یک ضرر این هر کسیکه جا حاشیه
نشان او بود از [illegible] و [illegible] وجدی را میکردند او را و [illegible] او را در ایام [illegible] مستقبله
ذکر کردیم ما دلیلند بر اینکه پیش علم بهم رسانیدن باشیا از صناعت احکام نجوم نافع است در جمیع
اشیا و نیز میگوئیم که پیش معرفت بهم رسانیدن باشیاء مکروهه نافع است جدا زیرا که هرگاه وارد شود
بر انسان شر ناگهان شدید میگردد جزع او و [illegible] روی بیدهد او را [illegible] میگردد
عقل او و امکان بهم نمیرسد او را چاره [illegible] کردن در او و [illegible] است که [illegible] میکند بر او از
شدت جزع در نزد حلول آن مکروه با مکروهی دیگر [illegible] است که ترک کردن او [illegible] از این
مکروه [illegible] باعث بود [illegible] اینکه [illegible] باشد که ناگاه بمیرد از شدت غم پس هرگاه پیش علم
او حاصل شد بان مکروه پس از حلول او وارد گردد براو در حالیکه آرام داده باشد بدن خود
و عادت داده باشد نفس خویش را براو و شناخته باشد سبب [illegible] و مهیا کرده باشد
آنچه محتاج است بمهیا کردن او از تدبیر [illegible] سبب آن علاجات و بکار برده باشد در دفع
آنچه ممکن است [illegible] از [illegible] از خود و حال اینکه [illegible] کم کرده است [illegible] منجم

منجم حاذق بسبب پیش علم بهم رسانیدن او بمکروه و هرچند ممکن نباشد دفع آن مکروه [illegible] چاره میکند از برای دفع
آنچه ممکن باشد از آن مکروه و کواکب [illegible] دلیلند بر [illegible] ذکر کردیم دلیلند بر احتراز و منفعت بر آن
بسبب [illegible] نیز زیرا که منجم بسبب پیش علم بهم رسانیدن او و خبر دادن او [illegible] آنرا بوقوع مکروه [illegible] میگردد
از برای احتراز کردن و اما حجتی که نزدیک است [illegible] فهم عامه دارد [illegible] گفته اند اینکه سزاوار است
از برای انسان اینکه نظر کند در علم نجوم زیرا که [illegible] از علم نجوم اینکه مکروهی میرسد باو در روز
از اوقات پس تعجیل غم باشد [illegible] اینکه [illegible] علم نجوم باو روی دهد در او فکر
کند تا وقت حلول آن مکروه باو پس از جهت این است میگوئیم که هرگاه [illegible] کند از
بکار بردن هر چیز که تعجیل غم حاصل آید بسبب آن [illegible] سزاوار است از برای او اینکه سفر کند در طلب
فواید و عزت و سلطنت زیرا که پیش از آنکه سفر کند تعجیل غم [illegible] بسبب اخراج مال و نفقه
بجهت این سفر بعد از آن در این سفر حاصل میگردد [illegible] غربت از منزل و تعب و اذیت و ملال
و خوف بردن و مال [illegible] که برسد باو در اول سفرش بعضی [illegible] ذکر کردیم پیش
از ظفر یافتن از [illegible] که بسبب آنها سفر میکند و خواهد بود سزاوار از برای او اینکه مصاحبت
نکند [illegible] را از برای طلب خیر و فواید و زیادتی در جاه و قدر زیرا که تعجیل میکند لذت
خود در طلب [illegible] از برای صحبت [illegible] و بعد از این مصاحبت حاصل میگردد [illegible] لذت
و خواری بسبب [illegible] او مر او را پیش از [illegible] شدن باو و خواهد بود سزاوار از برای او آنکه
آرزو نکند هیچ چیز را و امید نداشته باشد زیرا که هرگاه آرزو کرد و [illegible] شئی را تعجیل غم

حرکت حاصل شده است کون زغال زیرا که فساد شی از اشیا کون شی دیگر است پس با نچه گفته اند

عاقبة ما فلاسفه آنکه حاصل میکردد از حرکات کواکب طبیعیه دائمه کون طبیعی دائم تا وقتیکه خدا خواسته است

باشد ان شاء الله اما صنف دوم پس اشیا ذکر کرده اند که از برای کواکب دلالت است بر اشیا کلیه مثل ارکان

اربعه که ان نار و هوا و ما و ارض است و بر استحاله بعض از اینها بسوی بعض و بر اجناس و انواع

کلیه نیز مثل اجناس زیرا که کواکب ار منظر جنس دلیلند بر حیوة کلیه که گفته میشود بر هر جسمی از اجسام

که از برای او حیوة است همچنین که دلیلند بر نوع بر انسان و فرس و حمار و سایر انواع

کلیه پس گمان کرده اند آنکه اینها دلیلند بر ارکان اربعه و استحاله بعض اینها بسوی بعض و انتقال اینها

از حال بسوی حال و بر اجناس و انواع کلیه و آنکه اینها دلیل نیستند بر اشخاص و حدانیات که

حاصل میشوند از این ارکان اربعه مثل سعید و خالد و فرس خاص و آحاد و حمار و احد و تعینات

و نیز بر اجزاء اشخاص دلالت ندارند بر اجزاء اشخاص مثل راس و ید و رجل و باقی اعضا و نه بر حالات

انها مثل قیام و قعود و مرض و صحت و باقی احوالات مختلفه کلیه و جزئیه که از برای هر شخصی از

اشخاص علم است پس ما رد کردیم بر اشیا قول ایشان را بدو جهت یکی از آن دو این است که اصل

که متفق علیه در نزد فلاسفه است آن است که هر شخصی در اینعالم از اشخاص طبیعیه الهیه مرکب

است از ارکان که نار و هوا و ما و ارض است زیرا که این ارکان اربعه موجودند در هر شخصی که از اجسام

است و آنکه حضرت باری عز و جل قرار داده است اشخاص و انواع را فاعله در این ارکان

بعلت حرکات کواکب بر انها زیرا که هر شخصی که متکون یا فاسد میشود در اینعالم میباشد بحرکت

بحرکت ارکان و انتقال بعض اینها بسوی بعض و از حرکت شمس و کواکب بر انها حاصل میشود در اینها این

حرکت که ان انتقال و استحاله است پس کواکب در این نظام علتند از برای حرکات این ارکان و از

برای استحاله بعض اینها بسوی بعضی و از برای انها دلالت است بر اجناس و انواع همچنانکه گمان کرده اند

پس کواکب علتند از برای کون و فسادی که حاصل میشود از این ارکان مادة البسائط و علت آنکه

جنس و نوع و ارکان اربعه و استحاله بعض اینها بسوی بعض و بر هر کدام که ان ابتدای کون و فساد است

پس کواکب در این نظام دلیلند بر اشخاص مفرده و هر کاه دلالت کنند بر اشخاص

دلیل بر حالات انها نیز باشند وجه دوم این است که کلیات کلیات بسبب اجزا انها

میگویند و اجزا اجزائند از برای کل و شخص و احدان جزو است از اجزاء کل نوع

و نوع نوع است بسبب اشخاص مفرده که در تحت اوست پس هر کاه کواکب دلالت کنند بر نوعها

پس اینها نیز دلالت کنند بر شخص واحدی که از برای ان نوع است زیرا که انها هر کاه دلالت کنند

بر نوع انسان کلی که گفته میشود بر هر شخصی از اشخاص مردم و بر نوع فرسی که گفته میشود بر هر

از افراد فرسها پس انها نیز دلیل باشند بر اشخاص و حدانیات که عبارت است از انها

و حدانیات باشد مانند سعید و خالد و فرس واحد و هر کاه دلالت کنند بر اشخاص مفرده پس در این نظام

دلالت کنند بر اجزا این اشخاص که ان سر و دست و پا باشد و بر کیفیات انها

که چه مراد و فوائد اینها از کیفیات هر و بر حالات انها که عبارت از مرض و صحت و قیام و قعود

و باقی حالات کواکب در این نظام دلالت بر اشخاص مفرده و بر اجزا اشخاص و کیفیات انها و حالات کلیه و جزئیه انها

دکون و فساد موجود است در هر شخصی از اشخاص و کواکب دلیلند بر اجناس و انواع و بر ارکان اربعه

پس متعقب میکرد او را بسبب عجز او از لذت بردن و شاد بآن شدن اهتمام پس اگر ترک شود علم نجوم بسبب آنکه
ایمن نیست از آنکه بماند در او مکروهی را پس متعقب شود نظر او در آن و علم او را بآن اهتمام پس
سزاوار نیست که استعمال کند شیئی از این سعادات را زیرا که متعقب میکرد او را غم و تأسف
و حزن و ندامت بسبب انقطاع آن سعادات و عجز او از آنها و سزاوار است آنکه وا دارد نفس خود را
در اکل بهترین طعامها و شرب بهترین شرابها و ترک جماع و اکرام جماعت کند جماع او
با قبیح زنها باشد — و در نزد کبر سن وا دارد خود را بفقر و نیستی هر چیز را که
پیش ذکر کردیم از سعادات تا متعقب نکرده او را اهتمام بسبب عجز او از لذت و سرور
بآنها و اما خیر و شر پس پیش علم بهم رسانیدن بآنها نافع است [illegible] زیرا که بسیار است که وارد
میکرده بر انسان چیزی که سرور میکرداند او را ناگهان و دهشت و حیرت او را رو میدهد
و بسا هست که در همان ساعت میمیرد از شدت فرح زیرا که از افراط سرور و هم
بسا هست که [illegible] انسان ناگهان و هر گاه از برای انسان سرور حادث شود و پیش علم بآن
داشته باشد دهشت و حیرت او را رو نمیدهد بآن سبب و نترسیده نمیشود
برادر از شدت فرح تلف و پیش فکر میکند در هر چیزی که از آن وارد [illegible]
و ما ظاهر میسازیم آنچیز را که ذکر کردیم از غم و سرور بقیاس طبیعی که معلوم میکرده در جمیع [illegible] پس میگوئیم که
جمیع حیوانات در طبایع ایشان ثابت است [illegible] آنکه شاد نشوند گاهی و غمگین
کردند گاهی پس هر گاه سرور نشود حیوان [illegible] سرور میشود بآن شادی او و غمگینی گردد

بآنکه

بآنکه غمگینی میکرد بآن شادی او خواهد بود و از حیوانیت و طبیعت لذت طبیعت [illegible] خواهد بود
مثل محرد و خشش آنچه شباهت بآنها دارد زیرا که حیوانات غیر از انسان بسیار شاد و غمگین
میکردند در نزد بسیاری او هر چیزهای سوا که [illegible] سرور یا غم باشد و نیست پیش معرفت
بهم رسانیدن بسرور و غم مگر از برای انسان بتنهائی از میانه حیوانات پس پیش معرفت حاصل
کردن باشیاء نافع و ضاره محتاج است بسوی آن انسان در همه حالات زیرا که اگر این شیئی مکروه
و ناخوشی بود پس پیش علم بآن بهم رسانیدن بهتر است از برای او از تأخیر او بهمان علت که پیش ذکر
کردیم ما او را و اگر خیر و سرور باشد پس هر کسی علم بخصیصات آن دارد و آنچه پیش معرفت بآن حاصل
و زود سرور و خبر را از آن شدن پیش از وجود او بهتر است از تأخیر او زیرا که همه مردم
سعی میکنند در این عالم تا آنکه مسرور شوند و غرض ایشان در سرور یا از سه خصلت است یا مردی
غمدیده است که سعی دارند در دفع غم [illegible] و در یافتن سرور و یا آنکه ناقص السرور است
که سعی دارند در تمام السرور و یا آنکه مسروری است که سعی دارند در دوام سرور خوش
و ما [illegible] سرور قیاسی از جنس موسیقار یعنی غنا و میگوئیم آنکه از برای پیش معرفت
بهم رسانیدن باخبار که [illegible] سرور میکرده و دلالت میکند بر [illegible] در نفس [illegible]
دنیا [illegible] همچنانکه ظاهر میسازد [illegible] شنیدن غنا و زدن او و [illegible] از کسیکه
مغنی باشد نغمها و عارف باشد بتالیف او را و استعمال آنها زیرا که نفس ما همه شاد
و فرحناک میکردند باوازهای او و هر که تألیف مستوی داشته باشند هر گاه بشنود آنرا [illegible]

پیش معرفت بهم رسانیدن
بآنچه ظاهر میسازد
[illegible]

و تغییر میگردد طبیعت او حتی اینکه مرا افزاید این در بعضی ساعات و بعضی وقت چنین خلق
و همچنین پیش معرفت بهم رسانیدن از صناعت نجوم بخبرهای که باعث سرور میگردد آن خبرهای
که چشم داشت آنها را انسان دارد مانند ولایت و ظفر یافتن بر اعدا و غنیمت مال و وجود
ولد که گاهی حادث میگردد در اینها سرور و شادمانی بیشتر از آنچه حادث میگردد از شنیدن
غنا و آواز او تار و همچنانکه مکرر شنیدن هم صوت او تار مرا افزاید در سرور شنیدن همچنین مکرر
شدن شنیدن او خبرهای که باعث سرور میگردد آن خبرهای که چشم داشت آنها را — شادمانی را هم
دارد و فکر و اندیشه آنها را میکند مرا افزاید در سرور او و همچنان که انسان گاه
سرور شد بعضی اصوات خواهش دارد اینکه بشنود او را چندین بار و لیکن همچنین خواهش دارد
اینکه بشنود خبرهای شادمانی را در هر وقتی و همچنانکه خواهش دارد اینکه بشنود در هر وقتی
غناهای مختلف سرور که بعض آنها نیکوتر از بعضی باشند همچنین خواهش دارد اینکه بشنود
در هر وقتی خبرهای مختلف که باعث سرور گردد در مستقبل و اینکه حاصل میشود سرورش با اینها بیشتر
از سرورش بآنچه لیکن از برای پیش علم بهم رسانیدن بخبرهای شادمانی که در مستقبل زمان حادث میگردند
از دلالات نجوم فضیلت است که نیست در موسیقار یعنی غنا و این بآن سبب است که صوت او تاری — شنیده است پس از آن او هم
که تألیف مستوی داشته باشند سرور میگردد بآن سامع شنونده ما دامیکه میشنود او را پس هرگاه
ساکن شد موسیقار یعنی مغنی منقطع میگردد این سرور بالکون او و ترک او
زدن و تر را و خبر شادمانی که خبر میدهد منجم با او از تقدمه معرفت صناعت نجوم

سرور

صاحب او هم
پس سرور میگردد با او از حیثیکه میشنود او را تا اینکه روی میدهد او را
آن سرور پس بآنجهت رغبت میکنند مردم بسیار در پیش معرفت بهم رسانیدن بخبار شادمانی
از صناعت نجوم و نیز از جمله منفعت های مردم بتقدمه معرفت از علم نجوم باشد
این است که سؤال میکند سائل منجم را حاذق در صناعت نجوم سؤال از
حال انسان غایب یا گریخته پس خبر میدهد او را بحال او و برجعت مر او را
او را بجهت یا سؤال میکند او را از مفقودی که در ایام فقدان مرده است و اهل او نمیدانند — از قصد او خبر را هم
که آیا مرده است یا زنده است پس خبر میدهد او را بآنچه معلوم شده او را از حال او
پس علم بهم میرسانند بحسب این آیا سؤال میکند از سفری یا گریخته که نمیدانند بکدام
ناحیه متوجه شده است پس خبر میدهد او را که بفلان ناحیه او پس طلب میکنند او را در آن
در آن ناحیه یا سؤال میکند از انسانیکه آیا او دوست است یا دشمن پس خبر میدهد
با او بهر نحو که علم بهم رسانیده است پس معامله میکنند با او بر طریقه او
و از جمله خبرها یکه نفع برده میشود بآن در تقدمه معرفت از علم نجوم
این است که هرگاه بیاید از برای انسان مولودی پس اگر بداند اینکه تربیت نخواهد
یافت زن نمیدهد او را در کوچکی پس اگر پیش معرفت بهم نیز رسانیده باشد اینکه بوده که
زن ترویج از برای او میکرد و مرد مولود پیش از طوع تربیت پس بایست که
واقع شود در مهلکه پس این و آنچه از جنس این باشد بسیار است جدا که گاهی نفع

بدین علم هم بیابند از دلالات [redacted] مردم ... و اگر ایشان از این منفعت عامه مردم [illegible] معرفت [illegible]

ایشان با تجربه بسبب تجربه [redacted] ایشان [illegible] معرفت هم بیابند [redacted] علما طبایع [illegible] خلاف

[redacted] زمان و تغییر یافتن طبایع و علاجها و همچنین ذکر کردیم

منفعت بردن مردم [illegible] به پیش علم هم بیابند علما اصحاب نجوم با آنچه ظاهر میکرد از برای ایشان

از قوت عادت کواکب در این عالم پس [illegible] و ظاهر کردیم اینکه پیش علم [illegible] هم بیابند [illegible]

[illegible] برای همه مردم [illegible] در علم نجوم [illegible] بهتر و شریفتر است از [illegible]

طب [illegible] یا در [illegible] صناعات [illegible] فضل [illegible] صناعات [illegible] چنان کردیم [illegible]

او را بر صناعت طب پس [illegible] آنست که اطبا استدلال میکنند [illegible] بطبیعت زمان و تغییر آن

تنبیه دوم

از [illegible] استدلال میکنند بر کاینات با اجرام علویه [illegible]

حادث میگردد از قوت و حرکات اینها در زمان و طبایع و نیز منجم استدلال میکند [illegible] بانچه حادث [illegible]

لوازم [illegible]

[illegible] زمان [illegible] و آنچه پیش حادث شده در زمانها [illegible] و طب استدلال [illegible] بر آنچه حادث [illegible]

در [illegible] سال یا در [illegible] علت از روز [illegible] و آنچه پیش [illegible] گذشته است [illegible]

است او را آنچه ممکن [illegible] است او را معرفت [illegible] نیز اینکه نفس بهتر چیزی است

[illegible] میگردد معرفت چیزی [illegible] از این حادث میگردد در آنچه [illegible]

[illegible] معرفت [illegible] پس [illegible]

[illegible] فضل است [illegible] معرفت [illegible] حادث میگردد [illegible] انفع است از آن که در جمیع [illegible]

تمام شد قول اول

[illegible] الحمد لله و الصلوة [illegible]

تمام شد قول اول

قول دوم از کتاب مدخل بعلم احکام نجوم است و مشتمل است بر نه فصل فصل اول در بیان

عدد کواکب ثابته و دوران روایت [illegible] که استخراج کرده اند [redacted] پیشینیان و معرفت اقدار

اینها و [illegible] هر قدر چند کوکب و عدد صورتهای فلک و اسم هر صورتی فصل دوم ذکر میکنیم از آن

سر قرار دادن صورها و لقبها [illegible] از سایر صورتهای فلک فصل سیم در بیان علت

اینکه اینها و لقبها اند نه کمتر و نه بیشتر فصل چهارم در بیان ترتیب طبایع بروج فصل پنجم ذکر میکنیم بر آن

سر ابتدا کردن بحمل دون سایر بروج فصل ششم در بیان علت بروج منقلبه و ثابته و ذو جسدین

فصل هفتم در معرفت ربعهای فلک و علت بروج منقلبه و ثابته و ذو جسدین و علت عدد هر

یک و لقبها اند و سر اینکه ابتدا بحمل شده است در ترتیب طبایع اینها و معرفت مثلثات اینها

بطریقیکه حکایت کرده است هرمس [illegible] فصل هشتم در معرفت بروج مذکر و مونث

فصل نهم در معرفت بروج نهاری و لیلی فصل اول در بیان عدد کواکب ثابته و دوران [illegible] پیشینیان

ادراک آن کرده اند [illegible] اقدار [illegible] اینها و اینکه در هر قدری چند کوکب است و عدد

صورتهای فلک و اسم هر صورتی [illegible] حکمای متقدمین و بطلمیوس [illegible]

از اینها که قصد داشته اند علم بکیفیت فلک [illegible] بحث و تفتیش [illegible] کرده اند بجهت اینکه

[illegible] طریق احاطه و قدر فلک اعلی [illegible] پس یافتند [illegible] محیط بزمین از جمیع جهات

و یافتند قدر زمین را در نزد او [illegible] قدر نقطه در نزد دایره پس هر کس که اراده معرفت

این مطلب داشته باشد نظر کند در کتاب مجسطی زیرا که بطلمیوس [illegible] این مطلب [illegible] در آن و محیط است [illegible]

فلکی که بیرون از او نبود و در آنها کواکب بسیار است و آنچه حکما ثبت کرده‌اند یکهزار و بیست و دو کوکب است

هفت کوکب از آنها سیر تیزتر از همه دارند و آن کواکب سیاره است زحل و مشتری و مریخ و زهره

و عطارد و شمس و قمر و این هفت کوکب مختلف‌اند در سیر و هر یک فلکی دارند مخالف با فلک دیگر

و یکهزار و بیست و دو کوکب دیگر کران روند و آنها را کواکب ثابته می‌نامند و از برای این یکهزار و

بیست و دو کوکب که حکما ثبت کرده‌اند یک فلک است و هر یک از این کواکب [illegible] دیگری است

و آنها در هر صد سال تقریبا یک درجه قطع کنند و آنها را بر شش مرتبه قرار داده‌اند پس هر کدام

از آنها که نورش بیشتر باشد آن را در مرتبه اول قرار داده‌اند و آن پانزده کوکب است و هر چه

بعد کدام که در نور کمتر از این باشند در مرتبه دوم و آن چهل و پنج کوکب است و آنچه در نور کمتر از این

باشند در مرتبه سیم و آن دویست و هشت کوکب است و آنچه در نور کمتر از این مرتبه باشند در مرتبه

چهارم و آن چهارصد و هفتاد و چهار کوکب است و آنچه کمتر از این باشد در نور در مرتبه پنجم

و آن دویست و هفده کوکب است و آنچه در نور کمتر از این مرتبه باشند در مرتبه ششم و آن چهل

و نه کوکب است و پنج از آنها را که مانند پاره‌های ابر اند سحابی گویند و نه از آنها را مظلمه

گویند و یک کوکب است که آن را ذوابه گویند پس این است هزار و بیست و دو کوکب و حکما از آنها

قرار داده‌اند این یکهزار و بیست و دو کوکب را در چهل و هشت صورت و نامیده‌اند هر صورتی را از

را با اسمی که متفق علیه در نزد اوایل است و از جمله این کواکب سیصد و شصت کوکب در بیست

و یک صورت داخل است و دور دارند از طریق شمس بناحیه شمال و اول این صورتها

دب اصغر است دوم دب اکبر و ثالث تنین و چهارم ملتهب پنجم عوا ششم اکلیل شمالی هفتم

جاثی علی رکبتیه هشتم وان نسر واقع است نهم دجاجه دهم ذات الکرسی یازدهم حامل رأس الغول دوازدهم

ممسک العنان سیزدهم حوا که نگاهدارنده حیه است چهاردهم حیة الحوا پانزدهم [illegible] شانزدهم عقاب و آن

نسر طایر است هفدهم دلفین هیجدهم فرس اول نوزدهم فرس دوم بیستم زن شوهر نادیده بیست

و یکم مثلثه اینها بیست و یک صورت شمالیه می‌نامند و سیصد و شصت کوکب در دوازده صورت در

راه گذر شمس است یعنی بر نفس منطقه اول این صورتها حمل است دوم ثور سیم جوزا چهارم سرطان

پنجم اسد ششم سنبله هفتم میزان هشتم عقرب نهم قوس دهم جدی یازدهم دلو

دوازدهم حوت و اینها را صورتهای بروج گویند و سیصد و شانزده کوکب در پانزده

صورت واقع شده‌اند و بعید از منطقة البروج بسمت جنوب اول آنها قیطس است و دوم

جبار و سیم نهر و چهارم ارنب و پنجم کلب اکبر ششم کلب اصغر هفتم سفینه هشتم شجاع

نهم کاس دهم غراب یازدهم قنطورس دوازدهم سبع سیزدهم مجمره چهاردهم اکلیل جنوبی

پانزدهم حوت جنوبی و اینها را صورتهای جنوبیه می‌نامند پس این بود چهل و هشت

صورت و این صورتها بجز وهم و خیال راست نیاید و بنده وجود وهمی در نزد

توصیف [illegible] صفات بروج و حالت ایشان و آنچه طلوع میکند از وجههای [illegible]

از اینها از اجزاء این صورتها و اما دلالت این صورتها بر چیزها پس آن موجود است در

این کتاب فصل دوم در ذکر طلوع و زمان بیشتر قرار دادن صورتهای دوازده گانه و [illegible]

از سایر صورتهای فلک چونکه صورتهای که در فلک است چهل و هشت صورت است و دوازده از انها
در منطقه فلک البروج و تخیل نموده است قرار داده اند دوازده صورت است و متعدد و قرار داده اند انهارا
مکان از برای هر چیزی که در فلک باشد و نسبت داده اند انها با باقی صورتهای سی و شش گانه سیاره و ثابته
کواکب که در فلک باشد از سبعه و گران رو و قرار داده اند انها را دلیل و دلالت از غیر انها و در
کلیه اند انچه هست قوی و گفته اند هرگاه صورتهای فلک چهل و هشت است پس چرا نسبت
داده اند با دوازده صورت سایر صورتهای سی و شش گانه را و سایر کواکبیکه در فلک است
و قرار داده اند دوازده صورت را مکان از برای غیر انها و قرار داده اند انها را دلیل و دلالت
از غیر انها پس میگوییم ما که ایشان قرار داده اند از برای هر صورت از این چهل و هشت
صورت دلالت بر حالت عالم مگر انکه ایشان از برای دوازده صورت دلالت کلیه قرار داده اند
و از برای این سی و شش دلالت خاصه و اینچنین کرده اند بسبب علتهای بسیار اما یکی از علتها
انست که چونکه فلک البروج محیط است باین عالم و دوران میکند بر عالم در یک روز
و یک شب یکدوره و دور این فلک بر وسط خویش است و این وسط دوران میکند بر مرکز عالم
که ان ارض است و کون و فساد موجودند در این عالم از دوران این فلک بر عالم پس صور
دوازده گانه او دال اند بدلالت کلیه بر کون و فسادی که در این عالم است از سایر صورتهای سی و شش
گانه و قرار داده اند از برای سایر صورتهای دلالتهای خاصه اما دلالت کلیه پس
ان دلالت بر [illegible] است بر چیزهای بسیار که مختلف باشند بحسب نوع و شخص

انسان

و ترس و حرارت و غیر انها و اما دلالت خاصه مثلا انکه دلالت کند صورت بر انسان به تنهایی یا بر
حیوان به تنهایی یا بر صفت چیزی به تنهایی و علت دوم انست که چونکه بحرکت شمس و طلوع او و غروب او
حادث میشود در عالم از فصلها و کون و فساد انقدری که محتاج نیست بر علم چنانکه پیش از این گفته شد
فلک شمس در این عالم ظاهرتر است از کواکب دیگر و شمس دوران میکند در این دوازده
صورت دوازده صورت مکان او باید قرار داده اند این صور که مکان شمس است دلالت
کلیه از سایر صورتهای که در فلک باشند و قرار داده اند انها را مکان از برای غیر انها و نسبت داده اند
بسوی انها باقی صورتهای سی و شش و علت سیم انست که ایشان چونکه یافتند شمس را که
حرکت میکند در این دوازده صورت و بقطع کردن او این دوازده صورت موجود میشود تمام
سال و فصلهای چهارگانه که ربیع و صیف و خریف و شتا است و [illegible] این بود در
هر یک از این صورتهای دوازده گانه [illegible] میشود ابتدای هر زمان [illegible]
در وسط و [illegible] نهایت او و با نتقال انها در هر یکی از این صورتها دلالت
میکند بر حدوث چیزها و فساد چیزهای دیگر قرار داده اند از برای این صورتهای دوازده گانه
دلالت کلیه بر کون و فساد در این عالم و از برای باقی صورتها دلالت خاصه و علت چهارم
انست که ایشان چونکه یافتند هر کوکبی از این کواکب سبعه سیاره که هر دو میکنند بر مدار
شمس و طریق او مگر انکه از برای انها عرضی است که هرگاه از برای انها عرضی است میل میکنند
از طریق شمس بمقدار عرض خویش پس هرگاه حلول کند کوکبی از این کواکب سبعه گانه سیاره

درصورتها از اینصورتهای دوازده گانه حادث میشود در اینعالم تغیرات و کون و فساد بازاء آنچه دلالت میکند برآن
طبیعت اینصورتها و ازینجهة قرار داده اند از برای اینصورتهای دوازده گانه دلالت کلیه و از برای سایر
صورتها دلالت خاصه و علت نجم این است که ایشان چونکه یافته اند هرکوکبی از اینکواکب که آنها
ردی که در یکی از اینصورتهای سی و شش گانه باشند که ظاهر میشود از دلالت طبیعت اینصورتها
که از دوازده صورت است بیشتر از دلالت آنچه ظاهر میشود از دلالت طبیعت اینصورتهای یکی از کواکب
در آن باشند از سی و شش صورت قرار دادند اینصورتهای دوازده گانه سه دلیل بر حالتهای کلیه عالم
و از برای تا سی و شش صورت دلالت خاصه و قرار دادند اینها را تابع از دوازده صورت
و منسوب ساختند اینصورتهای سی و شش گانه و سایر کواکب فلک ستاره را به یکی از آن دوازده صورت
و قرار دادند اینها را مکان از برای آنچه در فلک ثابت است از صورتها و ستاره ها و نامیدند اینها را برجها
و وسط اینفلک منطقه فلک البروج و قسمت کردند اینها را به سیصد و شصت درجه پس
به هر برجی سی درجه قسمت رسید و هر درجه به شصت دقیقه قرار دادند و هر دقیقه به شصت
ثانیه و هر ثانیه به شصت ثالثه و همچنین روابع و خوامس و سوادس و سوابع و ثوامن
و تواسع و عواشر و حوادی عشر و ثوانی عشر و آنچه تابع اینست قسمت کنند و ستاره
اگر منطقه به سیصد و شصت درجه قسمت کرده اند آن است که از برای اینعدد اجزاء تام حاصل
میشود مانند نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و ثمن و تسع و عشر و نیز ... است یک سال
شمسی

که مخالف گفته اند با ما
که رد کرده اند آنچه را پیشینیان ذکر کرده اند از عدد بروج و گفته اند که چرا گمان کرده اند که برجها دوازده
نه بیشتر است و نه کمتر پس میگوئیم ما اینکه از بطلمیوس حکیم و آن کسی است که خبر داده است از اینصورتهای
چهل و هشت گانه که در فلک است و از اسمهای اینها و صواب دانسته اند رای او را حکمای
متقدمین و موافقت کرده اند او را بر این بسبب علتهائی که ذکر کرده اند و عدد در بعضی از کتابهای
خود که بطلان مرا آنکه خبر دادن از آنها و ... شده است دوازده صورت از آنها در منطقه فلک
البروج پس بانیعت گفته اند که بروج دوازده است و اما علت آنکه منسوب بفلک هشتم است و یافته
قایل شده اند پیشینیان اینکه برجها دوازده است نه کمتر و نه بیشتر این است که ایشان
یافتند آن چیزهائی که تکون و فاسد میشود در اینعالم مرکب شده از چهار رکن که آن
آتش است و زمین و هوا و آب و هر شخص که متکون میشود از این ارکان اربعه و فاسد میگردد
پس او را سه حالت است ابتدا و وسط و نهایتی پس از ضرب این چهار رکن را در عدد
سه حالت حاصل میشود دوازده و اینه دوازده حالت حاصل میشود دلالت برجها و عدد آنها
پس چونکه این برجها بسبب عدد خویش دلالت کننده اند بر ارکان اربعه و بر عدد حالات
سه گانه و از ضرب عدد ارکان اربعه در عدد حالات سه گانه دوازده حاصل میشود دانسته شد که
که برجها گردیدند دوازده و علت آنکه بروج دلالت بر ارکان چهار گانه و حالتهای سه گانه میکنند
آن است که برجها مکان کواکبند و دلیل نمیشد بر تغییر بحسب ذات بلکه دلالت بر تغیر و کون و فساد
و فساد میکنند بسبب اختلاف حالتهای ایشان مثل طلوع آنها و غروب آنها و بحلول بعض

کواکب در اینها و منتقل شدن او از اینها و همچنین این ارکان ارکان کون و فسادند و قابل تغییر بحسب ذات
نیستند و قبول تغییر میکنند بحسب اختلاف نسبتهای فلکیه با اینها و بمجاورت بعضی اینها از برای بعضی
و فانی شدن بعضی در بعضی پس باین علت گفته اند که بروج دوازده گانه دلالت کنند
بر ارکان چهارگانه و اینکه عدد اینها بعدد حالات ارکان است در ابتدا تکون اشیاء
و وسط اینها و نهایت اینها بهمان نحو که واضح گردید و چونکه ارکان اربعه مرکبه که آن نار و ارض
و هوا و ماء است و آنچه متولد میشود از اینها حالات ثلثه است که آن ابتدا و وسط و نهایت است و دوازده
دلیلند بر ارکان اربعه و آنچه متولد از اینها میشود از حالات ثلثه بروج دوازده گانه ام
که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
و دلو و حوت و حمل دلیل است بر آتش و ثور بر ارض و جوزا بر هوا و سرطان بر آب
تا آنکه تمام شود دلالت چهار برج بر چهار رکن بعد از آن ابتدا کردند [illegible] دوم در
در دلالت و قرار دادند از برای اسد آنچه از برای حمل قرار داده بودند پس اسد دلیل است بر آتش و همچنین تا عقرب که
دلیل است بر ماء تا اینکه تمام میشود مرتبه دوم دلالت چهار برج بر چهار رکن بعد از آن
ابتدا کردند در مرتبه سیم و قرار دادند از برای او آنچه از برای اول قرار
داده بودند پس قوس دلیل بر آتش است تا بحوت که دلیل بر ماء است پس چهار برج
از اینها که حمل و ثور و جوزا و سرطان باشند دلیلند بر حالات چهار ارکان در ابتدا
و چهار برج دیگر که اسد و سنبله و میزان و عقرب باشند دلیلند بر حالات ارکان

در

در وسط و چهار برج دیگر که آن قوس و جدی و دلو و حوت باشند دلیلند بر حالات چهار ارکان در نهایت
پس سه از این بروج ناریه است و آن حمل و اسد و قوس است و سه ارضیه و آن ثور و سنبله و جدی است
و سه هوائیه و آن جوزا و میزان و دلو است و سه مائیه و آن سرطان و عقرب و حوت است پس گردید
دلالت هر یک از بروج بر چیزهائی که موجود شدند در عالم بر همان نحوی که توضیح کردم او را
پس حاصل شد از برای حمل که او اول بروج است دلالت بر حال حرارت و یبوست ناریه طبیعیه معتدله که آن
که فاعل است و ناقص میکند قوت را از اعتدال و حاصل شد از برای قوس دلالت بر حال حرارت
و یبوست ناریه که منشأ فساد و هلاک حیوان و نبات میگردد و حاصل شد از برای ثور دلالت بر حال برودت
و یبوست ارضیه معتدله که دلیل است بر تکون و بر هر مکانی که بعض از سکون میشود در آن نبات و حاصل شد از برای سنبله دلالت بر حال
برودت و یبوست ارضیه که ناقص از اعتدال باشد و بر هر مکان شوره که میروید در آن بعض
و بعض نمیروید و حاصل شد از برای جدی دلالت بر حال برودت و یبوست ارضیه که منافی
و بر سنگ زیره و بر هر مکانی که چیزی در آن نروید و حاصل شد از برای جوزا دلالت بر حال حرارت
و رطوبت معتدله که دلیل است بر تکون و بر هر نسیم و هوای خوش معتدل که قوت دهد اشخاص
حیوان و نبات را و حاصل شد از برای میزان دلالت بر حال حراره و رطوبت ناقصه از
اعتدال و بر هر هوای غلیظ غبار مختلط و بر ریاح و بخارات غلیظ غباره از برای حیوان
و حاصل شد از برای دلو دلالت بر حال حرارت و رطوبت مفسده و بر هر هوای مفسد که هلاک
حیوان باشد و بر هر ریاح و بخار که ناشی شود از او فساد و زلزله و خرابه و آنچه مانند اینها است

حاصل میشود ابتدا
حرکت و حدوث نشو
و نمو و حاصل شد
از برای اسد دلالت بر حال
حرارت و یبوست ناریه
مم

رحمة

و حاصل شد از برای سرطان دلالت بر حالتی که برودت و رطوبت که معتدل باشد و دلالت بر تکون
و بر هر چیزی خوشگواری که حاصل میباشد از آن غذا و حیوة حیوان و نبات و حاصل شد از برای
عقرب دلالت بر حال برودت و رطوبت که ناقص باشد از اعتدال و بر هر آب متغیر که در او شوری
باشد یا تغییر در طعم ان باشد و اغتذاء بان و انتفاع
از آن مخصوص بعضی حیوانات باشد و بعضی دیگر اغتذاء بان نکنند و منتفع از آن نشوند و حاصل
از برای حوت دلالت بر حال برودت و رطوبت که مفسد بود و نافع جمله حیوانات
و نبات گردد و بر هر آب بدبوی که اغتذاء بان نشود و انتفاع از آن حاصل نشود پس حاصل شد
از برای برجهای چهارگانه اول دلالت بر هر چیزی که معتدل باشد و حاصل شود از آن ابتدای
تکون و حاصل شد از برای چهار برج دیگر دلالت بر حال هر چیزی متوسط دون اعتدال
بطریقه بدی باشد در تکون بعضی و عدم تکون بعضی و حاصل شد از برای چهار برج
دیگر دلالت بر هر چیزی که مفسد و مهلک باشد و حاصل شد از برای هر یک از این دوازده
برج دلالت بر طبیعت خاصه چیزی از چیزها خلاف آنچه از برای غیر آن باشد و بهمین
علت گردیده است هر سه برجی از این دوازده برج مثلثی که نسبت به یکدیگر
داشته اند پس بکار این طبایع در چهار تعاقب افتاده اند هر دو ستیکه از اینها در خفیفند
دو تا و ان هوا و نار است و اینده هر دو مرتبه اند خفیف و اخف از خفیف پس اعلائیه
خفیف است و ناریه اخف از خفیف است و دو طبقه ثقیله غلیظ و سفلی اند و

و ان دو آب است و ارض پس گردید همه مائیات غلیظ سفلیه مقابل ارضیات که از اینها غلیظ از غلیظند
و گردید همه هوائیات خفیف علویه مقابل از برای ناریات که از اینها اخف از خفیفند

فصل چهارم در بیان ترتیب طبیعی بروج

هر کسیکه مرده ما از ان کتب که نظر میکنند در علوم طبیعیه رد کرده اند این
ترتیب و گفته اند که چرا ابتدا کرده اند در ترتیب دلالت بروج بنار و بعد از ان بارض بعد از ان بهوا و
بعد از ان بآب و چه سبب قرار نداده اند اول را نار و بعد از ان هوا و بعد از ان آب و بعد از ان ارض بر همان که
بر ان مجتمع است در ترتیب طبیعی پس میگوییم ما که از ارکان بعضی مفرد است و ان حرارت است و برودت و
یبوست و رطوبت و بعضی از اینها مرکب است و لیکن نار و ارض و آب و هوا است و این ارکان اربعه هر چند
مرکبند لیکن هر یک از اینها منسوبند بسوی رکنی بسیطی که بر او غالبتر است و این چنان است که
حرارت بر نار غالبتر است و یبوست بر ارض غالبتر است و رطوبت بر هوا غالبتر است پس
نسبت داده شده است هر یک از این ارکان اربعه مرکبه بسوی رکن بسیطی که بر او غالبتر است
و از این ارکان اربعه دو فاعل است و با یکدیگر ضد اند و حرارت و برودت است و دو منفعل
و ان یبوست و رطوبت است اما دو فاعل پس بیکی موجود میشود حرکت حیوان و ان حرارت
است و به دیگری فساد حیوان و ان برودت است و دو منفعل و ان یبوست و رطوبت است
و یکی از دو منفعل که ان یبوست است قبول انفعال بیشتر از ان دیگر میکند اما رطوبت پس ان
دون یبوست است در قبول انفعال پس چونکه ارکان اربعه مفرده بر این نحو بودند ابتدا کرده
بنار بسبب چند علت اول ان است که غالب بر نار حرارت است و از جهت اینکه حادث میگردد

حرکت و نبات شد حیوان مگر بحرارت غریزیة که حادث در اشیاء گردد قرار دادند نار را در طرف
اول و قرار دادند اب را که برو قوه برودت غالبتر است در طرف دیگر زیرا که هرگاه حرارت فعل کند
کون را بسبب حرارت غریزیه که در حیوان حادث میگردد پس برودت که ضد حرارت است فعل میکند
فساد این کون را و علت سیم که از جهت ان ابتدا بحرارت شده ان است که حرارت عنصر کون است
و برودت عنصر فساد و شیء اول کائن میشود بعد فاسد میگردد پس از این جهة ابتدا کرده اند بحرارت
که عنصر کون است و قرار داده اند او را در طرف اول و قرار داده اند برودت که عنصر فساد است در طرف
اخر و علت ستیم ان است که حادث نه که نسبت داده میشود بحیوان در میانه کون اوست تا فساد او
پس قرار دادند دو رکن فاعل از برای کون و فساد در دو طرف و ان حرارت است و برودت
دو رکن قابل از برای حصول انفعال در وسط و ان یبوست و رطوبت است و علت چهارم ان است
که هر کون و فسادی که حادث میشود در عالم سفلی که تحت فلک قمر است حدوث ان بدلالت
اجرام علویه است و نار اعلا و الطف این چهار رکن است و نزدیکتر است باجرام علویه و افلاک قمر
که دلیل است بر عامه احوال او پس باین علت قرار دادند نار را که قوت حرارت برو غالب است
در طرف اول و قرار داده اند انچه برو قوت برودت غالبتر است در طرف
اخر پس چون دو علت فاعل در دو طرف قرار داده شد و ان حرارت و برودت است باقی
ماند دو علت منفعل در وسط و ان یبوست و رطوبت است پس چونکه غالب بر ارض یبوست است
و بر هوا رطوبت است و قرار داده شده است ارض در ترتیب تحت نار و قرار داده شده است

شده است هوا در تحت ارض زیرا که چون یبوست ارض مجانس حرارت نار است و رطوبت هوا مجانس برودة
اب است و علت پنجم ان است که حرارت چونکه اقوی است در قوه فاعل است و یبوست اقوی است در قوه
منفعل و غالب بر نار حرارت است و بر ارض یبوست ابتدا کرده اند باقوای دو فاعل که
ان نار است و قرار داده اند او را در طرف اول بعد از ان وضع کردند در تحت او اقوی
دو منفعل را و ان ارض است زیرا که یبوست بعد از حرارت است در قوت و اما هوا پس
قرار دادند او را در تحت ارض زیرا که یبوست بر ربیع غالبتر است و رطوبت بر هوا و رطوبت
بعد از یبوست است در قوت پس هوا بعد از ارض است و بالای اب در ترتیب و علت انکه
گردیده است هوا فوق اب ان است که حاصل شد دو قوه فاعل که حرارت و برودت است
در دو طرف و دو منفعل که رطوبت و یبوست است در وسط پس باین علت ابتدا کرده اند
در ترتیب طبایع بروج بنار بعد از ان بارض و بعد بهوا و بعد باب و گفته اند حمل دلیل است
بر نار و ثور بر ارض و جوزا بر هوا و سرطان بر اب و همچنین سایر بروج در دلالت بر اینها
ترتیب داده شده (?) فصل چهارم ذکر میشود در ان علت انکه ابتدا بحمل شده است و نه سایر بروج
گفته اند قومی که هرگاه از برای طلوع در سر نبات شد پس چرا ابتدا بحمل کرده اند و قرار داده اند
او را اول بروج میگوییم اما چونکه ارکان مفرده چهار است و ان حرارت است و برودت و رطوبت
و یبوست و هرگاه مرکب میشوند این ارکان اربعه مفرده پس بعضی از اینها دلیلند بر کون و بعضی از اینها
دلیلند بر فساد و بعضی از اوقات سال میل شده که ساکن میشود و حادث میگردد در ان اشیاء و در بعضی اوقات

پیشینگان چنانچه میگردد در ان اشیا قرار دادند ابتدا را از برجی که هرگاه داخل شود شمس اول نقطه حمل
طبیعت ان زمان موافق از برای طبیعت رکن مرکبی که دلیل است بر ابتدای کون و نشو و حیات
و صبی و اما این ارکان اربعه مفرده پس دو از اینها فاعلانند و ان حرارت و برودت است
و دو منفعل و ان یبوست و رطوبت است و هر یک از اینها در فاعل ظاهر میشود فعل او در کون
و فساد در یک از دو منفعل پس حرارت هر زمان که فعل کند در رطوبت حادث میشود از
ان حرکت و کون و نشو و حیوة و این موافق است از برای طبیعت هوا و نیز حرارت هر زمانی
که فعل کند در یبوست حادث میشود از ان حاد و سکون و موت و این موافق است از برای
طبیعت [illegible] و نیز برودت هر زمان که فعل کند در رطوبت حادث که حاصل از ان بقاء و عقل و
و این موافق است از برای طبیعت اب و ایضا برودت هر زمان که فعل کند در یبوست حاصل
میشود از ان [illegible] و افراط و این موافق از برای طبیعت ارض است پس انچه دلالت میکند از
این چهار ارکان که مرکب است بر حرکت و کون و نشو و حیوة ان ترکیب حرارت و رطوبت
است لهذا از ان نظر کردند باحوال زمان پس یافتند شمس را که هرگاه داخل شد اول نقطه
از حمل را تغییر یابد زمان بحرارت و رطوبت که معتدل است و مرتفع میشود در ان
و ابتدا میکند روز در زیادتی تا انکه قطع میکند شمس سه برج را که ان حمل و ثور
و جوزا [illegible] میرسد روز در زیادتی و بانتها میرسد شب در نقصان و کمی پس چون
داخل میشد شمس اول نقطه سرطان تغییر مییابد زمان بحرارت و یبوست

و یبوست و ابتدا میکند روز در کمی و شب در زیادتی تا انکه قطع میکند شمس سه برج را و ان سرطان
است و اسد و سنبله و کم میشود روز در وقتی بودن شمس در سرطان بقدر انکه زیاد میشد در وقت
بودن شمس در جوزا و کم میشود روز در وقتیکه شمس در اسد باشد بقدر انچه زیاد میشد در وقتیکه
شمس در ثور بود و کم میشود روز در وقتیکه شمس در سنبله باشد بقدر انچه زیاد میشد در وقتیکه
شمس در حمل بود پس هرگاه شمس منتقل شد بسنبله میرسد حرارت بنهایت و برابر میشود
شب و روز پس هرگاه داخل شد اول نقطه از میزان متغیر میشود هوا ببرودت و یبوست
و ابتدا میکند روز در نقصان و شب در زیادتی تا انکه قطع میکند شمس سه برج را
و ان میزان است و عقرب و قوس و کم میشود روز در وقتیکه شمس در میزان است بقدر انچه
زیاد میشد و شمس در حمل بود و کم میشود روز و شمس در عقرب باشد بقدر انچه زیاد میشد
و شمس در ثور باشد و کم میشود روز و شمس در قوس باشد بقدر انچه زیاد میشد و شمس در
جوزا بود و [illegible] کوتاهی روز و شمس در اخر قوس باشد بقدر درازی روز و شمس در
اخر جوزا باشد پس هرگاه داخل شد شمس اول نقطه از جدی تغییر یابد هوا ببرودت
و رطوبت و ابتدا میکند روز در زیادتی و شب در کمی تا انکه قطع میکند شمس سه برج را
و ان جدی است و دلو و حوت و زیاد میشود روز و شمس در جدی باشد مثل انچه
زیاد میشد و شمس در سرطان بود و زیاد میشود روز و شمس در دلو باشد مثل انچه زیاد
میشد و شمس در ثور باشد و زیاد میشود روز در حینیکه شمس در حوت باشد مثل انچه

زیاده میشود و حال اینکه شمس در حمل است و هرگاه منتقل شود شمس بحوت و مساوی گردد شب و روز
تمام میشود شمس بموضعی که از ان ابتدا کرده بود و قطع [illegible] کرده است منطقه فلک البروج را که ان
سیصد و شصت درجه است [illegible] رسیده است در مدت سیصد و شصت و پنج روز
و ربع روز الا چهار دقیقه و چهل و پنج ثانیه بنا بر انچه گمان کرده است او ... بطلمیوس ...
مقدار یک سال شمسی و میگردد سال او ... ماه ... بر ... دیگر ... ایام ... عدد
ایامی که قطع میکند شمس در ان برجی سوا از برجها پس ... احوال سال
چهار اول ان حار و رطب بر طبیعت هوا و در ان ابتدا میشود کون و وجود ... و نشو و
نما میکند نباتات و بیرون میدهد زمین و ... میشود در درختها و ان
دارد بطبیعت ... و ... و اول کون ... بهار ... و دوم حار و یابس ...
و ... و ... طبیعت اتش و ان ... صیف ... و سیم بارد و یابس است بر
طبیعت ارض و در ان فاسد میگردد ... میوه ها و درختها و گیاه ها ... و ... سوم خریف
... و چهارم بارد است و رطب و ... طبیعت ... و ... شتا ...
و از برای هر یک ازین زمانهای اربعه ابتدا و وسط و نهایت ... و ابتدا ... وقت
ان برجی است که هرگاه شمس منتقل بان شود منتقل شود زمان از طبیعتی بسوی طبیعتی و وسط
هر وقت ان برج دوم است که بعد ازین برج اول است و نهایتش ان برج سیم است
پس قرار دادند ابتدا را در هر ... برجی از اول برجی که هرگاه شمس داخل او شود

شود بوده ... در ان زمان حار و رطب بحسب طبیعت و ترکیب که دلالت کند بر کون و ... طبیعت
... برج ... ذاته دلالت کننده بر حرارت غریزیه که بسبب ان حاصل میشود ابتدا
نشو حیوان و حرکت ان بنا بر انچه خبر دادیم بان در مزاجات طبیعت ارکان ... در ... طبیعت
انوقت لذا زمان ... ابتدا میشود تکوین اشیا و نشو نبات و بیرون میکند درخت میوه ... اش
و در حلول شمس در اول این برج ابتدا میکند روز بزیادتی بر شب و ان برجی است
که اوسط حمل گویند

فصل ششم در بیان علت بروج منقلبه و ثابته و ذوجسدین

چونکه احوال زمان
چهار است و ان ربیع است و صیف و خریف و شتا و در هر زمانی ازین ازمنه چهارگانه قطع میکند
شمس سه برج را و از برای هر زمانی ازین ازمنه ابتدائی است و وسطی و نهایتی ابتدا ... ان
وقت است که شمس حلول کند در اول ربعی از بعضی ارباع فلک و ان برجی که هرگاه حلول کند شمس در ان
... در اول بعضی ارباع و منتقل میشود در ان زمان بسوی طبیعتی غیر ان طبیعتی که بر ان بود نامیده
میشود منقلب و هر برجی که بعد از ان ... ثابت است زیرا که هرگاه که شمس داخل شود در ان ثابت میگردد
طبیعت ان زمان و هر برجی که بعد از ان است او را ذوجسدین میگویند پس هرگاه شمس داخل
... امتزاج ... طبیعت ... که در ان است با طبیعتی که منتقل میشود بسوی ان ...
حمل ... نامیده شده ... برج منقلب زیرا که هرگاه شمس داخل ان شد منتقل
میشود زمان از شتا بسوی طبیعت ربیع و نامیده میشود ثور ثابت زیرا که هرگاه شمس داخل
در او شد ثابت میگردد طبیعت زمان ربیع و نامیده میشود جوزا ذوجسدین زیرا که هرگاه

شمس داخل آن گردد منتزع میشود آخر زمان ربیع بطبیعت اول زمان صیف و نامیده میشود برج منقلب زیرا که هرگاه شمس داخل آن گردد منتقل میشود زمان از طبیعت ربیع بسوی طبیعت صیف و نامیده میشود ثابت و سنبله و جسدین و میزان منقلب و عقرب ثابت و قوس و جسدین و جدی منقلب و دلو ثابت و حوت و جسدین بهمان علت که ذکر کردیم **فصل در معرفت**

ارباع فلک و در بیان علت بروج منقلبه و ثابت و جسدین و بیان علت عدد برجها در اینکه ابتدا حمل است و بیان اینکه چرا ابتدا از حمل شده است در ترتیب طبایع برجها و معرفت شکلهای آنها نظر فقیه [illegible] نقل کرده است هر کس از غایب شده حال نقل کرده است هر کسی از غایب شده و آنکه ما چونکه دانستیم اینکه قسمت کلیه از جهت مرتبه مقدم تر است از جزئیه زیرا که هر ابتدای باشد مقلب و زاید و هر انقضا باشد مدبر و ناقص داراکه کردیم معرفت عدد بروج و حالات آنها و طبایع آنها [illegible] و آنکه ابتدای آنها از کجاست واجب گردید بر ما اینکه بدانیم ارباع فلک و حالات او و پیش از هر چیزی شروع کنیم از او با آنچه احتیاج باو داریم و ما چونکه نظر کردیم در حالات ارباع فلک یافتیم که تساوی شب و روز در وقتیکه شمس در آخر سنبله باشد و در نزد حلول او باول حمل زیاد میشود روز بر شب و شمس شمالی میشود و در نزد حلول او باول میزان کم میشود روز از شب و منخفض میگردد شمس و یافتیم جمیع اشیاء را از حیوان و نبات و معادن که مقبل و زاید اند با زیادتی شمس و صعود او و ناقص و مدبر اند با نقصان نهار و انخفاض شمس پس دانستیم که ابتدا در عدد برجها از حمل است زیرا که

دا قوس حوت

زیرا که ابتدای زیادتی روز در نزد حلول شمس است در اول حمل و شروع زیادتی وقتی است که منتقل شود باول سرطان و این آخر زمان ربیع است و اول صیف و ابتدا میکند روز بنقصان در وقتیکه شمس حلول کند باول میزان و داخل شود و شروع نقصان وقتی است که در اول جدی برسد و آن آخر زمان خریف و اول شتاست پس نامیده شده است حمل و سرطان صاحب زیادتی و قوت و میزان و جدی صاحب نقصان و ضعف پس ظاهر شد از برای ما اینکه از برای فلک چهار فصل است ربیع و صیف و خریف و شتا اما زمان ربیع پس [illegible] گرم و تر است و زمان صیف [illegible] گرم و خشک است و زمان خریف [illegible] سرد و خشک است و زمان شتا [illegible] سرد و تر است و یافتیم از برای هر ربعی از این ربعها سه اجتماع و سه صورت که هر یکی از این صورتها مخالف است با دیگری و سه حالت مختلفه [illegible] که تغییر روز است و تغییر شب و تغییر زمان اما تغییر روز از زیادتی است بنقصان و اما تغییر شب از ارتفاع است بسوی انخفاض یا از انخفاض است بارتفاع اما تغییر زمان از ابتدا است بسوی وسط و از وسط بسوی نهایت پس آن صورتها اینکه هرگاه شمس در آنها داخل شود منتقل گردد زمان و نهار از طبیعتی بسوی دیگری نامیده میشود منقلبه و آن صورتهاییکه هرگاه شمس در آنها حلول کند ظاهر میگردد قوت زمان و ثبات آن نامیده میشود ثابته و صورت سیم نامیده میشود ذو جسدین زیرا که شمس هرگاه در نصف اول او باشد زمان او شکل ربع گذشته است و هرگاه در نصف آخر باشد زمان شبیه است به ربع آینده است و تغییر میکند اکثر قوت زمان بسوی زیادتی یا بسوی نقصان زیادتی در حوت است و نقصان در سنبله و قوس

پس چون که یافتیم در هر ربعی از ارباع فلک حسب ابراج و سه صورت و سه حالت مختلف یافته
کردانیدیم هر ربعی سه به قسم بعد از ان ضرب کردیم سه قسم سه در چهار ربع حاصل شد
دوازده که هر یک برجی است از بروج پس گردید عدد بروج دوازده چهار از انها منقلب
و چهار ثابت و چهار ذوجسدین پس چونکه واضح شد از برای ما از انها عدد بروج دوازده
کردیم معرفت طبایع این سه پس رجوع کردیم بطبیعت ارباع فلک و یافتیم زمانها
که در نزد بودن شمس در ربع اول گرم و تر است و در ربع دوم گرم و خشک و در ربع سیم
سرد و خشک و در ربع چهارم سرد و تر پس ظاهر شد از برای ما که ربع دوم که ان
سرطان و اسد و سنبله است گرمتری همه ربعها و خشک تر انها است و در نصف این
ربع وان در نزد بودن شمس است در پانزدهم درجه اسد حرارت و یبوست نهایت قوت
دارد پس چونکه دانستیم اینکه اسد گرمتری بروج و خشک تری انها است و قوس و حمل باد
یک مثلثه اند قرار داده شدند انچه موافق با او بگرمی و خشکی و بعلت اینکه چیزی از
آتشی گرم تر و خشک تر نیست قرار دادند حمل و اسد و قوس را آتشی و از ما تقدم یافتیم
که اول ربعهای زمان گرم و تر است و اخرش سرد و خشک است پس چونکه حمل و ... اول گرم
و خشک است و ان اول مثلثها است دانستیم اینکه اخر مثلثها سرد و تر است و ان سرطان
و عقرب و حوت است پس الحال دانستیم طبیعت حمل و سرطان و مثلثات انها را و دو
باقیمانده مثلثه ثور و جوزا را دانستیم اینکه پیدا شده باد که هوا حار باشند و نه

و نه حار که هوا باد باشند و نه و برج باد که بر طبیعت شما پس ... در این هنگام اینکه
از باد در آمد طبیعت حمل را که گرم و خشک است حرارت طبیعی که گرم و تر باشد و لیکن در آمد او را
طبیعتی که سرد و خشک باشد بسبب رسیدن زمان یکی از انها وقتی به یکی زیرا که زمان سرد و خشک
بعد از زمان گرم و خشک است بسبب مجانست یبوست با حرارت پس ثور و خشک است او سرد
و خشک را دید و ما باقی ماند از برای تمام شدن قسمت اربعه طبیعیه طبیعت گرم و تر پس گردید
طبیعت جوزا و مثلثات او همه گرم و تر که حمل و سنبله و جدی و سرطان و مثلثات او سرد
و تر و باید دانست که ادعا کرده اند قومی از اصحاب نجوم اینکه حمل گرم و تر است و آفتاب [struck through] کرده اند بر
این ما اینکه گفته اند اخر مثلثات سرد و تر است بر طبیعت اخر فصول سال و بر طبیعت اخر
ارباع نهار و همچنین است حمل زیرا که او اول بروج است پس طبیعت او گرم و تر است بر طبیعت
اول فصول سال و بر طبیعت ربع اول از نهار و ما رد میکنیم بر ایشان قول ایشان را اما دلیل
ما انست که میگوییم اینکه قسمت طبایع بروج هرگاه ابتدا شود ما از طبیعت اول فصول سال
و از طبیعت اول ارباع نهار هر اینه ثابت میشود انچه شما گفتید و لیکن ابتدا میکرد بطبایع اول
بروج و مثلثات انها از طبیعت وسط زمان صیفی و از طبیعت نصف النهار که موافق
از برای طبیعت صیف است و از طبیعت هر برجی در وسط السماء زیرا که هر از انها در
انموضع باشد بر اقالیم بهتر است و ... انکه ابتدا از روز شده است نه از شب اما که
روز دلیل است بر سکون و حرکت و دلیل دیگر ان است که ما گفتیم اینکه رطوبت بر زمان فصل

اول از برج غالبتر است از حرارت و شبها را نسبت ببرودت دهند باین طریق که بر آنها غالبتر باشد پس برجهای
طبیعت نسبت داده شود بلکه طبیعت این زمانها هر چه سزاوارتر است که نسبت داده شود طبیعت او بسوی
رطوبت نه حرارت پس ظاهر شد از برای ما احکام ارباع فلک و بروج منقلبه و ثابته و ذو جسدین
و عدد آنها و ابتدا و انتهای آنها و ترتیب طبایع آنها و مثلثات آنها **فصل ششم در معرفت برجهای مذکر و مؤنث**

هر شیئی که در آفاق مذکر و مؤنث حادث میگردد [illegible] و فاعل حار و مذکر است و منفعل آن انفعال
و بارد و هر مذکری پیش از آن مقدم است در مرتبه و وضع و انثی تابع اوست پس حمل که دلالت دارد
بر حرارت و فعل طبیعی او مذکر است و ثور که دلالت بر برودت دارد و قبول انفعال مؤنث است
بعد از آن جوزا مذکر است و سرطان مؤنث و همچنین سایر برجهای فلک که بهمین نهج برای
مؤنث است و قرار داده اند قومی قسمت برجهای مذکر و مؤنث را برخلاف این و این جماعت
گفته اند چنانکه مشرق حار است و حرارت دلیل است بر تذکیر و هر جاییکه طلوع میکند از مشرق
حار است و مذکر و چونکه مؤنث تابع مذکر است بمرتبه برج دوم از طالع مؤنث است و برج سیم
از آنها مذکر و همچنین است باقی برجها پس میگوییم ماکه ترتیب اول طبیعی است و ثابت الدلالة در تذکیر
و تانیث و اما این دوم پس ترتیب عرضی است [illegible] زیرا که از حال
خود زود تغییر میشود و مشتعل میشود و ترتیب طبیعی در اینجا صحیحتر است از ترتیب عرضی و هر چند
متفقند در دلالت کردن بر تذکیر و تانیث زیرا که طبیعی سزاوارتر است بر دلالت از عرضی
علاوه بر آنکه پیشینیان با بوعمر است که بطلمیوس بر ده اند ترتیب عرضی سو در دلالت بر

بر تذکیر و تانیث در شبها خاصه **فصل نهم در معرفت برجهای روزی و شبی** چونکه این برجهای فلک که دوران میزنند
بر ما در هر روز و شبی یکدوره و روز منقسم میشود از طلوع شمس از افق تا غایب شدن شمس از
افق و شب حادث میگردد از غایب شدن شمس از افق تا طلوع شمس از او و طبیعت روز گرم است
و طبیعت شب سرد و شب مجتمع در پی روز است قرار دادند اول برجهای فلک که آن حمل است
نهاری و ثور که بارد است و بعد از اوست لیلی و بعد از آن جوزا را نهاری و سرطان را لیلی و همچنین
در سایر بروج بعد از نهاری لیلی است و اما قومی از آنها که معرفت بطبیعت اشیاء دارند پس   و ترتیب ایشان
ایشان قرار داده اند چهار از این بروج را نهاری و آن حمل است و سرطان و اسد و قوس
و چهار را لیلی و آن جوزا است و میزان و جدی و دلو و چهار را ممتزج از نهاری و لیلی و آن
ثور است و سنبله و عقرب و حوت پس قرار داده اند سرطان را که آن برج [illegible]   طریق
که ما ذکر کردیم در ترتیب طبیعی نهاری و قرار داده اند جوزا و میزان و دلو را که آنها برجهای
مذکر بودند در ترتیب طبیعی لیلی و قرار داده اند ثور و سنبله و عقرب و حوت را که آنها
برجهای مؤنث بودند در ترتیب طبیعی ممتزج با بعضی دلیل گفته اند که آنها با نهار
نهاری اند و با لیل لیلی و ... از برای این طبع خود بنا کرده اند لیکن ذکر کرده اند
در کتابهای خودشان بعنوان [illegible] و این موافق نیست با آنچه ذکر کرده اند پیشینیان از
ترتیب طبیعی از برای برجهای نهاریه و لیلیه تمام شد قول دوم از کتاب مدخل [illegible]

قول سیم در کلیات [illegible] و آن مشتمل است بر [illegible] فصل اول

در بیان علت اعتبار بردن اصحاب نجوم کواکب متحیره را در دلالت کردن بر عامه اشیا دون باقی کواکب فلک
و خاصیت فلک هر یکی از اینها در حالتهای ارکان اربعه **فصل دوم** در تعریف احکام نجوم و منجم **فصل
سوم** در خاصیت دلالت شمس بر اعتدال هوا و طبایع و ترکیبات و مشارکت کواکب با وی در اینها
فصل چهارم در خاصیت دلالت قمر بر مد و جزر **فصل پنجم** در علت مد و جزر **فصل ششم** در
قوت مد یا ضعف آن و کثرت آب او یا قلت او **فصل هفتم** در اینکه قمر آن علت مد و جزر است و رد
بر کسیکه مخالف این کرده است **فصل هشتم** در بیان اختلاف حالات بحرها که در اینها
ظاهر میگردد مد و جزر و آنچه ظاهر نمیگردد در او و در خاصیت فلک شمس در ربیع **فصل نهم**
در دلالت قمر بر حیوان و معادن و نبات بر زیادت شدن نور او و نقصان نور او **فصل**
اول در بیان علت اعتبار بردن اصحاب نجوم کواکب متحیره را در دلالت کردن بر عامه اشیا
دون باقی کواکب فلک سوم و خاصیت فلک هر یکی از اینها در حالتهای ارکان اربعه بر سبیل اولی
گفته اند که چونکه کواکب متحیره [illegible] سزاوار ترند بدلالت کردن بعنوان عموم از باقی کواکب
گران رو و گران روتر ایشان است یا سیر کرد در انتقال از برجی ببرجی و در طلوع کردن ایشان
و غروب کردن ازها و در تشریق و تغریب و در چیزهای بسیار از حالات شان و
طبایع شان و در دلالت کردن بر کون و فساد و گفتیم که همه او آنچه ذکر کرده اند اینکه
هر چیزیکه حادث میشود در اینعالم بدان تاثیر حرکات بر جا [illegible] کواکب بر یاد
بر جا دلیلند بر ارکان اربعه بنا بر آنچه گفتیم بر چیزی از این در مقاله دوم پس کواکب

هنگام

در این هنگام همه ایشان از سریعة السیر و بطیئة السیر بسبب حرکات مستدیره ایشان بر یاد دلیلند
بر آنچه متولد میشود و حادث میگردد از ارکان اربعه مگر آنکه ایشان یافتند در اینکه کواکب متحیره
که سریعترند در حرکت از باقی و بیشتر است اختلاف حالات اینها برما پس بسبب کثرت اختلاف
حالات اینها و سرعت حرکات اینها گردیده است آنچه حاصل میشود از اینها از تغییرات در این عالم
بیشتر از آنچه حاصل میشود از سایر کواکب بطیئة السیر پس از آنچه حاصل شده است از برای این کواکب
سبعه دلالت خاصیه بر اختلاف حالات و بر اسباب تغییر و بر تغییری که حادث میگردد
در اینعالم و هر کدام از این کواکب که سیر کرد تر و زود تر منتقل شود در برجها و بیشتر باشد
اختلاف در حالات او و بیشتر تغییر در او راه یابد پس دلالت بیشتر بود بر اشیائی که
زود متغیر گردند و زود [illegible] قبول کون و فساد کنند و علت اینکه قمر بیشتر است تغییر
و اختلاف در حالات او از کواکب دیگر گردیده است اولی و سزاوار تر بدلالت کردن بر اشیای عامه
سریعة الحرکة و الانتقال باشند و بر اغراض که ... از کواکب سبعه و اما کواکب ثابته پس نیست
برای اینها دلالت بر هر چیزی خاص که دیر کاین و فاسد شود علت عام آن است
که چون فلک و آنچه در او است از کواکب دائم حرکت کنند بر اینعالم و همه کواکب ثابته در
یک فلک میباشند و حرکت هر یک مثل حرکت دیگری است و دوری هر کوکبی از دیگری
بر یکحال است زیاد نمیشود از جهت قرب و بعد بران نحوی که هستند و همیشه بر یک
وضع خویش باشند و همه گران روند و کم است اختلاف حالات ایشان دانی

ذاتی است حرکت ایشان

انکو کب دیگر

و اینکواکب سبعه بسیار است اختلاف حال اینها و اینها سبکرو تر کواکب فلکند و از برای هر یکی از اینها فلکی است مخالف با فلک کوکب دیگر و سیری است در غیر طریق [illegible] خلاف سیران و حالات هر کوکبی بر خلاف حالات کوکبی دیگر است در جرم و حرکت او و اینکواکب زود متغیر میشوند و منتقل میگردند از موضع بسوی موضعی و از حالی بسوی حالی مانند استقامات و اقامات و رجعت و صعود و هبوط و تشریق و تغریب و اینکواکب سبعه کن نمیگردند از کون و فساد و تغییرات از حرکات فلک و کواکب و دانسته اند از جهت کثرت حرکات اینکواکب سبعه که سبکروند و از اختلاف حالات اینها

از حرکت و اختلاف حالات بر این عالم و این عالم هم ساکن میگردد [illegible]

اینکه از برای اینها دلالت عامه است بر هر شیئی که در این عالم است از اشیا هر چه زود متغیر میگردند و قبول کون و فساد میکنند و اینکه از برای اینکواکب ثابته که گران روند و کم متغیر میگردند از آن وضعی که دارند دلالت است بر اشیاء خاصه که دیر قبول کون و فساد میکنند و چونکه بروج دلیلند بر ارکان اربعه و کواکب علت تغییر اینهایند و احالت اینها از چیزی بسوی چیزی دیگر برای ارکان بر آن نحو که ذکر کردیم در قول اول و دوم از این کتاب و این سبعه کوکب در ان ارکان بیشتر فعل کنند و از برای اینها تغییر و احاله بیشتر روی دهد از غیر اینها و همه مختلفند بحسب ذات و طبیعت و حال حاصل شده است از برای هر یکی از اینکواکب در بعض ارکان اثر فعل خاصی در تغییر و احاله و کون و فساد بر خلاف آنچه از برای دیگری باشد و هر یکی از اینها بیشتر فعل میکنند در ان رکنی مشاکل ان رکن باشد طبیعتی که منسوب باشد با هر یک از ایشان پس شمس و مریخ بیشتر تغییر اینده و احاله اینده و فعل اینده در رکن حرارت و یبوست

یبوست ناریه است که مشاکل طبیعت اینده است و عطارد و زحل بیشتر تغییر اینده و احاله اینده و فعل اینده در رکن حرارت و یبوست ارضیه است که مشاکل طبیعت اینده است و زهره و قمر و ذنب بیشتر تغییر ایشان و احاله ایشان و فعل ایشان در برودت و رطوبت مائیه است که مشاکل طبیعت ایشان است و مشتری و راس بیشتر تغییر اینده و احاله اینده و فعل اینده در طبیعت حرارت و رطوبت هوائیه است که مشاکل طبیعت اینده است و شمس بیشتر فعل او در رکن حرارت ناریه است که دلیل میباشد بر کون و مریخ بیشتر فعل او در رکن حرارت ناریه که فساد میشود و اما عطارد پس بیشتر فعل او در رکن برودت و یبوست ارضیه است که دلیل است بر کون و زحل بیشتر فعل او در رکن برودت و یبوست است آنچه ارضیه باشد

ارضیه فاسده هم

سوکه از زمین میروید و حاصل میگردد از ان چیزی و زهره و قمر بیشتر فعل اینده در برودت و رطوبت مائیه است که منشا حیوان و نبات است و ذنب بیشتر فعل او در برودت تنهای مفسده است و مشتری بیشتر فعل او در حرارت و رطوبت هوائیه است که منشا تکوین است و متقوی از برای حیوان و نبات و راس بیشتر فعل او در حرارت و رطوبت هوائیه است که در ان بعضی از فساد حاصل گردد **فصل دوم در تعریف احکام نجوم** ذکر کردیم ما پیشتر از این که از برای قوة حرکات کواکب فعل و تاثیری است در این عالم و ذکر کردیم چگونگی و جهات این فعلها را که حاصل میگردند از قوتهای حرکتهای کواکب و اما دانستن این قوة را علم احکام نجوم گویند اما اسم آن علم که عالم بقوتهای اینها باشد [illegible] و تعریف میکنیم هر یک از اینها که ذکر کردیم تعریف حقیقی تا ظاهر گردد از برای ما معنای او لیکن میگوییم

که تعریف احکام نجوم آن شناختن آنچیزی است که دلالت میکنند بر او قوه حرکات کواکب در وقتی معلومی بر حال
او در آن وقت و در زمان معین بعد از آن اما معرفت که در تعریف ذکر کردیم آن بمنزله جنس است و اما
سایر آنچیزهای که بعد از او است شبه فصولند و اما قول ما در تعریف آنچیزی است که دلالت میکنند بر او قوه
حرکات کواکب بان سبب است که از برای قوه حرکات اینها فعلها است در اینعالم و تحقیق که منکر شده اند
بسیار از مردم اینکه بوده باشد شیئی از اشیا دلیل بر شیئی و آن غیر از این شیئی باشد پس میگوییم ما اینکه تحقیق
همه در نزد او باطل این است که دال بر شیئی غیر آن شیئی باشد و این همچنان است که می بینیم در اشیا موجوده
مانند رعد و برق که هر دو دلیلند بر باران و اندو تا غیر بارانند و دود که دلیل بر آتش است
و غیر آتش است و دیوار رخنه دلیل است بر بانی که او را بنا کرده است و دیوار غیر از بانی است
و چیزهای دیگر بسیار دلالت میکنند بر چیزی از اشیا و حال آنکه غیر از آن چیزاند و این ظاهر و هویداست در
نزد عقلا و همچنین کواکب دلالت میکنند بقوت حرکات خویش بر آنچه حادث میگردد در اینعالم و حال
آنکه او غیر محدث شیئی است که دلالت بر او کرده است و اما قول ما در تعریف در وقتی معلوم و آن
آنچه بعد از او ذکر شده مقصود از آن وقتی است که استدلال میشود در آن بقوه حرکات کواکب
بر آنچه دلیلند بر آن در آن وقت از حالات اشیا و آنچه دلیلند بر آن از آنچیزهای که
حادث میگردند بعد از زمان از ازمنه مستقبله و این بان علت است که منجم عالم باحکام نجوم
نظر میکند در بعضی اوقات معلومه در شیئی از اشیا و میگوید آنکه حرکت کواکب در آن وقت
دلیلند بر آنکه این شیئی در وقت معین دلالت حالش چنین و چنان است و بعد از این بیک سال

بیک سال یا بوقت معین دیگر حالش چنین و چنان است پس تحقیق که استدلال کرده است از زمان معلومی
بر شیئی در همان وقت و در زمان مستقبل و اما منجم پس او عالم است بدلالات کواکب و دلیلهای اینها
و خبر دهنده است بآنچه حادث میگردد از اینها در آن وقت معلوم و در وقت معینی بعد از او و اما عالم
در وقتی معلوم ...
بمنزله جنس است و اما سایر توابع آن بمنزله فصل و نجوم هر چند دلالت میکنند بر هر چیزی
که در اینعالم است لیکن ممکن نیست ما را اینکه بدانیم اینها را بکنه حقیقت بسبب عاجز بودن ما از آن
زیرا که دلالت نجوم بر چیزهائیکه در اینعالم است بر سه وجه است اول حالاتی است که دلالت کواکب بر اینها
لطیف و غامض است حتی اینکه ما احاطه نمیکنیم باینها و باشیائیکه کواکب دلیلند بر اینها باین نوع دلالت
از انواع و اشخاص و دویم آن چیزهای است که میدانیم از حالات کواکب دلالت بر اینها را و عاجزیم
از معرفت کمیت و کیفیت اشیائیکه دلالت بر اینها دارند بسبب ضعیف بودن ما از آن و دشواری آن
بر ما و سیم آن چیزهای است که میدانیم دلالت کواکب را بر اینها و میدانیم کمیت و کیفیت اشیائیکه
دلیلند بر اینها و اما اول که ممکن نیست ما را احاطه بعلم آن از دلالات کواکب و نمیدانیم اشیائیکه
دلیلند کواکب بر اینها بان حالات پس آن دلالت کردن کواکب است بر تفصیل انواع از اجناس
و تفصیل اشخاص از انواع و معرفت هر نوعی از انواع حیوان که در بر و بحر است و هر
نوعی از نبات و معادن که در اینعالم است و هر شخص از اشخاص این انواع و هر ریگ و حصی
که در صحراها میباشد و مقدار آنچه باقی میماند و زیاد میگردد از هر شخص از اشخاص در هر روزی
ناقص میشود
زیرا که از برای هر یک از اینها کمیات و کیفیات است و کواکب دلیلند بر کمیات و کیفیات اینها لیکن

علم ما احاطه نمیکند بانها و نه باین دلالات که از برای کواکب بر این شیها پیدا شده و ممکن نیست از برای ما معرفت دلالات
دلیلهای کوکبی را بر اشیاء خاص مفرده موجوده ظاهره از فعلها و کیفیتها و نه فهمیدن انها و نه را از کیفیت
ذاتی مانند اشاره و انتصاب و انحنا و اضطجاع و قیام و قعود است یا انچیزی که مانند این فعلهاست
جزئیات لطیفه باشد یا فاصلهای کیفیت هرگاه از یک جنس شده و یافت شده باشند در دو جنس
مختلف دیگر باشد فعلی که میانه اینهاست از این کیفیت خفیه و اینها مانند دو شخص است
که هر دو مشترک باشند در سفیدی یا قرمزی یا در بزرگی هر دو چشم یا در کوچکی یا در وسعت دهن
یا در بلندی یا کوتاهی عضو یا در نرمی و درشتی یا در سیاهی و تلخی یا در خوشبوی یا در بدبوی
یا در بعض کیفیاتی که از جنس واحد باشند و هر دو شخص مختلف شوند و هر یک از
این کیفیات [illegible] میانه اینده و یافت میشود بجنس لطیف [illegible] این و انچه
میشوند بدو چیز که مانند این بود باشد و هر چند کواکب بر انها دلیلند و بر فاصله میانه انها لیکن ان از دلالتهای
و غامضه و لطیفه انهاست که شناخته نمیگردد بکنه حقیقت و حاجتی از برای ما بسوی ان نیست در
صناعت احکام زیرا که غرض صاحب این صناعت در این علم غیر از این است و اما
دویم پس دلالتهای کواکب است بر نوع واحد و بر عدد ماهی اهل [illegible] یا بر علم
ریگ موضع معلوم یا برگیاه انچه در زمین جداگانه بروید یا جمله گندم یا جو که در بعضی
صحراها بروید یا بر مساحت بعضی از دریاها و انها و پهنی و درازی زیرا که انچه از برای اینها هست از
کیفیات و انچه مانند اینها بروید از چیزهای معینه مشخصه بحسب ذات و مکان پس ما هر چند

و هر چند میدانیم ما حصی را که کواکب را بجهة دلالت دارند بر کمیات و کیفیات انها و میشناسیم عدد انها را
ما کلها مساحت انها را از دلالات کواکب لیکن قدرت نداریم بر انکه بشماریم یا کیل نمائیم یا مساحت کنیم
انها را بسبب صعوبت این مذکورات بر ما و نیست از برای صاحب صناعت علم احکام احتیاجی بسوی معرفت
این امور و اینها این [illegible] داده باشیم که احاطه میکند علم ما بسبب دلالات نجوم بر او و میدانیم کمیت و کیفیت شخصی
و مدلول اینهاست پس مثل دلالت کردن کواکب است بر معرفت اجناس و انواع موجوده و بر حالات
ارکان اربعه که ان آتش و هوا و آب و زمین است و بر تغییر اینها و بر ابتدای وجود هر شخصی و فساد
او و حالات و کیفیاتی که ممکن است معرفت شدن انها را از ظاهری قوتهای حرکتهای کواکب پس چنین
است قصد صاحب این صناعت و مختصر میکنیم قول خود را و میگوییم انکه از برای کواکب حالات است و حرکات
و قوتهای مختلفه و از برای هر حالی از انها دلالت است بر چیزی از چیزها لیکن بعضی از دلالتهای
انها ظاهر است بر شیهائیکه ممکن است وجود انها و احاطه بانها و بعضی از انها دلالت ان
لطیف است و بعید است بر شیهای غامضه که ممکن نیست ما را انکه بشناسیم انها را و نه خبر دادن از
انها پس انچه از دلالات کواکب لطیفه و بعیده باشد بر اشیائیکه ممکن نیست ما را معرفت انها
و نه خبر دادن از انها بسبب لطافت انها و غموضت انها پس نیست ما را احتیاجی در معرفت انها در
این صناعت و دلیل بر ده میشود در این صناعت از دلالات کواکب انچه ممکن است ما را
معرفت انها و وجود انها و اخبار از انها و از اشیائیکه مدلول اینهاست و قیاس این باب است
که میدانیم انکه تجدید [illegible] در ارباع فلک باعث میگردد انتقال زمان را از طبیعت بسوی دیگر

[illegible] لطافت انها
و غموضت انها

و دیگر اینکه سیر کردن شمس در هر برجی و در هر درجه تغییر میدهد زمانها را از حالی بسوی حالی و کیفیت این

تغییر دادن زمان ظاهر است و همچنین دلالتهای او برانچه یاد کردیم از تغییر زمان معلوم است و موجود

و اما انچه معلوم است دلالتها و لیکن دشوار است معرفت مدلول او چنانست که میدانیم ما اینکه شمس

هرگاه سیر کند در برجهای خویش یکی ثانیه یا یکی ثالثه یا یک عاشره یا کمتر از این تغییر میدهد هوا

را هیچ تغییری و میدانیم نیز اینکه هرگاه و حرکت کند فلک اعظم شمس را یکدرجه یا کمتر یا حرکت در حال

صعود یا هبوط حادث میکرد و لا تغییر هوا بحرارت یا برودت یا غیر این از خلاف حال

او خلاف انچه بود بر ان در وقتی دیگر و حادث میکرد در حیوان و نبات و معادن

تغییر کون و فساد و همچنین حادث میکرد در اینها همه از تغییر از قوتهای روحانیهای با جمله کواکب

لیکن ما را ممکن نیست اینکه بدانیم کمیت و کیفیت این تغییر و اینهمه احکام و این اشیا که او

نسبت باینهاست از دلالتهای کواکب و اینها که مدلول کواکبند زیرا که صاحب صناعت احکام

هر چند جاهد است حقیقت کمیت و کیفیت اینها لیکن این ضرری نیست و خللی در صناعت او

نمیاورد زیرا که غرض صاحب صناعت احکام در علم خود استدلال کردن است از قوتهای روحانی

کواکب بر اشیا که کاینه در این عالم از اجناس و انواع موجوده و حالات تبدل و کون و فساد

و انتقال بعض از اینها بسوی بعض و اتصال کون اشخاص و فساد اینها و حالاتیکه ممکن نیست

معرفت مدلول اینها سواد ظاهر دلیلهای کواکب و وجود اینها پس این است غرض صاحب صناعت

نجوم و بر همین میکه ادراک کردیم حد احکام نجوم و منجم را و اینکه در چه چیز منتهی است او

جهات ...

احکام پس بر ما است یاد کردن آن اشیا که تا ربع تعریف کنند و میگوییم اینکه احکام نجوم ابتدای آن دانستن

فرع و بر ما است و ثمره و تمامی پس ابتدای احکام نجوم معرفت فضیلت علم بأشیا که شرافت

و غایت و تمام بر انها و اصل ازانها شناختن کیفیت و کمیت حرکات اجرام علویست و فرع

و معرفت حکم کردن است بر امور کائنه که در این عالم تغییر و بر ان احکام تصحیح معرفت

بحالات کواکب و بکار بردن انها در جایی که مقصود است از دانش او از اشیاء کائنه در این عالم

و استفاده از نفع ها که حاصل میشود بشناختن و دفع ضرر که حاصل میشود از برای خواص افراد مردم

از دانستن صواب در اشیاء کائنه برای تحقیق پس از اینها سبب دیدیم اینکه ابتدا کنیم بذکر

معرفت حالات کواکب بعد از ان قرار دهیم حکم تابع از برای اینها که گمان برده نشود اینکه حکم نجوم

عبث فی است بلکه کسی و رای بدون شناختن مواضع کواکب و حالات و دلالات اینها و ثمره

صواب منفعت بردن و فایده بردن است بسبب اینکه از صاحبان معرفت بفضیلت صواب

بصواب معلوم است و هر چیز که ممکن نیست در ان نباشد منقوص باشد و اشیا قایم نمیکرد مگر بثبات

فصل سیم در حجت دلالت شمس است بر اعتدال هوا و طبیعتها و ترکیبها و مشارکت

کواکب از برای او

هر بیشتر کسیکه گروهی از انکسانیکه می گفتند با مکان که بکه اند اینکه اعتدال طبایع و ثبات

و قوام اینها و ترکیب حیوانات و نباتات و هوا جز نیست از جهت شمس و دیگر کواکب با اینها

موجود میکردند با ارتها بدون علت و دیگران گفته اند اینکه از برای ترکیبات علتی است از

غیر کواکب و از جمله رد های ایشان و کسیکه گمان کرده است اینکه اعتدال طبایع و نبات اینها نیست از جهت شمس

و کواکب دیگر دارند قوتی است که موجود میگردند بذاتها بدون علتی و آن است که صادر میشود ترکیب هر
مرکب و ممتنع است اینکه بوده باشد مرکب مرکب ذات خود یا بوده باشد مطبوع علت وجود خود
زیرا اگر اینچنین باشد هر آینه مرکب باید بوده باشد ذات خویش را موجود و مطبوع اینکه کند
شکل ذات خویش را و دیگر آنکه از برای کثرت ارکان بعضه باشد اشیائی که از بعضی از اینها بسوی
بعضی بلکه [illegible] متبدل شوند از حال بحالی و حال اینکه میبینیم اینها را که اشیائی که
میشوند و متغیر میگردند و میبینیم اینها را که در اشیاء طبیعیه که متکون و فاسد میگردند
پس از اینجا دانستیم اینکه اینها متغیر میگردند و اشیائی که نمیشوند از ذات خویش و اینکه این
اشیائی که از جانب شیء دیگر است پس از آن جهت متغیر میگردند و اشیائی که میشوند و نیز هرگاه
اشیاء متکون شوند از ذات خود بدون علتی دیگر هر آینه باید شیئی که موجود گردد در وقتی از
اوقات متغیر نگردد و فاسد نشود بلکه باید باقی باشد بر همان حال خویش زیرا که
هیچ چیز ذات خویش را فاسد نگرداند و متغیر نکند پس هرگاه یافتیم او را موجود بعد
از آنکه معدوم است و یافتیم فاسد بعد از آنکه موجود بود [illegible] میدانیم که علت کون
و فساد چیزی دیگر است غیر از ذات او پس الحال ظاهر شد اینکه علت وجود شیئی
غیر از آن شیء است و اینکه شیء موجود از ذات خود نمیگردد بلکه در آن طبیعت است
که بآن قبول تکوین میکند از غیر خود پس میگوییم الحال اینکه شمس و حرکت کواکب
اعتدال جمیع [illegible] هر او علت است بسبب آنکه قرار داده است از برای اینها خالق باری عز و جل از قوتهای
و ترکیب [illegible]
طبیعیه

قوتهای طبیعیه بآن طریقه که ذکر کردیم و این مثل آن است که قرار داده شده است از برای
نار را چراغ بسبب طبیعت او پس او علت هر چیزی است که سوخته میشود با او و برودت آب
هر چیزی است که کسب برودت میکند بسبب او و اشیاء دیگر طبیعیه همچنین میکنند
بهمین نهج پس همچنین قرار داده شده است از برای ستاره‌ها و غیر شمس علتها در
ضیا و حرارت کلیه که در انجام [illegible] و علت است از برای ترکیبات بودن از برای [illegible]
طبیعیه زیرا که مواضعی که در آنها برودت بجهت افراط است بسبب [illegible] شمس
از آنها یا حرارت است بجهت افراط [illegible] بسبب نزدیکی آنها از شمس حرکت نمیگردد
در آنها حیوانات و ترکیب میگردد در مواضعی که دور شده است از مدار او و نزدیک
هم نیستند از او بعد اعتدالی و این بیان بسبب آن است که موضعی که [illegible] از شمس و آن
سرطان است در جانب شمال شصت و شش درجه باشد و نیز اگر برابر میل مدار صیفی [illegible]
کل را که آن بیست و چهار درجه است تقریبا حاصل میگردد نود جزو پس در این موضع
ترکیب نمیگردد حیوان و نمی‌روید در آن گیاهی بسبب دوری از مدار شمس و از شدت
برودت او زیرا که هرگاه منتقل شود شمس بسوی بروج جنوبیه طلوع نمیکند
برای آن شش ماه پس منعقد میگردد [illegible] و مرتفع نمیگردد و [illegible]
در این موضع در زمستان و صیف [illegible] و زنده [illegible] پس ترکیب نمیگردد آنجا هیچ
چیز از نبات و حیوان و [illegible] میکند آنچه ما ذکر کردیم بجهة [illegible] زیرا که [illegible]

دیگر جزو است

در شمال از هوا را اول سرطان بست یکدرجه است و سخت میگردد در او بادهای بسیار شدید
و ببندد یخ چند و ظلمت او و حرارتیکه داخل بحر کبیسی میگردد پس هرگاه [illegible] اینموضعیکه نزدیک تر
است بسوی مدار شمس از انموضعیکه ذکر کردیم پیش از این بحثی که ممکن نباشد
رکوب بحر [illegible] و موجود گردیدن جزیره او بسبب شدت ظلمت و برودت
پس چگونه ممکن است انکه [illegible] میشود در ملکیکه ان در غایت
دوری است از شمس حیوانات یا نباتات یا انچه در ان باشد و نیز بسبب شدت
هبوزیدن بادهای شدید و نیز دلالت میکند بر انچه ما گفتیم بحری که در جانب
شمال است در منتهای [illegible] زیرا که اهل ان قدرت ندارند انکه ظاهر شوند
از جهت سرما [illegible] است [illegible] وقتی است که شمس [illegible]
جنوبیه [illegible] و بسیار از حیوانات که در نزد ایشان است [illegible]
میمیرد و بسیار از [illegible] ایشان هلاک میکند در [illegible] خود پاره
و پراکنده میشوند [illegible] مکان از خط استوا
چهل و پنج جزو است و استدلال جسته میشود نیز [illegible] باعتبار
انکه شمس هرگاه منتقل شد باول عقرب و بگذشت اول حوت در
این چهار ماه ممکن نیست رکوب این بحر و این باین سبب است که
شمس دور میشود از او و حادث میگردد در او بادهای شدید و اینموضعیکه

[illegible]

مواضع

که ذکر کردیم در این موضع ناحیه شمال است و اما مواضع جنوبیه که محترقه اند از شدت حرارت
پس اینموضعیکه عرض او از خط استوا پانزده درجه باشد و مرکب میگردد در ان حیوانات و نه گیاهی
و این بسبب شدت حرارت شمس است هرگاه داخل شود در [illegible] درجه سنبله
تا برسد به پنجم درجه حوت نزدیک میگردد بخط استوا پس میسوزاند هر چیزی که [illegible] باشد در ان
بحری که [illegible] نمیکنند در این بلاد محترقه است و در اینموضع محترقه [illegible] بحر
زنگی و این بحری است که نباشد در ان هیچ حیوانات بسبب شدت حرارت او و غلظت
او و این باین سبب است که شمس هرگاه طلوع کند بر این بحر خشک میکند بسوی خود
بسبب گرمی خود اب لطیف که در ان باشد پس غلیظ میگردد اب این بحر و میگردد
شور و تلخ میشود گرمی سختی پس بعلت غلظت او و شوری او [illegible]
این [illegible]
در [illegible] اب بحر غلیظ و شور و مردم [illegible]
[illegible] حیوانات و در این ناحیه مواضع بسیار است
که مرکب نمیگردد در انها هیچ حیوانات بسبب شدت حرارت در انها پس تحقیق که استدلال کردیم
با انچه وصف کردیم اینکه اینمواضعی که دور میشود شمس از انها پس شدید میگردد برودت
انها یا نزدیک میگردد از انها پس شدید میگردد حرارت انها بجهة افراط [illegible] حرارت
و برودت و اینکه مرکب نمیگردد در انها حیوانات و نه نباتات و اینکه باعتدال انها
حاصل میگردد قوام طبایع و مطبوع و هرگاه شمس منتقل شد از موضع خود بسوی

[illegible]

موجود بود

فلک ثوابت هرا نیز فاسد میکرد طبایع و طبیعتها و هرگاه شمس بمحور شود بسوی فلک قمر از آن نیز فاسد میکردند و این بان سبب است که دوری شمس و نزدیکی او سبب میشود از برای فساد و بهبودی عالم قرار داده است او سبحانه حضرت باری عز و جل شمس را متوسط همه کواکب سبعه تا اینکه حاصل شود بحرکت طبیعیه او برای عالم ارضی اعتدال طبایع و طبیعتها و مزاجهای هم ما جمیع مواضع و بلدان سیم نیز که مختلف میکردد حالات انها و حالات اهل انها و رنجها حادث میکردد در انها و این اختلاف بسبب بعد و قرب شمس است از انها و بیان این چنان است که ترک و غیره که ایشان بسبب دوری ایشان از مدار شمس در نزد صعود و هبوط او بسیار میکردد برفها در میان ایشان و غالب میشود برودت و رطوبت بر زمینهای ایشان پس سست میکردد باین سبب اجسام اهل ان بلاد و غلیظ میکردد و مفاصل ایشان در گوشت فرو میرود و بسیار میکردد گوشتهای ایشان و گرد میشود رویهای ایشان و کوچک میکردد چشمهای ایشان و دراز میکردد مویهای ایشان و رنگهای ایشان سفید مایل بسرخی میشود و بر طبایع ایشان برودت غالب میکردد و این بسبب برودت هواهای ایشان است و بسبب انست که مزاج بارد تولید میکند گوشت بسیار و اما سفیدی رنگهای ایشان بان سبب است که برودت فراهم میاورد حرارت را و ظاهر نمیشود در ان سرخی چنانکه ظاهر میشود این در کردیهی که در بدنهای ایشان گوشت بسیار هست و رنگهای ایشان سفید است که هرگاه میرسد

میرسد برودت بایشان سرخ میکردد رویهای ایشان و لبهای ایشان و انگشتهای ایشان و پاهای ایشان زیرا که حرارت و خون که در ایشان است پراکنده است و فراهم میاورد انرا برودت ام ادرا و از جمله خلق اهل این ناحیت جفا کردن و قطع نمودن رحم است و قلت نقاش و قلت علم و کثرت فراموشی و اما سودان و حبش پس ایشان ساکنی میکنند در بلادی که محاذی انها شده از بروج میانه مدار حمل تا سرطان و چونکه شمس در حرکات صعود و هبوط خویش هرگاه در این بروج باشد بر وسط انها میگذرد گرم میشود هواهای ایشان و سمت الرأس ایشان است ایشان نه میوزد ایشان را و حرارت و یبوست زیاد میشود در میان ایشان و بعلت رنگهای ایشان سیاه میشود و از جمله اخلاق اهل این ناحیت خفت و سبکی عقل و موهای ایشان و کم زکا و اما اقلیمیکه دور است از مدار راس السرطان بسوی شمال مانند بابل و عراق و مثل ان از بلدان چونکه شمس دور نمیشود از سمت الرأس ایشان و نزدیک نمیشود بایشان و میلکی هم او معتدل است بر ایشان پس هوای ایشان میکردد بحسب مزاج و مواضع ایشان معتدل است نه حرارت شدید دارد و نه برودت شدید و رنگها و طبعها و بدنهای ایشان همه معتدل است و عقول ایشان و اخلاق ایشان حسنه است و بسیار است در میانه ایشان علم و زکاوت و بس میموفت بهم برسانیدن باشیا و محاسن اخلاق و این زمینی است که انبیاء و پیغمبران علیهم السلام در ان پا شنیدند و حصول اختلاف در میانه هر موضعی از انمواضع که ما ذکر کردیم بجسمها و صورتها و رنگها و علمها و عقلها و خلقها و سایر چیزها که هست بسبب اختلاف

مواضع اینها است از مدار شمس و اختلاف زمانهای سال و تغییر انها برایشان و بهمین سبب
مختلف شده است ان مواضع که یاد کردیم و حاصل شده است از برای هر یک موضع از
این مواضع خاصیتی که نیست از برای غیر اینها و همچنین هر شهری از شهرها و هر موضعی از
مواضعیکه یاد کردیم انها را از برای انها و اهل انها است خاصیتی و طبیعتی است
در خلق و صورتهای مردم و در انچه متکون میگردد در ان مواضع از حیوان و نبات و معدن
و حرارت و برودت و ابها و چشمها و شهرها و نسلها و دین و خلق و سایر چیزها یکه
نیست از برای غیر ان از شهرهای دیگر و این اختلاف ظاهر است در این شهرها و
موضعها حتی اینکه اختلاف بهم میرسد در موضعیکه قریب به هم اند بعضی از بعضی و میباشد این باره
قرب شمس و بعد او از ایشان در مدار خویش و از مدار کواکب ثابته بر سمت
الرأس ایشان مگر اینکه این خاصیات موجوده که ذکر کردیم از برای هر شهری و موضعی هر
چند دائمة الوجودند بحسب جوهر خویش لیکن چونکه مرتبا هم تغییر بهم میرسد در انها بحسب زیادتی و نقصان
در بعضی اوقات میدانیم که این تغییر از خاصیت مدار شمس و سایر کواکب ثابته از برای
این مواضع نیست بلکه از نقارب شمس است
ولیکن حصول ان بسبب نزدیک شدن شمس است در سیر خویش از برای کواکب ثابته و متحیره
و از ممازجت کواکب متحیره و انتقال انها در بروج [illegible] کواکب ثابته که مسامت اند از
برای این مواضع پس از انچه دانستیم اینکه از برای سایر کواکب شرکتی است با شمس در دلالت

کردن برهواها

کردن بر هواها و تغییرات انها از انواع و ترکیب هر شخص و وجود او و بر طبایع شهرها و حالات
اهل انها و انچه پیدا شود در انها از اشیا مگر اینکه دلالت شمس اعظم است بر هواها و ترکیب
اشیا و نفوس حیوانیه و امزاج انها با شهرها و خلقها و ملتها و دینها و سعد زمانها و نحس انها
و نشو و نما با ذات تجلی اما کواکب بیشتر دلالت انها بر اهل شهرها و سایر حالات انها است و از جمله تاثیر کواکب در هواها اینکه
هوا روشن میگردد بشمس و قمر و تاریک میشود بغروب ایشان و تابان و هرگاه شمس از هوا
دوری بهم رساند سرد میگردد و هرگاه بان نزدیک شد گرم میشود و بعضی از مرتبه هم فوق
کواکب دیگر را در لطیفی هوا و ترقیق او و در این جهت گفته است بقراط در کتاب سابع
اینکه نور کواکب کم میگردد از کثافت و غلظت سحاب زیرا که سحاب کثیف و غلیظ است و ابصار
در ان نافذ نیست [illegible] ضوء کواکب کم میکنند این کثافت مانع نفوذ میکنند در ان ابصار
و هرگاه چنین شود فاسد میگردد بدن هر شخصی نه از شدت کثافت و اما شمس
بسبب حرارت او گرم میشود هوا و لطیف میگردد و با نهایت خلق کرده حق سبحانه
جلاله کواکب را تا خفت در هوا بسبب انها حاصل شود و گرمی بظهور اید و
بسبب حرکت انها رقیق شود تا قبول کند ظلمت او کون و فساد را و امر یابیم
چیزهای بسیار را که نه و تکون میگردند در مکان و مکان قبول میکند تغییر را از
ارکان اربعه بسبب تغییر زمان و انتقال ان بر او و ان تغییر از حالی بسوی حالی حاصل میشود
بحرکت شمس در بروج پس ثابت شد که کون و فساد اشیا بسبب شمس است در

بروج آتشی عقرب زیراکه از جهت میل سیر او در بروج حاصل میشود اختلاف زمان و باختلاف زمان
حاصل میشود اختلاف طبایع و باختلاف طبایع حاصل میشود کون و فساد و باذن الله تعالی اشیائیکه
متکون و حادث میگردد در اینعالم بعضی از آنها موجود میگردند در وقت معلوم از اوقات
سال و بعضی از آنها حاصل میشود در کل اوقات سال و ایام او اما اشیائیکه حاصل میشود
در وقتی معلوم از آنها مانند زمان ربیع است که حادث میگردد در او از تغییر حالات
و وجود بسیاری از حیوان و نشو و نما و زاییدن بسیاری از حیوانات و اشیائیکه
حادث میگردد در غیر او از ارباع سال و همچنین در زمان صیف میرسد هم از حرارت و تغییر
هوا و باران و رسیدن میوه و کون و فساد است که در غیر او یافت نمیشود از ربعهای دیگر
سال و همچنین است خریف و شتا میرسد هم از برای هر ربعی کون و فساد چیزی
که در غیر او از ربعهای سال یافت نمیشود و همچنین میرسد میوه ها و علفها و بسیاری
از نباتات است که در ربیع متکون شده فاسد میشود در خریف و آنچه متکون در تابستان
شده در زمستان فاسد میگردد و هر فصلی از فصلهای اربعه سال حاصل میشود
ببودن شمس در ربعی از ربعهای فلک پس ظاهر و هویدا شد اینکه این
اشیائیکه متکون و فاسد میگردد در ارباع سال بسبب بودن شمس است در این
ارباع و چونکه میرسد هم شمس در هر سال از زمانها که هر گاه حلول کند در این
ربع پیدا شده همه اینها در حرارت و برودت و نباتات و باقی اشیا مثل آنچه بود در عام

بران چنین اثر در ربعهای دیگر

بر آن پس از این از ربعهای دیگر و بان نوع پیدا شد در بعد از زمانهای متعدد بلکه مختلف است زیاده
یا نقصان پیدا نمیکند اینچنین اختلاف بسبب مقارنه شمس است مرکواکب دیگر را و هر گاه شمس
بر شهادت علت تغییر هوا وارد نشده باشد هر اینه بایستی هر ربعی از ربعها مثل غیر خود بود از ربعهای دیگر
و هر چیزی مثل غیر خود بوده و ثابت هر فصلی از فصلها میشد مثل فصلهای غیر خود بعد از این
پس معلوم شد که از برای کواکب شراکت است با شمس در دلالت برکون و فساد باذن الله تعالی
و اما اشیائیکه یافت میشود در ایام سال و اوقات او تمامی مانند حاصل مردم و تنفس ایشان
و تصرف حالات ایشان تا که یک روز از زمانهای انها است و انکون و فساد حاصل میشود
بحرکت کلیه غیر حرکت افلاک و کواکب و همچنانکه تحریک افلاک و آنچه در آنها است از کواکب
از برای این اجسام ارضیه تحریکی است دائمی همچنین کون و فساد در اینعالم اقوی و اظهر است
تا انوقتیکه خدا بخواهد ابطال او و سلب او را از آن کند و اندازه او را بنحوی که بخواهد

فصل چهارم در خاصیت دلالت قمر تحقیق ما ذکر کردیم در پیش که آن است از دلالت شمس و کواکب در آنچه اینکه
حادث میگردند در اینعالم اینکه پیدا شده موجود میشود در اینعالم ترکیب طبیعی از طبایع مرکبات شمس
و سایر کواکب و او را باذن الله ... اربعه ... در آن دلالت در خاصیه دلالت قمر را بر چیز دیگر
اینده و تا از اشیا و بیان این چنان است که گفته است فیلسوف اینکه بیشتر دلالت شمس
بر نار و هوا است و بیشتر دلالت قمر بر آب و ارض و علت اینکه دلالت شمس و قمر
در اینعالم اظهر و اقوی از دلالت سایر کواکب چیزی است که میگویم است شمس اکبر کواکب

الشهر مده دوره

گردیده است م

[illegible]

است بحسب قطر و متوسط است در بعد از ما و قمر اقرب کواکب است بسوی ما و اما سایر کواکب
پس بعضی و هر چند در او کره عظیم است لیکن دورتر است از ما و بعضی از انها و هر چند قریب است
از ما لیکن کوچک است بحسب قطر و قمر اقرب است بما از انها و علت دیگر آن است که
نیره اند و مضیئه و شعاعی از برای انها نیست پس انچه ظاهر میشود از فعل انها در این عالم
بقوت حرکات و ضوء انها است و اما نیر آن از برای انها قوت شعاعی است
قوی تاثیر در این عالم پس ایشان دو فعل میکنند در این عالم بحرکات و شعاع و حوالی
و میرسانند طبایع کواکب در این عالم بسوی ارکان اربعه و بتحقیق ممکن کرده است بقراط
در کتاب طبایع اینکه قمر متوسط است یعنی اجرام سماویه و ارضیه و مؤدی است از اجرام
علویه بسوی اجرام ارضیه و تغییر دهنده هوا است پس باین دو علت گردیده است قوت حرکت
نیرین اظهر در این عالم از قوت حرکت غیر ایشان از کواکب و اما شمس پس ذکر کردیم
قوت ان را در اعتدال هواها و ترکیبات و سایر چیزها و اما قمر پس قوی تر دلالت
او بر آبها و دریاها و زمینها و حال حیوانات و تغییر بدنها و صحت و امراض و [illegible]
و ایام بحرانی ها که عبارت از بحرانها است و حالتهای مختلف که تولد دارد و بسیاری از
نباتات و ریاحین و سایر اشیاء است که بزودی ذکر کنیم انها را اما دلالت بر دریاها
چنان است که مشاهده میشود از مد و جزر که در انها است و ذکر کرده اند انکه دیده
که ناظرین اند در اشیاء طبیعیه اینکه از دریاها بعضی هست که زیاد میشود از جهتیکه

مفارقت

از حکم مفارقت میکند قمر شمس را تا بنیمه ماه که عبارت از امتلاء او است بعد از ان امتلا رو بنقصان میکذارد اب
در نزد نقصان نور قمر تا اخر ماه که عبارت از محاق است و بعضی از اجزاء جزر و مد است در هر روزی و شبی
با طلوع قمر و رسیدن او بوسط السماء و غروب او و این موجود است مشاهد در بحر فارس و بحر
هند از اسکله [illegible] قدر بحر صین و در هر جزیره که در میانه اینمواضع است و در انبحری که در بین
قسطنطنیه واقع است و در جزایر او و اما اوقات مد و جزر در هر روز و شبی وقتی است
که برسد قمر افقی از افاق بحر از افق مشرقی از مشارق او و با انکه در انوقت حرکت میکند بطبع خود شود براده
و بسبب قرب قمر [illegible] اب بحر پس ابتدا میکند اب در اقبال [illegible] قمر و همیشه
باین حال است تا اینکه منتقل میشود قمر بسوی وسط السماء در انموضع پس در ان حین [illegible] میرسد
مد بانتهای خودش و هرگاه منحط گردید قمر از وسط السماء انموضع جزر از برای اب حاصل میشود
و بر میگردد بسوی دریا و همیشه باین حال است تا میرسد قمر بمغرب خودش پس در ان حین
جزر بانتهایش میرسد پس هرگاه زائل شد قمر از مغرب انموضع شروع میکند اب
انجا در مرتبه دویم بزیاد شدن و همیشه مقبل و زاید است تا اینکه منتقل شود قمر بسوی وتد الارض
پس در ان حین بانتها میرسد مد بانتهای خودش در مرتبه دویم در انموضع بعد از ان شروع
میکند در جزر و رجوع در مرتبه دویم پس همیشه در جزر و رجوع بحر است تا برسد قمر
افق مشرق انموضع را و عود میکند مد بسوی انچه بجهت است بر ان در اول پس حاصل
میشود در هر روزی و شبی بمقدار سیر قمر در ان در هر موضعی از مواضع بحر

بلکه ممکن است که
در یکوقت حالات مختلفه
از برای بحر از جهت
مد و جزر حاصل گردد

و مد و جزر نیز زیرا که قمر هرگاه در هر روز در درجه باشد از درجهای فلک البروج و طلوع کند
بر موضع از بحر ابتدا میکند مد در آن موضع پس هرگاه آن درجه دیگر بعد از آن منتقل شد به افق
این موضع پس قمر زاید شده است از آن درجه بمقدار سیر معدل خویش در مدت یک شبانه روز و طلوع
میکند بر آن بعد از طلوع آن درجه بمقدار سیر او در این شبانه روز زیرا که زمین مستدیر
[illegible] مستدیر است و دریا محیط است بر [illegible] استداره او و قمر طلوع میکند بر تمام
او در مقدار یک روز و یک شب و در مقدار سیر خود در آن روز و شب پس هر زمان که حرکت کند
فلک درجه را میگردد موضعی قمر افقی از برای موضعی از مواضع دریا و میگردد این موضع
شمال از برای موضعی دیگر و مغرب موضع دیگر و وتد الارض موضع دیگر و میگردد مابین
هر وتدی لذا این اوتاد سبب شد طلوع قمر بر آن بر حالت دیگر غیر حالت از برای بعضی
او است و نسبت به او
مواضع دیگر پس یافت میشود در این هنگام در بحر [illegible] در وقتی واحد در بعضی
مواضع ابتداء جزر و در موضع دیگر حالت دیگر از برای مد و جزر و اما [illegible] ابتدا مد
در نزد جمیع اصحاب شطوط و سواحل و جزایر و ارجل یکسان نیست زیرا که
[illegible] که در لجه بحر [illegible] باشند در وقت ابتداء مد از برای آب حرکت از سفل
بحر بسوی اعلای او [illegible] میکنند در او انتفاخ را و [illegible] آن را میبیند او [illegible]
و زنده و موجها پس [illegible]
مد است پس هرگاه وقت جزر در رسد کم میگردد این ریاح و امواج و

مراد از وتد الارض [illegible]

بپرود

و بر طرف میشود انتفاخ از آب پس میدانند که از برای آب جزر حاصل شده است و اما اصحاب
شطها و ساحلها و جزیرها و ارجل بحرها و کسانیکه نزدیک ایشانند می‌بینند در
نزد خویش در وقت مد از برای آب حرکتی و جریانی از سفل بحر بسوی اعلای
او و جاری میگردد بعد از آن آب بحر بر روی زمین آن مواضع و بلندیهای او و شدت
بهم میرسد جریان آب از بحر بسوی ایشان و انتفاخ و ارتفاع بهم میرسد و منبسط
میگردد بر زمینهای ایشان پس همیشه چنین است تا اینکه وقت جزر [illegible] میشود پس
بر میگردد آب در این وقت بسوی بحر و بیرون می‌آید از این ارجل و جزایر
و کم میگردد و ظاهر میگردد تردد و جریان و آمد و رفت آب مگر در شطها و ارجل
بحرها و اما در لجه بحر حاصل نمیشود [illegible] و اما ریاح که تکون میگردد در آب
و بیرون می‌آید از او با ابتداء مد پس آن حاصل نمیگردد مگر در موضعیکه میباشد
در او ابتداء مد و مواضعیکه نزدیک از آن است و اما شطها و ارجل بحرها
[illegible] و مواضعیکه [illegible] از لجه بحر کم است تکون کرده در او و وزیدن
باد و مطابق نیست آن وقتیکه ظاهر میگردد در آن اول مد و جزر از برای اهل شطها
و ساحلها و ارجل بحرها با وقتیکه ابتداء مد و جزر است که حاصل میگردد در
بحر بلکه اختلاف دارد اختلاف بسیاری بمرتبه که گمان کرده اند بیشتر مردم
بسبب کم [illegible] از کثرت اختلاف ابتداء او در مواضع مختلفه اینکه قمر علت

حاصل میشود

از برای جزر و مد نیست زیرا که ابتدای قوت مد در بحری که در موضع عمیق که آب
بسیار داشته باشد و غلیظ بعضی [illegible] بر زمینهای آن صلابت و سختی غالب
یا کوههای او بسیار بوده باشد قمر افقی از برای آن زمین نزدیک باشند اینموضع
از سمت قمر و طریق او پس هرگاه ابتدا کند مد در اینموضع در وقتی از اوقات
پس آن مد متصل میگردد به سایر ابهای دریا لیکن نمیرسد مد به شطها و انهار بحری مگر
وقتیکه بگذرد از ابتدای مد در بحر در اینموضعیکه ما ذکر کردیم زمانی از ازمنه بقدر
قرب شطها و بعد آنها از اینموضع زیرا که شطها و جزیرها و انهار بحری که نزدیک
باشند از اینموضعیکه [illegible] حاصل میشود در او ابتدای قوت مد [illegible]
میگردد در آنها [illegible] مد پیش از آنکه ظاهر گردد در مواضعیکه دور
از آنها و اما هرگاه دور باشد شطهای بحری و انهار و کوهپایه‌های او از موضعیکه
حاصل میشود در آنها ابتدای مد پس میرسد به آنها مد در وقتیکه نزدیک باشد
که در بحر به آنها رسیده باشد و همچنین است جزر در آنها [illegible]
و میتواند که شد که حصول مد در بعض جزایر و شطوطی که دور باشند از
موضعیکه ابتدا میشود در وقتی جزر در دریا باشد و به آنها رسد وقت جزر مد در او
او در وقتی ابتدای مد بحر و نیست این مگر بسبب دوری اینموضع از موضعیکه
حاصل میشود در او ابتدای قوت مد و جزر فصل پنجم در بیان علت مد و جزر است

تحقیق که بسیار

تحقیق که بسیار سخن گفته اند متقدمون در علت مد و جزر و اختلاف کرده اند در ان و ما ترک میکنیم ذکر
اختلاف ایشان را زیرا که منفعتی در ان نیست و ذکر میکنیم آنچه را که موافق قول فلاسفه است در بیان
علت و میگوییم که مد و جزر حاصل میشود بفراهم آمدن سه چیز یکی مکان آب است دویم حال آب
سیم تحریک قمر است از برای آب اما اول آن است مجتمع گردد آب در مواضع عمیقه کبیره
عریضه طویله که نبوده باشد در اینمواضع مقدار حجم زمان از ازمنه و نبوده باشد در آنها کوههای در
جاهای بسیار مختلف و لیکن غالب بر زمین مواضع بسیاری از زمین او صلابت و سختی
و کثافت اجزا که مجتمع گردد در آنها بادهای بسیار زیرا که زمینهای سست که اجزا آنها
تکاثف داشته باشند و مواضع جبال در آنها بسیار بود فراهم میآید در آنها از بادها
بیشتر از فراهم آمدن آنها در زمینهای سست و دویم آن است که جمع گردد آبهای بسیار
در سطح اینمواضع و بماند در آنجا زمان طویلی و [illegible] در اوقات از دادیها
[illegible] زیرا که آنها هرگاه بگذرد زمان طویلی بر آنها بایستند غلیظ
میشوند و طبع آنها مایل بشوری و تلخی میگردد و متولد میگردد در آنها غلیظ بالطبع و مکره
و بادها بسبب شوری آب و تلخی او و بسبب آنکه صعود میکنند بسوی او از بخار زمینهای آنها
[illegible] و اما بادها پس آنها هرگاه مجتمع گردند و [illegible] در اینجا آب
و [illegible] بلند شود و به آن حرکت میکنند بطبع خودش و حرکت قمر مصعود او از افق این آب
پس حرکت میکند آب تابع او گرمی در او بهم رسد بسبب غلظت او و قبول تحلیل میکند و شروع

میکند در حرکت و اقبال دریا [illegible] قمر و هرگاه حرکت کند بسبب حرکت دادن قمر او را و گرمی در او حاصل میشود

و تا بعد تحلیل کرده نفس میکشد و محتاج میگردد بسوی مکانها که بیشتر از مکان اول باشد و زیاده

میشود این تنفس در حرکت کردن آب و متحرک میگردند آبهای که در عمق آب بحر بسوی افق

و متصل اینحرکت بآبهای که در زمین بحر باشند پس مرتفع میگردد آنچه در زمین بحر است میگردد

و در عمق آب او تا آنکه بیرون شوند از بعضی مواضع پس بلند میگردد [illegible] ریح بسبب حرکت

جو و ارتفاع خویش آب بسوی مکان فوق [illegible] آب و بلند میگردد و سیلان

میکند و حاصل میگردد از او مد و همیشه [illegible] صاعد [illegible] و متحرک و مشتعل

بسبب تحریک قمر او را و بسبب صعود او در ریح هم حرکت میدهد آب را و بلند میگرداند او

و بیرون میشود این ریح مرتبه بمرتبه و تحلیل میرود و نفس میکشد ما دامیکه قمر صاعد است

و زننده بسوی وسط السما پس در آنوقت بنهایت میرسد بحر و بهمین جهت حادث

میشود در ابتدای مد بادهای سخت وزنده پس هرگاه قمر از وسط السما منحدر گردد

بر میگردد آب بطبیعت خویش بجایگاه خود پس حاصل میگردد جزر و هرگاه نوبت

مغرب رسد شروع مد باقبال [illegible] تا آنکه میرسد قمر بوتد الارض پس در آن

جزر حاصل میشود تا آنکه میرسد قمر بسوی افق شمس پس هرگاه که ظاهر شود از

افق مشرق عود میکند مد بحالت اول و اما آنچه ذکر کردیم از حالت زمین

در دریا سبب آن است که زمین دریا و آبهای او مختلف است و آنمواضعیکه عمق

عمق بسیار نبوده و سخت نیستند و در آنها جبال [illegible] بکنار و دریاها از آنها بسیار است

در آنمواضعیکه عمیقه و عریضه و طویله باشند و آبهای آنها غلیظ باشد در تلخ و شور بودن که آب دریا هم

از آنها بسیار است [illegible] و بهمین علت حاصل میگردد اشتداد قوت مد

و غلبه آب از هر موضع عمیق و وسیعیکه غالب بر زمین او صلابت [illegible] و کثرت جبال بود

پس هرگاه اشتداد کند قوت مد در مثل آنمواضعیکه بسیار است [illegible] رودها آنها

در آن مواضع و متصل شود [illegible] آب بحر حاصل میشود در آب بحر [illegible]

و غلبه آب بسبب آنچه میآید در آن از کنار رودها چیزیکه متولد شده است از شوری

و تلخی و [illegible] و بسبب آنچه در قعر است از طبیعتی که محرک است از برای این آب

و بسبب آنچه میرسد آب بحر را بتمامی از قوت حرکت آبهای که در آنمواضعیکه

که از آنها ابتدای قوت مد حاصل شده است و هرگاه که زمین دریا کم باشد [illegible]

زمین دریا بحدی که نفوذ کند آب از آن بغیر از [illegible] یا دخول کند در آن از انهار و وادیها

آنها یا بیرون شود از آن مد و جزر آن کم باشد زیرا که هرگاه آب متحرک و لطیف [illegible] مانند

پس [illegible] بسیار نمیگردد [illegible] بادها در آنها زیرا که تحلیل میرود و بیرون میآید وادیها و نهرها و چشمهها هم

بادها [illegible] مرتبه بمرتبه و متفرق میگردد و فراهم میآید در این آب از بادها آن قدری

که بلند کند او را پس هرگاه بلند گردد قمر او و حرکت بدهد او را حاصل نمیشود در او جزر

و حادث نمیگردد بادها و موجها و بهمین علت ظاهر نمیگردد مد در بسیاری از دریاها

و نه در هیچیک از وادیها و نهرها و چشمه‌ها مد و جزر و نیز ابهای جاریه لطیفه رقیقند
پس هرگاه حرکت بدهد قمر انها را و گرم کند با وجود انکه در انها فتوری بسبب رقت ابها پس
هرگاه تحلیل بروند زیاد نمیکند این تحلیل در انها مگر چیزی کمی و حادث نمیگردد در
انها مگر بادی قلیل و اما ابهای غلیظ شور پس انها بسبب شوری و غلظت حادث میگردد بخارات
و بادهای بسیار پس هرگاه حرکت کند و فرو رود در انها نور بعید رسید گرم شد تا قعر انها
انفتور در انها با غلظت و تحلیل میرود و زیاد میشود این تحلیل در انها زیاده
بسیاری و این سبب میشود از برای قوت مد چنانکه ذکر کردیم و اما علت در ابتدای مد هرگاه
منتقل شود قمر بسوی مغرب و دوام او تا برسد قمر بسوی مغرب و دوام ان تا برسد
قمر بسوی وتد الارض بسبب جهت میشود دیگران است که خط مشرق موازی است با خط مغرب
و هر درجه که طالع میشود قمر از مشرق و صعود میکند بسوی وسط السماء موازی است از برای
هر درجه که غارب شود قمر از ان از مغرب بسوی وتد الارض و جمیع ابعاد ان درجات
مغرب مثل بعد درجه ایست که موازی او است از مشرق و جمیع ربع که از مشرق
است تا وسط السماء و ان ربعی که از مغرب است تا وتد الارض با یکدیگر متفق است و بسبب
اتفاق ان ربع که از طالع است تا وسط السماء با ان ربع که از مغرب است تا درجه وتد
الارض متفقند در انکه انچه حادث شود از برای از ابتدا تا از مد و در قبل الب
از مشرق حاصل شود از برای دیگری ان مخصوص و جهت ربع ان است که مطالع

مطالع بروج در هر بلدی در وسط السماء و وتد الارض مثل مطالع او است در فلک مستقیم پس
هرگاه خط درجه وسط السماء موازی باشد از برای خط درجه وتد رابع و خط درجه طالع موازی
باشد از برای خط درجه مغرب پس هرگاه طلوع کند برجی از مشرق بعضی از درجات پس
هرگاه منتقل شود بسوی مغرب بر میگردد در نزد غروبش بسوی حال برجی که طلوع
میکند از مشرق زیرا که غروب او مثل مطالع برجی است که طلوع میکند و منفعت میشود
در مغرب مثل برجی که طلوع میکند از مشرق و منتقل میشود بسوی وسط السماء فی ان ان
و وتد الارض مثل مطالع ان در فلک مستقیم و با این جهت است که هرگاه قمر بدرجه مغرب
برسد مد ابتدا میکند همچنانکه هرگاه بدرجه مشرق میرسد ابتدا میکند و نیز
همچنانکه است در مشرق است با دامیکه قمر دور میشود از مغرب تا انکه میرسد بوتد
الارض همچنانکه دائم بود از حینیکه دور میشد از مشرق تا میرسید بوسط السماء
لیلا از ان بنهایت میرسید مد هرگاه برسد بوتد الارض همچنانکه بنهایت میرسد در
حینیکه برسد بدرجه وسط السماء زیرا که ایندو وتد متحدند از برای طالع در هر بلده
و جهت سیم ان است که قمر هرگاه در مشرق باشد یا در مغرب دوری او از ما
یک نوع است پس هرگاه که قمر مرتفع میشود از مشرق شروع میکند اب بزیاد شدن و اقبال
و هر چیز که قمر مرتفع میشود و نزدیک میگردد بوسط السماء مد زیاد زیاد میگردد
تا انکه بوسط السماء منتهی میشود و بنهایت میرسد و همچنین هرگاه ابتدا

کذا آب از مغرب باقبال دنبال دته حاصل میگردد ابتدا مد میرسد و همیشه بهمین نهج است
تا اینکه منتقل میشود قمر بسوی محاذات خط وسط السماء و دائر تحت الارض است پس چون
میرسد مد بنهایت خویش و اما جزر پس او حاصل میگردد در ربع دویم و ربع چهارم که مقابل است
زیرا که هر یک از آنها موازی اند با دیگری پس هرگاه در یکی جزر حاصل شود در ربع دیگر که موازی
اوست نیز حاصل گردد و گمان کرده اند قومیکه مد و جزر که حادث میگردد در آبهای خونکوار
مثل آب نهر بصره و صین و جایهای بسیار از ارجل نیز روی جزایر که آبهای آنها
خونکوار است و حادث میگردد در آنها مد و جزر پس در و اینها میگوییم که آبهای بصره و صین
و باقی مواضعیکه حال آنها و آب آنها مثل حال و آب اینها است و خونکوار است و در آنها مد
جزر حادث میگردد مثل رکیش آبهای [illegible] و وادیهای خونکوار اند که در مواضع غیر بحر و نواحی
بر آنها جاری میگردند و متصل میشوند با آبهای شور دریا پس در این آبها و مثال اینها
از آبهای خونکوار یافت میشود مد و جزر بسبب اتصال آنها با آب دریا و از متصل [illegible] مرا به
و اما مد پس آب او نیم گرم است و اما جزر آب او سرد است بجهت آنکه که در وقت مد پیدا میشود
و نیم گرم است و زیاد میگرداند گرمی و را حرکت دادن قمر او را و بینست که آب نیم
گرم است و هر قدر که مد غالبتر و بیشتر است یا نیم گرم تر است و این بسبب بسیاری حرکت آب
و بسیاری بیرون آمدن [illegible] آبهای است که در قعر دریا پا شد پس هرگاه که منتقل شد
این آب بسوی مواضعیکه دور اند از عمق دریا مثل شطها و ساحلها و جزیره ها و وادها
و کوهها [illegible] در دو دفعه [illegible] سرد میگردد و بان سردی بدریا برمیگردد بطبیعت خویش

[illegible] بوده باشد [illegible] در آنها مد و جزر [illegible] آنکه عمق بحر [illegible]

خویش و با جهت آب ساکن است جزر سرد است و آنچه قمر فعل میکند در آب در نهایت کم در مد و اما
جزر از آن فعل قمر نیست بلکه فعل آب است بطبیعت خویش زیرا که قمر هرگاه برسد بسوی موضعی از
مواضعیکه دلیل اند بر مد حاصل میگردد آنجا ابتدا [illegible] آنکه میرسد قمر بنهای دلالت خویش
بر مد در آن موضع پس آنجا بنهایت میرسد مد پس هرگاه بنهایت رسید قوت مد در آن وقت
بر میگردد آب بطبیعت خویش بسوی مکانیکه بیرون آمده بود از آن و آن است جزر
بدانکه آنکه قمر هرگاه در فوق الارض باشد حادث میگردد مد و جزر
هر یک دو مرتبه از آنها یک مرتبه و زمان هر یک [illegible] برابر است با زمان دیگری و هرگاه قمر در تحت الارض
بود حاصل میگردد مد و جزر هر مرتبه دیگر و زمان هر یک موازی است با زمان دیگری اما درنگ
قمر در فوق الارض و تحت الارض مساوی نیست پس هرگاه درنگ در فوق الارض بیشتر از
درنگ او در تحت الارض زمان مد و جزری که حاصل شوند در وقت بودن قمر در فوق الارض
اطول است از آن و قمر در تحت الارض بود و همچنین هرگاه درنگ قمر در تحت الارض بیشتر
خواهد بوده از درنگ او در فوق الارض بود زمان مد و جزری حاصل شود در حالتیکه او در تحت
الارض بود اطول از درنگ او در [illegible] فوق الارض بود و هرگاه خواهی شناختن عدد ساعتها
مد و جزر را در حالیکه قمر در فوق الارض بود پس بشناس اندرجه که قمر با او طلوع میکند
و اندرجه را که با او غروب میکند و تصحیح کن اندرجه را زیرا که بسبب [illegible] قمر
پستر بود در طلوع و غروب از اندرجه که مقدار آن است بحیث طول بسبب عرض او

پس بشناس اندر جه‌ها و تحدید کن آنچه پس درجه طلوع اوست تا درجه غروب او از درجهای مطالع
و حفظ کن او را بعد از آن قرار بده هر پانزده درجه از آن را یک ساعت مستوی و هر جا که پانزده
درجه به تمام نرسد آنها را اجزاء ساعت مستوی قرار ده پس آنچه قدر که رسید از آن ساعات
مد و جزر طبیعی است مادامیکه قمر در فوق الارض است و هرگاه خواسته باشی که عدد مد بنهایت
برسد یا ساعات جزر به نهایت رسد را بگیر نصف این ساعات را که آن ساعات مد یا جزر طبیعی بود
بود به تحقیق که از آن شناخته باشی معرفت آن را و هرگاه دلیلهای مد قوی باشد زیاد میشود ساعات
مد بر این نصف مقدار قوت حرکت آب و هرگاه دلیلهای مد ضعیف باشد کم میگردد ساعات مد از این
نصف مقدار ~~زیادتی~~ ضعف حرکت آب و آنچه باقی ماند تا تمام ساعات محفوظ ساعات
جزر بود پس هرگاه خواسته باشی اینکه بشناسی مقدار مد و جزر را و قمر در تحت الارض بود پس بگیر
از درجه که غروب میکند با او قمر تا درجه که طلوع میکند با او از درجهای مطالع و عمل کن
با او چنانکه عمل میکردی در حالیکه قمر در فوق الارض بود مگر اینکه مواضع بحر مختلفات
از جهت عرض بسبب اختلاف عرض بلاد پس هرگاه که خواسته باشی که بشناسی ساعات
مد و جزر را در موضعی از مواضع بحر پس بشناس اولا عرض آن موضع و مطالع او را
بعد از آن عمل کن بمطالع آن موضع و اما قوت مد و جزر و ضعف آن در قوت و بسیاری (طلوع قمر)
آب و کمی او و زیادتی و نقصان او در اینکه کدام یک طولانی‌تر در ...
پس در معرفت این دو علم این وجوه بسیار است که مرتردی مذکور گردد ان شاء الله تعالی

فصل ششم در چگونگی قوت مد و ضعف او و کثرت و قلت آب

تحقیق که ذکر کردیم پیش از این اینکه آن زمانیکه
حاصل میگردد در او مد در حالیکه قمر در فوق الارض باشد مساوی است با آن زمانی که جزر حاصل میشود (بعد از آن)
در آن مگر در بعض اوقات بالعرض زمان مد در حالیکه قمر فوق الارض بود اطول میباشد از زمان جزری که
بعد از او است و هرگاه زیاد شود زمان مد از قدری که ما تحدید کردیم از هم رسیدن قمر بمواضع طلوع
بر حد داشته کم میگردد از زمان جزری که بعد از او است بقدر آنچه زیاد شده است در زمان مد و تقریبا
و هرگاه کم شود از زمان مد چیزی زیاد میگردد مثل آن چیز در زمان جزر بعد از آن حتی اینکه مجموع آنها
بقدر آنچه ما ذکر کردیم و اما آنچه ذکر کردیم ما از طول زمان ~~مد و قصر او~~ اینکه عارض میگردد در زمان مد
از طول و قصر بعد او را از کثرت دلیلهای مد و قوت و غلبه آن پس هرگاه دلیلهای مد و قوت و غلبه
بسیار بود دائم میدهد تا اینکه زایل گردد قمر از درجه وتدی که معین شده است از برای مد
بمقدار یک ساعت یا بیشتر یا کمتر و حدوث این بسبب قوت حرکت آب و شدت جریان او است
نه از زایل کردن قمر پس طول زمان مد باین سبب است و هرگاه ادله مد ضعیف باشد جزر آب (حاصل میگردد)
پیش از رسیدن قمر بسوی آن موضعیکه معین شده است از برای مد بمقدار یک ساعت یا بیشتر یا کمتر
و حدوث این بسبب ضعف حرکت آب است و قلت جریان او پس نقصان زمان مد
باین سبب است نه بسبب علت دلالت قمر اما معرفت قوت مد و ضعف او و کثرت
آب و قلت او حادث میگردد از هشت چیز اول آنها بسبب دوری قمر است از
شمس و زیادتی او در ضوء و نقصان در او دوم بسبب زیادتی تعدیل قمر بر وسط است

[illegible]

خویش نقصان اوست از او دویم بسبب موضع قمرست از فلک اوج و بعد او و قرب شمس از زمین سوم
چهارم بسبب صعود و هبوط اوست در فلک مایل و جهت عرض او و پنجم بسبب بودن قمرست
در برجهای شمالیه یا جنوبیه و ششم بسبب ایامی که منسوبند انها را اهل بحری که در شهر بغداد
اهل بصره اند در توابع انها بند ایام زیادة ماء آب و نقصان او و این جهتهای شش گانه از
جمله خاصیت دلالت قمرست و جهت هفتم شناختن قوت مد و ضعف اوست از طول انهار
بالیدن و قصر انیدن است که جمله خاصیت دلالت شمس است و جهت هشتم شناختن بادهای است
که قوت دهنده مد و جزرست اما تفصیل جهت اول در معرفت کثرت مد یا قلت آن این است
که نظر کرده شود در حالات قمر زیرا که از برای او چهار موضع است که مختلف میگردد در انها
حالات او و دلالت او بر بسیاری آب مد و قلت او و این چهار اندازه حال اوست با شمس
اول انها اجتماع قمرست با شمس و دویم آن است که میانه قمر و شمس نود درجه بود و حادث شود
در جرم قمر نصف ضوء و انتظار ده در زیادتی [illegible] سیوم آن است که قمر در مقابله شمس بود و چهارم
آن است که میانه قمر و شمس نود درجه بود و آن وقتی است که باقی مانده باشد در جرم قمر نصف ضوء
و رو بنقصان داشته باشد و آن تربیع دویم باشد و هرگاه قمر با شمس مجتمع گردد در این حین آب مد بسیار
و قوی بود و زمان او طولانی گردد و زمان جزر کمتر از او بود زیرا که هرگاه قمر با شمس اجتماع
مجتمع گردد می‌افزاید اجتماع قمر با شمس در قوت قمر زیرا که شمس نیز در قوت مد یاری کننده
باشد و چون هر دو با هم جمع شدند قوت مرتبه بدلالت قمر پس تحریک او آب را در آن وقت

مجتمع

در آن وقت بیشتر از تحریک او در غیر آن وقت و همچنین قمر هرگاه که مجتمع بود با کوکبی از کواکب سیاره
دلالت میکنند بر قوت مد می‌افزاید این اجتماع در قوت او و قوت میدهد بر حرکت آب مد بسبب
قوت قمر و زیاد میگردد آب مد زیرا که قمر هرگاه با شمس مقارن گردد در این وقت قبول او
قوی‌تر و ظاهرترست در مد از آن قبول هرگاه مقارن با غیر شمس گردد بسبب آن علتی که ذکر کردیم
ما دیگر بسبب آنکه از برای شمس در قمر مخصوص تأثیری است که از برای هیچ یک از کواکب سیاره
کمال آن تأثیر نیست زیرا که زیادتی قمر در ضوء و نقص کلی در او و بسیاری از حرکات
او باندازه دوری و نزدیکی اوست از شمس و بعینه جهت است که هر زمانی که از شمس
بر حد معلوم بود حادث میگردد در آن وقت در مد تغیر از قوت یا ضعف او زیرا که هرگاه
بعد از اجتماع بود دور گردد از شمس پس بقدر دوری او کم میشود قوت مد از آن مقداری
که بر آن قدر بود در حالت اجتماع و کم میگردد در زمان مد و زیاد میشود در زمان جزر
تا اینکه میرسد قمر بحد تربیع اول با شمس و آن وقتی است که میانه قمر و شمس نود درجه بود
و حاصل شود در جرم قمر نصف ضوء پس در این وقت نقصان مد بنهایت رسد و هرگاه
تجاوز کند قمر از تربیع شمس حادث میگردد در جرم قمر از ضوء بیشتر از نیمه او و ابتدای مد
ابتدا میکند و می‌افزاید در کثرت آب [illegible] و طول زمان [illegible]
و هر قدر که ضوء در جرم قمر می‌افزاید [illegible] زیاده میشود در مد نیز افزوده میشود تا اینکه قمر برسد
بحد مقابله و در آن وقت آب مد بحد کمال قوت و علو خود میرسد و در زمان او

زمانه طویل میکشد و مد بنهایت میرسد و زمان جزر کم میگردد پس هرگاه قمر از استقبال
شمسی بگذرد و نورش رو بنقصان آرد قوت مد نیز ناقص گردد و ضعیف شود در بعد از کم گردد
و همیشه آب مد بنقصان است و کم میشود و ضعیف میگردد تا زمانیکه میرسد قمر به تربیع دوم
شمسی و آنوقتی است که میانه او و شمس نود درجه بود و رو بشمس برود پس دران

حصول مد

هنگام میرسد مد بنهایت نقصان و از این دلیل ظاهر گردید که هرگاه قمر در تربیع دوم
ضعیفتر است از آن هرگاه که در تربیع اول بود زیرا که در آنوقت ضوء قمر کم میگردد
پس هرگاه قمر از اینموضع بگذرد و نزدیک بشمس شود و بعد میانه او و میانه شمس کمتر
از نود درجه زیاده میشود آب مد و بسیار میگردد و طولانی میشود زمان او پس همیشه آب

ذکر شدت قوت مد

مد رو در زیادتی و تمام است تا وقتیکه قمر رو بشمس میرود تا اینکه نزدیک بشمس میگردد
پس آب مد بنهایت میرسد و قوت میشود و آبش بسیار میگردد و بعد از آن بار دیگر
ابتدا میکند در نقصان آب مد چنانکه اول ذکر کردیم پس بنا بر آنچه ما وصف کردیم
وقت اجتماع و استقبال ظاهر گردید کثرت آب و غلبه مد و طول زمان او است لیکن مدی که
در وقت استقبال حاصل میشود اقوی و اکثر است بحسب آب و زمان او درازتر است از مدی که
حاصل میگردد در وقت اجتماع و در وقت تربیع نهایت نقصان مد است لیکن تربیع اول در
آب مد قویتر است و زمانش درازتر است از تربیع دوم و این ترتیب طبیعی که ما ذکر
کردیم حصول او است در یکماه شبیه است بانچه ما در مد میکنیم [illegible] از ترتیب مد و جزر
که

که در یک شبانه روز حاصل میگردد زیرا که در یکروز و یکشب بمقدار سیر قمر زاید دو بار حاصل میگردد
دو مد و دو جزر اما در وقت مد حرکت آب دراو زاید است و غالب و اما در وقت جزر
حرکت آب ضعیف است و ناقص و همچنین در یکماه دو وقت است که آب مد در آن قوی و غالب
است و زمانش طولانی است و آن دو وقت اجتماع و استقبال است و دو وقت است
آب مد در آن دو وقت بنهایت میرسد و جزر در آن دو وقت ضعیف است و ناقص و زمانش
قلیل است و آن دو تربیع است اما تفصیل حسب ایام [illegible] که معلوم شود پس اگر
آنچه بیرون می‌آید از تعدیل جزء [illegible] که افزوده میشود بر وسط قمر باشد
مد در این ایام قوی و زاید و همیشه مد زاید است تا وقتیکه افزون میشود تعدیل قمر بر
وسط او پس هر وقت که نقصان شود تعدیل قمر از وسط او کم میگردد آب مد تا
آن زمان که تعدیل بسیار از وسط ناقص میگردد پس اگر تعدیل بیرون بیاید چیزی که نه افزوده
شود و نه کم گردد از وسط در آنوقت آب مد نه زاید باشد و نه ناقص از [illegible] معلوم گردد
از این دلالت و هرگاه آن تعدیل که زیاد و نقصان از وسط قمر میشود قلیل بود
زیادتی آب مد و نقصان او نیز قلیل بود و اگر بسیارتر بود او نیز بسیار باشد و از این
محل که ذکر کردیم از تعدیل قمر شناخته میشود ابتدای مدها و نقصان انتها در روزهای

زیادتی مد

جاریه زیرا که هرگاه تعدیل قمر افزوده میشود بر وسط او
و این در ایام مد بود زیاد میگردد آب نهرها و هرگاه کم گردد تعدیل قمر از وسط او
نقصان شود

حاصل میگردد مد در ایام

کم میکرد آب انها و هرگاه پر و نیابد انچیزیکه افزوده شود یا کم شود از وسط او
اب نهرها و وادیها نه زاید و نه نقص اما جهت سیم پس موضع قمر در فلک اوج و
قرب و بعد او از زمین چنان است که نظر میشود بسوی قمر پس اگر از سه درجه اوج خویش بود
درجه تجاوز کرده باشد تا انکه برسد بدویست و هفتاد درجه پس قمرها بطی بود در فلک
اوج خویش و در این ایام اب مد قوی و غالب بود و اگر بر خلاف این قمر در فلک
اوج پس صاعد بود اب مد ضعیف و قلیل بود از این جهت و تفصیل جهت چهارم آنست
که نظر کرده میشود بصعود قمر و هبوط او در فلک مایل خویش و جهت عرض او پس اگر
قمرها بطی بود اب مد بسیار و قوی باشد و اگر صاعد بود اب مد قلیل و ضعیف بود
و تفصیل جهت خامس انست که نظر کرده شود بسوی قمر پس اگر در بروج شمالیه بود
و ان از اول حمل است تا اخر سنبله خواهد بود مد در بحار شمالیه قوی و غالب و این
بسبب آن است که قمر مسامت انها شود و اگر در بروج جنوبیه بود و ان از اول
میزان است تا اخر حوت مد در بحار جنوبیه قوی بود و اب بسیار باشد و
اگر در بروج شمالیه باشد خواهد بود ضعف مد و قلت اب او در بحار جنوبیه و انچه گفتیم است
در بحار جنوبیه پس گاه و نیز نظر میشود بسوی قمر پس هرگاه مسامت شود موضعی از بحر را در شمال
یا در جنوب خواهد بود مد انجا قوی و کثیر خاصه هرگاه قمر زاید النور باشد و از تربیع اول
گذشته باشد و اگر بطی بود و مدی که حاصل شود [illegible] قمر در ان موضع از مواضع بحر بود
در حالتیکه

تفصیل ج

اب مد در بحار شمالیه ضعیف بود و لیکن در بحار [illegible] قمر از سمت [illegible] انها [illegible] و اما در بحار جنوبیه پس [illegible] انها [illegible] که یاد کردیم زیرا که قمر هرگاه در بروج جنوبیه بود صح

بود تا ظاهر شود بسوی وسط السما ان موضع پس اقوی از ان مدی که حاصل شود در حالتیکه قمر در افق ان موضع
بود تا چهارم وجود قمر در برجهای ابر رطبه با کواکب رطبه یا اتصال او با انها [illegible] افزاید
در قوت مد و در اب نهرها و چشمها و مقارنه او از برای کواکب صاعده یا اتصال او با انها
کاهی کم میکرداند اب مد و اب نهرها و چشمه ها را و تفصیل جهت ششم که عبارت از ایام است
که مزین شده او را اهل بحر یکی در ناحیه مغرب شده اهل بصره و توابع انها ایام زیادت آب
و نقصان او چنان است که بودند انها که نظر میکردند بسوی ایام ماه عرب و ان بیست و نه روز
و چند جزوی از یک روز است و قسمت میکردند او را بچهار قسم پس هر قسم قریب بهفت روز
و نصف میشد و مینامیدند هر قسمی از ان را باسم پس از اول روزی که [illegible]
هفتم سلخ از روزهای ماه قمری تا سه روز و نیم که خارج است از ماه بعد از ان تا [illegible]
[illegible] ان او را ایام نقصان اب و از بعد سه روز و نیم از اول ماه تا تمام یازده روز از
ماه قمری مینامیدند ایام زیادت اب و از اول روز دوازدهم از ماه تا تمام هیجده
روز و نیم را مینامیدند ایام نقصان اب و از بعد هیجده روز و نیم تا تمام بیست و شش
روز را مینامیدند ایام زیادت اب پس گمان کرده اند اصحاب بحر از مصریین
و غیر ایشان و کسانیکه تابع ایشان شدند انکه این ایامیکه مینامیدند انها را ایام زیادت
اب [illegible] اب مد در انها قوی و بسیار کثیر الامواج و غیر انها ضعیف و [illegible]
گردیم بعضی از اهل دریا را که در ناحیه [illegible] اند [illegible] از این ایام [illegible]

[illegible]

و در ایام نقصان آب کم نمیشود بلکه روز بروز دراز و زیاد میگردد و عجیبتر اینست که در ایام نقصان آب
در آنچه یافتیم از زیادتی و نقصان آب در این ایام که ذکر کرده اند انها اهل مصر زیادتی حاصل مانند آنست که م
میشود در انهار و اودیه و نهرهای که آبهای انها از چشمه هاست زیرا که هرگاه ایام
شود که انها سوالی ایام زیادتی آب مرتفع میشوند نفس میکند آب و مرتفع میگردد
زیادتی بهم میرسد در انها در این ایام جمع و آن ایامیکه مرتفع شوند انها را ایام نقصان
آب بر میگردد آب بسوی چشمه ها و کم میگردد و گمان کرده اند بعضی از اهل تجربه که
در ناحیه مشرق قاهر شنیده اند اینکه ضعیف میگردد و کم میشود آب مد و جزر تا ده روز که از
ماه میگذرد و تا ده روز که باقی میماند از او و در ده روز باقی آب وسط ضعیفتر است
از ده روز اول و این بسبب نقصان نور قمر است و تفصیل حجت مقتضی بر از خاصیت ذات
شمس بر کثرت آب مد و جزر با قلت آن و قوت یا ضعف آن بسبب محوضات و مر قمر را اختلافات
که قمر هر چند ضعیف است بدلالات مد و جزر بسبب حالات که حاصل میشود او را با کواکب
سیاره و حلول او در برجهای مائیه رطبه که مقارنه او از برای بعضی کواکب ثابته
است که قوت میدهد بدلالات او و سایر اندقها و مانند آن بود در ما تقدم ذکر کردیم
در بیان نوع اما اول آنست که ~~میگوییم اینکه~~ میگوییم اینکه موجود در دریای مشرق و در غیر آن
از دریاها که ظاهر میگردد در او مد و جزر چنانست که در بعضی اوقات مد نهار اقوی
از مد لیل است و در بعضی اوقات مد لیل اقوی از مد نهار است و حدوث این از جهت
بودن شمس است در برجهای

بودن شمس است در برجهای شمالیه یا در برجهای جنوبیه زیرا که هرگاه شمس در مابین اول حمل
تا آخر سنبله روزها درازتر از شب بود و مد روز قویتر از مد شب بود و هرگاه شمس در مابین
اول میزان تا آخر حوت بود شب درازتر از روز و مد شب قویتر بود از مد روز و درازترین
شبها وقتی است که شمس در قوس بود و هرگاه منتقل شود شمس باول جدی و ابتدا کند روز در زیادتی
پس آب مد دریا در روز ابتدا میکند در قوت و کثرت و طول زمان در ازدیاد پس زیاد است
تا اینکه میرسد شمس بآخر حوت و آن وقت استوا ربیعی است پس هرگاه اینوقت در رسد
اعتدالیکه در روز و شب حاصل میشود قریب القوه بیکدیگر از آن مدی که در شب حاصل میشود پس چون بگذرد
و دراز [illegible] شب و بر روز زیادتی شود تقریبا و هرگاه شمس در مابین اول حمل بیکدیگر تا آخر سنبله
آن مدیکه در روز حاصل شود اقوی است از مدیکه در شب حاصل شود در آنوقت و در آن زمان
که مد نهار در آن قویتر بود وقتی است که شمس در جوزا بود و نهار در درازی بنهایت رسد
پس هرگاه منتقل گردد شمس بآخر سنبله و آن وقتی استوا خریفی است در آنوقت مد نهار
قریب القوه باشد از مد لیل در کثرت آب و طول زمان و هرگاه شمس منتقل شود به برجهای
جنوبیه و آن از اول میزان است تا آخر قوس در جای که شب بنهایت میرسد خواهد بود
مد در شب اقوی از مد در روز و آن مدی که قویتر بود در شب و زمان آن طولانی تر بود از آنچه ذکر کرده
وقتی است که شمس در آخر قوس بیکدیگر در جای که شب بنهایت میرسد و اما آنچه ذکر کردیم
از اینکه مد نهار قویتر است از مد [illegible] در وقتی است که ~~[illegible]~~ بود [illegible]
در روز
در شب
روز درازتر از شب

و مد در شب وقتی قوی‌تر میشود از مد در روز که شب درازتر از روز بود و [illegible] این نیز علت
بیک از معونت شمس است قمر را و آن از بودن طول مکث شمس است در فوق الارض بیشتر از مکث او
در تحت الارض حاصل پس بسبب طول مکث او در روز در فوق الارض بیشتر از مکث او در تحت
الارض می‌افزاید در تحلیل ابهای که در اعماق بحر و عمق او است و هرگاه در وقت مد اب
اجزای اب تحلیل رود از برای نفوذ قمر اقبال او زیاده بود و اب مد بیشتر شود و حرکتش
قویتر بود و باین علت است که اب مد در روز دراز قویتر و بیشتر باشد از اب مد در شبها
و اما آن مدی که حاصل میشود در وقتیکه روزان درازتر از شب بود و قمر در مابین وتد
مغرب بود تا وتد الارض پس آن ضعیفتر است از مدیکه حاصل میشود در آنوقت
و قمر در میانه مشرق است تا وسط السماء و علت دوم آنست که مکث قمر در فوق
الارض بیشتر بود و شب درازتر از روز باشد و قمر هرگاه طلوع کند بسبب خاصیه باین
اول شب تا نصف او پس او در برجهای طویله المطالع بود و زمان مکث او در فوق
الارض در ربع شرقی بود پس دوام [illegible] باین سبب حرکت اب و از جهت دوام
حرکت او حاصل میشود تحلیل اجزا او و ارتفاع او از عمق بحر بالجمله پس باین سبب
اب مد شب در حالتی زیاده است براوز قویتر و بیشتر است از اب مد در روز
اما هرگاه مد در آنوقت باشد و قمر در ربع سیم بود در مابین مغرب تا وتد
پس قوة مد در آن کمتر است مدی که قمر در آن باشد در فوق الارض نباشد و هر زمان

که

و هر زمان که قمر در وقت مد در برجهای طویله المطالع باشد که روز انها طولانی است [illegible] مد اب
در آنوقت بیشتر و غالبتر بود و زمانش درازتر باشد پس از آنچه و علتی که ما ذکر کردیم ظاهر شد
و قویتر و غالبتر مدی که حاصل میشود در وقتی است که شمس در قوس باشد و جوزا [illegible] شمس
هرگاه در اول حمل و اول میزان بود مد در شب و روز نزدیک بیکدیگر باشند در قوت [illegible]
افتاده است از این جهت انکه بوده باشد حال قوت مد و ضعف او و اعتدال او در [illegible] که
قطع میکند در آن شمس برجهای [illegible] ما ذکر کردیم از حال مد در [illegible]
زیرا که قوت مدی که حاصل میشود در حالتیکه شمس در برج قوس و قمر در فوق الارض
باشد شبیه است بقوة مدی که حاصل میشود در نزد اجتماع نیرین و قوة مدیکه حاصل میشود
بروز در حالتیکه شمس در جوزا باشد و قمر در فوق الارض شبیه است بقوة مدیکه حاصل میشود
در حالتیکه قمر در استقبال باشد در مقابله شمس و مدی که حاصل میشود در حالتیکه شمس در اول
حمل و میزان باشد شبیه است بقوة مدیکه حاصل میشود در [illegible] در حالتیکه
قمر در تربیع شمس باشد یعنی تربیع اول و دوم و هر چیزیکه پیش گفتیم از ذکر
زیادتی اب مد از وقتی تا وقتی با نقصان او هیچکدام در مقدار و کمیت متساوی
نمیشوند بلکه مختلفند زیرا که بجهت که زیاد میشود در بعضی بعضی از [illegible] مقداری
از مقادیر و زیاد میگردد بعد از آن یا پیش از آن بیشتر یا کمتر از آن و همچنین است
حال نقصان پس ان [illegible] این است ان [illegible] طبیعیه مفرده که ذکر

کردیم ما انها را زیرا که از برای هر یک از انها دلالت علیحده است بر بسیاری اب مد دیگر

پس کسی که بشناسد این دلیلها را قوت و اعتدال او و در وقتی از اوقات پس چنانچه اب مد در ان وقت بسیار بود و قوی

دفعات و طویل الزمان بود و اگر فراهم بعض از اینها کمتر از اول بود و هر زمان

که کم گردد نشانه دلالت مد ضعیفتر بود و هرگاه فراهم اید نشانه دلالتهای قلت

اب مد در وقتی از اوقات اب مد معتدل بود و اگر بعض دلیلها دلالت بر زیادتی

و بعض دلالت بر کمی کنند اب مد معتدل بود نیز و اگر فراهم اید قلت اب مد

در وقتی دیگر دلیل بود بر غایت قلت مد و ضعف او ان است

وجه هشتم در قوت اب مد و جزر از دلالت عرضیه است اما جهات سبعه طبیعیه

را پیش از این ذکر کردیم و ذکر کردیم که جهت ششم از انها از جمله خاصیه دلالت

قمر است و هفتم از تقویت شمس است او را و اما انچه ذکر میکنیم ان دلالتی است

که عارض میشود از برای قوت دادن مد و جزر و بسیاری اب و کمی او

از بادهای که حادث میشود در میانه اسمان ... از برای بحر و بادهای

... ان بادی است که حادث میگردد در جوف اب و ان مقوی مد است

و ما این باد را بیان کردیم در فصلی جای که علت جزر و مد را بیان میکردیم

دوم ان بادی است که متکون میشود در میانه اسمان و زمین و ان بادی است که

استدلال میکنند با ان اهل بحر و بحر در هر موضع و این باد وزیده میشود از نواحی مختلفه مثل مشرق

پس هرگاه فراهم اید همه این نشانه‌ها و علامتهای که دلالت میکنند بر بسیاری اب مد و کمی و قوت و اعتدال او

کیفیت حدوثهم

دیز

و مغرب و شمال و جنوب و در بیانه انحوا ضعیفه ذکر کردیم پس شناسی تو این بادها

و نواحی که از انها وزیده میشود و لکن پس ان بادی شمالیه وزیده میشود از ان ناحیه

که از ان جاری میگردد مد و ان بادی که وزیده میشود از ناحیه که از ان ناحیه است

جهت جاری گردانیدن جزر ... انکه طلوع قمر و حرکت دادن فلک او و سوار مشرق

است بسوی مغرب و انکه جریان اب مد بر همان جهت حرکت فلک است

قمر را و انکه جزر بر خلاف این است پس جهت جریان او از مغرب است

بسوی مشرق پس ان بادی که وزیده میشود از ان ناحیه طلوع قمر از ان ناحیه است

مقوی است از برای جریان اب جزر و پیش از این ذکر کردیم اینکه مد و جزر

حادث میشوند در حالتی که قمر در نصف فلک ... زمان هر یک سه ساعت است

با زمان دیگر پس همچنین هرگاه قمر در نصف فلک ... زمان هر یک سه ساعت است

با زمان دیگر از جهت دلالت طبیعیه قمر لیکن در بعض اوقات عارض میشود

از برای ایشان ... اعراضی که قمر در نصف ... فلک یا ... است

در زمان جزر و مد اطول و اقصر از یکدیگر میشوند و انچه عارض میشود از

برای مد در طولانی کردن زمان او از سه جهت است اما جهت اول که

... زمان مد طویل میشود ان است که دلیلهای بسیاری مد

و قوت او بسیار شدند پس حاصل است دوام حرکت اب مد و جهت جریان

و غلبه و گرمی او تا زمانیکه بگذرد از وقت طبیعی که قمر بر او دلالت دارد و زمان
مد نیز چنین است و جهت دویم آنست که حادث شود بادهای وزنده بند بیارد
جریان آب را مدد وزد کند او را پس کم میگردد زمان مد از وقت طبیعی
پس جزر را هم امداد و دلیل شدت میکنند در قصر زمان مد و اما
طول زمان جزر از سه جهت یکی آنست که زمان مدی که پیش از آن است کم
کم باشد از زمان مد طبیعی پس این سبب میشود از برای اینکه زمان جزر طویل بود
و جهت دویم آنست که حادث شود در وقتی جزر بادهای وزنده بشدت با جهت
جریان جزر پس قوت میدهد این جریان او را و طول میکشد زمان جزر و هرگاه
و دلیل و امداد افراط میکنند در طول زمان جزر و این از سه جهت حاصل میگردد
یکی آنست که زمان مدی که پیش از آن است طویل شد پس باین سبب کم میگردد زمان
جزر از حد طبیعی و سیم آنست که بادهای وزنده رو به سمت جریان جزر در شدت
و آن سبب شود از برای اینکه زمان جزر کوتاه گردد این است هشت جهت در
طول و قصر زمان مد و جزر و این حکومتی است کلیه باین طریق که میگویم که مد
ابتدا است و آن چیزی است که میکند او را قمر بطبیعت خویش و آنکه جزر بعد
از مد رجوع آب بحر است بطبیعت خویش پس هرگاه طول یافت زمان مد کم
~~میگردد زمان جزر~~ بعد از آنست و بادهای که موافق باشد وزیدن آنها جریان مد یا جزر
میگردد در زمان جزری که هم

یا هر کدام از اینها را که موافق گردد این وزیدن بادها مر او را فزاید در قوت او و در طول
زمان او و آن بادهای که مخالف باشد وزیدن آنها جریان مد و جزر را نسبت بهر کدام که باشد
ضعیف میگرداند او را و بدانکه آب مد هرگاه برسد بعض کوهها و جزیرهها و از جمله
بحار را آب هست که برمیگردد در نزد جزر آب آنها بسوی بحر و آب هست که بر
میگردد بسوی بحر بعضی اجزای آب و آب هست که برمیگردد بسوی بحر در نزد جزر
بیشتر از آب مدیکه پر شده است از آب بحر زیرا که مد هرگاه برسد بسوی
بعض کوهها یا بسوی بعض از جملهٔ بحار و حبس شود آب دریا در بعضی مواضع
که مستقر بوده بر میگردد آب بهمان نحو که بوده است بسوی بحر پس اگر حبس شد
در بعضی مواضع از آن آب چیزی بر میگردد بسوی بحر بعض از آن آب مد و هرگاه
در این کوهها و از جملهٔ بحاری که میرسد آنها آب بحر داخل شده باشد آنهای دیگر
از وادیها و نهرهای مختلف بحر پس آب بحر جذب میکند آنها را بسوی
خود پس آب بحر را این وقت بیشتر و قوی‌تر و غالب‌تر است از آب مد

فصل هفتم در بیان علت مد و جزر است و در هر کسی مخالفت با این

هر سینیکه گروهی منکر شده اند اینکه قمر و طلوع
او و غروب او و رسیدن او بمواضعیکه ما ذکر کردیم علت مد و جزر باشد و گفته اند
که از خواص بحر آنست که نفس میکشیده باشد پس هرگاه نفس میکشد بحر حاصل بالذات هم
میشود جزر و مد موافق اتفاقا افتاده است این با طلوع و غروب قمر و قمر علت
مد و هرگاه نفس نمیکشد حاصل میشود م

جزر و مد نیست و نیز گفته اند که هرگاه قمر علت مد و جزر بود هر اینه واجب است اینکه حاصل شود
در وادیها و نهرها و چشمه‌ها مد و جزر و ما احتیاج برد براینها داشته ایم بچهار حجت
یکی آنست که میگوییم هرگاه مد و جزر حاصل شوند از طبیعت بحر و نفس او هر آینه
باید آب مد همیشه بر یکحال مساوی باشد نه کم گردد و نه زیاد شود در وقتی از اوقات و مختلف نشود از وقتی
دیگر و باید مختلف نگردد ابتدا و انتهای آنها زیرا که فعل اشیاء طبیعیه مختلف و متغیر
نمیگردد از آن حالتی که بر آنست و ما مشاهده میکنیم خلاف اینرا زیرا که بعضی اوقات
می‌بینیم آب مد را در وقتی قویتر و غالبتر از او در وقتی دیگر است که می‌بینیم او
ضعیفتر میباشد اختلاف حالات مد بر قدر اختلاف حالات قمر چنانکه ما وصف کردیم
و مشاهده میکنیم مد را در بعضی اوقات که ابتدا میکند در اول روز و در وقتی دیگر
بعد از ساعت که میگذرد از اول روز و در وقتی بعد از گذشتن دو ساعت از اول روز
و مختلف میگردد حالات ابتداء مد و جزر و نهایت انتهاء آن بر قدر اختلاف طلوع
قمر و غروب آن و باقی حالات او پس از اینجا دانستیم که قمر علت مد و جزر و علت
سایر حالات است و حجت دویم آنست که اشیائیکه نفی میکند از ذات خویش
آنها حتی جند بسوی مکانی که وسیعتر باشد از مکانی که در آن بوده پس اگر آب بحر
نفی بکند از ذات خویش بدون علتی بودن قمر پس هر جزوی نفی کند او را
میگردد بسوی مکانی که بسته بود از آنمکانیکه در او است پس چگونه ممکن

است اینکه رجوع کند این آب بسوی بحر از وقت جزر و حال آنکه از برای او در جای
مکانی نیست و چرا این نفی که از برای بحر حاصل میشود و ما از آب باو بر میگردد
حاصل میشود با ارتفاع قمر و انحطاط او و غروب او پس معلوم شد که از طبیعت بحر نیست
و قمر علت مد و جزر است و حجت سیم آنست که گفتیم با اینکه طبیعت آب اقتضا آن
دارد که بطرف بحر رود و ما مشاهده میکنیم در وقت مد که آب حرکت بسمت علو
میکند زیرا که او بلند میگردد از عمق بحر با غلیان بعد از آن منتقل میگردد بکنار
بحر و بعضی بعضی را مدافعه میکنند بشدت تمام تا اینکه بلند میگردند و حال آنکه در
طبع آب اقتضا آن ندارد که حرکت کند بسمت علو پس هرگاه دیدیم آب را که بسمت بالا حرکت
میکند و حال آنکه این حرکت مقتضی طبیعت او نیست میدانیم اینکه از برای او محرکی است
که علت حرکت او است و هرگاه این محرک قمر نباشد ناچار است او را از علتی دیگر
غیر از قمر یا علتی دیگر پس معلوم شد که از برای حرکت آب بحر علتی بجز قمر نیست چنانچه
پیشتر اینرا ذکر کردیم از حجتهای قاطعه قویه و حجت چهارم در بیان رد بر آنچیزی است
که گمان کرده اند اینکه قمر هرگاه علت مد و جزر بود هر اینه واجب است اینکه حاصل شود
مد و جزر در نهرها و چشمه‌ها پس میگوییم اینکه آن خاصیتی که در آب بحر است یافت
نمیشود در وادیها و نهرها و چشمه‌ها مندرج اند و بجز ها منتهی کل
پس یافت نمیشود در وادیها و نهرها و چشمه‌ها اینکه مانند جزر اند خاصیتی که یافت

نمیشود در بحاری که شد کال اند زیرا که ابهای بحر ایستاده میشود و غلیظ و شور شوند
و ابهای وادیها و نهرها و چشمه‌ها متحرکه و جاری و لطیف و خوشگوار اند پس هیچ نوع
خاصیت وادیها و نهرها خلاف خاصیت بحرهاست همچنین حال [illegible] اینها بر خلاف
حال اند بر بحری است و ما ذکر کردیم پیش از این که هیچ سبب در ابهای جاری
مانند وادیها و نهرها و چشمه‌ها مد و جزر نیست والله اعلم فصل [illegible]

در حیث [illegible] حادث میگردد در انها مد و جزر و انها که ظاهر میگردد و خاصیت [illegible]

بتحقیق که وصف کردیم ما مد و جزر و حالات ابتدای انها را و نزد ما وصف کنیم بحار را الصفه
چنانکه وصف کرده اند بعض طبیعیان پس ایشان گفته اند که قمر تاثیر میکند در بحار اثرهای مختلفه
و ظاهر نمیگردد این اثار مگر در بعض جون بعض از انها بسبب اختلاف حالات انها
و حالات ابهای انها اما بحار بر سه صنف‌اند یکی ان است که در او تکون نمیگردد مد و جزر
دویم ان است که ظاهر نمیگردد در او مد و جزر سیم ان است که تکون و ظاهر
میگردد در ان مد و جزر اما بحری که در انها مد و جزر تکون نمیگردد بر سه صنف‌اند
صنف اول ان بحری است که اب ان در جاهای طویله توقف نکند و غلیظ گردد
و شور نشود و متکاثف نشود در ان بادها زیرا که اب بحر است که منتقل میشود اب
بسوی بعض مواضع بسبب سحاب پس میگردد ان موضع مثل دریا و کم میگردد اب
از او و در تابستان زیاد میشود در او اب در زمستان یا ظاهر میگردد در او زیادتی

آب بسبب انکه ریخته میشود در او از نهرها و چشمه‌ها و کم میگردد بسبب انکه برده میشود
از او پس این اب و انچه مانند او بود از ابها حادث نمیگردد در او مد و جزر زیرا که
این حرکات که در او حادث میگردد از زیادتی اب و نقصان او جمع نمیگردد و متکاثف
نمیشود بادها در او و صنف دویم بحاریست که دور اند از مدار قمر و سمت او دوری بسیاری
پس حادث نمیگردد در انها مد و جزر و صنف سیم ابهای است که غالب بر زمین انها مخلخل بود
زیرا که هرگاه زمین او متخلخل باشد نفوذ میکند اب از انها بسوی غیر انها از زمین و متخلخل میشود
ابتدای بردن مراید پس حادث نمیگردد در انها مد و جزر و چون باشد غالب بر انها بادهای بسیار
این صنف مذکور شد چه حد حاصل میگردد در ارجل بحار و جزایر دامنه بحاری که ظاهر
نمیگردد در انها مد و جزر بر سه صنف‌اند صنف اول بحری است که قمر موازی باشد با طرف
او و با کنار دیگر او موازی بجهت بسبب درازی او طرف او و نیز بجهت انکه موازی
قمر نیست متصل بین مواضعیکه غیر مسکون باشند پس ظاهر نمیشود در او مد و جزر بسبب
وسعت او و بسبب [illegible] از دو کنار او از مدار قمر و از معموری و از
مشاهده مردم زیرا که ان بحری که در دو کرانه او معموره نیست مردم در ان
مد و جزر نه بینند و هرگاه در دو طرف او معموره نباشد مشاهده نکنند در او مد و جزر
اما صنف سیم ان بحری است که در دو طرف او معموره بود و قمر موازی از برای او باشد
یا قریب بموازی باشد و از برای ارجل و جزایر که اب در او منحصر شود نباشد پس هرگاه منتقل شود

قمر سوی او در بی که دیلمند بر مد و جزر و حرکت دادن آب بحر را و آن نیز قبول حرکت [illegible] و تحول کند
و نفس کثیف ظاهر نمیکرد دد مد این آب و نه جزر او و لیکن ظاهر میکرد دد زرا و موجهای او یا دهای
وزنده و این در بحرهای کوچک و جزیرهها و دراهها و بحارهای که سقطع شوند از بحر و
صنف سیم آن بحرهایست که ابهای انها از بعضی ریخته میشود به بعضی دیگر پس هرگاه وقت
مد بود و منفعل [illegible] آب آن بحری که عبور میکرد میریزد بسوی سفلی و ظاهر نمیکرد در بالای
او داها بحاریکه حادث میکردد و موجود نمیشود در انها مد و جزر انها بحارهایست
که قریبند بجوار ات قمر و سیمتر بر انها طلوع میکند کنار از اقصی معموره است و از برای انها
ارجه و جزرها است و جمع میکردد در انها آب در نزد مد انها و بسیار غالب بر زمین
انها صلابت و در نزدیکی انها کوههاست پس هرگاه وقت مد بود و [illegible]
و نفس برارد آب انها سیلان میکند و پراکنده میشود بر کنار انها و میرسد بار جاع و از برای انها
پس انهانیز مد و جزر حاصل میشود چنانچه مد و جزر حاصل میشود بحر فارس و بحر هند
و بحر صین و بحر قسطنطنیه و افرنجه و غیر انها سوای اینکه این است صنف انها
و این چیزها [illegible] مذکور شد چنانکه حالات بحار در مد و جزر حاصل میشود
انها بحویکه ذکر کرده اند او سوعها از انانیکه ناظرند در علوم طبیعیه
پس ظاهر از برای ما صفت آن ابها که مد و جزر در انها نیست و انها یکه
هست و ظاهر نمیکردد و انها یکه ظاهر نیز میکردد و ظاهر و هویدا شد از برای

ما اینکه

از برای اینکه بحر نفس بر نمیگردد از ذات خویش و دیگر قمر علت این تغییر است و او
محرک است او از برای آب بحر بطبیعت خویش و ما ذکر کردیم چند بیان بر اینکه حرکت
اجسام ارضیه حاصل میشود بتحریک اجسام سماویه و ظاهر میگردد از ما بین
و امتحان این از چیزهای بسیار که موجود و منسوب بطبیعت میباشند و حرکت میدهند انها را
بطبیعت خویش بغیر خود بسوی اجسام بسیاری از انها از اینها بدون ملامسه با اینها
چنانکه مشاهده میکنیم در سنگ آهن ربا که حرکت میدهد آهن را بطبیعت خود
و مانند نفط که جذب میکند آتش را و مانند [illegible] زیتونه که جذب میکند [illegible] زیت را و مانند [illegible]
سرکه که جذب میکند سرکه را پس این اجسام که ذکر کردیم از انها مشاهده میکنیم فعل میکنند
بطبیعت خویش در غیر خویش از اجسام و وجود جاری بسیار جذب و حرکت دادن
بالا و پایین و به جانب دیگر را پس همچنین در طبیعت قمر است که حرکت دهد آب
بحور دریا را با وجود جاری آن و از خواص طبیعت این آب است که قبول کند حرکت سوی
از قمر بیشتر از قبول کردن ابهای خوشگوار این سال و در وقت قبول حرکت کند
از اسفل بحر بسوی اعلی آن و گاهی یافت میشود از برای شمس فعلهای مختلف در
کلیه حالات بحارها در شدت موجهای انها و بسیاری انها و هیجان انها
در بعضی اوقات سال و در نرمی و آرام در وقت دیگر بهر اندازه نزدیک شمس از انها
و تحقیق که ذکر کرده اند جمعی از اهل بحر که دانا یان میشوند بحالات [illegible] انها از اختلافات

با وجد میکند او بسوی خود تو

و جاری

حالات بحر فارس و هند چیزهای که فرودی آنی ذکر نمائیم اما بحر فارس و هند با تحقیق یک
بحر اند بسبب التقای هر یک با دیگری لیکن بحسب حالات مختلف شده اند زیرا که امواج بحر فارس
بسیار میشود و شدت بهم میرسانند و دشوار میگردد سواری او و در نزد نرمی بحر هند
و درشت سواری او و کمی موجهای او و نرم و آرام میشود بحر فارس و کم میگردد موجهای او
و آرام میشود سواری او و در نزد هیجان بحر هند کثرت آب او و اضطراب
موجهای او تا دیگر دشوار سواری او پس اول ابتدا دشواری بحر فارس در نزد
دخول شمس است به برج سنبله و نزدیک او باستوای خریفی پس در هر روز بسیار
میگردد موجهای او و بادهای او و دشوار میگردد سواری او تا آنکه منتقل میشود شمس
به برج حوت و سخت ترین اوقات دشواری سواری او و بسیاری موجهای او
و شدت لیکن در آخر زمان خریف است در نزد بودن شمس در برج قوس پس هرگاه
نزدیک شد باستوای ربیعی ابتدا میکند بکم شدن موجهای او و هموار سطح او
و آسان سواری او تا بر میگردد شمس به برج سنبله و در آخر زمان ربیع
آن در نزد بودن شمس است در جوزا سطح او هموارتر و سواری او آسانتر
میباشد اما بحر هند پس آن بر خلاف بحر فارس است زیرا که در نزد بودن
شمس در حوت و نزدیک او باستوای ربیعی ابتدا میکند در ظلمت و غلظت
آب و بسیاری موجها بمرتبه که مردم سوار آن نشوند بسبب ظلمت و دشواری آن .

ان و هیجان او بحال است تا نزدیک باستوای خریفی و در نزد بودن شمس در جدی ظلمت
او و دشواری سواری او شدیدتر است پس هرگاه شمس منتقل به برج سنبله شد کم میگردد
ظلمت او و موجهای او و هموار میگردد سطح او و آسان میشود سواری آن تا آنکه منتقل میشود
شمس به برج حوت و در نزد بودن شمس به برج قوس سواری او [crossed out] شدت اب غام
لیکن بعضی اوقات در بحر فارس سواری در تمام سال ممکن است و اما بحر هند پس بسبب هیجان
ظلمت و صعوبت سواری مردم سوار نشوند و بسبب اختلاف حالات این دو بحر
و هیجان هر یک وقتی مخالف هیجان دیگری نامیده شده اند بطبیعت آن زمانه
که در آن هیجان مراد شد اما بحر فارس نامیده میشود بطبیعت مره سودا زیرا که
ابتدا هیجان او در اول زمانه خریف است و صعوبت و شدت قوت او در آخر
زمان او است و در این حال با قوت است تا آخر زمستان و اما بحر هند نامیده میشود
بطبیعت مره صفرا زیرا که ابتدا هیجان او در اول زمان ربیع است و شدت قوت
او در آخر زمان صیف و بتحقیق که تحدید کرده اند دانایان بحرها هر یک از این
دو بحر را تحدید میشود که نزد ایشان ثابت است و میگویند اول حد بحر فارس از جانب
مشرق از دهن دجله عوراست و افراد شهر میشود بسوی جزیره که او
بر کران گویند و از آنجا محسوب میشود اول حد سند و حد آن از طرف مغرب
از دهن دجله عوراست و افراد شهر میشود بسوی بحر عدن و در شرقی بحر

فارس از شهر بلاد فارس و کرمان و مکران واقع شده است و در غرب بلاد بلاد مغرب است و آن
بحری است که به سقط و سقوطره تا آنکه میرسد به بحر عدن و آن آخر جزیره عرب است
و دریا است بموضعیکه او را ازراع گویند و آن راهی است در دریا که از آن بسوی
بحر جده و شام و مصر و روم و بلادی که در کنار شط عرب اند روند و در بحر فارس
بهم میرسد دانه لؤلؤ قطری نیکو و اما بحر هند که در آن از سمت شرق جزیره
ایست بین مکران و [illegible] بلاد صین و چون از جانب مغرب اول بحر
عدن است و اول بلاد زنج است و در شرقی بحر هند از شهرها بلاد هند است
و قمار و دیبی از زنج که های مختلف بسیاری است و [illegible] باران برای آن
در تابستان میبارد که اهالی بلدان آن که از بحر دور است مثل بلد [illegible]
و کابل و غیر اینها از شهرها و مواضع بسیاری که از بیابانها و صحراها و خرابه‌های
موصوف بطول و عرض و مسکون نیستند و باران نمیبارد در تابستان لیکن
در زمستان برف بسیار میبارد برای آن بسبب سردی هوای آن
اما غربی بحر هند [illegible] هرگاه قطع نمایند رکاب بحر عدن را [illegible] اول
زمینی که داخل میشوند جزیره ایست که او را بربر میگویند و آن جزیره مسکون است
و در آن جنسی از زنج است که متصلند [illegible] ببلاد سودان و در این ناحیه
واقع است بلاد زنج و زوانج و همه اینها ذکر کردیم و غیر اینها از آن [illegible]
در این ناحیه [illegible]

پس بر ایشان [illegible]

حال [illegible]

از آنکه در این ناحیه غریب اند ایشان در جزایر اند و از ایشان کسی بر روی زمین ننهاده
که معلوم شود که اینها متصلند و بیان کرده اند جماعت از برای ما شمال و جنوب این دو
بحر را و نه کسی که سیر میکنند در این ناحیه پس کسیکه از بلاد صین داخل قطع میکند
شرقی بحر هند [illegible] و دوران [illegible] تا داخل میشود بصین و کسیکه از بلاد زنج داخل
سیر میکند در غرب او تا بمواضعی که از بلاد زنج و کسیکه از بلاد زوانج داخل میکند
بشرقی او تا آنکه همه سیر میکند تا آنکه داخل میشود ببلاد زوانج و سبب سیر
[illegible] ان است که ایشان هرگاه قطع کنند بلاد زنج را از [illegible] بلاد زوانج را
داخل میگردند [illegible] که ظاهر میشود از برای ایشان [illegible] بقدر شش ساعت
این است مجملا آنچه ذکر کرده اند از برای ما دانایان باحوال [illegible] از حال این دو بحر و از
بحر از بحرها حالی است بر خلاف حال بحر دیگر در اوقات سال [illegible] اقلیم او و [illegible]
او [illegible] در این وقت لیکن نیست قصد ما اینکه وصف کنیم حالات بحر
را و ما اراده داریم اینکه ذکر کنیم خلاف حال این دو بحر را و اینکه خبر دهیم که [illegible] از
برای انتقال [illegible] در هر یک از بحر هند و فارس خاصیتی است بر خلاف [illegible]
او در دیگری پس همچنین از برای او در هر بحری از بحرها در هر وقتی از اوقات
سال خاصیتی [illegible] که در غیر آن ازمنه نیست [illegible] در دهات فرات [illegible]
دهات و معادن بسبب زیادتی نور او [illegible] نقش [illegible] تحقیق که ذکر کردیم ما پیش از این

بکدام [illegible]

[illegible]

ساعت در [illegible] شبانه روزی پیش [illegible] سیر میکنند ناحیه شرقی بحر هند تا آنکه تمام میشود [illegible] از این بحر تا آنکه میرسند ببلاد زوانج [illegible]

خاصیت دلالت قمر را بر هر دو جزو در بسیار حالات دیده شد و انکه قمر علت تفش آب بحر است
و مشهور است ما بین اهل سفر بحری به نهایت ارتفاع و انخفاض با ارتفاع قمر و
انخفاض ان و زیادتی و نقصان او نه زیادتی قمر در ضوء و نقصان خویش بلکه اضعف
بسیاری از سایر حیوانات حساس با منصفتند زیرا که مرغ هم اشیاء بسیار بر اکه مادامیکه
قمر زاید است در ضوء خویش و مسامت است از برای موضعی از مواضع پس زیادتی
حاصل میشود در انها زیادتی بسیاری و مادامیکه ناقص است در ضوء و هابط است از
سمت الرأس ایشان زیادتی حاصل نمیشود در انها مگر کم و این مذکور موجود است در
اصناف بسیاری از حیوان در یای دریا ب و معادن اما ابدان حیوان پس انها
در وقت زیادتی قمر در ضوء خویش قویترند و گوشت و رطوبت و کون و نمو بر انها غالبتر است
و بعد از امتلاء ابدان ضعیفترند و برودت بر انها غالبتر است و ان خلطیکه در بدن
انسان است مانند دم و بلغم و غیر ان مادامیکه قمر زاید است در ضوء خویش از انجا
در ظاهر ابدان و عروق پاشند و زیاد میگردد در ظاهر بدنها و عروق کمتر در ظاهر ابدان ... باشند
بعلت رطوبت و حسن و هرگاه رو بنقصان گذاشت ضوء قمر منتقل میشود این اخلاط
بسوی عمق بدن و عروق و زیاد میگردد در ظاهر بدن یبوست و این ظاهرات
در نزد دانایان طب و اما مرضی پس ایشان هر گاه باشند بسیاری از حالات خود را
از زیادتی قمر در ضوء خویش و نقصان او و دیدن زیرا که انهای که بیمار میشوند

وعلتها

در اول بطن ماه بدنهای ایشان بر دفع مرض قویتر است و ذلک بیکه بیمار میگردند در اخر ماه
بدنهای ایشان بر دفع علل ضعیفتر است و با اختلاف حالات ابدان در وقت زیادتی قمر در نور
خویش و نقصان او در ان مختلف میگردد علتها نیز و اما حالات بیمار روز بروز منتقل میشود
از مسیر قمر در هر روز از رسیدن او بسوی تربیع و تثلیث و مقابله و از جمیع وجوه رسیدن ایامی
که قمر در این مواضع باشد نامیده میشود بایام بحران منتقل میشود از حال قمر در این ایام حال
حال مریض اما اصحاب نجوم آنکه اعداد را معرفت طور و [illegible] نظر میکنند بسوی
اجتماع و استقلال قرار میدهند اول شدن اصل و نظر میکنند برسیدن قمر از ان وقت بسوی این
ایام و مواضع معلومه که تقسیم ایشان و ترتیب میکنند از انها حال بادها و ابرها و بارانها
و حرارت و برودت را و احوال حیوان و تغییر نبات پس مادامیکه قمر زاید است در نور است
بیشتر دیده و غلیظ و نیکو تر میگردد پس هرگاه قمر ناقص النور بود دیر تر دیده و بزرگ و غلیظ و نیکو تر نگردد
دان برای قمر فعل و تاثیری است در انسان نیز زیرا که هرگاه طول میدهد انسان قعود
و نوم را در تابش ماه بر تابیدن گرم شدن میگردد در بدن او کسالت و سستی و هیجان میکند بر او
زکام و صداع نیز و هرگاه در تابش ماه گذاشته شود گوشت حیوان تغییر میکند و بو
و طعم ان اما انچه از اشیاء منسوب بحیوان که سفید بود مانند پیه و دماغ و سفیده
تخم مرغ و غیر اینها از اشیاء باردتر و رطبه پس از برای قمر در ان تاثیری است زیرا که
حیوان بسیار میگردد شیر در پستان او و فربه میشود از اول ماه تا نیمه او

دخان کواکب باردو رطب

ماه است که قمر زاید النور است پس هرگاه نور او کم شد کم میگردد وفور آنها و بسیار لاغر میشود و
مغز سر حیوانات زیاد میگردد در آنها و تکون میشود در اول ماه بیشتر از آنچه تکون میگردد
در آخر ماه و همچنین سفیده تخم مرغ در زیادتی نور قمر سفیدتر است و تخم بزرگتر است از آنچه
تکون میگردد در آخر ماه و طیور در آخر ماه (اعنی روز روشن) پس هرگاه قمر در فوق الارض
باشد در ربع شرقی یا در سمت موضعی از مواضع [illegible] میگردد شیرها در پستانهای
ایشان و زیاد [illegible] در آنها و در دماغهای حیوانات ایشان و در پیچه‌ها [illegible] میگردد
در جوفهای مرغها تخم در آن وقت بیاض لذت بیشتر است از بیاض تخم که [illegible] بود
اطراف آنها در غیر این وقت از روز روشن پس هرگاه زاید [illegible] باشد از آن
کم میگردد از هر چیزی که ذکر کردیم ما و هرگاه کسی تفحص و تتبع کند مر این را آنچه یاد کردیم
ظاهر و هویدا و گاهی [illegible] میگردد ماهی که در دریا و آجام و انهار جاریه [illegible] باشد
که از اول ماه تا [illegible] پر [illegible] ابتدا از جحرهای خویش از [illegible] آجام وی [illegible] زیادتی
بهم میرسد در [illegible] فربهی و بزرگی ایشان و هرگاه بعد از [illegible] باشد تا اجتماع [illegible] میکردند
جحرهای خود و در ته دریاها داخل و غیب میکردند و اما در روز روشن [illegible] که قمر
از شرق رو بوسط السماء میرود آنها ظاهر و بیرون می آیند از جحرهای خویش
و زیادتی بهم میرسد در فربهی ایشان و هرگاه زاید شود قمر از وسط السماء تا غایب
میکردند در جحرهای خویش و زیادتی در [illegible] ایشان بهم میرسد و غیب میشوند [illegible]

و همچنین جانورهای زمینی در نصف اول ماه بیشتر بیرون می آیند از سوراخهای خویش
از همه اوقات و هر چیزی که همچنین هر گزنده و موذی در نصف اول ماه قوتش در گزیدگی
و اذیت بیشتر است و حرص و طلب او زیادتر است و سم او قویتر است از آن از برای آن هم
در آخر ماه و اما سباع و درندگان آنها در نصف اول از ماه بیشتر طلب صید کنند
از آنها در آخر ماه [illegible] پس [illegible] شوند و قمر زاید النور [illegible] و در روی [illegible]
بود میگردد و بزرگ میشود و نیکو میشود و زود نشو و نما میکنند و بارور میشود و هرگاه
قمر ناقص النور بود یا از ابتدا [illegible] نشو و نمای بزرگ میکردند و دیر بارور میشوند
که خشک شوند و [illegible] میگردد بسیاری از گیاهها پوشیده مانند کتان زیرا که
نور قمر [illegible] و پاره میکرد آنها [illegible] هرگاه در قمر ظاهر بود [illegible] اما خاصیت [illegible]
قمر بر فواکه و ریاحین و زراعتها و بقول و [illegible] چنان است که قمر هرگاه زاید النور
باشد تا بجه [illegible] برسد نمو آنها و زیادتی آنها بیشتر است در آن نیمه از زیادتی آنها
در نیمه آخر ماه و این مطلب ظاهر است در نزد فلاحین و اصحاب زراعت [illegible] و حصول
مطلب مختص بعلما و ارباب [illegible] از ایشان نیست بلکه در نزد عامه [illegible] ایشان [illegible]
زیرا که ایشان [illegible] این [illegible] در انواع فواکه و بقول مانند [illegible]
و خربزه و [illegible] آلو و [illegible] و انواع سبزیها و فواکه و [illegible] میکنند
ظاهر او [illegible] آنکه آنها از اول ماه تا نیمه ماه در نمو و زیادتی [illegible]

میشوند از انچه فرباد میشوند و فرو میکشند را افزاء و در نزد نقصان نور قمر در وقت از روز و شب
که قمر برای ان طلوع کند دمات اب ان کردد فرو و زیاد دیم ایشان بیشتر است از سایر اوقات
دیکر از روز و شب اما معادن پس انها از اول ماه تا امتلا تکون میشوند و زیاده حاصل
میکردد ذات جواهر انها و در رنک و صفا و نقا انها بیشتر از انچه تکون ورزیده میکردد
در ایام از وقت نقصان قمر تا اجتماع و بیشتر ظهور و ظاهرتر تاثیر اوست در جواهر و خوه
و ابنیه بعیدا و معروف است در نزد اصحاب معادن و از برای قمر خاصیتهای بسیار است
در تغییر دادن جسمهای حیوان و نبات و معدنها ظاهر است در نزد کسیکه تفقد کند و (که ذکر کردیم انها)
تفحص نماید و ما انها ذکر کردیم زیرا که قصد ما ان نیست که خبر دهیم از همه خاصیتهای
که قمر در اشیا دارد در این کتاب بلکه قصد ما در این موضع ان بود که خبر دهیم که
از برای قمر در تغییر اشیا خاصیتی است که از برای غیر او از کواکب نیست تمام شد مقاله دوم
از مدخل قول در مقاله سیم در احکام نجوم است و ان مشتمل بر نه فصل است فصل اول
در باب طبایع کواکب سبعه سیاره است بر ان نهج بطلمیوس ذکر کرده فصل دوم
در باب طبایع کواکب و سعد و نحس انها است بر ان طریق که عامه اصحاب نجوم ذکر کرده اند
فصل سیم در بیان ردی که ما کرده ایم بر کسیکه کمان کرده است که شناخته میشود
طبایع کواکب و سعد و نحس انها از رنگهای انها فصل چهارم در شناخت کردانیدن
سعود و نحوس مر بعضی مر بعض را فصل پنجم در معرفت انکه از کواکب کدام سعد اند

و کدام نحس فصل ششم در باب اختلاف حالات سعود و نحوس و انتقال بعضی انها
بسوی طبیعت دیگر فصل هفتم در باب طبایع کواکب و انتقال انها از طبیعتی بسوی
طبیعتی و قوت طبیعت یکی لازم از برای انها است و ضعف ان فصل هشتم
در باب مذکر و مونث کواکب فصل نهم در باب کواکب نهاریه و لیلیه فصل اول در باب
طبایع کواکب سبعه سیاره است بر ان نهج که بطلمیوس ذکر کرده است بدرستیکه بودند جمعی از پادشاهان یونان
بعد از ذی القرنین اسکندر پسر فیلقوس رومی که هر یک را بطلمیوس میگفته اند
ایشان ده نفر بوده اند نه مرد و یک زن و در مصر منزل داشته اند و مدت سالهای دولت
و سلطنت ایشان دویست و هفتاد و پنج سال بوده است و بعضی از ایشان از جمله حکما بوده اند و از
جمله ایشان است بطلمیوس که تالیف کرده کتاب مجسطی را در بیان علتهای حرکتهای فلک
با انچه در اوست از کواکب و بعضی از ایشان تالیف کرده است کتابی را در احکام نجوم و منسوب
ساخته او را بسوی بطلمیوس صاحب کتاب مجسطی و بعضی میگویند که انکسیکه تالیف کتاب احکام
نموده همان کسی است که تالیف کتاب مجسطی نموده و صواب دو فقره این معلوم نیست مگر اینکه
ان کسیکه واضع کتاب احکام است ذکر کرده است در کتاب خویش طبایع کواکب و علتهای انها
و ابتدا بشمس کرده و گفته است زیرا که شمس گرم و خشک است [illegible]
میشود ظاهرتر و اشکاراتر است از سایر کواکب بسبب عظم جرم او و زیرا که هر قدر
نسبت از ما بلندتر میشود در سخونت بیشتر میافزاید ذکر کرده است او انکه قمر طبیعت

بجهت قرب فلک او بزمین و قبول کردن او آن کارها را تا آنکه از زمین بلند میگردد و گمان کرده است
اینکه طبیعت زحل سرد و خشک است بجهت دوری فلک او از حرارت شمس و دوری او از
رطوبت بخارهای زمینی و گمان کرده است که طبیعت مریخ گرم و خشک است بجهت شباهت رنگ
او با آتش و نزدیکی او بفلک شمس و بجهت اینکه شمس در زیر فلک مریخ است و حرارت شمس [illegible]
در مریخ میکند و گمان کرده است اینکه مشتری معتدل المزاج است از جهت اینکه فلک او مابین فلک
زحل و مریخ است و مابین طبیعتهای هر دو حرارت و رطوبت معتدل شده است و گمان
کرده است اینکه طبیعت زهره گرم و تر است اما گرمی او از جهت نزدیک بودن فلک او از فلک
شمس است اما رطوبت او از جهت آنکه ماه و بعد از بخارهای رطب که محیط بزمین است و گمان
کرده است که عطارد در بعض اوقات خشک است و در بعض اوقات تر اما خشکی او بسبب نزدیکی
او از شمس و دور شدن او از آن و تر [illegible] رطوبت او بسبب نزدیکی فلک او
از فلک قمر است آنچه گمان کرده است او را بطلمیوس در کتاب طبایع کواکب و حجتهای او حجتی است
که ذکر میکنیم آنچه ارسطو که برقول او دلالت دارد اما آنچه گمان کرده است از حرارت شمس
و تسخین او اشیا را بتدریج و دوام پس این موجود است از فعل شمس اما قول او در بیان
طبیعت قمر اینکه رطوبت او از جهت نزدیکی اوست بزمین و قبول کردن او بخارهایی که
که مرتفع میگردد از زمین پس این مدفوع است در نزد حکما و فلاسفه زیرا که [illegible]
[illegible] روی زمین تا اقرب موضعی که قمر در آن باشد [illegible]
صد و پنجاه [illegible] هزار [illegible]

بجهت اعتدال مزاج

طبیعت قمر

میل است نقطه بنا بر اینکه هر میلی سه هزار ذراع بود و این بیان شده است در آن کتب که در آن ذکر شده است
در ابعاد اجرام علویه بعض از بعض و منتهی ارتفاع بخارات از روی زمین بسوی هوا [illegible] بنا بر آنچه گمان کرده است
فیلسوف شانزده بطلمیوس است و هر بطلمیوس چهار [illegible] ذراع است و مجموع [illegible]
و ثلث عشر میل بود و هرگاه منتهی ارتفاع بخارات متصاعده از زمین بسوی هوا این مقدار مذکور
بود و [illegible] اقرب موضعی که قمر در آن باشد بر روی زمین این مقدار مذکور [illegible] از که میرسد [illegible]
بسوی قمر تا تغییر بدهد طبیعت او را و نیز هرگاه قمر قبول کند بخارات را هر آینه بخارات تغییر دهند
طبیعت او را و هرگاه تغییر طبیعت او دادند لازم میگردد او را آنچه لازم [illegible] اجسام سفلیه [illegible]
را که قبول بخارات میکنند از استحاله و تغییر و کون و فساد پس معلوم شد که بخارات بقمر نمیرسد و او قبول
هیچ چیز از آنها نمیکند و اما مریخ را ذکر کرده است که طبیعت او گرم و خشک است زیرا که
رنگ او شباهت دارد برنگ آتش و اینکه حرارت شمس با او میرسد بسبب آنکه فوق شمس است
پس [illegible] او دلیل است [illegible] طبیعت شمس [illegible] طبیعت آتش و نسبت علو و حرکت میکند و گرم میگرداند هر چیز
را که نزدیک بآن باشد [illegible] بطبیعت خویش و اینقولیست فاسد در نزد کسیکه
نظر کند در علوم طبیعیه زیرا که ایشان گمان میکنند اینکه آنچه [illegible] از
شمس حادث میگردد از حرکت شمس [illegible] پس فعل شمس در فلک و کواکب مانند فعل آتش
در این اشیاء موجوده نیست و هیچیک از این کواکب بطبیعت خویش متصف بحرارت
و برودت و رطوبت و یبوست نمیشوند زیرا که از هیچیک اینها مرکب نشده‌اند

حرارت آتش باد م

و از همین جهت است که هیچیک از اینها را قبول نمیکنند بعلت آنکه هیچ جسمی از اجسام قبول نمیکند
هیچ یک از این طبایع را مگر در وقتی که مرکب بعضی از اینها [illegible] و کواکب همگی بر خلاف اینها
باشند زیرا که اینها اجرام بسیطه اند پس ظاهر شد که کواکب قبول هیچ شیئی از این ارکان نمیکنند
و نه در طبیعت آن شیئی از این ارکان است و هرگاه کواکب قبول کنند حرارت را از شمس و گرم
شوند مانند آنچه میگوئیم آنها را در نزد خود چرا نیست [illegible] متغیر گردد یک از آنها بسوی
احتراق بر روزگار دشواری بسیار رو داده است که زهره معتدل المزاج است و طبیعت
او حرارت و رطوبت است اما حرارت بعلت نزدیکی او از شمس و اما رطوبت بسبب آنکه
باد میرسد از بخاری رطب که از زمین مرتفع میگردد اما فساد آنچه گمان کرده است اینکه
بزهره بخارات رطبه میرسد آن است که میدانیم که فلک زهره فوق فلک قمر است و ما بیان
کردیم اینکه بخاریکه از زمین مرتفع میگردد بفلک قمر نمیرسد چه جای اینکه بزهره برسد و اما فساد قول او
اینکه میرسد بزهره حرارت کمتر از شمس و اینکه زهره بطبیعت حاره است بسبب قرب او از شمس
آن است که هرگاه طبیعت شمس طبیعت آتشی بود [illegible] گرم میکند هر چیزی را که نزدیک او است
و حرارت و یبوست هم بسبب نزدیکی او است از شمس پس سزاوار آن است که حرارت و یبوست
بر طبیعت زهره بیشتر غالب گردد و در طبیعت او هیچ رطوبت نباشد زیرا که شمس خشک
میگرداند رطوبت او را بسبب قرب او از آن بعد از آن ذکر کرده است بطلان قول آنکه زحل
سرد و خشک است و گمان کرده است که سردی او بسبب دوری او است از حرارت آفتاب

که از زمین مرتفع میشود

آفتاب و خشکی او بسبب دوری او است از رطوبت بخار زمین و ما باطل کردیم پیش از این اینکه از
شمس تأثیر [illegible] در اجرام کواکب از گرمی یا اینکه کواکب هرگاه دور از شمس شوند برودت
در آن حاصل میشود و هرگاه نزدیک او شوند گرم شوند و از آنها در آن حادث گردد یا برسد
بکواکب بخار زمینی تا اینکه رطوبت در آن بسبب قرب آن از آن پدید آید یا یبوست
در آن بسبب بعد از آن ظاهر شود پس ظاهر شد که برودت زحل بسبب بعد او از شمس نیست
و نه یبوست او بسبب بعد او از بخار زمینی و ذکر کرده است بطلان قول آنکه مشتری معتدل المزاج
است زیرا که فلک او در میانه زحل بارد و مریخ حار است پس هر دو مشترک اند و
در طبیعت او [illegible] معتدل شده است پس معلوم که قرار دادن است طبیعت مشتری را آنکه
برای حرارت و برودت و حال آنکه ما پیش از این باطل گردانیدیم اینکه مریخ بذاته حار
یا زحل بذاته بارد است و اینکه کوکبی از کواکب از این طبایع اربعه بود پس مشتری قبول
حرارت میکند و نه برودت و نه هیچیک از کواکب بذاته حار نه و نه بارد و نه رطب و نه
یابس مانند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که موجود اند در نزد ما و اما غلط او
ذکر کرده است که یابس است در وقتی و رطب است در وقتی اما یبس او بسبب قرب او از شمس
اما رطوبت او بسبب قرب فلک او است از فلک قمر و اینکه میرسد او را بخار زمینی در رطوبت
او اما فساد اینکه یبوست او بسبب قرب او است از شمس آن است که هرگاه چنین بود [illegible]
که زهره یابس تر از عطارد بود زیرا که فلک او نزدیکتر است بشمس از فلک عطارد

طبیعت هم

و ما باطل کردانیدیم چندین بار اینکه شمس [illegible] نحوست و سعود اجرام کواکب میشود اما
قول او که رطوبت ماه بسبب قرب فلک اوست از قمر زیراکه نمی برارض باد میرسد و او هم
رطب میگردد نادان است که ما باطل کردانیدیم اینکه کواکب بعضی منشأ رطوبت بعض دیگر میشوند
یا نمی را تیکه از زمین منتشر میشود بفلک قمر میرسد چرا جای آنکه بفلک عطارد برسد و
رطب نگردد منشأ رطوبت او گردد

فصل دوم در نفی طبایع کواکب و سعود و نحس و حار [illegible] بنا بر آنچه گمان کرده اند عامه صاحبان نجوم

چونکه خواستیم که ذکر کنیم طبایع کواکب و سعود و نحوس اینها و منزه
از آنها را بنحویکه گمان کرده اند عامه صاحبان نجوم ابتدا کردیم بذکر ارکان اربعه و اخلاط مرکبه
و طبایع و خاصیت اینها بعنوان اطلاق و کلام باعث بر اینکه فعل ما آن [illegible] که ایشان
گمان کرده بودند که شناخته اند سعود و نحوس و امتزاج کواکب را از مقابله طبایع اینها
بطبایع ارکان و اخلاط مرکبه اما آنچه ذکر کرده اند از طبایع ارکان اربعه و اخلاط مرکبه
پس صواب کرده اند در آنها و اما قیاس کردن ایشان برآنها قیاسی است فاسد زیرا که
ایشان غلط کرده اند در قیاس خویش و دور افتاده اند از راه حق و اول چیزی که ایشان
ابتدا کرده اند آن است که گفته اند که علما و اولین اجماع کرده اند بر اینکه اشیائیکه
موجودند در تحت فلک القمر ارکان اربعه است و آنچه از آنها حادث میگردد از اخلاط
مرکبه و اشیاء منفرده اما ارکان اربعه نار است و هواء و ماء و ارض اما اخلاط
مرکبه پس آن مره صفراء است و دم و بلغم و مره سوداء و چنانچه پیشینیان اجماع

از برای هم

اجماع کرده اند بر اینکه ارکان اربعه طبیعی [illegible] نه حقیقی و اینکه لون است از برای اینها و طعم
و اینکه الوان و طعوم از برای آن چیزهایی است که از اینها حادث میگردد زیراکه ایشان گمان
کرده اند که از برای نار لونی نیست حقیقة و آنچه لونی که از او دیده میشود از اجسامی است که
قبول فعل او میکند و اینکه خاصیت او حرارت است و فعل او احراق اما هوا از اجسامی است که از لون
ساده و بلکه قابل است از برای الوان است و خاصیت او رطوبت است و فعل او آن است که نرم میکند
و نشو میدهد چیزها را اما آب پس رنگی از برای او نیست حقیقة و رنگی دیده میشود
بمقدار آن چیزی که آب در آن است و خاصیت او برودت است و فعل او غذا دادن نباتات است
اما زمین رنگی از برای او نیست حقیقة و آنچه دیده شود از رنگها و باندازه آن چیزی است که
در او تکون میگردد و تغییر میدهد او را و خاصیتش یبوست است و فعلش آن است که نگاه میدارد
اما طعم پس نار و هوا را طعم نیست اما ارض و آب مختلف الطعم میباشد زیراکه از برای هر
موضعی از زمین طعمی است خلاف طعم موضع دیگر و این باندازه چیزهای مختلف است
که حادث میگردد در زمین اما آب پس وجود طعم او بقدر طبیعت آن موضعی است
که در آن است زیراکه اگر آن موضع خوش بود نیکو بود طعم آب آن خوش گوار است و اگر
آن موضع شور باشد طعم آن آب شور است پس معلوم میشود که از برای ارکان اربعه طعمی و رنگی
حقیقة و اینکه از برای اینها طبیعت و خاصیتی است چنانکه بعضی از اینها ذکر شد اما
گروهی از پیشینیان موافقت کرده اند با ایشان در آنچه ذکر کرده اند از طبایع این ارکان

از برای آن

وخاصیت اینها و مخالفت کرده اند اینها در الوان وطعوم پس گمان کرده اند بعضی که اینها
لون است وطعم ندارند و بعضی نه لون دارند و نه طعم لیکن قابل الوان و طعوم است اما آنکه
لون وطعم دارد آب است دارای رنگ است ولون آب چاشنی است وطعمش عذوبت ولون زمینی
غبرة و کمودت است وطعمش مرارت و گروهی گفته اند که طعم ارض عفوصت است
و حجت جسته اند برای این نیز بانکه گفته اند که زمینی منبت چیزها است و هرگاه طعم او
تلخ باشد هیچ چیز نمی روید اما آنچه لون دارد و طعم ندارد آتش است ولون او حمره است
و حجت آورده اند [illegible] بر این با آتش که حادث میگردد از کوفتن جسم
بر یکدیگر یا از برق و گفته اند که هرگاه رنگ این آتش [illegible] در میانه
زمینی و انسان [illegible] دیده میشود مختلف میگردد از حد حمره حقیقی که در آتش است بزیادتی
کمی و نقصان [illegible] آن چیزیکه دیده میشود در آن رنگ آتش پس حمره آتش آلات
بود بسوی او و اما آنچیز که نه طعم داشته باشد و نه لون و قابل از برای الوان و طعوم
بود پس قبول میکند از الوان اضداد [illegible] مانند سیاهی و سفیدی و آنچه در میانه
آنهاست از رنگ بود و بتوسط آن میانه شئی در طعم و بینی ذوق شناخته میشود طعم
پس ترک کردیم ما اخبار از این ارکان و حالات آنها را زیرا که ما قصد نکرده ایم
در این کتاب مستقصا از آنها سخن و هرگاه که محتاج باین قدر در مستقبل محتاج نمی بودیم
ذکر نمیکردیم او را اما اخلاط مرکبه پس از مره صفرا و دم و بلغم و مره سودا است و همه

و همه او ایا اجماع دارند بر اینکه هریک از این اخلاط اربعه صاحب طبیعت و خاصیت ولون و طعمند
اما الوان اینها ادراک میشود بچشم و اما طعومهای اینها ادراک میشود بذوق و اما طبایع اینها
که عبارت از حرارة و برودت و یبوست و رطوبت است ادراک آن ممکن است که ادراک میشود
بلون یا بطعم یا بمماسه اما خاصیت اینها ادراک میشود بفعلهای اینها که ظاهر میکردند در وقتی
که نزدیک میگردد در او بعضی اشیا از بعضی و مس میکنند بعضی بعضی را اما مره صفرا لون او
است و طعمش مرارت و طبیعتش حرارت و رطوبت و فعلش آن است که [illegible] اشیا است
و این موافق است با طبیعت هوا و خاصیت او اما بلغم لون او سفید است و طعم او [illegible]
و طبیعتش برودت و رطوبت و خاصیت او برودت و فعلش آن است که غذا
اشیا میشود و این موافق است از برای طبیعت آب و خاصیت او و اما مره سودا
لون او تیره [illegible] است و طعمش [illegible] و طبیعتش برودت و یبوست
و خاصیتش او یبوست است [illegible] است این است آنچه ذکر کرده
از طبایع ارکان و اخلاط بعد از آن قیاس کرده اند [illegible] این اشیا را قیاسی فاسد و غلط
کرده اند در آن بسبب آنچه [illegible] گفته اند که کواکب [illegible] قابل الوان [illegible]
از آن کنیم معرفت طبایع آنها را [illegible] شناخته میشود از الوان اینها زیرا که اینها
اجرام بسیطه اند و طعم از برای اینها نیست زیرا که طعم از برای هر جسمی است
مرکب از این ارکان باشد پس ما احتیاج نداریم در معرفت طبایع اینها بلون

و یبوست و فعلش احراق و این موافق است از برای طبیعت آتش اما و لون او حمره است [illegible] او علاوت و طبیعتش حرارت م

اینها بحث

ذوق و حال اینها انها را از نما و نیست از برای انکه استدلال بجوییم بر طبایع پس ادراک طبایع حاره یا
بارده یا رطبه یا یابسه اینها بقدر قبول کردن ما نیست مر الوان شود بنا بر انکه بعضی گفته است
از قول ایشان انکه طبایع اشیا کاهی ادراک میشود بلون و گفته اند که بعضی اشیا ادراک
میشود به بعضی دیگر و استدلال جسته میشود با بعضی مشاهده میکنیم و نزدیک است بر
انچه غایب است از ما دور است و اینها اخلاط و ارکان نزدیک ما اند و کواکب دورند
از ما پس استدلال میکنیم بطبیعت ارکان و اخلاط بر طبیعت کواکب زیرا که اینها اخلاط و
سایر اشیا که حادث میکردد از ارکان بالوان و سایر کیفیات انها حادث
میگردند از قوی کواکب بقدر طبایع اینها و الوان اینها پس استدلال بر طبایع انها میشود
بسبب موافقت لون انها از برای لون اینها اخلاط و ارکان پس هرگاه مشاهده میکنیم
ما لون کوکبی از کواکب را موافق از برای لون خلط از اخلاط اربعه میدانیم انکه طبیعت
ان کوکب موافق است از برای طبیعت این خلط و از برای طبیعت رکنی موافق
از برای او طبیعت و خاصیت و هر گاه لون کوکب مخالف باشد از برای لون
اخلاط اربعه ممزوجه میسازیم لون او را و قرار میدهیم طبیعت او را بقدر انچه
مشاکل لون او باشد در نزد امتزاج و گفته اند چونکه لون مره سودا خاک الوده
و تیره است و طبیعت او بارده و یابسه است و طبیعت ارض بارده و یابس
و لون زحل تیره و غبار است میدانیم انکه او موافق است از برای مره سودا و ارض

و ارض

در طبیعت برودت و یبوست و در خاصیت و فعل انید و اما مریخ پس گفته اند که طبیعت او حرارت
و یبوست است بدو جهت یکی باین سبب که لون او شبیه است بلون چهره که متحمل است از برای ...
پس حکم میکنیم بر طبیعت او بحرارت و یبوست همچنانکه حکم میکنیم بر هر که دیدیم بجهت طلوع حرارت
از تن او ... بسبب تسخین او مر جسم را و خشک کردن او مر رطوبات ... مر جسم است
اما مر زهره پس گفته اند که ما چونکه دیدیم لون او در بیاض صفره است و این لون مخالف است از
برای الوان طبایع مرکبه ممزوج کردانیدیم لون او را و نسبت دادیم طبیعت او را بسوی
ان چیز که مشاکل لون او باشد در نزد ممازجه اما صفره که در او است شبیه است لون او بلون
مره صفرا را نسبت دادیم او را بسوی حرارت و بیاضی که در او است چونکه شبیه است در الوان او
بلون بلغم نسبت دادیم او را بسوی رطوبت و چونکه معتدل است در او بیاض و صفره نسبت دادیم
طبیعت او را بسوی حرارت و رطوبت معتدله و این موافق است از برای طبیعت دم و هوا
و خاصیت و فعل انید و اما مشتری پس گفته اند که چون که دیدیم لون او را شبیه به بیاضی که مشوب
بصفره قلیله باشد ممزوج کردانیدیم او را چنانکه ممزوجه کردانیدیم طبیعت زهره را و حکم کردیم
که طبیعت مشتری رطوبت و حرارت معتدله است و این موافق است از برای طبیعت دم و هوا
و از برای خاصیت و فعل انید و اما قمر را گفته اند که چون دیدیم رنگ او بیاض است و در او
کمودتی است نسبت دادیم طبیعت بیاضی که در او است بسوی رطوبت و کمودتی که در او است نسبت ...
و گفتیم طبیعت قمر برودت است و رطوبت و این موافق است از برای طبیعت بلغم و آب

واما عطارد را گفته اند که چون دیدیم او را که بهر از برای الوان زیرا که سرخ مختلطه
وب است و فلک او در مراتب وب است که برخلاف این دو لون مرتبه و جمله اینها ظاهر میکرده
در اوقات مختلفه در حالتیکه او از افق بر کنار ارتفاع است میگوییم اینکه عطارد بسبب قبول
کردن او الوان مختلفه را مختلف الطبیعه است زیرا که یافتیم این الوان را که بیشتر بغبره که لون
ارض است پس گفتیم که طبیعت عطارد موافق است با طبیعت ارض که او یبوست اقرب ازینها طبیعت
پس چونکه قرار دادند علما و اصحاب صنعت نجوم طبایع کواکب را بر این حال از جهة الوان نظر کرده اند
بسوی طبیعت هر کوکبی پس چونکه دیده اند کوکبی که طبیعت او حرارت است و رطوبت
که طبیعت او برودت است و یبوست گفته اند از این طبیعت مقتضی کند و خف و در نشو و حرارت
است و نامیده اند او را سعد و نظر کرده اند بسوی هر کوکبی که طبیعت او حرارت و یبوست
یا برودت و یبوست است پس گفته اند که این مقتضی طبیعت تلف و دمو است و نامیده اند
او را نحس و هر کوکبی که مختلف الطبع باشد او را با سعود سعد نامیده اند و با نحوس نحس پس
چونکه طبیعت زحل برودت بنابر آنچه ایشان گمان کرده اند بارد و یابس است و طبیعت مریخ
حار و یابس است قرار دادند اینها را نحس و چونکه طبیعت زهره و مشتری حرارت
و رطوبت است و طبیعت قمر برودت و رطوبت است نامیدند اینها را سعد اعظم
چونکه مختلف الطبیعت قرار داده اند او را با سعد سعد و با نحس نحس اما شمس
طبیعت او را موافق یافته اند طبیعت مریخ بحرارت و یبوست مگر اینکه

صنعت م

اینکه ایشان یافته اند او را کوکب نهاری و طبیعت نهار رسیده است پس قرار دادند
او را نحس در بعضی اوقات و سعد در وقت دیگر این است آنچه گمان کرده اند علما و اصحاب صنعت
نجوم در طبایع کواکب و علل اینها در سعد و نحس و ممتزج اینها و بیان کردیم در چند رد که ما کرده ایم بر کسیکه گمان
کرده است که اینها در طبایع کواکب سعد و نحس اینها تحقیق که ذکر کردیم ما در فصل پیش از این آنچه
گمان کرده بودند اصحاب صنعت نجوم از طبایع کواکب و سعدها و نحسها و ممتزج اینها را و اینکه
اینها را از الوان کواکب شناخته بودند در حینیکه قیاس کرده بودند این الوان را بالوان ارکان
اربعه پس رد میکنیم ما بر ایشان این قول را که بیان رد بر ایشان است که میگوییم لون زحل مخالف
از برای لون مره سودا و از برای لون ارض زیرا که زحل صافی اللون است و این مخالف است از
برای این دو لون که تشبیه کرده بان لون زحل را اما مشتری پس از لون صفرت نسبت داده
نمیشود بسوی بیاض زیرا که لون ابیض هرگاه ممزوج با و نشود بعضی الوان دیگر تغییر میکند
از حد بیاض بسوی این لون که مخلوط با و شده است اما زهره در لون او زرقه ظاهر است
پس شباهت به بیاض ندارد اما مریخ اگر چه باشد حرارت و یبوست طبیعت او
بسبب شباهت لون او بنار پس البته لون شمس سرخ تر است از لون مریخ و
سزاوارتر این بود که لون لون شمس شبیه تر باشد بنار و حال آنکه ما بینیم که خوب است
اما عطارد و هر چند او را مختلف اللون می بینیم لیکن این بسبب آن نیست که مختلف
الطبیعه است بلکه آن بسبب است که ما مشاهده میکنیم او را در وقتی که قریب به افق است

و در میانه ما واو در وقت رؤیت بکرات مختلف است اما قمر نسبت دله میشود لون او لون
بیاض مگر از جهت عدم حاسه بصر آنجا که دیدیم آنست که میگوییم سزاوار آنست که قیاس
کرده شود شیئی بسوی آن چیزی که از جنس او باشد و بغیر جنس خود قیاس نشود و چون اجسام ارضیه
مرکبند از ارکان اربعه و اجرام کواکب از اینها مرکب نیستند بلکه بسیطه اند پس سزاوار اینست
هیچیک از اینها بدیگری قیاس نشوند و قرار داده نشود طبیعت اجرام علویه بحرارت و برودت
و رطوبت و یبوست مثل طبیعت اجسام ارضیه بسبب اتفاق در لون و جهت دیگر آنست که میگوییم
ما که طبیعت هیچ جسمی از اجسامی که در تحت فلک قمر است و از اجرام کواکب بلون او نمی‌دانیم
~~میگوییم اینها~~ و دلیل بر اثبات این میگوییم بقیاس ... از اشیائیکه موجود اند در تحت فلک
قمر میگوییم که ما می‌بینیم جسمهای که بعضی با بعضی اتفاق در لون مانند و چنانکه لون هر دو
بیاض باشد یا سواد یا حمره یا سایر الوان و می‌بینیم بعضی آنها را که مختلف اند از برای بعضی در طبیعت
و خاصیت چنانکه می‌بینیم که برف و نوره رنگ هر دو سفید است و طبیعت برف سرد است
و طبیعت نوره حار است و می‌بینیم صبر و کلنار رنگ قرمز و طبیعت کلنار بارد است
و طبیعت صبر حار است و چیزهای ... که ذکر کردیم بسیار است پس همچنانکه مختلف است
طبایع بعضی از این اشیا با بعضی دیگر همچنین مختلف است خاصیتهای اینها و هرگاه اشیا با الوان
خودشان مدرک میشوند و دو جسم با یک لون دیده میشوند سزاوار آن بود که طبیعت
و خاصیت آنها نزد ما مختلف نشود پس باطل شد بهمین جهت اینکه ادراک شود طبیعت شیئی از اشیا

باب فی خاصیت انها

از اشیائیکه موجود اند در تحت فلک قمر با الوان طبایع کواکب با طبیعت خاصیت اینها با الوان اینها
و جهت چهارم آنست که میگوییم ما که از چه جهت گمان کرده اند که زحل و مریخ نحسند و حال آنکه
طبیعت اینها در نظر ایشان موافق است با طبیعت دو رکن از ارکان اربعه که خارج از فضا است و با طبیعت
دو خلط از اخلاط که آن مره صفرا و مره سودا است و اینها دو رکن و دو خلط سبب کون و حیوة
و نشو اند و هر چیزیکه در نزد ایشان از جنس طبیعت کون و حیوة باشد سعد است پس چرا گمان
کرده اند اینکه زحل و مریخ نحسند پس انکار کردیم اینکه بعد با نحوست مریخ
و زحل بخاطر آن ذکر کرده اند و نزد ما دلیلی در خصوص سعد و نحس بودن
و طبایع اینها اینست ان شاء الله تعالی فصل چهارم در شرح ... سعود و نحوس ...
هر رسته که عادت حکما اولین آن بوده است که ثابت میکردانیده اند از برای هر شیئی از اشیاء موجوده
طبیعیه که در تحت فلک قمر باشند سعادت و نحوست و اینها را بآن منسوب میداده اند اما آن
چیزهایی که از قبیل اتفاق و کون و اعتدال و ملائمت و ... و امتزاج ارکان و ترکیب اینها در
اشیاء طبیعیه و بقاء اشخاص و سلامت اینها و حسن اینها و قوت اینها و النفسیه و تمیز
و موفقیت و فواید ... و جاه و عزت و ... و نعمت و لذت و سایر آنچه از این جنس
باشد ~~بهجت اینها و نسبت~~ اینها را سعادت نامیده اند و اما آنچه از قبیل فساد تالیف و
ترکیب و افراط و تلف و قبح و ضعف و امراض و زمانات و فقر و ضعف
و ذل و هموم و ... و کد و تعب و هر چیزیکه از این جنس باشد بهجت ... نحوست

نامیده اند و ما چون پس از این دانستیم کیفیت حرکات کواکب سبعه را که آن در این عالم ارضی
که متصل‌اند بآنها بطبیعت پس اکنون میگوییم که ما مرتبه‌ایم از برای هر کوکبی از کواکب سبعه
نفسی و کانات مختلفه و نیست این مگر بسبب کثرت افلاک او و اختلاف حالات افلاک
اما هر کوکبی پس حرکت ذاتی او حرکتیست طبیعیه مستویه و زیاد نمیگردد حرکات او در بعضی
وقتی از اوقات بر حرکت او در وقت دیگر مگر آنکه هر یکی از آنها هر چند حرکت او فی نفسه
حرکتیست مستویه لیکن حرکت او در فلک تدویرش و حرکت فلک تدویرش در فلک خارج مرکز او و حرکت
فلک خارج مرکز او در فلک البروج مخالفت از برای حرکت قمر از کواکب سبعه و اینها بعضی بعضی مخالفند در بزرگی
اجرام و صغر آنها و اختلاف الوان آنها بسبب جاری افلاک بعضی از آنها از بعضی و دوری
یا نزدیکی آنها از ما پس بسبب مخالفت حالات بعضی از آنها با بعضی میدانیم آنکه از برای
هر کوکب طبیعتیست و خاصیتی خلاف طبیعت و خاصیت غیر او از کواکب اما طبایع
کواکب پس فلاسفه ذکر کرده اند که آنها اجرامی اند کروی و بسیط و طبیعة الحرکة
مستدیره اما خاصیت هر کوکب از آنها را شناخته اند بآنچه حادث میگردد از قوتهای
حرکتهای آنها در تفصیل انواع مختلفه از اجناس و در ترکیب اشخاص مفرده طبیعیه
که مخالفند بعضی آنها مر بعضی را [illegible] در کون و فساد اینها پس نامیده اند آنها را
ببعض این انفعالات سعادة و ببعض دیگر اینها نحوست بآن نحو که ما ذکر کردیم
پس سعادة که موجود است در نزد ما در این هنگام از خاصیت حرکات کواکب است

است نه از طبیعت آنها زیرا که آنها حکما فی حیث الطبیعة نه سعدند و نه نحس و نامیده میشود بالعادت
و نحوست بسبب آنچه ظاهر میگردد از خاصیت هر یک از آنها در این ارکان اربعه که متصلند بآنها بطبیعت
و از این جهت گفته اند حکما آنکه مطبوعات غیر از طبایع است و بمطبوع استدلال میجوییم بر طبایع و آنکه
بوده اند اشخاص انواع حیوان و نبات و معادن در طبایع بالقوه و مطبوع بالفعل و آنکه و پیدا شده
تفصیل انواع مختلفه از اجناس و ترکیب طبایع اربعه در اشخاص انواع طبایع حاصل میشود
بقوتهای حرکتهای ستاره [illegible] پس هرگاه کواکب بقوتهای حرکتهای خویش فعل
کنند بر تفصیل انواع از اجناس و اتفاق طبایع و ترکیب آنها در اشخاص طبیعیه مفرده
پس متصف بسعادت و نحوست میگردند زیرا که انسان و بهیمه هر دو در جنس و طبایع
در قوة مساوی بودند و از برای هیچیک بر دیگری فضیلتی نبود و فرقی نبود پس مطبوع
شدند و مرکب گردیدند و تفرقه حاصل شد بآنها صورتها و اشخاص اینها از قوتهای
حرکتهای کواکب و گردید انسان مخصوص بنعمت و لذة و فهم و معرفت اشیاء ماضیه و مستقبله
و بهیمه مخصوص بکد و شقا و جفا و عنا و قبح پس بانفعالات متصف شده اند بسعادت
و نحوست و بسبب آنکه از قوتهای اینها حاصل میشود تفصیل اشخاص انواع مختلفه
بسبب اختلاف حالات آنها همچنانکه این موجودات در مخالفت بعضی از اشخاص حیوان
و نبات و معادن بعضی با بعض در حسن و قبح یا قوة و ضعف یا جودة و رداءت
یا خوشبو و بدبو یا ضار بودن او از برای حیوان یا نافع بودن و سایر

مختلفه متصف میشود بسعادت و نحوست اما اختلاف کیفیات اشخاص بعضی با بعضی حاصل میگردد
بیکی از سه چیز اول انها بسبب اختلاف حرکت کواکب است در اوقات دوم بسبب
اختلاف حرکت کواکب است در وقتی بحرکت غیر او از کواکب و غیر آن وسیم بسبب اختلاف
مقدار قبول ارکان اربعه و انفعال انها است از اینها در اینوقت زیرا که اثبات
حادث میکردند از حرکت کواکب در این ارکان بقدر حال … و حرکت … نیز باشد
و بقدر قبول این منفعلات از انها پس در وقتیکه قبول میکنند این منفعلات از کواکب
تمام و اتفاق را کواکب سعد در انوقت سعید و این اشیای منفعله … از حرکت انها شده اند
سعیده گویند و در وقتیکه قبول میکنند این اشیا از کواکب خلاف تمام و اتفاق
را انها را نحس و این اشیا را منحوسه میگویند پس ظاهر شد از برای ما اینکه در کواکب
فلک سعود و نحوس پیدا شد و اینکه از سعادت و نحوست بعضی یافت میشود در تعقیب انواع مختلفه از
جنس واحد و بعضی یافت میشود در ترکیب شخص از اشخاص از تشخص این نوع است فصل چهارم در
تحقیق که ذکر کردیم ما در فصل پیش از این اینکه در فلک سعدها است و نحسها پس الحال دانیم
اینکه بدانیم که کدام یک از انها سعدند و کدام یک نحس پس میگوییم که ترکیب شخص
حاصل میگردد در نزد ما باعتدال طبایع و اعتدال طبایع حاصل میشود باعتدال زمان
و اعتدال زمان حاصل میشود با آنچه حادث میکردد از قوت … تاثیر حرکات بعضی کواکب
در ان زمان این اعتدال پس انچه از کواکب اعتدال نسبته میشود با و بر اعتدال زمان و کون …

حیوة

حیوة در اینعالم سعادت و آنچه از اینها از انجمله است که اعتدال حاصل شود با و بر افراط زمان بحرارت
و برودت و برضد و تخفیف و شبه اینها پس ان نحس است … جهت شناخته اند اوایل
کدام کوکب سعد است و کدام نحس و کدام ممتزج و کدام حار و کدام بارد و کدام رطب و کدام یابس
و کدام مذکر و کدام مونث و کدام شبی و کدام روزی و سایر آنچه نسبت داده میشود بسوی
اینها و نیز میدیده میشود با … کواکب بسبب آن چیزی است که یافته اند از قوتهای حرکتهای انها
در اینعالم در حالات ازمنه باعتدال و صلاح یا بافراط و فساد زیرا که انها … نفسها یا
حادث کننده حرارت و یا برودت و یا رطب و یا یابس و یا نهاری یا لیلی یا شیئی از اشیاء موجوده در تحت فلک قمر
اما آنچه ظاهر میشود از افاعیل انها در ازمنه در بلدان … جهت است که … الا چیزهایی است
در فصل خزان که متفرد شدند کواکب با ان و … کما کرده اند شناخته اند اما جهت متفرد شدن با ان کواکب پس ان مانند
زحل است هرگاه مستولی شود بدلالت بر سنه از غیر نظر کواکب … مریخ بسوی او پس سردی
زمستان از حد میگذرد … میکند در بلاد ترک و در عامه شهرهای شمالیه … هلاک …
میکردد در انها حیوان و نبات و … و شدت بهم میرسد زمستان برودت …
از برای اهل … هرگاه صاعد باشد در فلک اوج خود اما بلاد دیگر شدت حرارت
باشند پس … سنه که مستولی شود بر او زحل … کم میکردد حرارت هوای آن
و سرد میکردد و نیکو میشود و قوت میدهد … اشیاء از حیوان و نبات و معتدل میکردد مزاج
انها و نیکوتر هوای ایشان و اعتدال او وقتی است که … بود اما مریخ

پس هرگاه او مستولی شود بر سنه بدون نظر زحل یا غیر او از کواکب سفلی او پس در فصل زمستان
بلدان شمالی برودت کم بود در بلاد بارده شمالیه و گرم میشود هوای ایشان بسبب زیادتی حرارت
و معتدل میگردد مزاج حیوان و نبات در آن بلاد و گاهی حاصل میشود در آنها [illegible] هرگاه
مریخ [illegible] در فصل شتا در بروج شمالیه بود و اما بلدان جنوبیه پس آنها در این سنه
در فصل تابستان بسیار گرم شوند و فاسد شود مزاج حیوان و نبات در آنها و هلاک شوند
از شدت حرارت و گاهی تغییر میکند هوای ایشان بحرارت هرگاه مریخ در فصل تابستان
در بروج جنوبیه بود و چونکه ذکر کردیم ما پیش از این اینکه انتقال شمس در ارباع فلک
حاصل میگردد انتقال زمان و اینکه فصول سنه که مختلف میگردند فصول سنه دیگر بسبب
مشارکت کواکب است از برای شمس پس زحل هرگاه با شمس بود در بعض بروج او
بدون نظر مریخ یا غیر او از کواکب سفلی او میافزاید در برودت شتا و طول او
و سبب است که بسیار میگردد در او وزیدن بادهای شمالیه که بسیار سرد باشند و
در آن زمستان حیوانات و نباتات فاسد شود خاصه در ناحیه شمالیه و همچنین است هرگاه زحل
صاعد باشد و هرگاه همچنین باشد با شمس در تابستان در بعض بروج بود کم میگردد
حرارت هوا و میافزاید در برودت شتا و زمان تابستان کم میگردد خاصه هرگاه
زحل صاعد بود اما مریخ پس اگر با شمس در فصل تابستان در بعض بروج
بود بدون نظر زحل یا غیر او سوی شمس آن تابستان بسیار گرم شود و دراز گردد

و موجب فساد کند

و موجب فساد شود خاصه در نواحی که در آنها پیش از حمل باشند تا سرطان و شدید تر وقتی
است که مریخ [illegible] بود و هرگاه مریخ چنین باشد با شمس در فصل زمستان بدون نظر زحل که مذکور شد
کواکب سفلی او آن زمستان کم باران و کوتاه و بسیار باشد در او وزیدن بادهای جنوبی اما مشتری
پس او هرگاه ممزوج گردد با شمس در بعض از فصول سنه و ناظر باشد و همچنین از کواکب معتدل
گردد هوای آن فصل بحرارت و رطوبت که تکوین و نشو شود و بسیار بود در او وزیدن بادهای
شمالیه معتدله مقویه از برای حیوان و نبات و همچنین است حال او در سنه هرگاه مستولی شود
بر او اما زهره پس آن هرگاه ممزوج با شمس شود در بعض از فصول سنه و ناظر باشد و همچنین
از کواکب پس اگر این در فصل زمستان و بهار بود تعدیل برودت کند و رطوبت در او پیدا
آید اما [illegible] در تابستان و پائیز پس [illegible] کم گردانند [illegible] و همچنین است حال
او در سنه هرگاه مستولی بر او گردد اما عطارد پس او هرگاه ممزوج با شمس گردد در بعض
فصول سنه و ناظر باشد و همچنین از کواکب دیگر است [illegible] هوای آن فصل بسیار
بسیار [illegible] و تغییر یابد بسبب بادها و [illegible] که در جنس [illegible]
اعتدال آن فصل کم گردانند [illegible] و همچنین است [illegible] در سنه هرگاه مستولی بر او گردد
اما قمر پس او در ربع اول ماه حار و رطب است و در ربع دوم حار و یابس و در ربع
سیم بارد و یابس و در ربع چهارم بارد و رطب و او در [illegible] خود در یکماه
تمامی حرکت [illegible] طبع فصول سنه شمسیه و ممزوج میگرداند بعض از آنها بعضی

وتقویت میدهد آنها را و تعدیل میکند طبایع بسبب آنکه حیوانات و نباتات تابع او باشند و هرگاه او مستولی
بر سنه باشد یا ممزوج الشمس گردد در بعضی فصول خواهد بود هوای ربع سنه در حرارت
و رطوبت و حرارت و یبوست و برودت و یبوست و برودت و رطوبت همانگونه که
ما ذکر کردیم از حال او در ارباع یکماه و گروهی گفته اند که قمر از اول ماه تا باستقبال طبیعت
او سخونت است و رطوبت و بعد از امتلاء تا آخر ماه طبیعت او رطوبت است و برودت
و نیز گفته اند که هرگاه قمر مستولی شود بر سنه نصف اول سال حار و رطب بود و نصف دوم
بارد و رطب بود و قول اول صوابتر است زیرا که دلالت قمر بر تغییر ارباع ماه و سال موجود است
در وقتیکه او مستولی بر یکی از آنها شود و نه آنکه با ممزوج الشمس گردد پس چونکه زحل
و مریخ در ازمنه هرگاه مستولی بر آنها باشند برودت مفرط یا حرارت مفرط بود
و هر زمانیکه این دو رکن بحد افراط رسیدند باعث اهلاک حیوانات گردند پس ثابت
آمدند تا را نحس گفته اند بعلت آنکه هر چند در بعضی مواضع از اثر برودت
و حرارت آنها تا اعتدال حاصل میگردد لیکن آن اعتدال از خاصیت فعل ایشان
نیست حقیقةً اما نحوست زحل بیشتر است از مریخ زیرا که او سرد و خشک است
و برد و یبس ضد حیوانات اند و مریخ هر چند در حرارت و یبوست مفرط است
لیکن مضرت او کمتر از مضرت زحل است زیرا که قوام حیوان بحرارت
و رطوبت است پس معلوم شد که زحل نحس تر از مریخ است اما شمس

پس

یافت اند از فلک

پس خاصیت او فعل ازمنه و ترکیبات است معدلات کردن بر حیوة عامه کلیه
در جنس است پس با همین سبب او را سعد گرفته اند اما قمر پس او در یکماه دوران میکند
بروج و حرکت میدهد چهار فصل سال را و اعتدال مزاج او طبایع را قوت میدهد
آنها را و فعل میکند در آنها در یکماه آنچه شمس فعل میکند در یکسال و با این سبب او سعد گرفته اند
و سعادت شمس ظاهرتر و قویتر از سعادت قمر است و سایر کواکب است که در فلک اند
بسبب افعال که پیش از این ذکر کردیم اما مشتری خاصیت فعل او در ازمنه اعتدال است
و وزیدن بادهای ملایم معتدل نمودن طبایع اما زهره خاصیت فعل [illegible] است پس ایشان
را با چنین علت سعد گرفته اند اما عطارد چون خاصیت فعل او در ازمنه آن است که تغییر میدهد
آنها را بحدوث بادها و [illegible] یبوست و ثقل غیب زد آنها را از طبیعت اعتدال او
سعد گرفته اند لیکن بسبب بسیاری اختلاف فعال او در رجوع و استقامت و سرعت حرکت
و بعضا آنکه فعل او در ازمنه تغییر دادن افعال است بوزیدن بادها و حدوث یبوست
قلیل و بادها [illegible] زود حرکت کند و از حالی بحالی منتقل گردند و یبوست [illegible]
رکنی است که بر انفعال و اختلاف تغییرات از هر رکن مانع چنانکه ما ذکر کردیم در
قول قدیم [illegible] ممتزج [illegible] بهر چیزی که مقابل او گردد از بروج [illegible]
کواکب و [illegible] متغیر [illegible] طبیعت آنها و ثقل [illegible] با آنها [illegible]

و قابل مقترن م

در ازمنه اعتدال و ترطیب م

قرار دلها اندم عطارد ۱۲

دگفته اند که عطارد با سعدها سعد است و با نحسها نحس و با مذکر مذکر و با مؤنث مؤنث

و با کواکب نهاریه نهاری و با لیلیه لیلی و او در هر برجی و با هر کوکبی مثل طبیعت آن برج و کوکب

میگردد و فعل او مثل آن آید پس هرگاه عطارد در برجی تنها باشد و هیچیک از کواکب

با او ناظر نباشند پس او ظاهر میگرداند خاصیت خویش را و سعد میگردد مگر اینکه قبول

میکند طبیعت آن برجی را که در اوست از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و چونکه

این معلوم شد خواستیم که بدانیم که کدام یک از این کوکب سعدتر باشد و قویتر اند پس یافتیم زهره

و عطارد در اسفلیین و شهرت آن زهره از شمس چهل و هفت درجه و چند دقیقه و دوری آن

از عطارد بیست و هفت درجه و چند دقیقه و یافتیم احتراق عطارد بیشتر از کواکب دیگر و یافتیم

مشتری سعد علوی که دوری میگردد از شمس یکصد و هشتاد درجه پس یافتیم از برای مشتری

دو خاصیت قوی که از برای زهره و عطارد یافت نبود اما خاصیت اول آن است

که علوی است اما خاصیت دوم آن است که دوری میگردد از شمس یکصد و هشتاد درجه پس

چون اینها و فضیلت بود در آن یافتیم دانستیم که سعدتر سیارات است اما زهره

پس فوق عطارد است و دوری او از شمس بیش از این است و احتراق او هم

کمتر است پس سعادت زهره بعد از سعادت مشتری باشد و فوق عطارد

واز بین دانسته شد که کدام یک از اینها سعد اند و کدام نحس و کدام ممتزج

و اینکه شمس سعد [illegible] است از کواکب و از قمر و لوازان

لوازان مشتری و لوازان زهره و بعد از آن عطارد و اینکه زحل نحس تر از مریخ است

و اینکه از برای هر یک از اینها خاصیتی است در دلالت اما لیبان ری از آنچه ذکر کردیم

کرده اند در این فاش شده اند سعدها و نحسها را تجربها و اینکه سعادت و نحوست

که از برای کواکب است اختلاف بهم میرسد زیرا که زحل و مریخ هر چند نحس اند بسبب

حرارت مفرط و برودت مفرط ایشان در بعضی مواضع لیکن حادث میگردد از

ضد آنها وقتی در غیر آنها وقت اعتدال پس داخل میشوند در طبیعت سعود

از برای آنکه میکنه معتدل میگرداند هوای ایشان و سعود هر چند فعل آنها اعتدال است

در فصول سنه و ایشان بسبب فعل خویش سعد اند لیکن ممکن است که حاصل میگردد از برای

آنها حالات مختلف پس داخل میشوند در طبع نحوس بسبب این حالات زیرا که

کواکب در یکوقت حرکت میکنند و منتقل میشوند حرکت ایشان از موضعی بسوی موضعی

دیگر است میشود با بعضی موضعی از مواضع و صعود میکنند در بعضی افلاک خویش و هبوط

و در بعضی دیگرها بطء و اختلاف دارد حالات ایشان اختلاف بسیاری

از جهت طبیعت بآن نحو که ذکر کردیم و ذکر خواهیم کرد و سعود و نحوس ممکن است که

هر یک در یکوقت فعلهای مختلف میکنند از سعادت و نحوست بسبب اختلاف حالات

طبیعیه که از برای ایشان است در یکوقت و ممکن است که سعدها فعل نحسها میکنند و نحسها فعل

سعدها را در بعضی مواضع بسبب انتقال ایشان از حال خویش بسوی خلاف این حالت

و دیگر ظاهر میکردد از فعلهای اینها از سعادت و نحوست از خاصیت دلالت کواکب است نه از
طبیعت انها و هرگاه سعادت کواکب و نحوست انها بطبیعت انها بودی بایستی دلالت شمس بر چیزهای
بسیار بودی که مریخ بر انها دلالت نماید و بایستی نه سعد سعد باشد و نه نحس نحس هرگز و بایستی منتقل نشوند سعدها بسوی
نحوست و نه نحسها بسوی سعادت و حال انکه چنین نیست زیرا که شمس سعد است و مریخ
نحس و سعد گاهی منتقل میشود بسوی نحوست و نحس گاهی منتقل میکردد بسوی سعادت
و کواکب [illegible] سعادت و نحوست را بطبیعت خویش نمیکنند بلکه انها را بخاصیتی میکنند
پس هرگاه کواکب سعد در بعض اوقات اثر نحوست بکنند و نحسها در بعض اوقات
اثر سعادت و بعض اوقات فعل میکند کوکب واحد در وقت واحد اشیاء مختلفه
و نظیر و قیاس این [illegible] در نار است زیرا که او بطبیعت خویش حار و یابس است و
خاصیت او احراق است پس هرجا که پیدا شود ظاهر میشود [illegible] حادث میکرداند با
انها این خاصیت فعلهای بسیاری را خلاف احراق پس هرگاه بی ارد
احراق بطبیعت خویش باید که هر چیزی یابس محرق باشد و یافت نشود از برای
انها فعلهای بسیار و ما میبینیم خلاف این را زیرا که نار در وقت واحد
گاهی ترطیب میکند و سرد از اند و تسخین میکند و به تحلیل میبرد و جمع میکرداند
و منعقد [illegible] و تفریق میکند و ترطیب و گداز اینده و جمع و تعقید خلاف
احراقند و این اشیاء را بعض اوقات بجا میآورد اتش در یکوقت در شیء مختلفه

دلالت و انواع کم طبیعت ... بود است گرم و خشک است ... فعل

خاصیت خود

بر قدر قبول این شخص مختلف او

بر قدر قبول این اشخاص از برای فعل نار و بر قدر قرب شیء ها یا بعد انها از ان و باشد که فعل میکند
نار این را در شخص واحد در وقت بعد از وقت و همچنین است ثلج زیرا که خاصیت حقیقیه او
تبرید است و باشد که حادث میشود از فعل او تسخین زیرا که هرگاه که انداخته شود ثلج در
بعض اعضای حیوان پس او سرد میکرداند او را و حبس میکرداند منافذ او را و چون
منسد شود ازاله بخار بسوی خارج پس متکاثف میکردد حرارت در ان عضو پس گرم میکرداند او را پس
ظاهر کردید از فعل شمس [illegible] دو چیز متضاد و ان تبرید است و تسخین باهم در یکوقت یکی از خاصیت
حقیقیه و دوم از فعل این خاصیت است و گاهی یافت میشود مثل این خاصیات از برای
جسمهای بسیار و همچنین [illegible] سعادت و نحوست از خاصیت فعل کواکب است نه از طبیعت انها
و از انجهت است که کوکب واحد فعل میکند بخاصیت خود در وقت واحد اشیاء مختلفه
از سعادت و نحوست و باشد که فعل میکند این را در وقتی و ان را در وقتی و این خاصیات که
از برای کواکب است در سعادت و نحوست ~~از خاصیت فعل کواکب است نه از طبیعت انها~~
بر دو وجه است یکی خاصیت حقیقیه ایست که متغیر نمیکردد و دلالت کواکب بر انچه دلالت
میکند با خلاف با خلاف حالات او و دیگر انست هر چند اصل بخوبی این خاصیت و ان
فعل سعود است سعادت را و فعل نحوس است نحوست را و تفصیل انواع از اشخاص
و تفصیل اشخاص از انواع و کیفیت ترکیب انها را پس این انها غلبه سعادت
و نحوست یکی از برای کواکب است در این اشیاء متغیر نمیکردد هرگز زیرا که دلالت

مختلفه که از برای کواکب است در هر وقتی هر چند سبب میشود از برای تغییر مزاج نطفه‌ها و نباتات و معادن
از حالی بسوی حالی لیکن نیست در قوتهای اینها اختلاف تبدیل انواع را بسوی غیر او
حتی اینکه متکون گردد از نطفهٔ انسان غیر انسان و نه از نطفهٔ فرس غیر فرس و همچنین است
سایر حیوان و نباتات منقلب نمیگردند از نوعی بسوی نوعی بسبب اختلاف حالات اینها
کواکب لیکن ~~اینها~~ متغیر میگردد حالات نطفه‌ها بسوی صلاح تألیف و مزاج و ترکیب
و بسوی فساد اینها یا بسوی قوه و ضعف یا سایر کیفیات و دویم خاصیت مختلفه
ثانیهٔ ایشان ۲ که بکار برده میشود در صناعت احکام نجوم و آن خاصیتی است که دلالت میکند بر آن کوکب از
سعادت یا نحوست بسبب مختلف شدن حالات او از کیفیات مختلفه که ثابت است از برای او اشیاء
معدوده از کون و فساد و قبح و ... و طول و قصر و سمن و هزال و بیاض و سواد و غنا و
فقر و جاه و سلطنت و نحوست پس گاهی دلالت میکند کوکب سعد ~~بر سعادت~~ در بعض اوقات
بر نحوست در انجمن و دلالت میکند کوکب نحس در بعض اوقات بر سعادت در انجمن بر
اختلاف حالات کواکب و بروج که کواکب در آنها است در تشریق و تغریب و تذکیر
و تأنیث و سایر حالات مختلفه که از برای آنها است و در اینجا ~~نیست~~ میشود انتقال کواکب
از سعادت ۲ ~~پس اندر حالتی که از برای او تمام است این حال ثابت است~~ و مثال این — بسوی نحوست و از نحوست بسوی سعادت بآنها و این چنین دلالتی که از برای اینها است ثابت است همیشه
آن است که زحل خاصیتش نحوست است مگر در وقتیکه بوده باشد در روز فوق الارض
و مشرق و صاحب الحال در ذات شده مکان ... از جهت خویش که مشتعل میگردد
بسوی طبع سعد پس دلالت میکند بر سعادت

میگردد بطبع سعود پس دلالت میکند بر سعادت و هر زمانی که در روز بر این حالت باشد که ذکر دادیم
دلالت او بر سعادت ثابت است از برای او و همچنین سعود هر گاه ... گردند بسوی طبع
نحوس دلالت میکنند بر شر از مکروه پس اینها هر زمانی که باین حالت باشند که ما گفتیم آن خاصیت
گذشته ثابت است از برای اینها پس خاصیت کواکب ثابت است از برای آنها و همچنین است
همه خاصیتها زیرا که شیء هر گاه موجود باشد خاصیت او موجود باشد با او پس هر گاه کواکب
موجود باشند بطبایع خویش خاصیت آنها در دلالت بر سعادت یا بر نحوست موجود باشند
با آنها و هر چه بعد از این ذکر کنیم و بگوییم که کواکب بطبایع خویش دلالت دارند بر سعادت یا بر نحوست قصد میکنیم بآن آنچه دلالت بر آن میکنند بخاصیت خود خویش هم
اما فرق کواکب در اشیاء سعادت و نحوست را بر دو وجه است اول آنست که دو کوکب دارای
قوتهای اینها در وقت واحد در شیء واحد سعادت و نحوست با هم مانند تفضیل دادن
ایشان انواع کثیره مختلفه را از جنس واحد در وقت واحد و دویم آنکه بعض از نوع
از غیر خودشان مانند تفضیل دادن آنها اشخاصی را بسیاری از نوعی واحد در وقت واحد
و بوده باشند بعض از آنها افضل از غیر خویش و دویم آن است که ظاهر میشود از برای کوکبی
واحد در وقت واحد سعادت و نحوست در دو چیز مختلف چنانکه موجود است از زحل
زحل هر گاه مستولی شود بر سنه در بعض اقالیم ببرد مفرط را ... و دیگر آنکه عقد
و گاهی فاسد میکند ثمار اینجا را در یکروز و یکشب زیرا که هر گاه اوج در بعض از موضع
فلک باشد پس او از برای قومی در مکان زمان آن ... است و از برای دیگران در مکان

لیکن ایشان نسبت پس دلالت میکند از برای انگروهی که در مکان نهار از جهت [برای] ایشان وقت سعادت
هر شئی را و از برای انگروهی که در مکان شب از برای ایشان وقت نحوست هر شئی از شب و روز
پس دلالت کرد در وقت واحد از برای یکی سعادت و نحوست هر شئی خلاف انچه دلالت از اینجا و کرده از ه
کرد از برای دیگران و سیم انست که حادث گردد از قوت کواکب سعادت و نحوست
در وقت مختلف بحسب احوال مختلف مثل انکه ظاهر میگردد از قوت شمس و کواکب زیرا که اینها
هرگاه میل کنند بسوی نوعی چیزی از نواحی سماوات او شوند در بعض اوقات سمت پس
میکرد فعل اینها در این موضع و هرگاه میل کنند و دور شوند از سمت این موضع زایل
میکرد فعل اینها از ان موضع و ظاهر میشود در ناحیه دیگر که ایشان در سمت شده اند
یا نزدیک باو شده اند و چهارم انست که کوکب سعد باشد که بی مراد شود خاصیت
مثل فعل نحوس و نحس با خاصیت نیکی باشد که بی مراد شود فعل سعود و
واین بر دو وجه است یکی از انها چنانکه ذکر کردیم ان چیزهائی است که حادث میشود از انها در ان
در بعض مواضع حرارت مفرط و در بعض انها اعتدال و دوم خلاف حالات انهاست
در ذات انها و در برجهای انها و پنجم انست که اختلاف تکوین اشیا حادث میشود
باختلاف حرکات انها که یافت میشود در نزد ما و از جهت انکه حرکات انها طبیعیه است
اشیائی که حادث میشود از قوتهای حرکتهای انها طبیعیه است و اما سعادت و نحوست
که حادث میگردد در این اشیا [illegible] از خاصیت اینهاست پس لازم است حاصل گردد
از برای هر کوکبی پنج

از برای هر کوکبی پنج خاصیت پس چون ظاهر شد از برای ما معنی خاصیت کواکب و اینکه کدام
یک سعد هستند و کدام نحس و کدام ممتزج و اینکه از برای سعود هست که ظاهر میکرد فعل
نحس فعل نحوس و از برای نحوس فعلها مثل سعود و اینکه سعادت و نحوست از خاصیت انهاست
و اینکه اشیائیکه حادث میگردند از قوتها و حرکات انها بر این نظم طبیعیه اند فصل ششم در بیان اختلاف
دلالات سعود و نحوس و اشخاص یک دیگر بتحقیق که ذکر کردیم ما پیش از این که
از کواکب کدام سعد هستند و کدام نحس و کدام ممتزج و اینکه سعادت کلیت و اعتدال است و نحوست
افراط و مخالفت است و اینکه اینها در سعادت و نحوست مختلف الحال باشند زیرا که هر یکی از انها
مشغول میشوند از این دلالت بسوی غیر او بسبب اختلاف حالات انها ان حالاتی که از برای
ایشان ثابت میگردد در ذاتها و بجهت مواضع انها از برجها و ارباب فلک [illegible] مگر اینکه انها
هر چند مشغول میگردند از حالی بسوی حالی لیکن از انها بعضی سعادت بیشتر است و بعضی
را نحوست بیشتر است از سعادت اما اعتدال کواکب حاصل میگردد بجهت خطوط که
انها فی نفسها مانند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و تشریق و تغریب
و نهاری و لیلی و سایر حالات که میباشد از برای کوکب فی ذاته اما حالتی که دلیلیت کون
پس ان حاصل میشود از مکان کوکب در ان برجی که متعلق است از برای او در ان
حظ باشد موافق حال او مانند بیت و شرف و حد و مثلثه و سایر حظوظ صالحه
که از برای کواکب در برجها میباشد از ان چیزهائیکه بر شمردیم ذکر کنیم از انها در مستقبل

[illegible]

پس کوکب نحس هرگاه در حالتی باشد که در آن مزاجش معتدل بود یا در موضعی باشد که
مشاکل از برای او بطالع مشغول میگردد بسعادت واگر در خلاف آنچه ذکر کردیم بود
ظاهر میشود طبیعت او و نحوست او اما سعد هرگاه در حالت صالح باشد یا در موضعی
که مشاکل از برای او باشد بطالع ظاهر میشود سعادت خود و اگر در خلاف این بود
داخل میگردد در طبیعت نحوس واین چنانست که مشاهده میکنیم در زحل که با وجود
قوت او در نحوست هرگاه رب مثلثه طالع باشد در موالید و بوده باشد در وتدی
که صالح الحال باشد بحسب حال و مکان دلالت میکند بر تربیت مولود و بقاء او و اگر ردی
الحال والمکان بود دلالت میکند بر آنکه مولود تربیت نیابد و اگر دلیل عقار
بود و ردی الحال والمکان نیز دلالت میکند بر تلف و خرابی عقار و حصول
مکروه بسبب آن بود تا و همچنین مشتری هرگاه دلیل تربیت بود و صالح الحال
و جید المکان باشد دلیل باشد بر تربیت نیکو و بقا و هرگاه ردی الحال والمکان باشد
دلیل بود بر تلف و اگر دلیل مال بود و صالح الحال باشد دلالت کند بر زیادتی
مال و اگر ردی الحال بود دلالت کند بر غرامت و خسران پس دلالت کرد هم سعد و هم
نحس هر یک علیحده بر حیوة و بقا و فواید مال و محق بعضی حالات و دلالت
کردند در وقت دیگر بر موت و تلف و ضیعه و خسران پس چگونه شد از برای
ایشان تا دلالت بر شر در وقتی همچنانکه حاصل شد دلالت بر خیر در وقتی

دیگر

دیگر بخلاف حالت اینده تا پس ذکر بکنیم الحالات را که بسبب آنها مختلف میگردند
از حالی بسوی حال دیگر پس میگوییم که طبیعت نهار حرارت معتدلست و طبیعت لیل
برودت و رطوبت و طبیعت کوکب مشتری حرارت و رطوبت معتدلست و طبیعت
کوکب زحل برودت مفرطه مگر قربه بنهار باعتبار آنکه مخالفت طبیعت او در شر قوی
و تعذیب بود بان طریق که ذکر کردیم پس زحل با وجود قوت او در نحوست بسبب ضعف
او در ازمنه برد مفرط را گاهی حاصل میگردد از غلبه او اعتدال در مواضع حاره
پس بشایستن ظاهر از برای ابدا افواضع در طبیعت سعود و همچنین اعتدال و سعادت
او حاصل میگردد بروز بسبب حرارت او در بروج نهاریه مذکوره هرگاه
نفع مشرقی بود و بوده باشد در بعضی از بروجی که مشاکل او بود مانند بیت یا اشرف
یا حد یا بعضی حظوظ او که موافق از برای او باشد پس هرگاه چنین بود دلالت کند
سعادت و با برزه آنچه فراهم آید از برای او و از این حالت جیده حاصل مولود
دلالت او بر کثیر سعادت و قوت آنها و هرگاه کم گردد از این حالت چیزی میگردد
دلالت او بر سعادت و اگر در مکان لیلی بود یا مغربه باشد یا در بروج لیلیه مؤنثه
باشد یا در هبوط یا در وبال خویش بود یا در مواضع ردیه باشد ظاهر میگردد
طبیعت خود در آکف و نحوست است و هر زمانی که این حالت ردیه دراو
بیشتر بود دلالت او بر نحوست بیشتر و قوی تر گردد و این کوکب دلالت او حاصل شود

بر زحل

بر عفونت بیشتر و قوی‌تر است از دلالت او بر سعادت و این نحس‌ترین کواکب است فلک
اما مریخ بطبیعت خود نحس است بسبب دلالت کردن او بر حرارت مفرط لیکن گاهی حاصل
میگردد از قدر او اعتدال در مواضع بارده هرگاه مستولی گردد مریخ بر آن مواضع دلالت
و گرم گرداند هوای آنها را پس معتدل میگردد از آنجا مزاج اهل آن مواضع پس هرگاه
که مریخ در مکان لیلی باشد و میمون بود یا در بروج لیلیه مؤنثه بارده یا در بروج
رطبه بارده بود یا در مواضع باشد که شکل او از برای او بود بندیت دیگر
و مواضع جید دلالت کند بر حسن مزاج و اعتدال و منتقل میگردد در آن مواضع
بطبیعت سعود چنانکه ذکر کردیم و هر قدر که این دلالت ممازجه از برای او بیشتر حاصل شود
دلالتش بر سعادت قویتر گردد و هر زمان که در مکان نهار بود یا در بروج مذکره
یا در غربت و هبوط باشد ظاهر میگرداند طبیعت او نحوست را و هر قدر که زیاد شود
این دلالت مخالفه از برای اعتدال او و مشاکله او است فساد و نحوستش بیشتر گردد
و آنکه کوکب دلالتش بر عفونت بیشتر است از آن بر سعادت و قویتر و ظاهرتر است
اما مشتری پس طبیعت او حرارت و رطوبت معتدله است که دلالت دارد بر تکون
معتدله پس او سعد است و همچنین نهار زیرا که او آن جزو معتدل و سعد از
لیل است زیرا که نهار از برای حرکت و میوه است و لیل از برای قرار و سکون
نباتات و مشتری بسبب حرارت معتدله خویش ملایم است با وقت حار معتدل

[illegible]

معتدل پس نهار موافقتر و ظاهرتر است از برای قوت مشتری از لیل پس او بنهار و در
بروج نهاریه در نزد تشریق و در بروجی که از برای او در آنها حظی باشد صاحب
بیشتر ظاهر میگرداند سعادتش را و هر زمان که این شهادات بیشتر بود دلالتش
بر سعادت اقوی و اظهر بود اما هرگاه در موضع لیلی باشد یا در بروج مؤنثه باشد
یا در مواضعی که موافق او نباشد کم میگردد از سعادت او و بسا باشد که عطا کند
سعادات فاسده بد زایده را یا سعادتیکه بسبب آنها مکروه حاصل آید پس
اگر دوا هم آید از برای او با وجود این دلالت ردیه شهادت در بعض از بیوت فلک
که دلالت میکنند بر ضرر و شدت مثل بیت ششم و هشتم و حال نحس هم دلالت کند بحسب حال
و مکان خویش بر رداءت داخل میشود بسبب ضعف حال خویش و شهادات آنها
در این بیوت ردیه فاسده در طبع نحوس و سعادت این کوکب قوت دارد
و انفعال او بسوی طبع نحوس کم است اما شمس بسبب حدوث او از نور را
و بجهت آنکه ترکیبات حاصل نمیشوند مگر در آن مواضعیکه معتدل باشد هر شمس
دارد از برای او دلالت است بر حیوة عامیه جنسیه قرار داده اند او را سعد مگر
آنکه گاهی ضرر میکند در بعض اوقات بسبب افراط حرارت و برودت فعل
نحوس میشود زیرا که او هرگاه مسامت بعض مواضع شود میسوزد آنها را و فاسد
میگرداند حیوانات آنجا را کاملاً همچنانکه یافت میشود از فقدان او در مواضع که

از ناحیهٔ جنوب هرگاه ساقط ایشان شود و گاه هرچه باشد بسیار زد بسیاری از مواضع
بسبب برودت هرگاه دور گردد از سمت الرأس ایشان و بکاهد قوت حرارت او در بعد
پس هلاک میگرداند انجا حیوانات ایشان را و نبات ایشان را از شدت برودت و اینی
موجودات در بسیاری از مواضع در ناحیهٔ شمال و باشد که از برای بعضی مواضع
برتبه باشد از قرب و بعد که هلاک شود بسبب قرب او از ایشان یا بسبب بعد او
از ایشان بعضی اشیا در بعضی اوقات سال و بجا نیارد انتفاع شود در وقت دیگر
دیگر و هرگاه قمر او در موضعی از مواضع نزد اعتدال بود هوای ایشان میکوید
و تابستان ایشان مفرط در حرارت نباشد و زمستان ایشان مفرط در برودت نبود
پس او را در سقوط و معاونه نحس کرده اند و در تثلیث و تسدیس سعد و در تربیع همراه اول
در سعادت و نحوست و تشبیه کرده اند مقارنهٔ او را از برای کواکب سبعه او را از برای
مواضعی که تلف میشود حیوان انجا و نبات از شدت حرارت و تشبیه کرده اند بمقابله
او را از برای کواکب ببعد ما او ~~منت تلف~~ از مواضعیکه منت تلف حیوانات
و نباتات ایشان گردد از شدت برودت و تشبیه کرده اند تربیع او را از برای
کواکب بمواضعیکه فاسد میگردد بعض حیوانات انجا در وقتی از اوقات و فاسد نشود در
در وقت دیگر از انجا و تشبیه کرده اند اعتدال قمر او را در مواضعیکه مفرط نباشد
حرارت انجا و نه برودت انجا بتسدیس و تثلیث و از جهت نحس کوکبی است

نهاری

نهاری که مضیء است در نهار یا در برجهای مذکر یا در برجهای که از برای او در انجا شهادات است
باشد یا در مواضعی که معتدل باشد نظر او بسوی انها دلالت میکند بر سعادت و هرگاه که
بخلاف این حالتها باشد در برجهای باشد که ما ذکر کردیم یا بعضی در مواضع ردیه دلالت
کند بر فساد و سنجه و انکه کوکب مشتری است و قوی تر است و عام تر و مشهورتر است از سعادت
نحوست او اما زهره پس او سعد است و رطب معتدل موافق است باشیاء رطبه پس او در
برجهای لیلیه مؤنثه باشد یا در برجهای رطبه یا در بعض بروجی که از برای او باشد
ظاهر میسازد سعادت خود را و هرگاه در روز در برجهای نهاریه بود یا در برجهای
مذکره یا در مواضعیکه حظ از برای او در انجا نباشد کم میگردد سعادت او و اگر از
برای او در بعض بیوت ردیه فلک شهادت باشد دلالت میکند بر فساد و نحوست
و حال او در انتقال او از طبیعتش بسوی نحوست مثل حال مشتری است و دلالت
انکه کوکب بر سعادت و بر نعمت و لذت قوی تر است از آن بر نحوست اما عطارد پس
ذکر کردیم طبیعت او را و انکه او سعد است و قبول میکند از هر کوکبی و از هر برجی
طبیعت او را اما قمر پس رطب است و سعد و سبب سعادت او انست که حرکت
میدهد فضول سنه را در یکماه و قوت دادن مر طبایع را او و بسبب رطوبتش موافق
با نباتات است پس هرگاه در برجهای رطبه باشد یا در برجهای مؤنثه لیلیه یا در
برجهای که از برای او حظ در انجا باشد ظاهر میگرداند حظ سعادت خود را پس

و هر زمانی که ببینی اگر دوش کلها را و از برای حالتی که موافق از برای او باشد سعادت و بیشتر گردد
پس اگر در میان آنها یکی باشد در هر وجهی از وجوه نظاره بود یا در هبوط یا وبال خویش باشد
کم میکردد از سعادت او و واجب است که عطا کند سعادت تنهای فاسد شده و دار از برای او
با اینکه دلالت فاسد شده در بعضی صورت رده فلک تنها دست و مزاحمه بخش مستقیم بود
از سعادت خویش بسوی طبع نحوس و جهت اینکه ایشان رطوبت دارد کوکب فلک بیشتر است
و رطوبت هر چند از جنس طبیعت حیوة و بقا است لیکن کثرت افراط در هر چیزی
از جنس فساد بود و نظر تربیع و مقابله نظر مخالف است پس هرگاه خلاف و افراط
جمع شد در بعضی کواکب در وقت احد فساد میکند فلک نحس شود و قمر بسبب کثرت رطوبت
او واجب است در تربیع فساد نحوس را میکند از فساد و تلف و دلالت کواکب
بر سعادت بیشتر است از آن بر نحوست این است حالات کواکب نحسات
بحسب ذات ایشان و بیان آنها که نسبت داده میشود دلالتهای ایشان با حالات ضعیف
واجب است که معین میکرد از برای کوکب زیاده قمر در سعادت و نحوست بسبب محاذات
او بعضی کواکب را زیرا که از جمله کواکب بعضی زود قبول میکنند طبایع سعود و نحوس
که محاذی از برای او باشند و بعضی دیر قبول آنها میکنند اما زحل پس او
بارد است بالطبع و غلیظ و بطیء الحرکت در کون بادی [illegible] است پس هرگاه
دلالت کند بر شیء از خیر باشد بعضی حالات شیء در احد او بود باید در دقت

میکرده و در اینجا بازیاد میشود با مستقیم میکرده از اینجا بسوی حیدر [illegible]

بقی ابتدا دست و در رابعی
ان شاء الله

ابتداهای کارها و قوی حال بود دلیل بود بر دوام و ثبات آن شیء پس اگر با او بعضی از کواکب ممزوج
گردند در غیر آن وقت از آن کواکب محاذات آنها بر تغییر آید دلالت پس آن تغییر میکرد و در زمانه
خود بود [illegible] اما مشتری طبیعت او حرارت معتدله است و بطیء الحرکت است و حرارت
رکن فاعلی است پس هرگاه دلالت کند بر شیء از اشیاء در بعضی اوقات ابتداهای کارها
و قوی باشد دلیل است بر ثبات و دوام و وقت آن پس اگر ممزوج شود با کوکبی نحس از
این از آنهای که دلالت بر خلاف این دارند تغییر میکند از او [illegible] مریخ [illegible] قبول
سریع الحرکة است و حار و یابس و حرارت رکن فاعل است و رکن منفعل پس هرگاه
دلیل باشد بر شیء از اشیاء در بعضی اوقات و قوت داشته باشد بعد از آن با او ممزوج
گردد بعضی از سعود و نحوس قبول میکند از ذلک بعضی تغییرات سعود و آن زود و دیر و بیشتر
قبول میکند تغییرات سعد از کوکبی که در فوق او بود اما شمس بسبب حرارت و سرعت
حرکت و اختلاف حالات او در رتبه قبول میکند تغییرات از هر کوکبی که ممزوج با او
شود و مریخ ممزوج با او اما زهره معتدل است و رطب و رطوبت رکن مفعول است
پس او زود قبول میکند تغییرات را از سعود و نحوس و قبول بیشتر از آنچه از کواکب دیگر
با او ممزوج شده باشد اما عطارد طبیعت او یبوست است و یبوست رکن
مفعول است پس زود قبول میکند همه تغییرات است منقلب میکرد در طبیعت او
هر چند که مخالط با او گردد اما قمر کوکبی است رطب و بسبب رطوبتش زودتر از کواکب

دیگر قبول تغییرات میکند و هرگاه ممزوج شود با کوکبی از کواکب قبول میکند طبیعت الکوکب را
پس نظر در این ترتیب طبیعی عجیب که از برای کواکب است در قبول تغییرات و انفعالات [illegible]
چون ایشان کواکب دیگران زودتر همه است قبول تغییرات بسیار از محاذات میکند و هر کوکبی
که اسفل از اوست بیشتر و زودتر قبول تغییرات میکند اما قمر که اسرع کواکب است
زودتر قبول تغییرات و طبایع کواکب میکند اما نحوس بی جهت که دلالت بر سعادت
میکنند یکی آنکه بسبب آنها را سعد نگویند بلکه میگویند که در طبایع سعود اند در [illegible]
دلالت کنند ~~سعود~~ بر سعادت و حاصل میکنند [illegible] این سعادت بعبرت و مشقت
و [illegible] ~~بسبب آن~~ بسیار میکرده دلالت او وسبب آنکه شفیع نشود از سعادت
او و مسرور نگردد بان و مسرور [illegible] ای عنبر او بود [illegible] بدر او [illegible] یا بسبب آن آفات و نکبات
بی رنج و برسد اما سعود هرچند که از [illegible] آنها فساد ظاهر گردد چنانکه ظاهر میگردد
از [illegible] نحس اما آنها را سعود در انوقت نحوس نگویند بلکه [illegible] میگویند که در طبیع
نحوس واقع شده اند در این [illegible] دلالت کردن بر کوشش و حاصل شود با این نتیجه
تصبر و تحمل و قناعت و رضا و تسلیه و میسر شود [illegible] از سعادت در وقت [illegible]
اما راس جوزهر قمر [illegible] دلالت بر [illegible] سعادت قلیل زیرا که از
او قمر ابتدا میکند [illegible] صعود کردن در فلک مایل [illegible] و صعود علامت [illegible]
سعادت است اما ذنب طبیعت او نحوست است زیرا که قمر از او ابتدا میکند

و سرد تر

و امر صاحب او بالا تمام نشود و بسیار کرده بسبب او باشد سبب [illegible]

از برای او هم

بهبوط

بهبوط در فلک مایل و هبوط نحوست است و پس در بعض اوقات هم نحوس میکند
و ذنب هم سعود بسبب [illegible] که [illegible] بزودی ذکر خواهیم کرد و [illegible] است
راسهای جوزهرات باقی کواکب و ذنبهای آنها در سعادت و نحوست فصل هفتم در بیان طبایع کواکب است و انتقال
آنها از طبیعت بسوی طبیعت که لازم آنها است و غیر آن بدرستیکه کواکب [illegible]
ذوات آنها نه گرم و نه سرد و نه رطب و نه یابس و نسبت داده میشود این اشیا بسوی کواکب
بسبب آنچه یافت میشود از فعل آنها در این عالم و هر کوکبی دلیل بر رکنی است [illegible] رکنی از
ثابت که منتقل نمیگردد از او و لیکن تغییر میابد پس میافزاید در قوت یا در ضعف او
باندازه جایگاه او از فلک او و برج [illegible] و از ارباع فلک و سایر حالات او اما
رکنی دیگر که از برای کواکب است بعض اوقات ثابت است و بعض اوقات منتقل میگردد
از طبیعت خویش بسوی غیر آن طبیعت و این بسبب صعود یا هبوط او [illegible]
او [illegible] او یا بسبب کثرت قبول او است از برای تغییرات یا بسبب قلت قبول او
مر تغییرات [illegible] پس نسبت داده میشود کوکب بسوی طبیعتی که قبول کرده است [illegible] در نزد
اختلاف فصول او اما زحل پس ذکر کردیم ما آنکه آنچه از دلالات او موجود شده است
در این عالم [illegible] برد [illegible] افراط [illegible] پس طبیعت زحل [illegible] است
است اما طبیعت برد لازم از برای او است و منتقل نمیشود از او زیرا که ان رکن
ثابت است مگر آنکه بعض اوقات تغییر میابد پس زیاد میگردد در او یا کم میشود اما طبیعت

[illegible] و در فصل [illegible] طبیعت [illegible] و قوه طبیعت [illegible]

پس آب هست که منتقل میگردد از او بسوی غذا او زیراکه او رکن منفعلاتست و آنست
که تغییر می پذیرد به زیادتی و نقصان بسوی طبیعت دیگر پس زحل هرگاه صاعد باشد در وسط
فلک اوج خویش طبیعت او ثابت بر برودت باشد و همچنین است هرگاه در برجهای بارده و یبس هم
باشد یا در ربع بارد یابس یا در سایر مواضعی بارده یابس بود و هرگاه این
حالات جمع گردد افراط میکند در برودت و یبوست و اگر کم گردد در او این حالات
دلالتش کمتر بود و هرگاه در برجهای حاره یا به باطنی ضعیف میگردد دلالت برودت
او و قوت میدهد به یبوست او و اگر هابط باشد چنانکه ذکر کردیم در برج رطب بود
کم میگردد از طبیعت او پس او را با وجود این در حد کوکب رطب بود یا در
ربع رطب و او از شمس در افق رطب بود کم میگردد از یبوست او پس هرگاه
فراهم آید از برای این حالات یکدیگر در یکوقت و صاعد بود منتقل میگردد بسوی
رطوبت و بارد و رطب میگردد و اگر هابط بود در وسط فلک اوج خویش
بارد و رطب بود پس اگر با وجود این در برج رطب بود یا در حد کوکب رطب
بود در ربع رطب یا افق او از شمس چنین بود می افزاید در رطوبت و اگر فراهم
آید همه اینها در یکوقت در رطوبت افراط کند و اگر در وقت هبوطش در فلک
اوج هابط بود در برجهای حاره یا به ضعیف میگردد دلالت او بر برودت
و کم میگردد قوت رطوبتش و پس اگر با وجود این در هر ربع حار یابس بود یا در حد

کوکب

کوکب حار یابس بود یا افق او از شمس در شمال جنوب بود کم میگردد از رطوبت او و قوت میدهد به یبوست او و همچنین
اینها میگردد برودت او پس مجتمع گردد این حالات همگی در او هابط بود بارد و یابس میگردد
آنچه موجود میگردد از نفع او در زمان حرارت مفرط است و چون باشد افراط حرارت با یبوست
اما حرارت طبیعتی است ثابت از برای او و اما یبوست پس با حد منتقل میگردد از او پس هرگاه
مریخ صاعد باشد در فلک اوج خویش طبیعت او ثابت بر حرارت و یبوست بود و همچنین باشد
هرگاه در برجهای حار یابس بود یا در ربع حار یابس و هرگاه جمیع رسد این حالات افراط
میکند در حرارت و یبوست و اگر در برجهای بارده یا به باشد کم میگردد از حرارت او و قوت میدهد به
طبیعت یبوست او و اگر صاعد باشد و در برج رطب بود یا در حد کوکب رطب یا در ربع
رطب یا بعد از شمس در افق رطب کم میگردد از یبوست او و اگر فراهم آید این حالات در
رطوبت از برای مریخ و او صاعد بود منتقل میگردد بسوی رطوبت و حار و رطب میشود
و اگر هابط باشد در فلک اوج خویش حار و رطب بود و اگر حالات رطوبت بر او بسیار شود
در حالتیکه هابط بود افراط میکند در رطوبت و اگر هابط باشد و غالب گردد بر او حالات
حرارت و یبوست حار و یابس بود اما شمس حار و رطب و معتدل است چنانکه ذکر
کردیم از نفع او در زمان پس اگر صاعد باشد در فلک اوج خویش دلالت او بر حرارت
معتدله قوی تر باشد و اگر هابط باشد قوی میگردد دلالت او بر رطوبت معتدله پس اگر در برج
حاره و رطبه [illegible] باشد از برای او قوت میدهد حرارت

پس طبیعت مریخ حار و یابس بود
صح

او با رطوبت معتدله او را از آن بر حرکت کمال او نباشد ضعیف میگردد و کم میشود و اعتدال او در حرارت
و رطوبت اما شمس حار و یابس است پس هرگاه صاعد باشد در وسط فلک اوج خویش
طبیعت او غالب بر حرارت باشد و یبوست بیشتر دارد و هابط بود طبیعت او حار و رطب باشد
و طبیعت بروج و انتقالات فلک او هم تغییر میدهد او را چنانکه ذکر کردیم از تغییر طبیعت غیر او — طبیعت م
از کواکب اما زهره حار و رطب و معتدل است چنانکه ذکر کردیم از فعل او در زمان حال
او در قوت حرارت با ضعف آن شکل حال مشتری است اما عطارد غالب بر طبیعت او
یبوست است و ممزوج میگردد او بشیء قلیل از برودت پس هرگاه صاعد باشد در فلک
اوج خویش یابس باشد لکن ممزوج گردد با او قدری قلیل از حرارت و — طبیعت او در
هرگاه هابط باشد طبیعت او رطوبت بود با قدری قلیل از برودت پس لهذا هر شکل که
عطارد قبول میکند طبایع اربعه را بخلاف عادت خود و همچنین عطارد طبیعت خویش
قبول میکند هر چیزی که ممزوج او گردد از طبایع کواکب و بروج اما قمر مختلف الطبیعه
بقدر اختلاف فصول سنه زیرا که بود در ربع اول از ماه طبیعت او حاره و رطبه است
و طبیعت لازمه از برای او در این ربع رطوبت است پس هرگاه در این ربع صاعد
باشد در فلک اوج خویش طبیعت قویة الحرارة ضعیفة الرطوبة باشد و اگر هابط باشد در
آن طبیعت او رطوبت مفرطه باشد اما در ربع دویم از ماه طبیعت او حار و یابس باشد
و طبیعتی که لازمه از برای اوست در این ربع حرارت است پس اگر صاعد باشد

در فلک اوج خویش

در فلک اوج خویش در این ربع غالب بر طبیعت او حراره و یبوست خواهد بود و اگر
هابط باشد طبیعت او حاره و رطبه و معتدله باشد اما در ربع سیم از ماه طبیعت او بارده و یابسه
باشد و طبیعت لازمه از برای او در این ربع یبوست است پس هرگاه در این ربع صاعد
بود قوت میدهد به طبیعت یبس مراد و برودت کم میگردد پس هرگاه هابط باشد طبیعت برودت
بر او غالب گردد و در او قدری از یبوست بود و در ربع چهارم از ماه طبیعت او بارده
و رطبه است و طبیعت لازمه از برای او در این ربع برودت است پس اگر صاعد باشد
طبیعت برودت بر او غالبتر گردد و در او قدری قلیل از رطوبت با قدری قلیل از
برودت حاصل شود و حال قمر در مکان خویش از بروج و در سایر حالات
شکل حالات غیر اوست از کواکب خمسه علویه زیرا که او از وقت تشریق خود از شمس
تا مقام اول طبیعتش رطوبت است و از مقام اول تا حد استقبال او از شمس
طبیعتش حرارت است و از این وقت تا مقام دویم طبیعتش یبوست است و از مقام
دویم تا دخول او در تحت شعاع طبیعتش برودت است اما عطارد و زهره از وقت
تشریق ایشان تا وقتی که راجع باشند تا مستقیم شوند طبیعت ایشان حرارت است
و از وقت مقارنه ایشان با شمس و تغریب ایشان تا اینکه مستقیم گردند طبیعت ایشان
یبوست است و از وقت رجوع ایشان تا اینکه مقارن با شمس شوند طبیعت ایشان
برودت است اما راس طبیعتش حرارت است اما ذنب طبیعتش برودت است و حال

حادث میگردد از برای کواکب حالات دیگر پس مرا افزایند یا کم میکنند در دلالت بر حرارت
یا برودت یا یبوست یا رطوبت که از برای ایشان است و عمل کنند در قوت طبع اینها
یا ضعف ایشان بآن طریقه که ذکر کردیم **فصل ششم در تذکیر کواکب و تأنیث ایشان است**
هر چیزیکه تولد حاصل میگردد باجتماع مذکر و مؤنث اما مذکر طبیعت او حرارت است اما مؤنث
طبیعت او رطوبت و این رطوبت منفعل میگردد از حرارت و کواکب دلالت دارند هم بر تذکیر و
هم بر تأنیث پس کواکب حاره دلالت بر تذکیر دارند و کواکب رطبه بر تأنیث و مشتری و مریخ
و شمس جهت آنکه طبیعت ایشان حرارت است مذکرند اما زحل طبیعت لازمه از برای او برودت
است و برد مذکر است و اما عطارد و طبیعت مختلف او یبوست است و یبوست ملائمی از برای
حرارت است پس زحل دلیل است بر تذکیر بسبب این دو علت و جهت آنکه در طبیعت
او حرارت نیست دلالت او بر تذکیر ضعیفتر است از دلالت این کوکب که ذکر کردیم
و همین علت سبب است که در منع گیر دلالت میکند بر خصیان و مخنثین و دکوری
که نکاح میکنند و اولاد از ایشان بوجود نمی آید و از برای ایشان مزروعات نمی باشد
اما عطارد یبوست بر او غالبتر است و یبوست ملائمی از برای حرارت است پس عطارد
مذکر است و از جهت آنکه در طبیعت او حرارت نیست دلیل است بر غلامانیکه
بحد بلوغ نرسیده باشند یا بر خصیان و از جهت آنکه یبوست رکنی است قابل انفعال
دلالت میکند بر آنکه عطارد قبول کند طبیعت کواکب را از تذکیر و تأنیث اما زهره

زهره بسبب دلالت او بر رطوبت معتدله مؤنث بود اما قمر بسبب کثرت رطوبتش هم مؤنث بود
اما راس پس طبیعت او حرارت است و تذکیر اما ذنب طبیعت او برودت است و تأنیث
در آنچه ذکر کردیم از تذکیر و تأنیث کواکب چیزهای عجیب بود که اینها کواکب عجیب بودند مگر آنکه بسبب
بسبب جهات مختلف میگردد حالات اینها پس دلالت میکنند کواکب مذکر بر تأنیث و
اناث بر تذکیر بسبب اختلاف حالات اینها و این بسبب آن است که کواکب مشرقیه که طلوع
میکنند پیش از شمس دلیلند بر تذکیر و مغربیه که غروب میکنند بعد از شمس دلالت میکنند
بر تأنیث و هر گاه کواکب در بین طالع و وسط السماء باشند یا بین مغارب تا وتد الارض و در
این دو ربع شرقیه دلالت کنند بر تذکیر و در دو ربع باقی غربیه دلالت کنند بر تأنیث و
گاهی مختلف میگردد حالات اینها در تذکیر و تأنیث در مواضع اینها از بروج و از جهات و بیوت
فلک و نزدیک ذکر کنیم اینها را در مستقبل با ثبات و با رای الله تعالی و حسن توفیقه
فصل هفتم در کواکب نهاریه و لیلیه است
هر چیزیکه از کواکب بعضی نهاریه اند و بعضی لیلیه و سبب این که از برای اینها قرار
دادند این دلالت را آن است که ایشان نظر کردند بر کواکبیکه طبیعت اینها در
اعتدال باشد از اینها نیست پس اینها را نهاریه قرار دادند و آن کواکبیکه طبیعت
اینها بی اعتدال باشد از آنها بروز لیلیه اما زحل پس ذکر کردیم که طبیعت
طبیعت او معتدل است و اعتدال با روز دارد پس او روزی بود اما مشتری

بسبب اعتدال طبیعتش روزی بود و این سبب آنست که نهار اعدل از لیل است اما مریخ
طبیعت او حار و یابس بغایت افراط است و معتدل میکردد افراط حرارت و یبوست او بعلت
بسبب برودت لیل و رطوبت او پس مریخ لیلی بود اما شمس کوکب نهاری است اما زهره
چونکه در طبیعت او رطوبت بود و طبیعت رطوبت موافق است از برای طبیعت لیل لهذا زهره لیلیه
باشد و اما عطارد هرگاه مغربه باشد دلالتش قویتر و سعادتش ظاهرتر باشد زیرا که طبیعت تغریب مشاکلت
از برای طبیعت لیل و تأنیث دارد و اگر مشرقه باشد در بروج مذکره کم میکردد از سعادت او
و اعتدال او زیرا که او میل میکند بسوی طبیعت کواکب نهاریه و بسوی مذکر اندک بیند اعتدال پس سعادت
بر او غالبتر است و چون مجانس حرارت است و نهار حار است پس عطارد هرگاه مشرقه باشد
دلالت نهاریه بر او غالبتر است و هرگاه مشرقه باشد نهاری بود و گاه مغربه بود لیلی خواهد بود
و قمر او در نزد تغریب ظاهرتر است و قویتر است لذا او در نزد تشریق زیرا که او در نزد
تغریب مستقیم است و در اول تشریق راجع است و ان ممزوج میکردد با کواکب نهاریه و لیلیه
و مستقل میکردد بسوی طبیعت آنها هرگاه مقارن با آنها گردد یا منفصل شود اما قمر پس لیلی است
طبیعت هم در او رطوبت است و لیلی است بهمین علت اما راس نهاری است و ذنب لیلی و همچنین است
راسها جوزهرات کواکب و ذنبهای آنها و این طبایع که از برای کواکب است از نهاریه و لیلیه
لازم است از برای آنها و مستقل از آنها نمیشود مگر اینکه تشریق قوت میدهد دلالت کواکب نهاریه را و تضعیف
میکرداند دلالت کواکب لیلیه را مگر عطارد به جهت آنچه ذکر کردیم از اینکه هرگاه مغربه باشد طبیعت او
دلالت کواکب لیلیه را قویتر باشد و هرچند بر سعادت دلالت کند و تغریب کواکب قوت میدهد دلالت کواکب لیلیه را و ضعیف میکرداند

تمام شد قول چهارم
از کتاب بعد خدا کرم

دلالات ... قوانیع

بسم الله الرحمن الرحیم

قال حکیم ازهر جمله علم احکام نجوم که در مصنفات ابو معشر است مشتملست بر بیست و دو فصل

فصل اول در خطهای ستارها در برجهاست فصل دوم در بیان علت خانهای ستارهاست بنا بر زعم بعضی اصحاب نجوم فصل سیوم در بیان علت خانهای ستارهاست بطریقیکه موافق باشد با قول بطلمیوس فصل چهارم در بیان علت خانهای ستارهاست بنحویکه مطابق کرد قولها را که هرمس از غاثاذیمون نقل کرده است فصل پنجم در بیان علت شرفهای ستارهاست بنهجیکه موافق قول بطلمیوس باشد فصل هفتم در بیان علتهای شرفهای ستارهاست بنهجی که مطابق قول هرمس باشد فصل هشتم در بیان اختلاف حدود ستارها و حالات ایشان فصل نهم در بیان حدود اهل مصر فصل دهم در بیان حدود بطلمیوس فصل یازدهم در بیان حدود کلدانیان فصل دوازدهم در بیان حدود اسطراطو فصل سیزدهم در بیان حدود هندوان اهل هند فصل چهاردهم در بیان ارباب مثلثات فصل پانزدهم در بیان وجوه و ارباب او بطریقیکه موافق باشد با قول علمای فارس و بابل و مصر فصل شانزدهم در بیان وجوه و ارباب او بطریقیکه قول هندوان است و آنرا دریجان میخوانند فصل هفدهم در بیان نه بهر بروج که او را نوبهرات میخوانند بنحویکه مطابق باشد قول اهل هند فصل هجدهم در بیان دوازده بهر بروج و ارباب آن فصل نوزدهم در بیان درجهای مذکر و مؤنث فصل بیستم در بیان درجهای نیره و مظلمه و قتمه و دخانیه فصل بیست و یکم در بیان ارباب کواکب در بروج فصل بیست و دوم در بیان درجهائی که می افزایند در سعادت

در بیان علت شرفهای ستارها بطریقیکه زعم بعضی اصحاب نجوم است فصل ششم

هر درجه از هر برجی

فصل اول

تحقیق که ذکر کردیم ما پیش از این حال هر یکی از کواکب جداگانه و اکنون ابتدا میکنیم بذکر اشتراک کواکب در بروج و خطوط ایشان در آنها

و مثلثات و حدود و وجوه و فرح و هبوط و وبال و درجات که دلالت بر حوادث و ... دارند
و قرار داده‌اند

~~...~~ از برای ایشان در بروج حظوظ را ~~...~~ باندازه مزاج طبایع از

برای مواضع طبایع کواکب و سایر حالات انها از صعود و هبوط و تغییر انها از حالی بحالی

و اظهار کردن انها طبیعت و قوت خود را شود در بعضی مواضع و ضعیف شود در موضع دیگر و بودن انها

در بعضی مواضع که مشاکل طبیعت انها باشد یا نامشاکل باشد از حرارة و برودة و یبوست | موضعیکه

و رطوبت و تذکیر و تانیث و نهاری و لیلی و سعادت و نحوست و سایر مقتضیات انها از برای

بعضی اقالیم یا دوری انها از بعضی اقالیم و سایر حالات بروج و کواکب را بقدری که هر موضع از

مواضع ~~...~~ الکوکب باشد قرار داده‌اند ترتیب حظوظ را بحالات مختلف

زیرا که ایشان قرار داده‌اند بعضی انها را بر ترتیب افلاک کواکب و بودن بعضی انها فوق بعضی

بر ان نحوی که بحسب طبیعت بر ان اند و بعضی را باندازه موافقت مواضع از برای طبایع کواکب

و حالات انها مانند موافقت بروج مائیه از برای کواکب مائیة الطبیعة و موافقت بروج

ناریه از برای کواکب ناریه و بعضی را باندازه مضادة و بعضی انها از برای بعضی مانند مضادة

بروج و کواکب حاره ناریه از برای کواکب و بروج بارده مائیه ۲ در بروج و ...

و سایر انچه مناسبت داشته ... کردیم و سبب انکه این طریق قرار داده‌اند

فصل دوم در بیان علت خانهای ستاره‌ها است بنا بر زعم بعضی از اصحاب نجوم بر سبیل تحقیق

که اتفاق دارند انکه حمل و عقرب خانه مریخ‌اند و ثور و میزان خانه زهره جوزا و سنبله

ان است که بعضی از | خانه عطارد قوس و حوت خانه مشتری جدی و دلو خانه زحل اسد خانه شمس و سرطان خانه قمر

برای هر کوکبی در هر حال از احوال حظی از حظوظ در هر برجی از بروج ... تا ممتزج شود دلالت کواکب

بروج بر کون و فساد و ... پس بیان علت قرار داده شده حظوظ کواکب ~~...~~

قمر اما در بیان علت کردن این بر جها خانهای این کواکب اختلاف کرده‌اند پس گفته‌اند قومیکه

بوده‌اند | جاهل‌اند بکیفیت فلک و اشیاء طبیعیه و دلالت ان ... انکه کواکب در هر روزی بقدر سیر وسط خود

سیر ... و از برای انها ابتدا در رجوع ... تا انکه مربوط بشمس و قمر کردند و بود شمس در

انوقت در پانزده درجه اسد و قمر در پانزده درجه سرطان بعد از ان منتقل شدند کواکب

میگردد بقدر رباط خویش از نیمه شمس و قمر پس ... رباط عطارد بیست و یک درجه و ... دقیقه است

و انید رجها هرگاه افزوده شود بر اجزاء شمس از اسد بر توالی میرسد به نیمه درجه و سی دقیقه از

سنبله و هرگاه نقصان شود از اجزاء قمر از سرطان بر خلاف توالی میرسد به هشتم درجه و سی ام

دقیقه از جوزا و اما زهره طول رباط او چهل و هفت و ... دقیقه است و هرگاه زیاد شود ... رجها

بر اجزاء شمس و کم کنند از اجزاء قمر بر خلاف توالی میرسد بثور و میزان و طول رباط مریخ هشتاد و ... درجه

است و هرگاه انید رجها افزوده شود بر اجزاء شمس و کم شود از اجزاء قمر میرسد بحمل و عقرب و

طول رباط مشتری صد و بیست ... درجه است و انید رجها هرگاه افزوده شود بر مکان شمس و نقصان شود از مکان

قمر میرسد بحوت و قوس و طول رباط زحل صد و ... درجه است و انید رجها هرگاه افزوده شود

بر مکان شمس و نقصان شود از مکان قمر میرسد بجدی و دلو و ستر انکه افزودیم بر مکان شمس

و نقصان کردیم از مکان قمر ان است که شمس نهاری است و قمر لیلی پس این گروه گمان کرده‌اند

قرار داده شده است | که این علت مذکوره این بر جها خانهای این ستاره‌ها است و این قول ... فاسد زیرا که ... اگر

قصد ایشان این رباط در رجهای تعدیلهای ستاره‌ها است پس محقق است که تعدیلهای کواکب علویه

درجای کمی است در رباط انها با بطریق که ذکر کرده اند درجهای بسیار است و هفت
با درجهای تعدیلهای انکواکب و اما قصد ایشان با ثبات درجهای مذکوره انست که هرگاه میانه انکواکب
و شمس بقدر این درجها بعد حاصل شود تغیر شکل برای ایشان بهم رسد برجوع و استقامت
پس سزاوار ان بود که بقدر اوسط درجاتی باشد که کواکب در ان حاصل شود هرگاه از
شمس با نقدر دور گردد و خلاف این را می بینیم زیرا که زحل راجع و مستقیم میگردد مگر وقتیکه
میانه او و شمس بعد کمتر از این درجهای که ایشان ذکر کرده اند و مریخ راجع نمیشود و مستقیم نمیگردد
مگر وقتیکه میانه او و شمس بیشتر از این درجها بعد و مشتری و زهره و عطارد بعد هست که راجع
و مستقیم میگردند و میانه انها و میانه شمس کمتر از این درجات و ا قرار داده اند رجع را بقدر
دوری انها از شمس پس سزاوار این بود که رباط کواکب کواکب علویه
داشته در درجه باشد و نیز چنانکه رباط سفلیین را بقدر درجهای تعدیل ایشان قرار داده اند
سزاوار ان بود که رباط کواکب علویه هم بقدر درجهای تعدیل ایشان قرار دهند ولیکن قرار داده
ایشان این درجها را بقدر انچه دانسته اند از وقوع انها در بعض مواضع از بروج خود پس انچه گفته اند علت خانهای
کواکب انست که ایشان ذکر کرده اند و اما گروهی دیگر در بیان علت خانهای کواکب وجههای دیگر
گفته اند که ما ذکر سخن ایشان نکردیم زیرا که [illegible] بر بنیاد [illegible] ایشان بود و اینگروه
نادانند بکیفیات و اشیاء طبیعیه زیرا که فلک با انچه در او است از کواکب مختلف نمیگردد
حرکات و حالات ایشان از ان وضعی که بر ان [illegible] باشند و همه انها بحرکت طبیعی مستوی

حرکت

حرکت میکنند و زیاده و نقصان در سیر انها نه ذاتها در روزی از روزها بر سیر انها در غیر ان روز
و انچه ظاهر میشود بر ما از اختلاف سیر انها بسبب بسیاری فلکها و مختلف بودن حرکت هر
یک با دیگری و این کلام ظاهر است در نزد کسیکه ناظر باشد در علوم علویه و اما هرمس
و بطلمیوس صاحب کتاب المجسطی بیان علت خانهای ستارها ذکر کرده اند و ما نیز در وقت دیگر ذکر کنیم
ان شاء الله تعالی **فصل سیوم در بیان علت خانهای ستارها بطریقیکه موافق باشد با قول بطلمیوس** بر بنیکه
کواکب منقلبه دلیلند بر همه چیزهای که زودی قابل کون و فساد باشند در این عالم و دلالت ثابتین
بر کون و فساد چیزها بیشتر است از غیر ایشان **اما قمر** نزدیکتر کواکب است بسوی ما و حرکتش
سریعتر است و انفعالش از بروج بیشتر است و مختلف تر است و با این سبب حالات
او شباهت دارد بحالات چیزهای که زودی قبول کون و فساد میکنند و فعل کواکب در
نزد مسامته ظاهرتر است و اقرب برجها از جهت مسامته جوزا و سرطان است اما
جوزا پس ان برجی است مذکر و هرگاه شمس در ان باشد شهر زمان ربیع بود پس جوزا
بسبب مذکر بودن بسبب انکه برجیست که ماه ایکه شمس در او بود شهر زمان ربیع است
و اخر فصل دورتر است از موافقت با طبیعت قمر اما سرطان برجی است مونث و هرگاه شمس داخل
او شود ابتدا زمان فصل تابستان بود و بحسب طبیعت رطب است و مونث و قمر هم کوکبی است انثی
و رطب و دلیل بسیاری از کارها و سرطان اقرب بروج مونثه است بما از حیثیت مسامته و قمر
اقرب کواکب است بما پس سرطان و قمر متفقند بر رطوبت و تانیث و دلالت بر ابتدا امور و نیز دیگر

انست که سبب اتفاق

قرار داده شده است هم

پس این چهار برج سرطان که خانه قمر قرار داده شده اما شمس پس بسبب طلوعش حادث میشود حرارت
و سخونت در هوا و بودن او در سرطان و اسد و سنبله حاصل میکردد تابستان لیکن از نزدیک است که طبیعت
تابستان از ان ظاهرتر و شدیدتر کردد و وقتی است که شمس در برج اسد باشد که وسط زمان تابستان است

و حرارة و یبوسة هم

و شمس هم وسط کواکب متحیره است و شمس و اسد متفقند در حرارت و یبوست و شدیدترانیها وقتی
است که شمس در اسد باشد و او برجی است مذکر و حار و یابس و شمس بالطبع ملایم است بر حرارة
و یبوست و تذکیر و فلکش ۴ است پس بعلت کردیده است اسد خانه شمس و علت دیگر

در وسط افلاک است

و یجعل [illegible] شروع شده زمان تابستان

نیز این است که شمس نیّر نهاری است و قمر نیّر لیلی است و هردو دلیلند بر وجود و حیوة و ابتدای
امور است و از اجتماع ایندو تا استدلال میشود بر آنچه در اینعالم حادث میکردد و همچنین استدلال میشود از
استقبال ایندو تا و اجتماع و استقبال حاصل میشود بسبب سرعت حرکت قمر و سیر او بسوی شمس و اشهر
و ثلاث [illegible] ایندو تا بر آنچه حادث میشود در اینعالم وقتی ظاهرتر میکردد که ایندو تا در ایندو
برجی باشند که ساعت مانند پس بعلت قرار داده شده است سرطان که برجیست منقلب و رطب
و مؤنث و سمت باسرای دو دلیل است بر ابتدای [illegible] زمان خانه از برای کوکبی که موافق است از
برای او در طبیعت رطوبت و تأنیث و سرعت انتقال از برجی بسوی برجی و در دلالت بر ابتدا

حار و یابس مذکر است

و آن قمر است و قرار داده شده است برج نهاری که بعد از سرطان است یعنی اسد خانه از
برای کوکبی چهارپاسن مذکر نهاری که با او موافق است در طبیعت و آن شمس است و چونکه قرار
داده شد سرطان و اسد دو خانه از برای دو نیّر که دلیلند بر کون و فساد و نشو و این مخصوص زمان
دو برنام

برودت هم

زمان تابستان شده قرار داده شد جدی و دلو دو خانه زحل زیرا که ایندو برج مخصوص زمان زمستان اند
و زحل بارد و یابس است و طبیعت او مخالف است با طبیعت نیّرین و ضد است با انوار ایندو تا و فلک او بالای
همه فلکهاست پس بعلت بعد از نیّرین ابتدا باو شده است و خانه او ضد خانه نیّرین قرار داده
شده است و اما مشتری پس طبع ملایم است بر اعتدال و فلک او بعد از فلک زحل است پس قرار داده
شده است آن دو برجی که بعد از دو خانه زحل است از برای مشتری و آن قوس و حوت است

که نظر مودت است هم

و در تثلیث خانه نیّرین واقع شده اند و اما مریخ پس طبع او نحس است و فلک او بعد از فلک مشتری
پس دو خانه او که بعد از دو خانه مشتری قرار داده شده است و آن حمل و عقرب است در تربیع
خانه نیّرین که نظر عداوت است واقع شده اند اما زهره پس طبیعت او معتدل است و فلک
او بعد از فلک شمس است پس قرار داده شده است دو خانه در عقب دو خانه مریخ که آن میزان و
ثور است و در تسدیس دو خانه نیّرین که نظر مودت است واقع شده است و دو برجی دیگر
که باقی مانده است و آن جوزا و سنبله است بعطارد داده شده است و چونکه فلک نیّرین از کواکب
دیکر در اینعالم ظاهرتر است قرار داده اند نصف فلک را از برای شمس یعنی از اسد تا آخر جدی
و نصف دیگر را از برای قمر یعنی از اول دلو تا آخر سرطان تا از برای هریک از نیّرین شرکت بهمه
باهر کوکب دیکر از خانهای او بطوری که در آن نصف فلک که منسوب بآن نیّر است واقع شده است

فصل چهارم در بیان علت خانهای کواکب بطوریکه موافق باشد قول هرمس که از غاثیذیمون نقل کرده است

بدرستیکه ما چونکه خواستیم که بدانیم خانهاست را [illegible] از هر جای کاینه نظر کردیم و یافتیم

از برای هر کوکبی از کواکب پنجگانه دو شکل و دو بعد مختلف مانند تشریق و تغریب و رجوع و استقامت
دیافتیم از برای هر یک از نیرین یک شکل زیرا که شمس را تشریق و تغریب و رجوع نیست و قمر را رجوع
نیز نه پس استدلال کردیم از حالات کواکب پنجگانه بر اینکه هر یک را دو خانه است هر خانه موافق با یکی
از دو شکل او و اینکه از برای هر یک از نیرین یکی نیست موافق از برای شکل او و دیگر اینکه نیرین
قوی‌ترین کواکبند زیرا که هر چیز که ثابت بود و قوی و یک شکل بود قوی‌تر است و حفظ صورت خویش
بهتر کند و هر چیزی که تغیر و تبدل اشکال با او راه یابد ضعیف‌تر است و [illegible] بشناختیم قمر را کوکب شمسی
نامیده اند بسبب آنکه هر دو کوکب از این کواکب پنجگانه را احتیاج بنور غیر خود نیست لیکن
او را تشریق و تغریب حاصل است بنور خود و قمر نوری از برای او نیست در نزد تشریق و تغریب
او و با حالات او مگر شمس و استفاده میکند از شمس نور خود را و قوام از برای ماده نیست الا بصورت
صورت و اثری صورت ظاهر نمیشود بدون ماده و ماده مضطر است بصورت و صورت [illegible]
و قمر ماده است و شمس صورت است و ظاهر نمیشود فعل قمر مگر بشمس پس بجهت قمر را کوکب شمسی
نامیده اند پس هر جا که شمس را حصه باشد حصه قمر تابع او خواهد بود پس خانه قمر مقرون است
بخانه شمس و شرف قمر بعد از شرف شمس است و روز قمر بعد از روز شمس است و قسمت قمر بعد از
قسمت شمس است پس هرگاه دانسته شد این مقدمات ابتدا میکنیم در قسمت خانه‌های فلک از برای
هر کوکب از اتفاق جوهرها زیرا که هر جوهری مقوی است [تقویت کننده است] از برای جوهری جزئی که با او
در مزاج موافق باشد و فاسد کننده است ضد خود را و دلیل بر این آن است که [illegible]

قوای

قوای از برای آتش بمجاورت آب زیرا که هر یک از ایشان فاسد کننده اند دیگری را اما آتش پس آنکه
ملایم و مقوی آتش است و حرارت کلیه که در این عالم است از شمس است و ما ذکر کردیم در قول دوم از این کتاب
اینکه در وقتی که شمس در پانزدهم درجه اسد باشد حرارت هوا در این عالم قوی‌تر است پس سزاوار است از
خانه‌های فلک بشمس اسد است زیرا که هر یک با دیگری ملایم است بحسب طبیعت و قوی‌تران زمانها
که در پانزدهم درجه اسد باشد پس چون بشناختیم خانه شمس را از راه قوت او ابتدا کردیم بخانه قمر که
مقرون شمس است و نامیدیم هر سی درجه را که مقدار یک خانه است سهمی از سهام بعد از آن انداختیم
سی درجه از پانزدهم درجه اسد بجانب ایمن و ایسر پس یکی از آن دو سهم در پانزدهم درجه سرطان
واقع شد و دیگری در پانزدهم درجه سنبله و دانستیم که بهترین مواضع نسبت بقمر برجی است که ملایم
از برای طبیعت او باشد و مقوی او بود و بارد و رطب باشد پس گردانیدیم سرطان خانه قمر و قوت او در پانزدهم
درجه او است و چونکه فارغ شدیم از خانه شمس و قمر نظر کردیم بفلکی که [illegible] فلک قمر است و یافتیم
او را فلک عطارد و انداختیم دو سهم را از پانزدهم درجه سرطان از هر دو جانب یکی در پانزدهم درجه
جوزا واقع شد و یکی آن جانب ایمن است و یکی در پانزدهم درجه سنبله و آن جانب
ایسر است پس جوزا و سنبله را هر دو خانه عطارد گردانیدند بعد از آن یافتیم فلک زهره را
بعد از فلک عطارد و انداختیم هر دو سهم را از دو خانه عطارد بیمین و یسار یکی در پانزدهم درجه
ثور واقع شد و یکی در پانزدهم درجه میزان پس هر دو را گردانیدند خانه از برای زهره
پس یافتیم فلک شمس را بعد از فلک زهره و بیان کردیم پیش از این موضع و خانه او را بعد از آن

یافتیم فلک مریخ را بعد از فلک شمس پس انداختیم هر دو سهم سعد از دو خانه زهره بیمین و یسار و واقع
شدند در پانزدهم درجه عقرب و پانزدهم درجه حمل پس آمدند تا خانه مریخ شدند و یافتیم فلک
مشتری را بعد از فلک مریخ و انداختیم هر دو سهم سعد از دو خانه مریخ بجانب یمین و یسار که در پانزدهم
درجه جدی واقع شد و دیگری در پانزدهم درجه دلو پس آمدند تا خانه زحل گردیدند پس بطریق
قسمت کرده است خانه های شمس و خانه های فلک سعد بر کواکب وحقیقت الحقیق الالات
که دو خانه زحل که نحس ترین کواکب است در فلک و دلالتش بر فساد بیشتر است واقع شده است
در استقبال دو خانه نیرین که دلیلند بر وجود و نشو و حیوة و دو خانه مریخ که نحوستش از زحل کمتر است
واقع شده است در تربیع خانه نیرین زیرا که نحوست تربیع کمتر است از نحوست مقابله و علت
آنکه تثلیث و تسدیس از قسمت سعود است و تثلیث قوی تر است از تسدیس و مشتری سعد تر است از زهره
قرار داده شده است دو خانه مشتری بر تثلیث دو خانه نیرین و دو خانه زهره بر تسدیس
آمده اند و چونکه در رجعت عطارد از شمس بسر درجه میرسید تقریبا و در سعادت او کمتر از زهره بود قرار
داده شده دو خانه عطارد بعد از دو خانه نیرین بقدر نصف تسدیس تقریبا و قوی قرار داده اند
خانه های کواکب را بنا بر آنکه تضاد بعضی ایشان با بعضی و این بالجهت آنست که شمس و قمر موصوفند
بانکه نیر عالمند و زحل موصوف است بظلمت و ظلمت در هر وقتی ضد نور است و نور ضد ظلمت
پس از اینجهت قرار داده شده است دو خانه زحل در استقبال دو خانه نیرین و اما مشتری پس او
دلیل است بر عقل است و عطارد دلیل علم و بیان و حکمت است [illegible] وطالب علم

علم با حکمت فحو نیده و [illegible] کننده بمال است و طالب مال [illegible] کننده علم زیرا که شهوة
مال و غنی ضد شهوة علم و بیان است پس قرار داده شده است دو خانه یکی از ایشان در ضد دو خانه
دیگری و اما مریخ پس او دلیل حرب و قتال است و فزع و خوف است و زهره دلیل استراحت
و شهوة و لذات و فرح است و استراحت و لذات در هر حین ضد فزع و قتال است پس خانه
خانه ایشان مقابل یکدیگر قرار داده شده است پس همه پیشینیان قسمت کرده اند
خانها را هر یکی از این چهار وجهی که ذکر کردیم زیرا که بعضی از ایشان ابتدا کرده اند در قسمت
بیوت به نیرین بعد از آن بفلکی که بعد از قمر است و همچنین رو به بالا رفته اند تا منتهی شده بفلک زحل
چنانکه حکایت هرمس از خانه شید صون و بعضی ابتدا کرده اند به نیرین بعد از آن بزحل چنانکه
گفته است بطلمیوس و بعضی نحسها را در استقبال و تربیع خانه نیرین قرار داده اند و سعودها در تثلیث
و تسدیس نیرین و خانه عطارد وسط در جنب خانه نیرین قرار داده اند و بعضی خانها را بنا بر
تضاد طبایع بعضی با بعضی قرار داده اند و همه این قسمتها بیک چیز بر میگردد و نیز از
حفظ طبایع کواکب که ذکر دادیم میگردد مغتنم هر خانه و بال آن خانه است و چونکه ابتدا
بقسمت خانهای کواکب از خانهای نیرین میشود زیرا که ایشانند قوی ترین کواکبی فلکند قرار داده شده
است از برای شمس در هر برجی مذکری حصه و از برای قمر در هر برجی مؤنثی حصه و کواکب
خمسه خانه چنین نیست زیرا که از برای هر یکی از کواکب حصه در هر یکی از دو خانه مذکر و مؤنث
او وار جهت تقریبی تر [illegible] و اینکه از برای هر یکی شکل است و یک خانه از هر یکی گردیده اند را اند

دلیل بر اعتدال شکل و ترکیب نشود و اما کواکب نحله بر خلاف این باشند زیرا که از برای هر یک
دو شکل است و دو بعد و در یکی از دو خانهٔ خود دلیلند بر شکل استقامت و تشریق و صلاح و اعتدال
و در خانهٔ دیگر دلیل است بر شکل رجوع و تغریب و نقصان اعتدال پس زحل در جدی
دلیل است بر شکل رجوع و تغریب بسبب اتفاق هر دو در برودت و یبس و در دلو دلیل است
بر شکل استقامت و تشریق از جهت حرارت دلو و رطوبت او و مشتری در قوس دلیل است
بر شکل استقامت و تشریق و در حوت دلیل است بر شکل رجوع و تغریب و مریخ در عقرب
دلیل است بر شکل استقامت بسبب امتزاج رطوبت عقرب و برودت او با حرارت
مریخ و یبوست او و در حمل دلیل است بر شکل رجوع بسبب اجتماع حرارت و یبوست هر دو
و زهره در ثور دلیل است بر شکل صلاح و استقامت و تغریب زیرا که تغریب موافق
تربت او و در میزان دلیل است بر شکل رجوع و اول تشریق و عطارد در سنبله دلیل
است بر شکل استقامت و تغریب و در جوزا دلیل است بر شکل رجوع و تشریق
و تحقیق که استخراج کرده‌اند بشیئی از برای خانه‌های ستارگان سهمی از نیرین و از
خانهٔ نیرین و او را سهم [illegible] کوکب نامیده‌اند و طریق استخراجش آن است که حاسب
در هر وقت که بخواهد از درجهٔ شمس تا پانزده درجه اسد به درجهای مستویه پس بدانجا رسید
برافزاید بران آنچه قمر سیر کرده است در برج خویش و برانداز از برج قمر پس
عدد بدانجا که منتهی شد آن است موضع آن سهم و بدانکه آن [illegible] وقت از درجه قمر تا

تا پانزده درجه سرطان بشمارد تا بدانجا که رسید برافزاید بر او آنچه شمس رفته در برج خویش پس بکاهد
و براندازی از برج شمس پس بدانجا که منتهی شد حساب سهم [illegible] موضع سهم دیگر
و بدانکه اتفاقا اتفاق نمی‌افتد یکی از این دو سهم در یکی از دو خانهٔ کوکبی مگر آنکه واقع می‌شود
سهم دیگر در خانهٔ دیگر آن کوکب و اگر یکی از آن دو سهم در خانهٔ یکی از دو نیر واقع شد
آن سهم دیگر در خانهٔ نیر دیگر واقع می‌شود **فصل پنجم در علت شرفهای ستارگان است بدانکه**
مبین بدانکه از برای کواکب مختلفه شرف و هبوط در بروج و الفها که نشانه و جمهور دانایان
لغت عرب کم اتفاق دارند بر آنکه شرف شمس در درجه نوزدهم حمل است و شرف قمر در درجه سیم از
ثور و شرف عطارد در درجه پانزدهم سنبله و شرف مشتری در درجه پانزدهم سرطان و شرف زحل
در درجه بیست و یکم میزان و شرف مریخ در درجه بیست و هشتم جدی و شرف زهره در بیست و هفتم
حوت و شرف راس در سیم درجه از جوزا و درجه هبوط هر کوکب در مقابل برج شرف او است
مثل درجه شرف او و اما علت اختصاص این بروج و این درجها مذکوره از این بروج بشرف
هر کوکبی دون غیر این درجها از درجهای این برجها [illegible] جزئیت مخفی مانده است علم او
بر بیشتر متقدمین و متأخرین و ذکر کرده است بطلمیوس علت شرف کواکب در بروج بعنوان
الحاق و ذکر نکرده علت اختصاص درجها از برجها و اما هرمس پس او ذکر کرده است علت شرف کواکب
در بروج و حقیقت درجه شرف آنها را بتفصیل و بر دو قول هر دو همچنان که [illegible]
و اما تو بدانکه هر علم تصنیف [illegible] از آن کس که مخفی مانده است بر او [illegible] طبایع اجرام علویه

کوکبی دیگر

و حرکات ایشان و علمای کون و فساد و پیش ایشان بیان علت در این باب کرده اند و گفته اند که این کواکب
همه از ابتدا آفریده شدند در خانه‌های شرف خویش در درجه‌ای که بشرف منسوب است و از آنجا در ابتدا
کردند بحرکت کردن در اول سیر خویش و هر کوکب در هر روزی بقدر سیر وسط روزی سیر میکرد
و زمان طویل بر اینحال سیر میکردند بعد از آن مربوط به نیرین شدند و اند و تا در آسمان کونی
بودند و طول رباط آنها بقدر درجه‌ها بود که پیش از این ذکر کردیم پس گردید درجه شرف کواکب
الموضعی که از آنها ابتدا بحرکت کردند در اول تکوین شان و گردید خانه‌های ایشان بقدر رباط
ایشان از شمس و قمر اما آنچه ذکر کرده اند از اینکه علت خانه‌های ستاره‌ها بقدر رباط است
از نیرین پس تحقیق که ما ذکر کردیم فساد او را در فصل دوم از این قول و اما آنچه ذکر کرده اند
از اینکه کواکب تکوین شدند در درجه‌های شرف خویش و ابتدا بحرکت از آن درجه‌ها کردند و
در هر روز بقدر سیر وسط خویش حرکت میکردند بعد از آن مربوط بشمس شدند پس مختلف
سیر آنها و حاصل شد از برای آنها رجوع پس اگر صانع تبارک و تعالی خلق کرده
است این کواکب را همچنانکه ... در ابتدا تکوین آنها در درجه‌های شرف آنها از برجهای
آنها بر حال و حرکت که گمان کرده اند ایشان بعد از آن ... است اینکه تغییر بدهد
حرکات آنها را از آن وضعی که بر آن بودند پس مربوط شدند این کواکب همچنانکه ...
پس چرا مخصوص شدند این پنج کوکب بر رجوع و استقامت بسبب این رباط و حاصل شد از
برای شمس و قمر رجوع و حال آنکه ایندو تا نیز مربوطند باین کواکب و همچنانکه کواکب اجرای
اند

اندکه از برای آنها الوان است و دیده میشوند بالوان خویش پس همچنین سزاوار آن بود که رباط
این کواکب واجب می باشد که آنها را لونهای بوکه دیده شود یا باید بیان شود که بچه علت قرار ... است
از برای کواکب متحرکات راجعه بدون اینکه مربوط کنند آنها را بشمس و قمر زیرا که همچنانکه او را ممکن است
ایجاد اینها در ابتدا همچنین ممکن است اینکه تغییر بدهد حرکات اینها و بطوری که بخواهد در هر وقت که بخواهد قرار بگیرد بدون اینکه ~~اینها را مربوط بکند~~
آنها را مربوط کند بغیر ایشان پس اگر ممکن نباشد او را این رای و ... لازم
می آید عجز خدا از آن و این قولیست که اعتقاد ندارد او را مگر جاهلی که عارف بقدرت پروردگار خویش
بر اشیاء نباشد و بزرگی و مرتبه و عظمت خداوند از آنچه اهل باطل میگویند و نیز اگر این کواکب مختلف
شده است سیر آنها و حاصل شده است از برای آنها رجوع بسبب اینکه آنها مربوط شده اند بشمس و قمر
پس سزاوار آن بود که سیر شمس و قمر در هر روز بقدر سیر وسط ... زیرا که رجوع از برای
ایندو تا پیدا شده و حال آنکه مرئا هم از برای ایندو تا مختلف در سیر پس همه آنچه ما ذکر
کردیم دلیل است بر بطلان قول ایشان و تکذیب ایشان و تحقیق که رد میکنند این جماعت در آنچه ادعا
کرده اند از عدد درجه شرف کواکب و ... آنها و اختلاف سیر آنها و رجوع آنها ... بصناعت نجوم
بصناعت نجوم از اهل فارس و هند و ... و بعضی از ایشان میگویند اینکه
کواکب همگانه ابتدا کردند بحرکت از اول حمل پس سیر کردند ... حالیکه و تشققات شده هم
... در این مقوم ... که ... و همه ایشان اتفاق دارند بر اینکه سیر آنها تغییر یافته است از آن وضعی
که بودند بر آن و اینکه مختلف شده اند از حال و حرکت که بر آن بودند و اینکه از برای هر
یک از اینها علیحده فی ذاته خاصیتی است و لونی و حرکتی و علتی که مخصوص شده اند

حرکت کلّیتی که از او زاید میشود و هر یک مخالف اند با دیگر در آنکه حادث میگردد از حرکت
که مخصوص باد است از کون و فساد و در زمین لم خلاف آنچه حادث میگردد از حرکت عزاد

فصل ششم در بیان علت شرفهای کواکب بر زعم بطلمیوس گفته است بطلمیوس صاحب کتاب احکام

اینکه ما چون یافتیم شمس را که هرگاه داخل حمل شد ابتدا میکند بصعود در شمال و بسمت الراس گردن م
و روز دراز تر از شب میشود و حرارت زیاده میگردد و هرگاه داخل میزان میشود
روزها از شبها کوتاه تر میگردد و منحط میشود بسمت جنوب پس بایجهة قرار داده شده است
حمل شرف شمس و میزان که خلاف حمل است شد نظیر او است هبوط او و اما زحل پس طبیعت از برای م
او بارد و یابس است و ضد است با طبیعت شمس که حار است زیرا که هرگاه حرارت زیاد
شد کم میشود برودت و برودت هرگاه زیاد شد کم میشود حرارت پس قرار داده اند
است میزان شرف زحل و حمل هبوط او بخلاف آنچه از برای شمس قرار داده بودند
و قرار داده اند ثور را شرف قمر زیرا که شمس هرگاه در حمل باشد و قمر رسید اول زمان ظهور
نور او [...] و اول مثلثه او بود و قرار داده اند عقرب را هبوط او زیرا که نظیر شرف او است
و قرار داده اند سرطان را شرف مشتری زیرا که مشتری دلیل است بر بادهای شمال معتدل
و هرگاه در سرطان باشد زیاد میگردد بادهای و قوت میدهند طبیعت مشتری را و قرار داده اند شمال که منشا لو اند م
هبوط مشتری زیرا که نظیر شرف او است و قرار داده اند جدی را شرف مریخ زیرا که جدی را
جدی جنوبی است و او نظیر شرف مشتری است و از جهت آنکه طبیعت مریخ حار است و جنو

جنوبی پس هرگاه داخل جدی شد حرارت در او قوت میدهد و قرار داده اند سرطان را هبوط
مریخ زیرا که نظیر شرف او است و قرار داده اند حوت را شرف زهره بجهت آنکه طبیعت حوت
صاحب رطوبت است و در حوت آغاز رطوبت زمان ربیع است و زهره نیز صاحب رطوبت است
پس هرگاه داخل حوت شد رطوبتش قوت میدهد و قرار داده اند سنبله را هبوط زهره
زیرا که نظیر شرف او است و قرار داده اند سنبله را شرف عطارد زیرا که در آن آغاز
زمان خریف است و طبیعت عطارد مایل به یبوست است پس هرگاه داخل سنبله شد یبوستش
قوت یابد و قرار داده اند حوت را هبوط او زیرا که نظیر شرف او است فصل هفتم در بیان
علت شرفهای کواکب بطریقیکه موافق قول هرمس است هرمس میگوید که آن چیزها یکه انها را ابتدای
باشد انها در ابتدای امر شان در اقبال و زیادتی اند و در وسط قوی تر و شدید تر اند
و در اخر مدبر و ضعیف اند و دلیل بر این آن است که هر مطبوع از حیوان یا نبات
در ابتدای امرش مقبل است و زاید و در وسط نهایت قوت دارد و در آخر مدبر
و ضعیف است پس از اینجهة گفته میشود که هر کوکب در ابتدای بروج مقبل است
و زاید و در وسط بروج نهایت قوت دارد و در آخر بروج مدبر و ضعیف است
و همچنین است در اول تشریق خویش و استقامت خویش و وسط و اخر او پس ظاهر
شد از برای ما آنکه قوت کواکب در نصفهای بروج است [...] در قول دوم با نصف مذکور م
ذکر کردیم آنکه حمل و سرطان و [...] بروج مقبل و زاید اند بسبب زیادتی روز در آنها و

دارتفاع شمس بماه دانکه میزان وجدی که برج مدبر ند وناقص بسبب نقصان روز در اینوقت
و انحطاط شمس از ما پس دانستیم اینکه بهترین اماکن بشرف سعدین که برج زاید مقبلاند
و بهترین اماکن بشرف نحسها که برج ناقص مدبر است زیرا که پیدا شد شرف کوکب
در یکبرج همچنانکه پیدا شد یکبرج خانه کوکب پس چونکه یافتیم شمس سوکه هرگاه داخل حمل بشود
ابتدا میکند بصعود و زیاده شدن روز برمیداریم که بهترین اماکن بشرف شمس حمل است
و در پانزدهم درجه او قوی تر است و ما بیان کردیم در فصل چهارم از این قول اینکه قمر مقرون است بشمس
و حصه قمر بعد از حصه شمس است پس دانستیم که برج شرف قمر ثور است زیرا که او بعد از برج
ظلمت را — شرف شمس است و یافتیم ضد ضیاء و شمس صاحب ضیاء و نور است و زحل دلیل است
بر ظلمت و بهترین مکانها بشرف زحل ضد موضع شرف شمس است که میزان باشد و قوی تر
پانزدهم درجه او است و یافتیم موضعی که بنهایت برسد دران نقصان و او جدی است پس دانستیم
که شرف نحس دوم دران است و مریخ باشد و قوتش در پانزدهم درجه او است و دانستیم
که بعد از نیرین کوکبی سعدتر از مشتری نیست و مکانی بعد از حمل اقوی از سرطان نیست
پس ظاهر شد از برای ما اینکه شرف مشتری در او است و قوتش در پانزدهم درجه او است
و چونکه فارغ شدیم از شرفهای کواکب نحسها و مکان قوت آنها از این برجها اراده
کردیم اینکه بدانیم شرف کوکب سه و قوت اندر آنها را و پیش از این گفتیم
که یک برج شرف از برای دو کوکب واقع نمیشود و یافتیم زهره را که دور نمیشود
از شمس

از شمس پیشتر از چهل و هفت درجه و چند دقیقه و آن کوکبی است رطب و مونث و تحقیق که دانستیم
اینکه ثور شرف قمر است و اینکه حوت بسبب آبی بودن و رطب بودن او مناسب است
بزهره از جوزا پس قوت زهره در پانزدهم درجه حوت است و قوت عطارد در پانزدهم
درجه سنبله برشکه ثور زیرا که عطارد دور نمیشود از شمس پیشتر از بیست و هفت درجه
و چند دقیقه و آن کوکبی است که دران یبوست است و دلیل است بر طبیعت اول زمان خریف
و ثور برجی است مشاکل از برای عطارد در یبوست طبیعت و قریب است از شرف شمس
پانزدهم درجه هم — لیکن ثور شرف قمر است پس بهترین بروج از برای شرف عطارد سنبله است زیرا که مشاکل
با عطارد در یبوست و در طبیعت اول زمان خریف و ضد اینکه طول نهار و طریقه او
در نقصان مثل طول نهار حمل و طریقه او است پس بسبب اینکه اتفاق طریقت سنبله
از برای حمل که آن شرف شمس است و اینکه حمل سنبله در خلف در طول نهار با حمل دیگر
است گردیده است سنبله از جهت طبیعت اقرب بحمل از ثور و نیز چنانکه قرار دادیم
شرف زحل سعد در برجی که او ضد شرف شمس است بسبب مخالفت هر یک با دیگری
پس همچنین قرار دادیم شرف عطارد در خلاف شرف زهره بسبب اینکه اموری که باعث است
اینکه شرف عطارد است هم — زهره در آنها بسبب ضد حکمت با لهو و طرب پس چونکه دانستیم خانهای که حاصل میشود
در آنها شرف اینکواکب و قوت هر یک از کواکب را در این برجها ارقام کردیم معرفت
حد درجه شرف را در هر برجی از برای هر کوکبی پس عدد میکنیم سوی آنچه ذکر کردیم

در قول دوم اینکه ابتدای در قسمت از سمت الرأس و از نصف النهار و از اول حمل و از خط استوا دارد و سط
السما و در نزد دخول شمس برج حمل ابتدا میکند روز بزیادتی در روز علت نسبت و نصف
النهار اقوی زمان روز است و نیز مطالع طوالع عالم مختلف میشود برای آن اهل موضع خط
استوا باشند مطالع بروج در طالع ایشان و وسط السماء ایشان یکسر داند و مساوی اند چرا
باشد هر برج در وسط السماء همه عالم [illegible] و همچنین درجه شرف کواکب از برای تمام عالم [illegible]
یکی است پس بدین علتها ابتدای قسمت از موضع فلک مستقیم و از وسط السماء
ایشان کرده اند و بتحقیق که دانستیم ما اینکه هرگاه اول دقیقه از حمل در وسط السما در خط
استوا باشد اول دقیقه از سرطان طالع باشد و از همین جهت گفته اند بتحقیق که
سرطان طالع عالم است و اول برجی آن است که طالع بوده در ابتدا و چون علم درجه ز او که
مشتری که در او بوده و آن پانزده درجه سرطان است و هرگاه درجه پانزده هم از سرطان طالع باشد بر خط استوا
باشد درجه پنجم هم از حمل در وسط السماء و هرگاه شمس در پانزدهم درجه از حمل باشد زایل
بود و هرگاه او با مشتری در او تا باشند شمس در نوزدهم درجه از حمل باشد پس اول
بهترین درجها و طالعها شرف شمس درجه نوزدهم از حمل است و ما دانستیم اینکه
هیچیک از علل فلک به گفته تدبیر است و از جمله علم [illegible] آن است که مشتری در طالع عالم بود
و هرگاه چنین بود موازی گردد از برای درجه مریخ و هر یک از اینها ذات منبع کواکب
طبیعت اند یکدیگر او ناقص گردانند او را از نهایت دلالتش بود و منع در درجه شرف

شرف کواکب موضع غایت اظهار طبیعت او است از این برج و رسیدن نهایت دلالتش بسعادة
پس الحاق کردیم که قرار میدهیم از برای بعد ما بین اینها تا درجهای معلومه پس شاهد دلال جستیم بر آن از مقدار
بعد کواکب از شمس زیرا که بر قدر دوری اینها از شمس نسبت دلالت میشود بیشتر چالاکی اینها
و یافتیم ما هر کوکبی را که سابقه او و بشمس کمتر از ده [illegible] درجه بود ضعیف میشود کواکب دیده
نمیشوند تا اینکه دور شوند از شمس [illegible] درجه پس ما بدیدیم اینها درجها را مقدار بعد
بعد از آن [illegible] او بر مکان مریخ مطالع فلک مستقیم واقع شود در درجه بیست [illegible] الشفرا بیم
و هفتم و هرگاه کم کنیم واقع شود در درجه چهارم از آن در موضع زوال و ضعف وجود
این بطبیعت نحس خویش رونده است بموازاة سعد و مفسد او است پس افزودیم او را
تا درجه شرف در موضعی باشد که کواکب را غوضیع در وقت باشند و مقبل و قوی
و اظهار کننده طبیعت خویش اما زهره بسبب تضاد برج شرف او و [illegible] باین برج
شرف عطارد بسبب طبیعت زمان و مخالفت او و [illegible] آن بدلالت و اف و هر یک
دلالت دیگری است هرگاه متوازی شوند عمل کردیم ما و آنچه عمل کردیم بمریخ در زیادتی
قدر بعد را بر مکان او در نصف حوت پس واقع شد در بیست و هشتم درجه از آن
پس هرگاه درجهای نحوس کمتر از درجهای سعود باشد و رونده باشند بسوی اینها
و ضرر رساننده باشند و کم کننده باشند قوت اینها را پس بهترین درجها شرف مریخ
درجه بیست و هشتم از جدی و بهترین درجها شرف زهره درجه بیست و هفتم

از حوت و هرگاه زهره چنین باشد قریب بود از وتد ع شرد و موضع از جهت دلالت او بر سعادت
موافق است از برای طبیعت سعد او و هرگاه کم کنیم از مکان او مقدار انید رجهاست واقع میشود
در قسمت بیت الملک نصف حوت در موضعیکه فی نفسه است از برای طبیعت او اما علت
شرف او در درجه پانزدهم از سنبله است زیرا که برنه او شرف او در یکی جهات است و هر کجا
شرف کوکب رفا نه طاد بود در نصف او قویتر و فعلش ظاهرتر بود چنانکه پیش از این ذکر کردیم
خاصه هرگاه مقبل در مایل الوتد بود و مشتری غیر مفسد است از برای او ملکه هر دو
منعقد باهم و ممتزج شد بسبب قبول کردن علت طبیعت خویش سعادت او را زیرا که
هر یک از اینها در برنه شرف خویش مثل اندیگری است در برنه شرف خویش در یک
جان درجه و هرگاه زیاد کنیم بر مکان او چیزی از ده درجات هر اینه نزدیک میشود از
موازات زهره بر مکان او و داخل میشود در مکان زوال اما زحل پس او در تربیع
درجه مشتری است و مفسد آن از برای طبیعت او و تربیع نصف مقابل است پس افزودیم
شش درجه را که نصف مقدار بعد است بر موضع زحل رسید به درجه بیست یکم از میزان
وانی درجه شرف زحل است پس درجه شرف او در وتد چهارم واقع شد و دور شد
از درجه تربیع مشتری و از موازات درجه شرف شمس و هرگاه از او کم کنیم واقع
در موضع زوال رونده بود و درجه اند و تا و اف دکته شهر ها و هرگاه مشتری موازی
از برای زحل بعینه هر اینه زیاد میکنیم بر نصف میزان مقدار بعد را چنانکه کردیم

بزراو

بزراو اما درجه شرف قمر را القدر در ی او در شمس و رویت اقرار دلوانه زیرا که او ب است
که دیده میشود هرگاه دور گردد از شمس کمتر از ده لنه درجه چند دقیقه ب هست که دیده میشود
هرگاه تمام شود از برای او اینده جا دو داخل گردد در رصد درجه سیزدهم پس قرار دلو سیده است
درجه شرف او در موضعیکه هرگاه دور ان است و شمس در درجه شرفش بود در اول حد رویت باشد
بر عدد رویت بمطالع فلک مستقیم در موضع خط استوا و اندرجه سیم از ثور است و هرگاه
در درجه دوم از ان باشد که بود در درجه اول رویت نرسد و هرگاه در درجه چهارم از ان باشد از
ان صدق نکند و رویت و فتی با بن طرق اتفاق افتد که از برای او نصف عرض در جنوب باشد
زیرا که هرگاه از برای کوکب نصف عرض او بود حاصله پس در نهایت اعتدال عرض باشد و هرگاه داشته بود
رویت او بازه از آن بعرض از جهت شمال هر اینه اول صعود رویت او در آخر حمل باشد

اما برس موضع صعود قمر است و جوزا هم موضع صعود است پس بسبب اتفاق هر دو در صعود
شرف برس را در سیم درجه از جوزا گذاشتند و سبب انکه سیم درجه جوزا درجه شرف او قرار
دلیل انداختن است که هرگاه بینه از وقت مقدار بعد با هم رسانند بیانه ایشان ابکمتر است مقدار
فصل شمس و حاصد شمس از برای او نصف عرض که دیده میشود با ان در درجه خویش
اما ذنب موضع انحطاط قمر است و قوس نیز موضع انحطاط او است پس بسبب اتفاق هر دو دیگر
شرف را در درجه سیم درجه او گذاشتند و بیده

ح ح ح ح ح ع ح ح

پس از جهت این علتها درجهٔ اشراف کواکب بعضی واقع شده است در ارادتها و درجهٔ اشراف کواکب سفلیه
در موضعیکه مختلف موافق است از برای آنها تا اینکه هر یک از اینها که در این درجها باشند در موضعی
مخالفی از اظهار طبیعت خود باشند و درجهٔ سعود و چنین از درجه نحوس قرار داده شده است بسبب
و مخالفه از برای آنها بسبب آنکه ابتدای کون و وجود از [illegible] سعود است بعد از آن فساد لازم آید
که از دلالات نحوس است اما گروهی دیگر علت گفته اند در تبدل این درجها و در مریخ در هر
باینطریق که هرگاه مشتری در درجه طالع عالم باشد موازی بود از برای درجه مریخ و
تحقیق کرده ایم ما که نحوس ضرر میرسانند بسعود پس خواستیم که قرار دهیم از برای تبدل اینها
جدولی سعودی پس استدلال جستیم بر آن از بعد قمر از شمس در رویت او زیرا که دلالت آنچه
بر آنچه حادث میگردد در این عالم ظاهرتر است از دلالات سایر کواکب و بقدر دوری قمر از
شمس حاصل میشود کثرت تغیرات در اشیا و یافتیم قمر را که اغلب اوقات که دیده میشود
دقیقی است که دوازده درجه از شمس دور شده افتد در درجه سیزدهم کرد پس افزودیم بر نصف
از جدول سیزده درجه بطالع فلک مستقیم واقع شد در درجه بیست و هشتم از آن
اما از هر سه عمل کردیم آن چنانکه عمل کردیم مریخ [illegible] مگر آنکه افزودیم بر مکان او
یا نقص درجه زیرا که او دیده میشود هرگاه بعد یابد او از شمس کمتر از بعد مریخ بود زیرا که
جرم او کمتر است از جرم مریخ یکدرجه پس کم کردیم مانند درجه سو از [illegible] درجه
پانزدهم درجه او [illegible] پانزده درجه حوت افزودیم بر درجه بیست و هفتم او رسید

مانند درجه

ای درجه شرف است **فصل** در بیان آنکه ما حدود بروج
صنف یافتیم یکی از آنها حدود اهل مصر است دویم حدود بطلمیوس سیم حدود کلدانیان
و این آنها [illegible] اند چهارم حدود اسطراطوا پنجم حدود هند اما اسطراطوا قسمت کرده است ازقدمای هم
هر برجی را به هفت کوکب و از برای نیرین حظی در حدود قرار داده است و جهت بر این آنچه [illegible] کرده
باینطریق که نیست در فلک حظ از برای کواکب مگر آنکه از برای شمس و قمر مثل آن است اما سایر
آنها که ذکر کردیم قسمت کرده اند بر پنج و احد [illegible] کواکب خمسه متحیره و قرار نداده اند از برای نیرین
در او حظ و جهت طرح قسمت نیرین را در حدود بروج آن است که [illegible] مشارکت کنند
در حدود ایشان اما بعضی اوایل گمان کرده اند که از برای شمس شرکت است با ارباب حدود
در یک نیمه فلک که از اول اسد است تا آخر جدی و از برای قمر شرکت است در بروج
که در نیمه دیگر از فلک باشند با ارباب آنها و آن از اول دلو است تا آخر سرطان و بعضی [illegible]
کرده اند که از برای شمس شرکت است در نصف اول از هر برجی که مذکر است با صاحب [illegible]
و از برای قمر شرکت است در نصف دیگر اما در بروج مؤنثه از اول آنها تا نیمه شرکت
از برای قمر است با صاحب آنها و در نصف آخر از برای شمس و هرگاه نیرین شریک باشند
کواکب را در این بروج بدان طریق که ذکر کرده اند باید [illegible] باشند [illegible] از برای [illegible]
در بروج است از آنکه قرار داده شده از برای اینها در حدود حظی و گفته اند گروهی
او این از برای نیرین حظ قرار نداده اند در حدود آن است که طبع بعضی جاری یابس [illegible]

بر طبیعت مریخ و بعضی حار و رطب است بر طبیعت مشتری و بعضی سرد و یابس است بر طبیعت زحل
و بعضی سرد و رطب است بر طبیعت زهره و بعضی ممتزجه از اینهاست بر طبیعت عطارد پس طبیعت
زهره موافق است از برای طبیعت قمر بسبب رطوبت و تانیث و طبیعت مریخ موافق است از برای
طبیعت شمس بحرارت و تذکیر پس بسبب اتفاق در طبیعت ایندو کوکب با طبیعت نیرین با ایشان
حاصل شده است بسبب حظ ایشان و تا در حدود حظ از انکه قرار داده شد از برای نیرین
حظ در حدود و گفته اند که نیرین فعل میکنند در حد کواکب که موافق طبیعت ایشانند
مثل فعل انکوکب در ان حد و اصح قسمتها قسمت اینجا عتیق است که از برای نیرین
حظ قرار نداده اند در حدود بروج و ان چیزی است که همه اوائل بر ان اتفاق
کرده اند مگر انکه هر یک از اینها هر چند موافقند با دیگری در قسمت حدود هر برجی
را بر پنج کوکب لیکن مخالف یکدیگر دارند در ترتیب کواکب و عدد درجه هر کوکبی
و علامه ایشان قرار داده اند اخر بروج را حدود نحوس زیرا که اخر برج از حظ
ادبار و ضعف است چنانکه پیش از این ذکر کردیم و ادبار و ضعف نحس است و نحوس
سزاوارترند بان اما بطلمیوس عیب گرفته است بر ترتیب اهل مصر و کلدانیین
و عدد درجه هر کوکب بطول و کلان کرده است که اصح حدود ان است یافت شده است در
کتاب که صاحب او معلوم نیست و سبب انکه نجود نسبت نداده است که
لازم میاید ان عیب که بطلمیوس بر دیگران گرفته بر ان و یافتیم همه اوائل از علمای

اصحاب نجوم را که نظر میکردند در احکام حدود حدود اهل مصر را زیرا که او صواب تر است
در درجه حدود هر کوکبی موافق است از برای سالهای کبری او و نزدیک ذکر کنیم حدود
هر یک از این پنج را باعداد ان ان شاء الله تعالی

فصل نهم در حدود اهل مصر است

الحمل	و	و	ح	ه	ه
الثور	ح	و	ح	ه	ج
الجوزا	و	و	ه	ز	و
السرطان	ز	و	و	ز	د
الاسد	و	ه	ز	و	و
السنبله	ز	ی	د	ز	ب
المیزان	و	ح	ز	ز	ب
العقرب	ز	د	ح	ه	و
القوس	یب	ه	د	ه	د
الجدی	ز	ز	ح	د	د
الدلو	ز	و	ز	ه	ه
الحوت	یب	د	ج	ط	ب

فصل دهم در حدود بطلمیوس

الحمل	د	ج	ز	ه	ى
الثور	ج	ز	ز	و	ى
الجوزا	ز	و	ز	ز	ح
السرطان	و	ز	ز	ز	ح
الاسد					
السنبله					
المیزان					
العقرب					
القوس					
الجدی					
الدلو					
الحوت					

فصل یازدهم در حدود کلدانیان و ایشان اهل بابلند

بدرستیکه کلدانیین اتفاق اند که در [redacted] قدیم الایام در بابل منزل داشته اند و در احادیث که جاری آثار بنا نه از آنکه احوال زمینها را بیان میکنند مذکور است که اول کسیکه ساکن شد در او و تعمیر کرد او بعد نوح علیه السلام بوده است و این

واین چنان بوده است که بعد از انقضای طوفان نوح در زمانی که باد و بعضی بنا برآمده اند که
می خفتند کرده او اقامه کرده اند در آن و شایسته و توالد نموده اند و بسیار گردیده جمعیت ایشان بعد
بعد از نوح و مالک شده اند و بنی ها راه و بنا نهاده اند سلطانی و متصلست
مسکنهای ایشان بدجله و فرات و سکنی گرفته اند بر جوانب آنها تا آنکه رسیده اند
از سمت دجله تا اسفل کسکر و از سمت فرات تا ورای کوفه و موضع ایشان این مکانست
که الحال سواد میگویند و پادشاهان ایشان در بابل منزل داشته اند و اسم اول
ایشان بلعوث بیس بوده است و کلدانیون همه لشکر ملک بوده اند و همیشه ملوک
ایشان برای ایشان بوده اند تا آنکه قتل کرد و هلاک نمود ایشان را در آن اول
و همه کلدانیون دانا بودند بحساب نجوم و احکام و دلالت رمی برده اند آنها را
و هیچ علم را براد خیسا ز نمیکرده اند و مردم از جمیع آفاق بهم نزد علمای ایشان می آمده اند
بجهت تحصیل علم نجوم و احکام آن و گفته میشده است که اول کسیکه از ایشان
تعلیم علم نجوم نمود ابا طر بن سام بن نوح بوده است و ذکر کرده است بطلمیوس حکیم
غیر او آنکه ایشان بودند که پی رمی برده اند در احکام نجوم حدود دیگر بر خلاف
حدود اهل مصر بوده است و ایشان قرار میداده اند قسمت حدود بر جهای هر مثلثه را
بر منزل واحد و قرار میداده اند قسمت حدود بعضی مثلثات بر دو زمین را از جهات
و بسبب خلاف آنها و ذکر کرده است بطلمیوس در کتاب اربعه خود که ذکر کرده است بطلمیوس بطلان آنها

خویش از جرو برده م

دخلاف حدود
و غیر ایشان م

انکه یافت نشده است ذکر این حدود در کتب اوایل ایشان و ذکر نکرده است این
قدمای سلف ایشان که موثق بهم ایشانند پس ترک کردیم ذکر آن حدود در کتاب
زیرا که آن حدودی است که متفق علیها در نزد معظم نجوم نیست بسبب جهل بود تخمینی این
که در آنهاست

فصل دوازدهم در حدود بسطراطوا

فصل سیزدهم در حدهای اهل هند اما اهل هند چنین قرار داده اند حدود

حدود برجهای که قرار کرده اند برجی واحد و حدودی برجهای که متوشند برجی واحد پس
از اول حمل تا ده درجه کامل گردد از برای زحل است و ما بعد این تا پانزده درجه
کامل گردد از برای مریخ است و ما بعد آن تا هیجده درجه کامل گردد از برای مشتری است
و ما بعد این تا سی درجه از برای زهره است و از ثور تا کامل شدن پنج درجه از برای
زهره است و ما بعد این تا ~~[illegible] درجه کامل گردد از برای مشتری است [illegible]~~
[illegible] درجه کامل گردد از برای عطارد و ما بعد آن تا سی درجه کامل گردد از برای
مریخ و جوزا و اسد و ~~[illegible]~~ و میزان و قوس و دلو شد چنین و سرطان
و سنبله و عقرب و جدی و دلو و حوت شد که گفته شد این است قسمت حدود
آن نحویکه این جماعت حکم کرده اند و اصوب اینجا و حدود او است

فصل [illegible] دهم در بیان ارباب مثلثات هر مثلثه نیت بمقداری است که موافق حس فرا[illegible] ایشان [illegible]
قمر است بر خطوط شده از فلک است زیرا که فلک البروج منقسم به دایره است و آن دایره حدود سرطان و حدی است م
و از آن جهت قسمت کرده اند [illegible] بروج و الثلثه را [illegible] به مثلثات که هر مثلثه از آنها [illegible]
و ما داریم علت دیگر از برای تثلیث بروج در قول [illegible] و از برای این بروج مثلثه
ربهاست پس ارباب تثلیث بروج ذکور کواکب ذکور است و ارباب تثلیث کواکب اناث بروج اناثه
است پس ابتدا میکنیم بکواکبی که نهادت آنها در مثلثه بیشتر بود [illegible] جهت
حیز مثلثه اول [illegible] هر جای [illegible] که آن حمل و اسد و قوس است و ارباب

بروز شمس است بعد از ان مشتری و بشب مشتری بعد از ان شمس و شریک ایشانست بروز و شب زحل است

ارضیه

و مثلثه دوم ثور و سنبله و جدی است و اینها برجهای مؤنثه اند و ارباب اینها بروز زهره است
بعد از ان قمر و بشب برعکس این و شریک ایندوتا بشب و روز مریخ است زیرا که عطارد
شریک ایندوتا است در سنبله بخصوص و مثلثه سیم هوائیه جوزا است و میزان و دلو
و اینها برجهای مذکرند و ارباب اینها بروز زحل است بعد از ان عطارد و بشب برعکس این
و شریک ایندوتا بشب و روز مشتری است و مثلثه چهارم سرطان و عقرب و حوت است
و اینها برجهای مؤنثند و ارباب اینها بروز زهره است بعد از ان مریخ و بشب برعکس این
و شریک ایندوتا بروز و شب قمر است فصل سیزدهم در بیان وجوه و ارباب انها بنا برانچه
موافق است بر قول علمای فارس و بابل و مصر اینست که هر یک از بروج اثنی عشریه را بسه قسم قسمت کرده اند
و هر ده درجه از انها قسمی بود ~~[illegible]~~ و هر وجهی منسوب است بکوکبی پس وجه
اول حمل از برای مریخ است و او صاحب افق است و وجه دوم از برای کوکبی است که فلک
او در عقب فلک مریخ است و وجه سیم از برای کوکبی است که ~~[illegible]~~ از فلک مریخ است
~~[illegible]~~ و وجه اول از برج دوم از برای کوکبی است که چهارم از افلاک مریخ است و همچنین
و بهمین نهج قرار داده اند ارباب وجوه بروج را بر توالی افلاک کواکب بعضی را بر عقب بعضی
در هر زمان که بقمر برسد بر میگردد بزحل و مثال این ان است که از اول حمل تا
ده درجه وجه مریخ است که ان صاحب حمل است و وجه دوم که از ان تا بیستم درجه از حمل

است وجه شمس است و وجه سیم تا کمال سی درجه وجه زهره است و از اول ثور
تا تمام ده درجه وجه عطارد است و وجه دوم وجه قمر است و وجه سیم وجه زحل و اول وجوه از جوزا
از برای مشتری است و دوم از برای مریخ و سیم از برای شمس و همچنین است تا برج و ارباب اینها
تا اخر حوت فصل شانزدهم در بیان وجوه و ارباب انها بنا بر انچه اهل هند گفته اند و انرا دریکان گویند
اینست که اهل هند موافقت کرده اند غیر خود را در قسمت هر برجی را به سه قسم بر طریقه وجوه
و نام نهند هر قسمی را دریکان و ارباب انها را ارباب دریکان گویند لیکن مخالفت غیر خود را
در ارباب اینها و قرار داده اند رب دریکان اول از هر برجی را رب وجه اول که از برای صاحب
ان برج است و رب دریکان دوم از برای صاحب برج پنجم از ان و رب دریکان سیم را
از برای صاحب نهم از ان و این مانند حمل که ده درجه اول از ان دریکان مریخ صاحب
حمل است و دوم دریکان شمس صاحب اسد و عاشر سیم از ان دریکان مشتری صاحب
قوس و ثور رب اول دریکان او زهره است صاحب او و رب دریکان دوم از ان عطارد
صاحب سنبله است و سیم از ان زحل صاحب جدی و جوزا رب اول دریکان او عطارد
صاحب او است و رب دریکان دوم زهره است صاحب میزان و رب دریکان زحل است
صاحب دلو و رب دریکان اول از سرطان قمر است صاحب او و رب دوم مریخ است صاحب
عقرب و رب سیم مشتری صاحب حوت و رب دریکان اول از اسد شمس است صاحب او
و رب دریکان دوم مشتری است صاحب حوت و رب دریکان سیم مریخ صاحب حمل است

و همچنین است در بیان هر برجی اول از این از برای صاحب اوست و دویم از برای صاحب برج
مثلثه که بعد از اوست و سیم از برای صاحب برج مثلثه بعد از او که صاحب تسع نهم و سبب قرار
دادن او بر آن مثال آن است که ایشان گمان کرده اند اینکه از برای هر برجی سه وجه است
و هر مثلثه سه برج است پس ارباب این مثلثات اولی است بوجوه از غیر ایشان
از غیر ایشان و قسمت غیر اینها از آنک اینکه پیش ذکر کردیم قرار ارباب
وجوه اصح است **فصل پنجم در نهبهر موافق قول اهل هند**
بدرستیکه اهل هند چونکه قسمت کرده اند بروج را بر سه وجه و قرار داده اند وجه سیوم
از هر برجی از برای صاحب آن برج چنانکه پیش ذکر کردیم قسمت کرده اند هر برجی
به نه تسع و قرار داده اند رب تسع نهم آنکه هر برجی ما ۲۱ و این را نه بهر میخوانند پس هر تسع رب برج نهم از آن م
سه درجه و ثلث درجه باشد که عبارت از سه درجه و بیست دقیقه است و علت آنکه هر برج را
به نه قسم کرده اند آن است که برج نهم از هر برجی از مثلثه او نهایت طبیعت اوست
پس قرار دادند قسمت هر برجی را بر عددی برجی که میانه ایشان واقع است
و هر تسعی از آنها بر طبیعت برجی است از برجها در بهر مثلثه پس رب آن اهل آن برج است
پس اول تسع از حمل از برای مریخ صاحب حمل است و تسع دویم از برای زهره صاحب
ثور و تسع سیم از برای عطارد صاحب جوزا پس تسع نهم از حمل از برای مریخ
مشتری صاحب ~~صاحب~~ قوس است پس اول تسع از ثور از برای زحل صاحب جدی

مریخ
جدی و تسع دوم از برای زحل صاحب دلو و تسع سیم از برای مشتری صاحب حوت و تسع چهارم از برای
صاحب حمل و بهمین طریق قرار داده اند ارباب تسعات را بر توالی ارباب اتساع هر برجی با
که نظر شود بسوی برج منقلبیکه در هر مثلثه است پس صاحب صاحب تسع اول است از برای
بروج آن مثلثه و صاحب برج دویم از او رب تسع سیم از برای این برج است و همچنین است
سایر ارباب اتساع این مثلثه پس حمل و اسد و قوس رب تسع اول از برای هر یک از ایشان
مریخ صاحب حمل است و رب تسع دوم زهره صاحب ثور و رب تسع سیم عطارد صاحب جوزا
و [redacted] ثور و سنبله و جدی رب تسع اول از برای هر یک از ایشان زحل است صاحب جدی و [redacted] یک مثلثه اند و
رب تسع دویم زحل است صاحب دلو و میزان و دلو و جوزا یک مثلثه اند و رب تسع اول
از برای هر یک از آنها زهره صاحب میزان است و رب تسع دویم مریخ صاحب عقرب
و سرطان و عقرب و حوت یک مثلثه اند و رب تسع اول از برای هر یک از آنها قمر است
و رب تسع دویم شمس است و بعضی طریق دیگر شناخته میشود ارباب اتساع بر توالی
ارباب بروج و گاهی قرار داده میشود ارباب نهبهر بنحوی دیگر و آن این است
که تقسیم میشود برج به نه قسم بعد از آن قرار ارباب اتساع بر توالی افلاک کواکب
اول تسع از حمل مریخ است و دویم از آن از برای شمس و سیم از برای زهره
و چهارم از برای عطارد و پنجم از برای قمر و ششم از برای زحل و هفتم از برای
مشتری و هشتم از برای مریخ و نهم از برای شمس اما ثور قرار داده میشود اول

اول نه بهر او از برای زهره و دوم از برای عطارد و سیم از برای قمر تا اینکه تمام میشود نه بهر او
و در جوزا اولش را از برای قمر قرار میدهیم و در سرطان اولش را از برای مشتری و در اسد اولش را
از برای شمس و در سنبله اولش از برای عطارد و در میزان اولش را از برای زحل و در عقرب
اولش را از برای مریخ و در قوس اولش را از برای زهره و در جدی اولش را از برای قمر و در دلو
اولش را از برای مشتری و در حوت اولش را از برای شمس و این قسمت متفق علیه
است پس اول اصوب است **فصل هفدهم در بیان دوازده بروج و ارباب درجه از هر برج**
بدانستیکه حکمای منجمین از زمان یونان به نجوم قسمت کرده اند هر برجی را به دوازده قسم پس هر قسمی دو درجه
و نیم میشود و دوازده اثنی عشریه نامیده اند و سر این قسمت آن است که در یک برج حاصل میشود طبیعت
بروج دوازده گانه پس طبیعت قسم اول از آنها مثل طبیعت آن برج است و طبیعت دوم
مثل طبیعت برج دوم از آن برج است و طبیعت قسمت سیم مثل طبیعت برج سیم از آن است و همچنین
تا آخر و از برای حساب این وجه مخصوص [illegible] است و آن وجه این است که نظر شود که از اول برج
تا درجه و دقیقه که در او مطلوب است دارای چند درجه است ضرب میکنی او را در اثنی عشریه اثنی عشریه هم
هرچه که فراهم آمد از برای تو طرح میکنی از اول این برج از برای هر برجی سی درجه
پس در جایی که منتهی شد عدد در آن برج است طبیعت آن درجه و اثنی عشریه او دیوده است و بس
و همه اوایل که قسمت میکرده اند هر برجی را به این قسمت و آن چنان بوده است که
قرار میداده اند هر درجه از برج را بر طبیعت برجی از برجها [illegible] درجه اول را بر طبیعت خود
آن برج [illegible]

خود آن برج قرار میداده اند و درجه دوم را بر طبیعت برج دوم از آن و درجه سیم را بر طبیعت برج سیم
از آن تا اینکه قرار میداده اند درجه دوازدهم را بر طبیعت دوازدهم آن برج را بر طبیعت برج دوازدهم از آن
و درجه سیزدهم از آن برج را بر طبیعت خود آن برج قرار میداده اند و چهاردهم را بر طبیعت برج
دوم و همچنین تا قرار میداده اند هر درجه از سی درجه را بر طبیعت برجی از برجها و ذکر کرده است
هرمس در کتاب خود احکام بسیار بر هر درجه از هر برجی از اختلاف از اوقات موالید
و مسائل اما [illegible] دیگر قرار میداده اند او را باینکه برجها برخلاف اینجا که ذکر
کرده است [illegible] هرمس اصوب است **فصل نوزدهم در درجات ذکوره و اناث**
بدانستیکه درجهای هر برجی هم در [illegible] مذکر است و هم مؤنث پس هرگاه میلاد یا
[illegible] از مذکر بیش واقع شده باشند کواکب در درجهای طالع و در درجهای مذکر باشد
بر قوت باشد و هرگاه میلاد و مطلع از اناث باشد و کواکب در درجهای مؤنث واقع شده
باشند نیز دلیل قوت [illegible] ضعف [illegible] **حمل** از درجه اول تا
تا انکه هفت درجه کامل شود مذکر است و تا نه درجه کامل شود مؤنث است و از آن جا تا شش درجه
مذکر است و تا هفت مؤنث و تا [illegible] مذکر **ثور** تا هفت درجه مذکر است و تا [illegible]
مؤنث و تا پانزده مذکر **جوزا** تا شش درجه مؤنث است و تا یازده درجه مذکر و تا شش مؤنث
و تا چهار مذکر و تا سه مؤنث **سرطان** تا دو درجه مذکر است و از آن تا پنج درجه مؤنث و تا
و تا دو درجه مؤنث تا یازده مذکر و تا چهار مؤنث و تا سه درجه مذکر **اسد** تا پنج درجه مذکر

هفت مذکر است سنبله تا هفت درجه
و از آنجا تا ۵ درجه دیگر مونث و از آن تا شش مذکر و تا ده مونث و از آن تا هفت
مونث تا پنج مذکر تا هشت مونث تا ده مذکر میزان تا پنج درجه مذکر و پنج بعد از آن مونث تا نه
بعد از آن مذکر تا هفت بعد از آن مونث تا ۵ درجه بعد از آن مذکر عقرب تا چهار درجه مذکر و از آن تا شش
مونث و از آن تا چهار مذکر و از آن تا پنج مونث و از آن تا هشت مذکر و از آن تا سه مونث
قوس تا دو درجه مذکر و از آن تا سه مونث و تا هفت بعد از آن مذکر و تا ده بعد از آن مونث و تا شش بعد از آن
مذکر جدی تا یا نه درجه مذکر تا هشت بعد از آن مونث تا یا نه مذکر دلو تا پنج درجه مذکر از آن
تا هفت درجه مونث از آن تا شش مذکر از آن تا هفت مونث از آن تا پنج درجه مذکر حوت تا ده درجه
مذکر از آن تا ده درجه مونث از آن تا سه درجه مذکر از آن تا پنج درجه مونث از آن تا ۵ درجه مذکر
طریقه ۳ اما بعض اوایل در این آن بوده است که نظر نکرده اند سوی برجهای مذکر و قرار داده اند
از اول آن تا ۵ درجه و نیم مذکر و ۵ درجه و نیم دیگر مونث بعد از آن ۵ درجه و نیم مذکر و ۵ و نیم
دیگر مونث و همچنین تا آخر بروج و قرار داده اند و در برجهای مونث اول را در تذکیر و تانیث
بر طبیعت آن عکس نهایت بروج و گفته اند که در برجهای مذکر تا ۵ درجه و نیم از اول
آن مذکر است بر طبیعت خود آن برج بعد از آن ۵ درجه و نیم مونث بر طبیعت برج
دویم بعد از آن ۵ درجه و نیم مذکر است بر طبیعت برج سیم از آن و همچنین تا آخر بروج
اما در برجهای مونث تا ۵ درجه و نیم از اول آنها مونث است و ۵ درجه و نیم بعد از آن
مذکر و همچنین طریق تا آخر برجها بروج و این سه طریق ذکر کرده اند تذکیر و تانیث
بروج را و هر زمان که جمع کرده اند داد اند الثلثه ۵ سه در خصوص تذکیر و تانیث از برای
موضع واحد قوی تر باشد

موضع واحد قوی تر باشد از برای او **فصل ششم در درجات نیره و مظلمه و صمه و خالیه** **بدانکه**
درجات بروج در این برجها در چهار مرتبه اند اول آنها درجات نیره است دوم
صمه و آنها را ذوات الظلل نیز گویند و سیم را فارغه یعنی صفر و خالیه گویند و چهارم را مظلمه و مدخنه
پس هرگاه واقع شوند کواکب در درجات نیره دلالت آنها بر خیر قوی تر گردد و دلالت
کنند بر بها و صفا و سعادت و هرگاه واقع شوند در درجات مظلمه دلیل بوند بر عسرت
و ناخوشی و امورات عظیمه ردیه و هرگاه واقع شوند در درجات صمه یعنی ذوات
الظلل یا در درجات فارغه دلالت کند بر دشواری قلیل حمل از اول او تا سه درجه
بعد از آن نیره است و از آن تا پنج درجه مظلمه و از آن تا هشت ذوات ظلل و از آن تا چهار
نیره و از آن تا چهار مظلمه و از آن تا پنج نیره و از آن تا یک درجه بعد مظلمه ثور سه درجه صمه
هفت مظلمه ۵ درجه خالیه هشت نیره پنج خالیه سه نیره ۵ درجه صمه جوزا
هفت نیره سه صمه یک نیره ۵ درجه خالیه شش نیره هفت صمه سرطان هفت صمه یک نیره
۵ درجه صمه چهار مظلمه ۵ درجه مظلمه هشت نیره ۵ درجه مظلمه اسد هفت نیره
سه صمه شش مظلمه یک صفر خالیه نه نیره ۵ سنبله یک صمه چهار مظلمه ۵ درجه خالیه
شش نیره چهار مظلمه هفت نیره ۵ درجه خالیه میزان پنج نیره یک صمه هشت مظلمه
سه صمه هفت نیره ۵ درجه خالیه عقرب سه صمه یک مظلمه سه صمه شش فارغه شش مظلمه
۵ درجه مظلمه پنج مظلمه قوس هفت نیره سه صمه هفت نیره چهار مظلمه هفت صمه ۵ درجه مظلمه

از حمل هفت قتمه سه نیره پنج مظلمه چهار نیره ده درجه قتمه چهار صفو پنج نیره است
از دلو چهار مظلمه پنج مصمته پنج نیره چهار قتمه هشت نیره چهار مظلمه از حوت تا شش قتمه شش نیره
شش قتمه چهار نیره سه ظلمه سه صفو ده درجه قتمه است

فصل بیست و یکم در آبار کواکب بر درجه

هر سیکه در بروج درجات است که آنها را درجات آبار میگویند پس هرگاه و آنچه شود
کوکبی از کواکب در این درجها از بروج بنهد و مقدم و سوفر در اینها باشد ضعیف میگردد
انها او و ضعیف میگردد دلالت او و هرگاه کواکب سعد در ان ضعیف میگردد دلالت انها
و هرگاه کواکب نحس اتفاق شوند در انها نظر او قوت دلالت کنند بر سعادت و معارضی
بسبب ضعیف شدن دلالت انها از نحوست و ب باشد که قوت یابد طبیعت نحوست انان
و بتحقیق که ذکر کرده اند اوایل اما کنی انها سوی که در ان دلالت میکنند بر صلاح یا فتح
و منزوی ذکر کنیم این سود در جایگاه او اما حقیقت درجه آبار از بروج انها
خلاف کرده اند هوه ترکی کمر دیج ذکر اختلاف ایشان شود در انها و ذکر کردیم
درجه انها را از درجهای آنها بر آنکه اتفاق کرده اند بر ان عامه علما اهل فن و
فارس با حمل درجه ششم و یازدهم و هفدهم و بیست و یکم و بیست و نهم
ا ثور درجه پنجم و سیزدهم و چهاردهم و بیست و پنجم و بیست و ششم جوزا درجه دوم
و دوازدهم و هفدهم و بیست و ششم و سی ام سرطان درجه دوازدهم و هفدهم
و بیست و سیم و بیست و ششم و سی ام اسد درجه ششم و سیزدهم و پانزدهم و بیست و دوم

و بیست و سیم و بیست و هشتم است ابار عقرب درجه دهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و ... ابار سنبله
سام از قوس درجه نهم و دوازدهم و پانزدهم و بیست و هفتم و سی ام ابار جدی درجه دوم و هفتم و هفدهم
و بیست و دوم و بیست و چهارم و بیست و هشتم است ابار دلو اول و دوازدهم و هفدهم
و بیست و سیم و بیست و هشتم است ابار حوت اعلی چهارم و نهم و بیست و چهارم و بیست و هفتم
و بیست و هشتم است این است اندر جها که هرگاه کوکب در اینها باشد در آبار بود

درجه هشتم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و پنجم ابار میزان هفتم و بیستم و سی ام
حم حم

فصل بیست و دوم در درجات سعادت افزای

هر سیکه اوایل گمان کرده اند اینکه
از برای فلک درجهاست که در سعادت میافزاید و گفته اند که مواضع کواکب هرگاه دلالت بر سعادت
مولود داشته باشند و قمر یا سهم السعاده در این درجات باشد یا اینها بعینها درجه طالع باشند پس اینها
می افزایند در سعادت مولود و از دلالت بر سقوط کنند اینها حرکت میدهند اینها سوی کتاب
رفعت و قوت و بعضی از جلالت و از درجه پانزدهم ثور است و درجه سیم و بیست و هفتم و سی ام
و در اسد درجه پنجم و در عقرب درجه هفتم و در دلو درجه بیستم و ذکر کرده اند گروهی اینکه
هرگاه طالع نظر این درجها باشد که نزدیک ذکر کنیم یا شمس بروز یا قمر بشب یا بعضی از انها یا
و هر دو در موضع نیکو های از فلک باشند و دلالت کنند کواکب اصل مولد بر سعادت دلیل بود
برانکه مولود میرسد بشرف منازل پادشاهان را و مسلط میگردد بر زمینها و شهرها
و مالک میگردد مالهای بسیار و ان از حمل درجه نوزدهم است و از ثور درجه سیم ازان
و از جوزا درجه یازدهم و از سرطان درجه اول و دوم و سیم و چهاردهم و پانزدهم و از اسد

درجه پنجم و هفتم و هفدهم دارد **سنبله** درجه دوم و دوازدهم و بیستم دارد **میزان** درجه سیم و پنجم و بیست یکم
دارد **عقرب** درجه دوم و دوازدهم و بیستم دارد **قوس** درجه چهاردهم و بیستم دارد **جدی** درجه دوم و دوازدهم و بیستم
و چهاردهم و بیستم دارد **دلو** درجه هفتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم دارد **حوت** درجه دوازدهم و بیستم
پس این اسمهای که مقدم داشته شد ذکر انها در اشتراک کواکب با بروج اتفاق دارند بران
همه دانایان از علما نجوم دارند برای کواکب با بروج اشتراکات دیگر اختصار خاصیت
امتزاج بعضی انها با بعض دیگر که زود باشد که ذکر کنیم انها را در میان فصلهای در هر کتاب
و تحقیقی که قرار داده اند بعضی از اهل هند و خواص اصحاب نجوم از برای کواکب با بروج
اشتراکات غیر از انچه ذکر کردیم و ترک کردیم یاد کردن انها را از برای انکه یاد کر
میکنیم در این مقول هر چیز را که ... شد امتزاج طبایع کواکب سبعه با بروج
بر ترتیب طبیعی از انچیزهای که اتفاق بران کرده اند همه دانایان صناعت نجوم
تمام شد قول پنجم از مدخل بسوی صناعت احکام نجوم **قول ششم از کتاب مدخل علم احکام**

فصل اول در بیان طبایع بروج و حالات انها و انچه طلوع میکند در وجوه
انها از صورتها **فصل دوم** در بیان مطالع بروج در خط استوا و در اقالیم سبعه
بنا بر انچه گمان کرده اند که اول **فصل سیم** در بیان مناظر در برجهای فلک
فصل چهارم در برجهای که با یکدیگر دوستند و انهای که دشمنند و انهای که مستویة
الطلوعند و انها که معوجة الطلوعند و ناظره و مطیعه بعضی از برای بعض و غیر مطیعه **فصل**

نجوم ... دوان مشتمل است بر سی و سه فصل

فصل پنجم در بروجی که متفقند در منطقه و مطالع و متفقه در طریقت **فصل**
ششم در بروجی که موافقند بعضی انها با بعض در استقبال و تسدیس طبیعی و ناظر طلوع
انها بسوی بعضی از تربیع **فصل هفتم** در بروجیکه موافقند بعضی انها با بعضی از تربیع **فصل هشتم**
در تقسیم برجها سالهای و ماهها و روزها و ساعتهای انها **فصل نهم** در دلالت بروج بر جهة
بلاد و بقعهای زمین **فصل دهم** در دلالات بروج بر حرکت و سکون **فصل یازدهم**
در بروج ناطقه که دلالت دارند بر انواع مردم و حالات ایشان **فصل دوازدهم**
در قسمت انچه از برای هر برجی است از اعضای بدن انسان **فصل سیزدهم** در بروجی
که دلیلند بر صباحت و جمال و بروجی که دلیلند بر زشتی وجود و بروجی که مجتمع
و مختلط میشوند و بروجیکه ... ببرجهی قبض و انقباض یکدیگر **فصل چهاردهم** در بروجی که دلالت
میکنند بر بدی و مرضها **فصل پانزدهم** در بروجی که دلالت میکنند بر زنهای عفیفه
و عفت ایشان **فصل شانزدهم** در برجهای کثیرة الاولاد و توام و قلیلة الاولاد
و عقیم **فصل هفدهم** در بروجیکه مقطوعة الاعضا باشند و در برجهای بسیار غضب
تیز و تند **فصل هیجدهم** در برجهای که دلیلند بر حالات اصوات **فصل نوزدهم**
در بروجی که دلیلند بر جرب و برص و برشی و حکه و فرار و صمم و خرس و صلع
و خفیف اللحیه و کوسج که در لیتها الواصلة **فصل بیستم** در بروجی که دلیلند بر عیوب در عفاف
فصل بیست و یکم در بروجیکه دلیلند بر ادب و حیله و خدعه و مکر و بروج هم و بروجی ناطقه

دلالت میکنند بر
...ل و مال و بروجیکه
دلالت میکنند بر
نرسیدن ...
بروجیکه دلیلند بر
... ...

فصل بیست و دویم در بیان بروجی که دلالت میکنند بر نوع طیر و هر ذی اربع قوایم و بر سباع
وهوام و حشرات ارض و حیوان آبی فصل بیست و سیم در بیان برجهای که دلیلند بر شجر و نبات فصل
بیست و چهارم در بیان بروجی که دلیلند بر انواع ارضها و بر آنچه عمل میشود [illegible] با آتش فصل بیست و پنجم در بیان درجات
بروج فصل بیست و ششم در بیان اوتاد فلک و ارباع انها و بیوت اثنی عشریه و جمله دلالات انها
و علت صدور ان فصل بیست و هفتم در بیان ارباع فلک که منسوبند بجسمانیه و روحانیه و غیر ان
فصل بیست و هشتم در بیان اشتراک طبایع اوتاد و طالع فصل سی ام در الوان ربعهای فلک و بیوت اثنی عشریه
فصل سی و یکم در بیان ربعهای فلک و [illegible] بطیئه و قصیره و طویله ان فصل سی و دوم در بیان قیمت
طبایع اشیا فصل سی و سیوم در بیان علت مدارات [illegible] بیکدیگر فصل اول در بیان
طبایع بروج و دلالات او و انچه طلوع میکند در وجوه ان از صور. بتحقیق که ذکر کردیم ما در قول چهارم
طبایع بروج مفرده را و ذکر کردیم در قول پنجم اشتراک کواکب را در بروج و اراده داریم
که ذکر کنیم در این قول از خاصیت دلالات کلیه بروج و درجهای انها انچه موافق این کتاب
باشد اما در این فصل ذکر میکنیم انچه طلوع میکند در وجوه بروج از صورتها و تحقیق
که بعضی از علماء اصحاب نجوم که هرگاه قرائت میکرده اند در بعضی کتب که تصنیف کرده
بودند [illegible] ذکر انچه طلوع میکرده از صور در هر وجهی از وجوه بروج
گمان میکرده اند که او چیزی است که منزل از برای او نیست زیرا که ایشان [illegible]
ذکر دلالات [illegible] صور را در عامه کتب [illegible] فهمیده نشده که از چه جهت این [illegible]

این صور دلالت دارند و بتحقیق که ذکر کرده است هرمس و بطلمیوس و ذرو [illegible]
سقلوس و ابطیقوس و غیر ایشان از علمای نواحی ایشان و علمای هند در خواص کتب خویش
خاصیات دلالات این صور و ایشان بر آنچه حادث میگردد در اینعالم اما بعضی از قدمای
انها را [illegible] ساخته اند از مشابهت بخلقت [illegible] و اسم اینها یا حال اینها و بعضی دیگر
دلالتش [illegible] لزم این صور و مشابهت اینها و مشابه سند انها را و از این بعضی علمای
نجوم و معرفت طبایع اشیای علویه و ارضیه و نبردی ذکر کنیم این دلالات را در کتاب
که محتاج به ذکر اینها باشند و نبود قصد او ایشان از ذکر کردن ایشان این صور را انچه که ذکر
کرده اند انها بر آن [illegible] اینکه در فلک صورتهاست مانند اینها در شکل و جسم
و هیئت حتی اینکه طلوع میکند هر صورتی از اینها با این هیئت در هر وجهی از وجوه بروج
بلکه ایشان یافتند از برای هر موضعی از مواضع فلک و از برای هر وجهی از وجوه بروج
خاصیت در دلالت بر شئی از اشیای [illegible] کائنه در اینعالم و یافتیم [illegible] که گمان
میکنند که از برای بروج فلک بذاته خاصیت نیست در دلالت کردن بر شئی از اشیاء
مگر در وقتی که در انها صورتی باشد [illegible] بصورت بخصیت جزئی دلالت کند بر این اشیاء
پس نسبت داده اند او ایشان دلالات مواضع فلک در وجوه بروج [illegible] صور و اینکه
گمان کرده اند که انها طلوع میکنند در وجوه بروج تا اینکه نزدیکتر باشد بفهم ناظر
در انها و نامیده اند این صور را باسمهای خاصه مختلفه و قرار داده اند از برای هر یک

ازاینها حالتی خلاف حالتی دیگرست و بعضی ازاین صورتها و حالت انها نزدیکست از حیثیت
اسم و حال با اسمهای که موجودند در نزد ما و بعضی انها دورند از ان اسمهای موجوده
در نزد ما و عجیبند از جهت اسم و خلقت و حال هرگاه متفکر در انها فکر کنند
و سبب انکه این اسمها و حالتهای عجیبه بسیار از برای انها قرار داده‌اند
انست که بعد باشد میانه اسمهای صور فلک و حالات انها و میانه این اسمهائی که
موجودند در نزد ما فصل و اختلاف زیاد و تحقیق که مخالفت کرده‌اند بعضی علما اهل هند با جمیع
غیر خود ... از اهل ناحیه دیگر را در خلقت این صورتها و اشکال ...
انها و یافتیم ... سه صنف که در این کتاب ذکر میکنیم و ذکر کرده‌اند خواص
از اول این انکه در فلک صورتها و چیزهای دیگرست بر خلاف انچه وصف کردیم و علم
و تکلم کرده‌اند بر انها بکلامی بسیاری بطریق رمز و ما ترک کردیم ذکر ان سخن
چرا که مناسب وضع کتاب ما نبود و ذکر کردیم از خلقت صورتها و اشیائی که
طلوع میکنند در وجوه بروج انچه کافی است کتاب بعضی از ان چیزهائیکه
اتفاق دارند بران علمای احکام نجوم در هر زمانی و اول ابتدا میکنیم بذکر
صورتهای که اتفاق دارند بر انها اهل فارس و اهل بابل و مصر بعد از ان
ذکر میکنیم انچه اجماع کرده‌اند بران اهل هند بعد از ان ذکر میکنیم انچه بران
اجماع دارند از صورتها چهل و هشت گانه که ذکر کرده است انها را ...

بطلمیوس حکیم و هر صورتی که انید و حکیم ذکر کرده‌اند محیط است بچند کوکب که همه
انها را که از زمان بطلمیوس تا این زمان ما درجهای بسیاری را سیر کرده‌اند
و بسبب زایل شدن کواکب از مواضع خود زایل شده‌اند صور از ان ذات
ان وجوهی که در انها بوده‌اند در زمان بطلمیوس و ذکر کردیم از صور انچه موافق
باشد طلوع انها با وجوه بروج در زمان ما که یکهزار و صد و شصت سال از تاریخ
اسکندری و در زمانهای بعد از این باید تصحیح شود طلوع صورتهای انها که ذکر کرده است انها را
بطلمیوس از برای ان زمان اما صوریکه ذکر کرده است بطلمیوس در وجوه بروج از برای ان زمان تغییر کرده است
و اما صوریکه ذکر کرده‌اند اهل هند و فارس و مصر تغییر در انها نیست که انها طلوع
میکنند در این بروج زایل نمیگردند از مواضع خویش لیکن ایشان گمان کرده‌اند
کمالات این صور و اشیائی که در انها میباشد بطریق استعاره و کنایه است و بعضی از
این صوریکه ذکر کرده‌اند طلوع میکنند در وجه واحد با التمام و بعضی طلوع میکند
در دو وجه یا در وجوه بسیار حمل اما حمل طبیعت او آتشی است و از اخلاط
بر طبیعت مره صفرا و طعمش تلخ است و ایستاده برنهیده و صاحب لون ...
است ... تر است و مطالعش از سر درجه ...
اما وجه اول از او طلوع میکند در وجه اول از حمل ...
و دم ماهی ... و قنطس گویند و اول مثلث و سر ماهی که در انوار ... گویند

بطلمیوس در وجوه بروج ...

وصورتها که سر او مثل سر سگ است در دست چپ او چراغی است و در دست راست

او کلیدی وکلان کرده اند اهل هند که طلوع میکند در اینوجه مردی سیاه رنگ

سرخ چشم ریش بزرگ قوی جانبین که عظیم است در نفس خویش و بر او جامه سفید بزرگی

است که میان خود را به ریسمان بسته و غضبناک بر دو پای خود ایستاده و حارس و نگهبان است

و طلوع میکند در اینوجه از اخر صور جبار و هست کانه بنا بر انچه موافق است با قول

بطلمیوس ظهر الکرسی و عجز و رکبه و دست چپ او و سلطان زن که شوهر ندیده

و طلوع میکند در اینوجه سمکه ثانیه و بعض خیط الکتان و موخر بطن قنطس

اما وجه دویم طلوع میکند در اینوجه از حمل اندر و سطا و وسط ان ما هی فرس یا نمیدانم از

و وسط مثلث و وسط تا مور که اول او اخر و نصف جیبه و سفینه کبریته و لوله که در

دست او حربه ایست و زنی که سر خود شوئیده میکند و درع از حدید و از اس الغول دار ابن

ساوس یعنی سیف بن ساوس و ابن ساوس است حامل راس الغول است و انرا

برسه دو رسی فیلوف گویند وکلان کرده اند اهل هند که طلوع میکند در اینوجه زنی

که بر او جامه ایست سرخ رنگ و یکپا دارد و شبیه است در صورت او بصورت

قوس و در اندیشه رفتن است و طلب جامه و زیور و ولد میکند و ذکر بطلمیوس که طلوع

میکند در اینوجه مخذه ذات الکرسی و ساق او و قدم او و سر ابن ساوس و کف

دست راست او و بقیه ذیل ان زنی که شوهر ندیده و دو قدم او و مثلث و سر حمل

دوش او

دوش خر او و بقیه خیط کتان که در عقب سمکه شمالیه است و صدر قنطس اما وجه سیم طلوع میکند در وجه سیم از حمل سر تازه جوانی — دیگر

که او را سلایاسیوس گویند و نشسته است بر کرسی که بر او فرس است و با او طائر و طلوع میکند خلف کرسی — تمثال است م

ابن ساوس یعنی فیلوف سر سکونی و میخوانند ضرار و طلوع سینه سمکه و سر او که او را سلو

او را سیلفشند و مثلوا مثلث که مذکور شده و ذنب تا مور که او را نور ایلیه و نصف دیگر از جبه

وکلان کرده اند اهل هند انکه طلوع میکند در اینوجه مردی با ماده رنگ سرخ موی — میکونه

غضبناک و در دست او چوبی و بر او جامه نازکی سرخ رنگ است و او ایستاده است بر پای خود و اراده عمل خیر دارد و استطاعت — چیزی است از چوب

ندارد و سر انکه اراده خیر دارد ان است که وجه مشتری است بنا بر انچه کلان کرده اند اهل — شکل دست سر بجنی

هند و استطاعت ندارد او بان سبب است که خانه مریخ است و طلوع میکند در — و شمشیر بران م

اینوجه بنا بر انچه موافق قول بطلمیوس است صدر ابن ساوس و دست چپ او که در ان

سر است و ذوابه که در دست او است و بدن حمل و سر قنطس و دستهای او **ثور** اما ثور طبیعت او

خاکی است و از اخلاط بر طبیعت مره سودا است و طعم او ترش است و روز او زیاده است — ثور

از ساعات استوا و ناقص الخلقه است اما **وجه اول** طلوع میکند در وجه اول

از ثور جبار و بدست چپ او شمشیری است و بدست راست او گرزی و عصای

و بر هر دو دوش او دو چراغ است که با او تکلم میکند و او را با سمش میخوانند و طلوع میکند

سفینه عظیمه که در بالای او هفت ستاره است و در میان ان مردی برهنه

نشسته و در تحت سفینه نصف جسد زنی مرده ایست و طلوع میکند در اینوجه

و راس کلب که او را [illegible] نقاریس [illegible] گویند

مردی سبزگون و سیاه که بجز صورت زنی است که سر او سر سگ است و سر این صورت طلوع
میکند و گمان کرده اند اهل هند که طلوع میکند در این وجه زنی در موی سر کی بسیار است
و مجعد است و نیکو و سپید است [illegible] او ولدی است و بر او جامه ایست که نصف او
با آتش سوخته است و او اهتمام در طلب کسوه و زیور از برای ولد خویش دارد و طلوع
میکند در این وجه موافق قول بطلیموس وسط ابن ساوس و عجز او و آن سر که در دست چپ
او است و عجز حمل و ران او و موضعی که [illegible] و فم قیطس و [illegible] که در نهر است و [illegible]

است که در آخر نهر است اما وجه دوم طلوع میکند در وجه دوم از ثور سفینه و مردی برهنه رونده بسمت سفینه که دست
خود را بلند نموده و در دست او کلیدی است و نصف باقیمانده از این جسد آن زن [illegible] و وسط
آن جدی که شباهت دارد سر او سر سگ شده و در دست راست او عصایی است
و قضیبی و در دست چپ او کلیدی است و اشاره میکند بدست راست و چپ خود
و گمان کرده اند اهل هند که طلوع میکند در این وجه مردی که اسب است روی او و جلد او
بچه [illegible] از برای او زنی است بر خلقت ثور و انگشتهای او شباهت سم ثور
دارد و این مرد قوی بدن است و حرارت معده او بسیار است و بسیار خورنده است
و هرگز از خوردن مانده نمیشود و بر او جامه کهنه ایست و همت دارد در عمارت
منزلها و زمینها و بناها و پیروی کردن گاو [illegible] در زراعت و طلوع میکند صورت در این وجه
پروحانیه سبزگون که در دست او است [illegible] او شمشیری است و دست چپ را بلند کرده است و طلوع

جزء زانوی

طلوع میکند در این وجه موافق قول بطلیموس [illegible] ابن ساوس و دو ساق و قدم [illegible] ثور
و کوهان او و [illegible] دست او و قدم [illegible] و قدم دست [illegible] اول نهر و بعضی از وسط او
تا نزدیک آخر او اما وجه سیم و طلوع میکند در وجه سیم از ثور [illegible] که [illegible] سر او
سر سگ و مردی خوابیده که ماری بدست نگاه داشته و دو گوساله که بر بالای ایشان [illegible]
میکشد [illegible] و گمان کرده اند اهل هند آنکه طلوع میکند در این وجه مردی
که دندانهای او بسیار سفید است و پاهای بلند دارد و ظاهر شده است دندانهای او از
لبهای او و رنگ و موی او سرخ است شباهت دارد جسد او بجسد فیل [illegible]
و با عقل است و بر سر پالشتی نشسته [illegible] و قطیفه ایست و سموری [illegible] خود
[illegible] و طلوع میکند در این وجه فرس [illegible] و کلب و گوساله خوابیده و طلوع میکند در این وجه
موافق قول بطلیموس قدم [illegible] ابن ساوس و منکب [illegible] و دست چپ او و کف
دامان او و پای چپ او و قفای ثور و سر او و دو زانو و دست چپ او و [illegible]
و [illegible] که در [illegible] است اما جوزا برج [illegible] طبیعت آدم است
و طعم او شیرین است و رنگ [illegible] است و در [illegible] اما وجه اول و طلوع
میکند در وجه اول از جوزا آدم گرگی که شباهت دارد سر او سر سگ و مردی که [illegible]
او قضیب است و طلوع میکند از ناحیه جنوب دو گوساله که بر بالای دو فرس [illegible]
و بر بالای ایشان مردی نشسته که [illegible] که شاخ دارد و گمان کرده اند

یک از زانو [illegible] شده است کسی [illegible] چنانچه [illegible] داشته است

جوزا
وجه اول

اهل هند که طلوع میکند در این وجه زن جمیله صالحه که در هوا ایستاده طالب زیور و ولادت
و دانا است بخیاطی و شبامان از صناعات عجیبه و طلوع میکند با او زن صبیه و طلوع
میکند در این وجه موافق قول بطلمیوس سر سمکه کتان و آنچه بر مرفق است و آنچه در رسته البیضی
و قدمه الیمنی و ان [illegible] با طرف قرن الشمالی از جبهه از ثور و منکب الیسر [illegible] قدم [illegible] و دست او
و سر جوزا [illegible] اما وجه **دوم** طلوع میکند در وجه دویم از جوزا مردی که با او مزماری است از طلا
که با آن مزمار میزند و ابن فلاس و [illegible] رشاخ دارد و کرکی که در بدن او [illegible] است
و کلان کرده اند اهل هند آنکه طلوع میکند در این وجه مردی بر صورت [illegible] و عصابه
بر سر خود از رصاص بسته و سلاح پوشیده و بر سر او کلاه خودی است و بر آنکلاه
خود تاجی است از دیباج و در دست او کمانست و تیرها و چوب دستی و اسود [illegible]
و طلوع میکند با او بستانی پر از ریحان و کنار او ضبعی است که او را میزنند
و آواز [illegible] و نغمها از آن بیرون می آید و ریحان از بستان می چینند و طلوع میکند
در این وجه موافق قول بطلمیوس کف بعض [illegible] التوأمان و قدم مو خر توأم و دست جبار
و منکب و سر و سینه و کمربند و زانو و قدم او و صدر ارنب و عجز او اما وجه
سیم و طلوع میکند در وجه سیم از جوزا افلون و بر سر [illegible] است و طلوع با او کنار
[illegible] صاحب اوتار و مزمار از طلا و طلوع میکند سگ فریاد کننده و دلفین و ان دابه ایست
از دواب بحر و فهد و نصف اول از دست اصغر و دوم مار شاخ دارد که پیچیده است
بر اهل هند

با اهل هند و کلان کرده اند اهل هند آنکه طلوع میکند در این وجه مردی که طالب سلاح
است بجهت پوشیدن او و با او فرسی است و جبه و در دست او تیری است و جامها و زیورها
بطریقهای مختلفه بسیاری [illegible] و هیئت در اندیشه آلات که با آن غنا کنند و وضع طرب و لهو کنند با یه ۲ و طلوع میکند در این وجه
موافق قول بطلمیوس منکب توأم اخر و دست و عجز و قدم راست او و زانوی او و قدم او و ذنب توأم مقدم م
ارنب و دهن کلب و بدن او و پای راست او و مجذاف سفینه اوسط و اطراف مجذاف [illegible] **سرطان** م
اما سرطان طبیعت او آبی است و از جهت طبیعت بلغمی است و طعم او شور است اما **وجه**
و طلوع میکند در وجه اول از آن [illegible] با صغر و صورت کیزکی که او را [illegible]
میگویند که ملتفت شده بسوی خلف خود و آن نزدیک است از زیر [illegible] و ضبع و مزمار
میزنند و در دست او گرزی است از آهن و سر او از مس است و جاریه اوسط از سه جاریه
جوزا که آنها را عذارای جوزا مینامند و سر خف [illegible] و کلان کرده اند اهل هند که طلوع
~~[illegible]~~
میکند در این وجه مردی جوانا نیکو صورت و بر او جامه ایست و زیورها و در روی او انگشتهای او
قدری کجی است جسم او شباهت دارد بجسم فرس و فیل و پاهای او سفید است
و بر جسد او انواع میوها آویخته اند و منزل او در بیشه زاری که [illegible] می روید و طلوع میکند و بر کار در ضبع [illegible]
در این وجه موافق قول بطلمیوس وجه دب اکبر و سر توأم یمانی مو خر و مقدم و عجز توأم
مقدم و دست او و کلب اصغر و بقیه کلب اکبر و دامان سفینه و اطراف مجذاف و طلوع میکند
در وجه دویم از سرطان جاریه دویم از عذارای [illegible] و نصف مقدم کلب و نصف [illegible]

نصف [illegible] (م)

چهار و چهار شمالی و وسط خنفسا و وسط سام ابرص و کلان کرده اند اهل هند انکه طلوع
میکند در ینوجه کنیزی نیکو منظر که سر او اکلیلیست از نیلوفر و ریحان احمر و در دست او
بشرابیست از چوب و آن منبسط بلند فریاد میزند از جهت دوستی او شراب و مشغولرا
عبادت و سجده کردن درخانها [illegible] طلوع میکند در ینوجه موافق قول بطلمیوس راس دب اکبر
[illegible] و موخر آخر سفینه اما وجه دوم طلوع میکند در وجه سیم از سرطان کنیز سیم از جوزا و این
مختلف الاحوال است گاهی منقبض است و گاهی منبسط و نصف موخر کلب و نصف قدم
از این چهار و چهار دوم جنوبی و او خنفسا و راس سام ابرص و کلان کرده اند اهل هند
انکه طلوع میکند در ینوجه مردی که شبیه است قدم او بقدم سنگ پشت و لون
قدم او مثل قدم سنگ پشت است و لون قدم او مثل لون او و پهن شده است بر جسد او
که بر او زیوری است از طلا و حلیه در خاطرش آنست که بکشتی داخل شود
و سوار دریا گردد تا تجارت کند طلا و نقره را و از نها از نشستن قرار دهد و طلوع
میکند در ینوجه موافق قول بطلمیوس مثل عنق دب اکبر و دست راست مقدم و سهم اول
و عنق او و سر شجاع و شراع سفینه و انچه [illegible] است از دستهای او [illegible] اما
طبیعتش آتشی است و از خلط بر طبیعت مره صفرا است و طعمش تلخ است اما وجه اول و طلوع
میکند در وجه اول از اسد دم سگ که بکمان تیراندازی میکند و صورت اسد
و نصف سفینه که ملاحی در او است و سر او در پس و آن ماری است سیاه و
آبی

کشوث است و آن گیاهی است که شاخهای او بر درختها می پیچد و در زمین ریشه ندارد

ابی و سر خرد و کلان کرده اند اهل هند انکه طلوع میکند در ینوجه درخت بزرگ [illegible]
او سگ است و این آدمی و کوسفند بکه سر او سفید است و مرد بکه بر او جامهای چرکین است
و قصدان دارد که بر به رود و در [illegible] وا مرده را [illegible] و طلوع میکند با این صاحب
که ناظر بکتاب [illegible] است و شباهت دارد بصورت اسد و بصورت فرس و طلوع میکند
با او پیکان تیر و انداز [illegible] سر و چیزی که شباهت [illegible] دارد و طلوع میکند در
موافق قول بطلمیوس عنق دب اکبر و دست چپ او و منخر سر اسد و بدن او و عنق شجاع
و وسط سفینه اما وجه دوم و طلوع میکند در وجه دوم بت [illegible] که دست خود را [illegible] برداشته
و باواز بلند فریاد میکند و [illegible] صنجهای رقاصهاست که از پس [illegible] و نغمهای مختلف از او
صادر میگردد و طلوع [illegible] و مزماری که از [illegible]
و نصف دیگر از سفینه و عنق او در پس [illegible] سیاه و وسط فرس و وسط چهار و کلان
کرده اند اهل هند انکه طلوع میکند در ینوجه مردی که [illegible] و بر [illegible] غضبناک
شبیه اکلیلیست از ریحان و بدست او کمانیست که باد زده [illegible]
است و در حالت شدت غضب شبیه شباهت دارد و جامه بخود پیچیده که بزرگ
شبیه است و طلوع میکند در ینوجه موافق قول بطلمیوس [illegible] دب اکبر
و قدم [illegible] و عنق اسد و دست او و وسط شجاع و اول سفینه
اما وجه سیم و طلوع میکند در وجه سیم از اسد مردی جوان که [illegible] در دست او تازیانه
[illegible] بپایان [illegible]

اینوجه ده

و زنجام

تازیانه ایست که او را اسقلوس می‌نامند و میکشد کوسه را که بر آن اسب نشسته و طفل کوچک
از عقب او می‌رود و در دست چپ او جامه ایست و تغار و طلوع میکند غراب و وسط
سر مار سیاه ابد و سوم فرس و سوم حمار و گمان کرده اند اهل هند اینکه طلوع میکند
در این وجه مردی که صورت او سیاه است رنگ قبیح و کریه است و تعب بسیار میکشد
و دشمنی شدید است در امور و در دهان او میوه ایست و گوشتی و در دست او برنجی
است و طلوع میکند در این وجه موافق قول بطلیموس صدر دب اکبر و وسط اسد و بعض
شجاع **سنبله** اما سنبله ذات جسدین است و دو پیکر صورت است اما
و طلوع میکند در وجه اول از او کنیزی که او را اسقلوس دوشیزه می‌نامند و آن باکره
ایست ملیحه و موهای بلند دارد و جمیله و دلال دارد و صورت نیکو دارد و در دست او دو خوشه
است و بر بالای کرسی نشسته که بر او فرشی است و شیر میدهد طفل کوچک را و شوربا
باو میدهد در موضعیکه اسم او ابریا و طلوع میکند باو مردی که نشسته است بر این کرسی
و طلوع باو کوکب سنبله و سوم حمار ابد و سر غلاف و سر اسد و گمان کرده اند اهل هند اینکه
میکند در این وجه کنیز بکری که بر آن کهنه و جامه‌های نو است و در دست او مهره او بیت و دیگر ملعقه و آن جاریه ایستاده در دو بیت العبادات مکتوب
وارله داله که بخانه پدران خود برد و بجهت طلب کردن زیور و لباس و طلوع میکند در این وجه موافق قول
بطلیموس طرف دم تنین و سوم فرد دب و پای مو خواد و عجز اسد و هر دو پای او دوم آن
ناس که در شجاع است و بعض از بدن شجاع اما **وجه دوم** و طلوع میکند در وجه دوم از سنبله

یکو نبید دون
ظرف الکلیة
معیشی تو شنید

واحد قاعده

زر موسی و او کسی است که صنج میزند و مزمار مینوازد و طلوع این نیمه کیوان از نصف صورت
که او را هرو سیاطس و نیز رسیله النامان وان از ذات که سر او شبیه به ثور است و طلوع
میکند از او نصفش و در دست او نصف از ذات برهنه و طلوع میکند نیمه خشبه
که در سر او آهنی است که با آن زمین سورا زراعت میکنند و دم مار سیاه و وسط غداف
وسط اسد و گمان کرده اند اهل هند اینکه طلوع میکند در این وجه مردی سیاه که بر جمیع
بدن او موی روییده باشد و بر آن سه جامه باشد یکی از پوست و یکی از حریر و سیم
کی احمر و در دست او دواتی است و میخواهد که نظر کند در محاسبات و نفقات
و آنچه بر بکرید و در میشود از امر الله و طلوع میکند در این وجه موافق قول بطلیموس بعض از دم تنین
و عجز دب اکبر و یک طرف از کیوو و سر عذرا و دوش او و سر غراب و منقار او و بال
او و دم قیطورس اما **وجه سیم** و طلوع میکند در وجه سیم از سنبله نصف فرس
بطی و نصف باقی از آن عریان و نصف فرس خشبه که در سر او آهنی است
و دم غداف و دم اسد و نصف مردی شبان و گمان اهل هند آنست که طلوع
میکند در این وجه زنی که گوشش کر است و بسیار پاکیزه و سفید و بزرگ است و پوشیده است
کن رنگ کرده شسته شده را که هنوز خشک نشده است و آن زن برص دارد
در دستهای خویش و قصد او آن است که بیاید تا خانها برود بجهت دادن نماز
و طلوع میکند در این وجه موافق قول بطلیموس بعض از دم تنین و دم دب اکبر و بقیه ذوابه گیسو

غداف ... روز ... غراب
... کیس ... اسبی ...
اسه غراب ...
داشته باشد [illegible]

و ذنب یعنی عذرا و بعضی از صدر او و صدر غراب و شق جناح مؤخر و حجر قیطروس
میزان اما میزان برجی است هوائی دموی معتدل و ناقص النهار و زاید المطالع
صاحب دو لون و دو وجه شب الخلقه اما وجه اول و طلوع میکند در وجه اول از میزان
مردی که نشاط هست بیقین دانه و در دست او ترازوی است و در دست دیگر او
بره ایست و طلوع میکند کتب مکتوبه و تلنة غله که هیچ سنبله قد طوها مرغ مانند
و طلوع میکند بر عقب ایشان زر سوسن و او نشسته است بر بالای فرشی و صنج میزند
و غنا میکند و مزمار میزند و طلوع میکند سر نیاتی و اول جزو از کره که او غیر از ان
کره اخروف فیز ذبیر گویند و [illegible] و بعضی از اهل فرس او را دب اکبر میگویند
و طلوع میکند در ان قدری از سفینه و کلان اهل هندان است که طلوع میکند درین وجه
مردی که بدست او قفیزی است و ترازو نشسته است در بازار در حانوت و قفیز
کیل و وزن و شرا و بیع و دانات [illegible] و طلوع میکند درین وجه موافق قول
بطلمیوس وسط دم دب اکبر و وسط بطن عذرا و کف [illegible] که در ان سنبله است و ذنب
غراب و بعضی از منکب شجاع و ذنب قیطروس و بعضی از بدن فرس از موخر عجز او و دو [illegible]
اما وجه دوم و طلوع میکند در وجه دوم از میزان مردی صاحب [illegible] است که او [illegible] اهل
فرس بود [illegible] مانند [illegible] مردی نشسته و در دست او [illegible]
[illegible] قرمزی دارد که از مردی [illegible] است که در او [illegible] و دیباج و [illegible]

که دراو [illegible]
سبد [illegible]

صندلانی

صندلانه او وصف [illegible] و فسطاط که در او اسباب عطر باشد و مردی که بر سریر نشسته و در حول او
شره باشد و طلوع میکند طفلی که [illegible] در وسط سفینه و مقدم قیطروس که در فوق سفینه است
و وسط تنین و وسط بحیره او و سیاه بین ذهب که او را اهل فارس دب اکبر
میمانند و طلوع میکند چشمه [illegible] و کلان اهل هندان است که طلوع میکند
درین وجه مردی که صورت او صورت تنین است بر رنگ [illegible] عریان عطشان
ضعیف بازو که اراده دارد که طیران کند [illegible] هوا را و همت او اولاد است و طلوع
میکند درین وجه موافق قول بطلمیوس بعضی از دم تنین و قدری از دم دب اکبر و ساق چپ
از بدن عوا و دامان عذرا و سر قیطروس و مقدم بحیره ذهب و دماغ رأس [illegible]
[illegible] ان و مردی عریان که او را [illegible] گویند که دست خود بر سر [illegible]
و در دست [illegible] او کمان و طلوع میکند الطیلسان [illegible] و ان بالای سر او [illegible]
است که بر سر انداخته و شاخ است که هر یک به یکدیگر پیچیده است که انها را [illegible]
سطار و دو سپر مانند و طلوع میکند چیزی دیگر که او را [illegible] مانند و کلان اهل
هندان است که طلوع میکند درینوجه مردی که سر اسب [illegible] دارد و روی
او بروی اسب و سر او چون [illegible] است و در دست او کمان است و تیری که در [illegible]
نهاده است و او در بیابانی اراده دارد که صید نماید و تنها نشسته و فکر در خیر [illegible]
میکند و طلوع میکند درینوجه موافق قول بطلمیوس ذنب تنین و دست و ذراع او

درکبۀ یمنی و ساق ایسر او و طرف دامان عذرا و قدمهای او و دست چپ قیطروس و پای سبع

عقرب اما عقرب طبیعت او آبی است و بلغمی است و طلوع میکند در وجه اول از عقرب
موخر فرس مذکور که او را قیطروس میگویند و نیز او را [illegible] منند و طلوع میکند
سو خوش و سوار [illegible] و چیزیکه او را صحیفه میگویند و گمان هندوان آن است که طلوع میکند
درین وجه زنی نیکو صورت شرم بدن که موافقت در جمیع امور خود دارد و قصد دارد
ابطال طعام و عمل خیر و طلب میکند زرعه در زمین تا باقی بماند برای او و طلوع میکند
درین وجه موافق قول بطلمیوس دب اصغر و بعض هر ازبون شیء و رأس الغول و ذراع
ایمن او و صدر [illegible] و بعض منکب او و طرف چپ [illegible] کف و دست سبع و
عجز اسود ذنب او و قدم قیطروس مقدم اما وجه دوم و طلوع میکند در وجه دوم از عقرب
اسقلبیوس و آن مردی است عریان و وسط قیطروس و آن است فرس مذکور و وسط
[illegible] و گمان اهل هند آن است که طلوع میکند درین وجه زنی برهنه و از بلاد خویش
که نیکو صورت است و لباس [illegible] و زیور [illegible] بلکه هیچ چیز ندارد و [illegible]
در زیر خود [illegible] دارد که بروی زمین آید
و طلوع میکند درین وجه موافق قول بطلمیوس دست دب اصغر و بعض از دم
تنین و عصای عوا و اکلیل شمالی و سر حیه الحوا و [illegible] و قدم او و اکلیل
عقرب و ظهر سبع اما وجه سیم و طلوع میکند در وجه سیم از عقرب مقدم فرس

فرس
مذکور و قیطروس و آن عظیم الخلقه است و بردارنده اسب خرگوشی است که دندان او
فرو برده و مقدم کلب [illegible] یمسک العنان در دست او و حیه است — کره گویند
و گمان کرده اند اهل هند که طلوع میکند درین وجه سگ و شغال و [illegible]
بیابانی و پلنگ بزرگ که مویهای او سفید شده است و انواع صیدها که [illegible]
همه نیستان صندل است که و بیکدیگر نظر میکنند و [illegible] هر یک دیگری را
و طلوع میکند درین وجه موافق قول بطلمیوس صدر دب اصغر و عطف که در
بدن تنین است و مردی که نشسته بر سر زانوی خود و [illegible] عقب خود
و منکب او و ذراع یمنی او و بطن عقرب و عقد جنب او و سر حجره که در [illegible]

قوس اما قوس برجی است ذو جسدین و ذو طبیعتین و ناتوم و مقطوع [illegible]
اما وجه اول طلوع میکند در وجه اول از قوس صورت مردی عریان سر [illegible]
[illegible] و گمان اهل هند آن است که طلوع میکند در وجه اول مردی عریان که
از سر او تا [illegible] پشت او صورت انسانی است و موخر او بر صورت فرس است و در دست
او کمان است و تیر [illegible] در کمان [illegible] میخواهد که بوی موضع [illegible]
برود و [illegible] که جهت ذخیره کردن از برای خویش و طلوع میکند درین وجه موافق
قول بطلمیوس عنق دب اصغر و بعضی از بدن تنین و عجز جاثی علی رکبتیه و مهره
پشت او و سر او و بدن او و منکب چپ او و عجز او و ران ایسر او و قدم ایسری او

و شوله عقرب و آنچه میانه ایشانست از مفصل بدن مجره اما وجه دوم و طلوع میکند
در وجه دوم از قوس کمان قوسی تحت ساقوس و دست راست خود شاخ جدی را گرفته است
و قدم او و حیاین او تا سبع بنت کلب و طلوع میکند سر ابن سبع و نیمه ارویس پیش
خرگوش و سری اسد و وسط جدسی و نصف ارعوا نعش سفینه و نیمه اول از
دلفین و وسط بازی و کلان هندوان است که طلوع میکند در اینوجه زنی که نهایت
نیکو جامه و لباس رموات و بر او جامه‌ها است و قیطس [struck] پیش روی
او سه سفطی است گشوده و در او زیور است و طلوع میکند در اینوجه موافق قول
بطلمیوس صدر دب اصغر و بعض از دم تنین و بعض از سر او و زانوی چپ جدی
و قدم و ذراع الیسرا او و سر حوا و منکب ایسر او و کف یسری او و بعض از بدن
حیه و طرف بالای قوس و موضع مقبض الکف و نصف سهم و شقه سفلی و بعض اکلیل جنوبی
اما وجه سیم و طلوع میکند در وجه سیم از قوس سگی که در دهان او دست قیقاوس است
و تمام جدسبع و تمام جد ارویس پیش خرگوش و باقی جد سی سر تکون
و نصف باقی از سفینه و ما بقی از دلفین و ذنب بازی و نیمه ارفطس اکبر و دب اکبر
و ان عبارت از بنات نعش کبری است و اهو و ماری که بهم منظرند و بهم پیچیده
و کلان اهل هندوان است که طلوع میکند در اینوجه مردی که پیسه است لون او بلون
طلا [struck] و در دست او دو لوا است از چوب که پیچیده است بجانب از پوست درخت

درخت و بر سر بری نیکو نشسته و طلوع میکند در اینوجه موافق قول بطلمیوس وسط بدن
دب اصغر و بعض بدن تنین واقع و باقی مانده او و بعض بدن او را که آن سه سفلی است و تنین
واقع گویند و دم حیه الحوا و سر رامی و منکب پای مقدم او و اکلیل جنوبی
جدی اما جدی برجی است خاکی مدور الخلقه نا تمام و شعب ذو وجهین
ذو طبیعتین اما وجه اول و طلوع میکند در وجه اول از جدی نیمه دوم از دب اکبر
و زن + که او را مارس میگویند و ساز میزند و سر سمکه کبره و مقدم سبع جنیبت
که پیسه است جد او بجد قرد و در پس او سر سگی است که او سلوقی
سگ گویند و کلان اهل هندوان است که طلوع میکند در اینوجه مردی
سیاه رنگ که او بسیار غضبناک که جد او مانند جد خوکی است و جد او ...
داله و دندانهای بلند دارد و دستهای بلند و با او پا بندی است از برای تقرر ...
و شغفی است که با او صید ماهی میکند و طلوع میکند در اینوجه موافق قول بطلمیوس
وسط بدن دب اصغر و بعض از ناموره گردن او و تمام بدن تو را نیست سفلی
ذوابه که او سوسنر واقع شد و طرف دم او و بعض از بالای او و آنچه در
رامی است و آن بدن قوس ناد است اما وجه دوم و طلوع میکند در وجه دوم از جدی زنی که او
بر و می ماداله و نصف ارسنه آنرا لقا میگویند و آنرا حیلا سات نیز میگویند و
بر بالای کرسی نشسته و طلوع میکند شجره کرم و وسط سمکه کبری و وسط

عقرب ده و وسط سبع خبیث عقرب اکثر اورا سگ میگویند و طلوع میکند نصف
عجله و کلاه کرده اند چنانچه اهل هند آنکه طلوع میکند در اینوجه زنی که بر او جامهای سیاه است و کرسی
و تابع از تابع عجله و طلوع میکند ابن عرس و برذون و طلوع میکند
در اینوجه موافق قول بطلمیوس موخر ذنب اصغر و بعضی از بدن او از طرف سینه
و جناح دجاجه و عنق او و راس و منقار او و بدن سهم که او را سلاول میزنند یعنی
و بدن نسر حاوی طایر و قرن جدی ده ماه اول و طرف ذوابه رامی که او را ذوالذوائب گویند اما وجه سیم
و طلوع میکند در وجه سیم از جدی دم سمکه کبری ده ماه اول و طرف ذوابه رامی و موخر
سبع خبیث اعظم بطریک سر و نیمه اخر از عجله و طلوع میکند نیمی روی [illegible]
که او را سلطان ستور القافله میگویند و سر خرا و سر او [illegible] است چون گرفته است
و کلان اهل هند آنست که طلوع میکند زنی نیکو منظره سیاه چشم نازک دست
و اعمال بسیار از او سر میزند و همیشه قصد آن دارد که از برای خود بگیرد الوان
زیور را از آهن و طلوع میکند در اینوجه موافق قول بطلمیوس عجز ذنب اصغر
و آن عظمی که در بدن تنین است و موخر بدن دجاجه و پای رامی و ساق او
و بال ایسر او و ذوالفقار و ذراع دالی و وسط بدن جدی و دم حوت
جنوبی دلو اما دلو برجی است هوائی ذکر [illegible] اما وجه اول و طلوع میکند در وجه
اول از دلو ابر و دلو و آن آبی است که ممسک جوه است در پس ممسک الفرس

و او را

که او را [illegible] با پیچ میکنند [illegible] سر قیطوس و او را اسبان میکوشند و او بر پیاله دست چپ [illegible]
بسوی فوق و سر عقره و ابر خفیت که پرش سیاه است و ازین اسباب [illegible] دو کلان
اهل هند آنست که طلوع میکند در اینوجه مردی که صورت او مانند صورت [illegible] است
و لوی پای او قصد [illegible] ساختن ظرفی است از برنج و چوب تا در آن روغن و خمر بریزند و داب م
طلوع میکند در اینوجه موافق قول بطلمیوس ذنب دب اصغر و جناح ایسر او و بر [illegible]
و سر دالی و منکب ایمن او و عجز جدی [illegible] دم او و موخر بدن حوت جنوبی و طلوع میکند
در وجه دوم از دلو وسط بدن رامی که [illegible] قوس و او را حرکت [illegible]
که در پای خود بسته و در کف [illegible] و وسط اسو اقطون و جناح طائر که [illegible]
میکند و طلوع میکند نیمی تمام مرد کلان اهل هند آنست که طلوع میکند در وجه دوم
از دلو مردی ریش درازی که سر و صورت او مثل زنج و لباس [illegible] و در دست
او کمان و تیر و توبره ایست که در آن یاقوت و لولو و طلا و زر [illegible] جواهرات گران
قیمت است و طلوع میکند در اینوجه موافق قول بطلمیوس وسط ذنب دب اصغر و ران
قیقاوس و عجز او و منکب ایمن او و بدن فرس دوم و سر او و دو [illegible] اینکه در دست
دالی است و آن اول دلو و دلو است و عجز دالی و در انتهای او و وسط بدن حوت جنوبی
اما وجه سیم و طلوع میکند در وجه سیم از دلو مرغی بزرگ که او را دجاجه کبری میگویند
و ذنب الدجاجه نیز میگویند و فرس نیز [illegible] و [illegible] ممسک الفرس و موخر

[illegible]
بفارس م

اسوفطروس و طلوع میکند تمام انفرغ که او را عبد می‌بندند و کلان اهل هند آن است
که طلوع میکند در اینوجه مردی سیاه زنگی عفیف کاخیث که هر گوش او موی پیچیده
و بر سر او کلاهی است و درخت اشجر و برگ درخت و میوه و صمغ و بخار می‌برد انواع
اشعه حدیده و نقل میکند آنها را از موضعی بسوی موضعی دیگر و طلوع میکند در اینوجه
موافق قول بطلمیوس وسط دب اصغر و ران قیقاوس و منکب الیمن او و سر او و دست
فرس و مفنخ که در میان برنی دالمراة است قدم چپ او و آخر دلو دالما و معا الرشا
جنوب دوم — که عبارت از سر حوت است **حوت** اما حوت برجی است آبی و طلوع میکند در
وجه اول از آن نصف فرس ثانی که از برای او دو جناح است و آنرا بر رومیه نعاس مسکلوس
الراق و طلوع میکند در اینوجه سر نور ابلق و او را تامور گویند و در منخر او دو ماهی است
و اول رادی که او را سلوس گویند و دوم فرقدیوس که ... ح گویند و او را طرق
گرق نیز گویند و کلان اهل هند آن است که طلوع میکند در اینوجه مردی که بر او جامه نیکوست
فروبرله دوم — و با او شمشیری است که با آنجا دست او سه ماهی است که آنها را در پیش روی خود نگاه داشته
و با او زیوری است و آن نسبت منزل خود میرود و طلوع میکند در اینوجه مثل موافق قول
بطلمیوس طرف دم دب اصغر و ذراع الیمن قیقاوس و بطن ناقة فرس و اول
سمکه اولی و بطن دلو دالما اما **وجه دوم** و طلوع میکند در وجه دوم از حوت
وسط نور ابلق که در دماغ او دو ماهی است و کلان کرده است مسکلوس اینکه آنها

اناوها وسط

وسط عقرب است و وسط بهرسا و وسط فرو و که عبارت از سمکه جنوبی و او را طرق
گرق گویند و نصف اول از جای ذنب رکبه و کلان هندوان است که طلوع میکند در اینوجه
زنی نیکو صورت سفید بدن و در کنار است دکتی در دریا و سینه او به شی ... است
و آنرا می رفت ... او بیند و او میخواهد بروی زمین بیرون شود و طلوع میکند
در اینوجه موافق قول بطلمیوس طرف دم دب اصغر و ساق قیقاوس و قدم او و
دست ذات الکرسی و کف آن زن که شوهر ندیده و سر آن زن ... و موخر فرس
و موخر حوت اول ذنب قیطس اما **وجه سوم** و طلوع میکند در وجه سیم از حوت پیوند
[redacted] تامور تا نور ابلق و کلان کرده است مسکلوس اینکه موخر عقرب و ... او ... سلوس و در آسن
فرقدیوس که نقفا برجسته او نصف دوم از جای ذنب رکبه و کلان اهل هند آن است که
طلوع میکند در اینوجه مردی برهنه که پای خود را کشیده و در شکم خود نیزه فرو برده
داتکم — و در صحرا نشسته و از خوف دزد فریاد میزند و طلوع میکند در اینوجه موافق قول
بطلمیوس طرف دم دب اصغر و وسط ظهر ذات الکرسی و صفحه آن زن که شوهر
ندیده و بعض از خیط الکتان و شکم قیطس **فصل دوم در مطالع بروج در خط استوا**
طلوع م — **و در اقالیم سبعه** هر سیکه بروج دوازده گانه از مشرق در خط استوا
م — بر یکحال است و عدد درجه مطالع هر چهار برجی از بروج ابجا ... است موافق است
عدد درجه م — دایما بر اقالیم سبعه پس طلوع هر دو برج انها از مشرق مطالع موافق

متوسط

و بدیانه هر هفت اقلیم از اقالیم بقدر نصف ساعت است بودی
ذکر کنیم مطالع فلک مستقیم را در اقالیم سبعه ذکر کردیم از او ابتدا ذکر اقالیم مطالع اقالیم
بهم نویکه ذکر کرده است او سهو بود و ما ترک کردیم ذکر او سهو زیرا که صواب نبود و
ذکر کردیم این مطالع اقالیم سوای نویکه بود ذکر کرده است اما حمل و حوت و سنبله
و میزان پس طلوع هر یک از ایشان در خط استوا بیست و سه درجه و پنجاه و چهار
دقیقه است اما ثور و دلو و اسد و عقرب پس طلوع از ایشان در خط استوا
بیست و نه درجه و پنجاه و چهار دقیقه است اما جوزا و سرطان و جدی و قوس پس طلوع
هر یک از ایشان در خط استوا سی و دو درجه و شانزده دقیقه است اقلیم اول
حبشه است و عرض او بین یکدرجه است تا بیست درجه و سی دقیقه و مطالع او که حمل است
بعرض شانزده درجه و بیست و هفت دقیقه و اطول ساعات نهار ان موضعی که عرض انجه
مطالع او باشد سیزده ساعت است و این اقلیم منسوب بزحل است حمل و حوت
طلوع هر یک بیست و چهار درجه و چهار دقیقه است ثور و دلو طلوع هر یک بیست
و هفت درجه و چهار دقیقه است و طلوع هر یک از جوزا و جدی سی و یکدرجه
و ثلث دقیقه است و طلوع هر یک از سرطان و قوس سی و شش درجه است و بیست و
دقیقه و طلوع هر یک از اسد و عقرب سی و دو درجه و چهل چهار دقیقه و طلوع
هر یک از سنبله و میزان سی و یکدرجه و بیست دقیقه است اقلیم دویم
سواد

اقلیم دویم سواد است و عرض او ما بین بیست درجه و سیزده دقیقه است تا بیست و هفت درجه
و بیست دقیقه و مطالع او که ... بیست و سه درجه و پنجاه و شش دقیقه است و
ساعات اطول النهار این مکان سیزده و نیم است و کان اهل فارس ان است
که این اقلیم از برای مشتری است و کان اهل روم ان است که منسوب بشمس است
و طلوع هر یک از حمل و حوت بیست و دو درجه و سی و هفت دقیقه است و طلوع
هر یک از دلو و ثور سی درجه و سی دقیقه است و طلوع هر یک از جوزا و جدی سی
درجه و سی دقیقه است و طلوع هر یک از سرطان و قوس سی و چهار درجه و دو دقیقه
و طلوع هر یک از اسد و عقرب سی و پنج درجه و سه دقیقه است اقلیم سیم
اسکندریه است و عرض او در ما بین بیست و هفت درجه و ... دقیقه است تا سی و سه
درجه و چهل دقیقه و مطالع او که ... سی درجه و بیست و دو دقیقه و ساعات اطول
النهار این مکان چهارده ساعت است و کان اهل فارس ان است که این اقلیم منسوب
بمریخ است و کان اهل روم ان است انکه او منسوب بعطارد است و طلوع هر یک از
حمل و حوت بیست و چهار درجه و سی دقیقه است و طلوع هر یک از ثور و دلو
بیست درجه و پنج دقیقه است و طلوع هر یک از جوزا و جدی
و طلوع هر یک از سرطان و قوس سی و چهار درجه و ... دقیقه است و طلوع هر یک از اسد
و عقرب سی و پنج درجه و ده دقیقه است و طلوع هر یک از سنبله و میزان سی و چهار

در نسخه ... جزو ...

درجه و چهل و هفت دقیقه است

اقلیم چهارم

عرض در میانهٔ سی و سه درجه و چهل دقیقه است تا عرض سی و هشت درجه و بیست و سه دقیقه و مطالع که سمول بعرض سی و شش درجه و بیست دقیقه است و ساعات اطول النهار اینجاها که ابتدایش چهارده ساعت و نیم است و گمان اهل فارس آن است که این اقلیم منسوب بشمس است و گمان اهل روم آن است که منسوب بمشتری است و طلوع هر یک از حمل و حوت پانزده درجه و سه دقیقه است و طلوع هر یک از ثور و دلو بیست و دو درجه و چهل و شش دقیقه است و طلوع هر یک از جوزا و جدی بیست و نه درجه و بیست دقیقه است و طلوع هر یک از سرطان و قوس سی و پنج درجه و بیست و دو دقیقه و طلوع هر یک از اسد و عقرب بیست و هشت درجه و سی و یک دقیقه و طلوع هر یک از سنبله و میزان سی و شش درجه و بیست و هشت دقیقه است

اقلیم پنجم

و عرض آن در میانهٔ سی و هشت درجه و سی و نه دقیقه است تا چهل و دو درجه و بیست و شش دقیقه و ساعات اطول النهار اینجاها پانزده ساعت است و گمان اهل هند و فارس و روم آن است که این اقلیم منسوب بزهره است و طلوع هر یک از حمل و حوت بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه است و طلوع هر یک از ثور و دلو بیست درجه و نه دقیقه است و طلوع هر یک از جوزا و جدی بیست و شش و سی و شش دقیقه است و طلوع هر یک از سرطان و قوس سی و پنج درجه و پنجاه و سه دقیقه است و از اسد و عقرب سی و هشت درجه و سی و یک دقیقه است و از سنبله و میزان سی و هشت درجه و شش دقیقه است

اقلیم ششم

و عرض آن در میانهٔ چهل و دو درجه و پنجاه و هشت دقیقه است تا چهل و هفت درجه و دو دقیقه و مطالع او که بعرض چهل و پنج درجه و یک دقیقه است و ساعات اطول النهار اینجاها پانزده ساعت و نیم است و گمان اهل فارس آن است که این اقلیم منسوب بعطارد است و گمان اهل روم آن است که منسوب بقمر است و طلوع هر یک از حمل و حوت به پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه است و طلوع ثور و دلو هر یک پانزده درجه و پنجاه و دو دقیقه است و از جوزا و جدی سی و شش درجه و پنجاه و هشت دقیقه و از سرطان و قوس سی و شش درجه و چهل و چهار دقیقه است و از اسد و عقرب سی و هشت درجه و پنجاه و پنج دقیقه و از سنبله و میزان سی و شش درجه و چهل دقیقه

اقلیم هفتم

و عرض آن در میانهٔ چهل و هفت درجه و دو دقیقه است تا پنجاه و سه درجه و مطالع او که بعرض چهل و هشت درجه و سی و دو دقیقه و ساعات اطول النهار اینجاها شانزده ساعت است و گمان اهل هند و فارس آن است که این اقلیم منسوب بمریخ است و گمان اهل روم آن است که منسوب بقمر است و طلوع هر یک از حمل و حوت چهارده درجه و بیست دقیقه است و طلوع هر یک از ثور و دلو

و طلوع هر یک از جوزا و جدی چهل و یک درجه و بیست و پنج دقیقه است

در نسخه جز
نوشته نبود

وار سرطان و قوس سی و هفت درجه و پانزده دقیقه است و از اسد و حوت سی و یک درجه
و بیست و پنج دقیقه است و از سنبله و میزان چهل و یک درجه و بیست و پنج دقیقه است فصل در بیان
مناظر درجات بروج فلکی است مناظر بروج بمقدار نسبت شکلهای اعداد عدد از نسبتهای بعض
با بعض به نسبت هندسیه یا عددیه اما مناسبه هندسیه عبارت از مناسبت بعضی اشکال است
از برای بعضی یا مناسبتهای بعض از شکلها با بعض اشکال و امثال اینها و مناسبت عددیه آنست
که اعداد بعضی بعضی اجزاء عددی از اعداد کلان عدد است چنانکه سه جزء نه است و عدد دو اجزء
شش است و هر یک از این اجزا مناسب است با دیگری و از این قصد کرده اند درجات
مناظرات بروج مناسبت بعض اینها را از برای بعض باتفاق سه چیز یکی از آن اشیا است
که عددی بعض از درجات عاد عدد درجات فلکی باشد دوم آن است که عدد آنها چهار
عدد درجات بروج عاد باشد و سه عدد بروج را عدد عاد از درجات عاد باشد
و سیم آن است که بعضی از این عدد از درجات فلک محیط از دایره فلک البروج
از برای قوسهایی که اشکالها که عمل میشود بر این قوسها مساوی الاضلاع باشند
دوایر همه شان با بعض و از برای هر شکل از اینها نسبت متساویه به سوی کل دایره

پس باتفاق

پس باتفاق این سه چیز حاصل میگردد از برای بعض درجات فلک نسبت به سوی یکدیگر و با یکدیگر
شناظر میشود و نظر بر هفت قسمت مقابله و تثلیث و تربیع و تسدیس است اما مقابله در
وقتی است که دوری بعض [illegible] درجات از دیگر یکصد و هشتاد درجه باشد اما تثلیث
در وقتی حاصل میشود که دوری بعض درجات از بعض دیگر نود درجه باشد اما تسدیس وقتی است
دوری بعض درجات از دیگر شصت درجه باشد و در هر یک از این اعداد که مقدار نظر اند
هر سه نسبت جمع است زیرا که صد و هشتاد عاد سیصد و شصت است به دو بار و عاد
یکصد و هشتاد بروج است بشش بار و از برای عدد بروج شش نیز دو بار و محیط میشود
به دو زاویه متساویه و قسمت میکند خط فلک سه برج و شکل مثلث وی از برای کل دایره اما
یکصد و بیست پس لیکن عاد درجات فلک است به سه بار و عاد او و عدد درجات هر یک از
برجها است یکچهار بار و چهار عاد عدد برجها است به سه بار و منقسم میگردد دایره فلک
به سه شکلهای متساوی ثابت که هر شکل از اینها مناسب از برای کل دایره است
اما نود درجه عاد درجات فلک است بچهار مرتبه و عاد او لا عدد درجات هر برج است
به سه بار و سه عاد عدد بروج است بچهار بار و منقسم میگردد دایره فلک بچهار
شکلهای متساوی مناسب که هر شکل از اینها مناسب از برای کل دایره است و زاویه های قایمه اما شصت
درجه عاد همه درجات فلک است بشش بار و عاد او عدد درجات هر برج است به دو بار
و دو عاد عدد بروج است بشش بار و منقسم میگردد با این دایره فلک بشش شکلهای متساوی

عدد درجات به هر یک از سه

و زاویه های او که بر هر کرت است مساوی یکقائمه و ثلث قائمه است هر چه

قائمه او مثلث

مثلث که هر یکی از انها مناسبت از برای کل دایره و هر یک از زاویهای او مساوی است با
منسوب شد نصف مثلث را و جانب عظیم و میگویند که از انید و تا و از تضعیف الضعف انید و تا اما مانع که اعمال عدد اند
واو نسبة هر یک به دیگری بقدر نصف و ثلث
حاصل میکردد نسبت
درجهای فلک که با یکدیگر شاظر شوند و گفته اند که نظر مقابله حاصل میگردد از دو برج که او بیست درجه
که هرگاه دو قسم شود حاصل شود از برای عدد یکی از وی نصف فلک شش از نسبة حاصل
گردد ضعف دیگر شود یعنی بعد از ان تقسیم میشود هر یک از انید و تا بر دو نصف پس هر قسمی
نود درجه میشود و ان نظر تربیع است بعد از ان تقسیم کرده اند هر نصفی به سه قسم و حصه هر ثلثی
شصت درجه شده که نظر تسدیس گویند بعد از ان تضعیف کرده اند در جه تسدیس حاصل
شده است تثلیث و در یکصد و هشتاد نسبت یکصد و بیست و نصف او در یکصد صد و بیست و ان نظر
بیست نسبت نود و ثلث او و در نود نسبت شصت و نصف او
پس در نزد نسبتها از اینها هر یکی ثبت میشود در عدد اگر مقدم بعضی بر دیگران
دیگر منکران کمتر و نسبت نصف او یا ثلث او و از این جهت همین مقدار بود نظرات
گرفته اند و گروهی دیگر میگویند که نظر را اول ابتدای فایدت کواکب سیتنباط نموده اند مقابله
را شناخته اند از فصول تمام بود در چهار قسم زیرا که قمر همیشه زاید است در نور تا مقابله
شمس رسد و هرگاه از مقابله بگذرد نقص میکردد نور او اما تربیع را شناخته اند از حال
کواکب با اوج چهار خویش شناخته اند زیرا که در نزد او رسند هر کوکبی بود در چهار برج اوج

خویش

اوج خویش تیزتر بر حال او در سیرش اما تثلیث را از کواکب علوی شناخته اند زیرا که
میانه یکی از اینها و شمس صد و بیست درجه باشد تقریبا راجع میکردند اگر مستقیم باشند یا مستقیم
میشوند اگر راجع باشند اما تسدیس مقداری است موافق از برای نصف قطر فلک و مقدار
دوری دو خانه زهره است از دو خانه نیرین پس بسبب ان علتها ی که ذکر کردیم معلوم کرده اند
نظرهای کواکب را

عبارت نسخه مغلوط بود

زیرا که هرگاه طالع اول درجه از حمل باشد واقع میشود تسدیس
او در اول جوزا و تربیع او در اول سرطان و تثلیث او در اول اسد و همچنین است نظر
او در جهت دیگر و هر زمان که زیاد میکرده درجه طلوع حمل [illegible] دیگر زیاد میشود در درجهای
نظر او بسوی برجی که ناظر است با نها پس حمل ناظر است بجوزا و دلو بنظر تسدیس و سرطان
و جدی بنظر تربیع و به اسد و قوس بنظر تثلیث و بسوی میزان بنظر مقابله و بهمین
طریق است ناظره هر برجی بغیر او از بروج و بعضی اوایل منع نسبتند نظر تسدیس و تثلیث
را میگویند اقدار فلک و دلالت کننده تر بر اتفاق و مودة از جهت انکه انید و تا اند
میکنند از بروج متفقه و شمس میشوند شکل جفت زیرا که ابتدای اگر ابتدا کند فرد
ختم میشود بفرد و اگر ابتدا کند بجفت ختم میشود بجفت اما تربیع و مقابله نامیده
میشوند بدترین اقدار فلک از جهت ضعیفه در جهت از انها در ابتدا و انتها
و قویتر نظرهای در جهات فلک مقابله است بعد از ان تربیع بعد از ان تثلیث اما تسدیس

بس تر همه است در قوة و تحقیق که رد کرده اند قوی انجه را که ما ذکر کردیم اولا از اقرار نظر بروج برجهای

که اند که قصد داشته اند بمناظرات تجنیس و تسدیس و تثمین و تسبیع و تعشیر و غیره

و غیر ذلک است زیرا که عشر برجهای فلک هفتاد و دو است و آن عاد در جهای فلک

پنج بار و نیم نیست کل درجهای فلک تسع و عشر انها هر یک عاد نیست در جهای فلک

چندین بار مختلف بقدر نسبت هر یک به دیگری و ما در جواب میگوییم که ایشان قصد نکرده

اند بمناظرات قدری در جهای که عاد باشند کل درجهای فلک را به تنهایی بلکه قرار

داده اند این را باتفاق آنچه که پیش مذکور شد از برای موضع واحد پس هرگاه

بعض نسبتها موجود باشد در بعض و مثلان یافت نشود در وی تا باعث قرار دهیم

نمیشود از برای او از درجهای فلک نسبتی پس این درجهای بر

انچه ذکر کرده اند مثلا سدس ازا جزا هر چند عاد همه درجهای فلک است چند بار

لیکن عدد ثلث را اجزا مثل او که عاد شش باشد نیست زیرا که هرگاه تجزیه

عددی از اعداد ببعض اجزا واقع شود در او بحسب تجزیه کسر پس فلک نصف درجات

عدد او را اجزا از برای کل اعداد عمر نامند و جز عان سطح مربع نامند که در نزد تجزیه کسر او

واقع نشود پس با بحث قرار دادند نسبت درجهای فلک را از برای مقدار عدد او درجهای که پیش ذکر کردیم

فصل چهارم در بیان بروج که بعضی با یکدیگر محبت دارند یا بغض یا دشمنند و انها که مستویة الطلوع اند و انها که معوجه اند و انها که مطیعند بعض و انها قطعیه شوند بعض سوم

هر یک از بروج بعض صحبت دارند با بعض و بعض بغض و بعض عداوت

و بعض مستویه

مستویة الطلوع اند و بعض معوجه و بعض مطیع بعض دیگرند و بعض مطیعه مستمله اما برجهای که

محبت بیکدیگر دارند انها نید که ناظرند بعض بعض را از نظر تثلیث و تسدیس و بغض انها نید

که ناظر باشند بعض بعض را از تربیع و شق دیه انهانید که ناظر باشند بعض بعض را از مقابله

اما مستقیمة الطلوع انهانید که راست برانیده اند و مطالع هر یکی از انها بیشتر است از سی

درجه و آن از اول سرطان است تا آخر قوس و اما بروج معوجه انها نید که کج برانیده

اند و بیک پهلو طلوع کنند و مطالع هر یک کمتر از سی درجه است و آن از اول جدی است

تا آخر جوزا و بروج معوجة الطلوع مطیع بروج مستقیمة الطلوع است و دلیلند بر اتفاق

و محبت و دلالت کننده تر بر این وقتی است که ناظر باشند از مودت و این مانند جوزا است

زیرا که او مطیع از برای اسد است و حمل از برای جوزا و ثور از برای سرطان و سرطان

از برای ثور و ثور و جدی از برای سنبله و سنبله از برای حوت و عقرب از برای

حوت و حوت از برای عقرب و قوس از برای دلو و دلو از برای قوس و جدی

از برای عقرب و عقرب از برای جدی اما حمل از برای میزان و میزان جدی از برای

سرطان بر خلاف مودت است زیرا که هر یک هر چند مطیع از برای دیگری است

لیکن با یکدیگر بنظر مقابله دارند و کلاهی بروج [illegible] مطیعه سو با سمت دیگر منع شدند این

بروج منفرده منفقه در قوت که ساعات نهار یکی برابر ساعات نهار دیگری

باشد و مرفودی این حال گفتیم فصل در بیان برجهایکه متفقند در منطقه و مطالع و قوة و طریقت

ماذکر گردید نظر بعضی بروج بسوی بعضی و گاهی از برای بعضی بروج مناسبات دیگر بعضی
حاصل میشود بدون نظر که سبب دلیل بر اتفاق و مودت و انها بر سه قسمند یکی انست
که دو برج متفق باشند در منطقه و ان چنان است که دوری هر یک از انها و تا درجه   و منطقه کدام
ان از منطقه فلک استوا دوری متساوی باشند و مطالع یکی از دو برج مثل مطالع
دیگری باشد و اینها مانند حمل است و ثور با دلو و جوزا با جدی و سرطان با قوس
و اسد با عقرب و سنبله با میزان که این بروج متوافقند بعضی با بعضی در مطالع
لیکن یکی از اینها ابتدا میشود اتفاق مطالع او از اول برج است و دیگری از اخر برج
زیرا که مطالع اول درجه از حمل مساوی است از برای اخر درجه از حوت و مطالع دوم درجه
از حمل مساوی است از برای بیست و نهم از حوت و مطالع اخر حمل مثل مطالع اول حوت
است و مطالع اول ثور مثل مطالع اخر دلو است و مطالع اخر ثور مثل مطالع اول
دلو است و بهمین نهج حتی انکه مطالع اول سنبله مثل مطالع اخر میزان است
و مطالع ده درجه از سنبله مثل مطالع بیست درجه از میزان است و مطالع اخر
درجه از سنبله مثل مطالع اول درجه از میزان است اما دوم بروج اند که متفق
باشند در قوت و اهل فارس هر دو برجی از اینها را متقدرین مینامند و میگویند
که بعضی مطیع بعضی اند و انها بروجی اند که هرگاه شمس در یکی از انها باشد ساعات
مستویه نهار او مثل ساعات مستویه نهار برج دیگری باشد و اینها مانند سرطان است

و جوزا

و جوزا و ثور و اسد و حمل و سنبله و حوت و میزان و دلو و عقرب و جدی و قوس و ساعات
نهار هر یک از دو برج مساوی است از برای ساعات نهار برجی دیگر و ابتدا هیچ از اخر
برج میشود و دیگری از اول برج و اینها مانند ساعات نهار درجه سی ام از جوزا
که مثل ساعات نهار درجه دوم از سرطان است و ساعات ده درجه از جوزا که مثل ساعات
بیست درجه از سرطان است و ساعات نهار اول جوزا مثل ساعات نهار اخر سرطان
است و ساعات نهار اخر درجه از ثور مثل ساعات نهار اول درجه از اسد است و بهمین
نهج پس مثل ساعات نهار سی ام درجه از سنبله مثل ساعات درجه اول از حمل و ساعات
بیست درجه از میزان مثل ساعات ده درجه از حوت است و ساعات اخر میزان
مثل ساعات اول حوت است و ساعات اول عقرب مثل ساعات اخر
دلو است و ساعات اول قوس مثل ساعات اخر جدی است و ساعات اخر قوس
مثل ساعات اول جدی است اما سیم بروجی است که متفق در طریقه باشند
و ان چنان است که دو برج از برای یک کوکب باشند مثل حمل و عقرب که دو خانه
مریخ اند و ثور و میزان که دو خانه زهره اند و جوزا و سنبله که دو خانه عطارد اند
و قوس و حوت که دو خانه مشتری اند و جدی و دلو که دو خانه زحل اند پس هر یک از
دو برج از این بروج در طریقه صاحب خود است و سرطان و اسد دو خانه نیرین اند
و انها نیز در یک طریقه اند زیرا که هر یک از انها نایب دیگری میباشند

فصل ششم در بروجی که موافقند بعضی با بعضی در استقبال و تسدیس طبیعی و ناظر بعضی از انها بسوی بعضی

تحقیق که ذکر کردیم ما پیش از این انکه نظر مقابله نظر ضدیت و عداوت است و سزاوار ان
که بگوییم این مضاده و عداوت در بعضی استقبال است نه در کل او زیرا که یافت است که بعضی بروج
در ... از دیگری و ناظر نیستند و گفته میشود از برای هر یک که در استقبال اند دیگری است بطبیعت
بسبب اتفاق هر دو در مطالع و در قوه یا در طریقت و این دلیل است بر موافقت و مودت بسبب اتفاق
که ناظر نیز بسبب هر دو در انچه ما ذکر کردیم پیش وه یافت میشود از انها بروجی که ناظر باشند هر یک به دیگری بسبب
بعد یا نه اندو تا پس گفته میشود انکه بعضی انها در استقبال طبیعی بعضی اند و این دلیل است
بر اتفاق و مودت و انها بعضی بروجی است که متفق در مطالع باشند بسبب بعد
هر یک از دیگری مانند جوزا و جدی و سرطان و قوس یا مانند بعضی از انها
که متفق در قوه شده و هست بعضی از انها از بعضی مانند حمل و سنبله و
میزان و حوت یا مانند بعضی که متفق در طریقه باشند و دور از یکدیگر مانند
حمل و عقرب و ثور و میزان و اما انها که ناظر نیستند بعضی به بعضی
و نامیده میشود تسدیس طبیعی و ان دلیل است بر مودت و موافقت
و این مانند بعضی بروجی که متفق باشند در مطالع و نزدیک باشند بعضی به بعضی مانند
حمل و حوت و سنبله و میزان و بروجی که متفق باشند در قوه و قریب باشند بعضی از ۳
متفق باشند در طریقت و قریب باشند یکی از دیگری فصل هفتم در بروجی که موافقند بعضی با بعضی در تربیع

قرب بعضی انها بعضی و او تسدیس طبیعی گویند و نیز است نیز بر موافقت ولها بروجی هم

عبارت کتاب اسقاط داشت

۳ بعضی مانند جوزا و سرطان و قوس و جدی یا

تحقیق

تحقیق که بیان کردیم پیش از این انکه تربیعات بر دو نوع دلیل بر مخالفت و عداوت است و
سزاوار است که این سخن در جمیع تربیعات اعتبار شود زیرا که از جمله تربیعات بعضی دلالت است
بر موافقت و مودت کنند و این وقت صورت بندد که ~~[illegible]~~ باتفاق ان دو برج در مطالع
مانند ثور و دلو و اسد و عقرب و باتفاق اند تا در طول ساعات نهار و نقصان او مانند
ثور و اسد و دلو و عقرب و باتفاق ان دو تا در طریقت مانند جوزا و سنبله و قوس
و حوت پس این تربیعات دلالت بر موافقت دارند و اما غیر اینها دلیلند بر مخالفت
و عداوت فصل هشتم در حساب سالهای برجها و ماههای انها و ایام و ساعات انها
بر ... سالهای برجها و ماهها و روزها و ساعتهای انها بر دو وجه استخراج میشود اما اول
اول ان است که بگیری درجات مطالع از برای هر برج در اقلیمی که اراده داری هر درجه
سال ... و هر ... دقیقه ... ماه هست هر قدر که خواسته باشی از ایام و ساعات و جمله و بیم الان
که قرار ... سالهای هر برج و ماههای او ... سالهای صغری او اما ایام و ساعات
استخراج میشود از برای هر برجی بر دو نوع مختلف اما نوع اول ان است که ضرب
میشود سالهای صغری ... برج در ... تا حاصل شود شهور بعد از ان
تضعیف میشود این شهور بعد از ان افزوده میشود بران نصف عدد سالهای صغری ان کوکب
پس هر چه جمع گردد تقسیم میشود بر ده هر چه بیرون اید ایام است و انچه باقی
بماند اجزای است نسبت بده از یک روز پس انچه جمع شود ایام این برج است

و اقوای از روز اما نوع دویم آن است که گرفته میشود سالهای صغری کوکب و قرار داده میشود
شهور بعد از آن ازو حذف میشود و نصف آن بعد از آن ازو حذف میشود از نصف دیگر شهور سالهای
صغری کوکب بعد از آن تقسیم میشود بر قمر هر بیست و چهار ساعت آنچه بیرون آید ایام است
و آنچه باقی باشد ساعات است و هرچه جمع کرده شود ایام و ساعات آن بر نوع است بنوع دویم
و بر وجهی که ذکر کنیم این صورت آن است که حمل سالهای او چهارده است و ماههای او چهار و ایام او سی
و هفت روز و نیم و انصاف ایام چهار و ساعات چهار ثور سالهای او هشت است و شهور او ایام او
و انصاف ایام چهار و ساعات چهار و انصاف ایام شش و ساعات شانزده جوزا سالهای او بیست است
و ماههای بیست و ایام پنجاه و انصاف ایام چهار و ساعات چهار سرطان سالهای او بیست و پنج
و ماههای بیست و پنج و ایام بیست و دو و نیم و انصاف ایام پنج و ساعات پنج اسد سالهای
او شانزده و ماههای شانزده و ایام چهل و هفت و نیم و انصاف ایام سه و ساعات سه
سنبله سالهای او بیست است و شهور او بیست است و ایام او پنجاه و انصاف ایام
چهار و ساعات چهار میزان سالهای او هشت است و ماههای او هشت و روز بیست
و انصاف ایام یک روز و ساعات شانزده عقرب سالهای او پانزده است و ماههای پنج
و ایام سی و هفت روز و نیم و انصاف ایام سه و سه ساعت قوس سالهای او سه
و ایام سه است و انصاف ایام دو و دو ثلث ساعت جدی سالهای او بیست و هفت
و ماههای بیست و هفت و ایام شصت روز و نیم و انصاف ایام پنج و ساعات پانزده

دلو سالهای او سی است و ماههای سی و ایام او پانزده و انصاف ایام او شش و انصاف ایام شش
و ساعات شش او حوت سالهای او دوازده است و ماههای دوازده و ایام او سی و انصاف ایام بیست روز

فصل هشتم در دلالات بروج از بلدان و بقعههای زمین

اول آنکه دانیم که ذکر کنیم در این فصل آنچه بروج بر آن دلالت از جمله بلاد و بقعههای زمین — مجمع ارزم
اما آنچه دلالت میکنند بر آن بر جمله از اقالیم و بلاد آنها و بر موضعی از زمین تفصیل
در غیر این کتاب ذکر خواهیم کرد در حمل از برای او از بلدان بابل است و فارس
و آذربایجان و فلسطین و از برای او از بقعهها صحراها است و چراگاه گوسفندان
و آشیان مرغان و مکانهایی که آتش در آن میکنند و مأوی دزدان و خانههای
چوب پوش ثور از برای او از بلدان سواد است و ماهی و همدان و اکراد و جبال
و مدلول او از بقعهها زمینهای کم گیاه است که زراعت میشود در آنها و هر شجرزار و هر زمینی
که نزدیک کوهها و بستانها و باغها و درختها و آبها و مکان فیلها و گاو باشد جوزا
مدلول او از بلدان جرجان و ارمینیه و آذربایجان و جیلان و سرجان و موقان و مصر
و بلد برقه و از برای او شرکتی است در اصفهان و کرمان و از بقاع مدلول او از بقعهها
جبال است و آنچه خواب ... از زمین و دکاکین و مکانهای صیادی و بازی کنندگان بنرد
و لهو کنندگان و مغنیان سرطان مدلول او از بلاد ارمنیه صغری است و ماوراء موقان
و تدمر و بعض از افریقیه و شرق خراسان و صین و مرو. و از برای او شرکتی است

در بلخ و ادربیجان و مدلول او از بقاع بیستانها و غیاضها و سواحل و شطوط انهار
و مواضع اشجار [illegible] سرطان مدلول او از بلاد و بلدان ترکستان است تا نهر [illegible] و سغد و اریجان
طوس و از بقاع بیابانها و قصرهای مرتفعه و اماکن و قلاع و حصون منیعه و رفیعه
اسد مدلول او از بلدان عراق است و شام و فرات و جزیره و از بلاد فارس
توابع کرمان و از بقاع هر زمینی که زراعت در او کنند و باغ و منزل زنان و لهو
کننده کان و مغنیان و تنزهات میزان مدلول او از بلاد و جهت روم است و [illegible]
کوه تا افریقیه و ما حول او و صعید مصر تا حدود حبشه و برقه و کرمان و سجستان و کابل
و طخارستان و بلخ و هرات و از بقاع آن زمینی که زراعت در او کنند باغ و
سرهای کوهها و هر زمینی که در او نخل بود و مکان صید کردن و هر کمینگاه و راهها
و مکان مشرف مرتفع که از برای او فضا و صحرای باغ عقرب و مدلول او
از بلاد زمین حجاز و بادیه عرب و نواحی او است تا یمن و طنجه و قومس و ری و از برای
شرکتی است در چین و مدلول او از بقاع مواضع کروم و شکوفه ها و امثال ذلک
و آنچه باشد در باغها و هر موضع که جای [illegible] و زندانها و منازل هوام و حیوان و آب
و سوراخهای عقربها قوس مدلول او از بلاد جبال است و اصفهان و از بقاع [illegible]
و هر موضعی که [crossed out] آب خورند و وقتی بود از وقتی و دلیل است
ویران [illegible] جدی و مدلول او

و مدلول او از بلاد حبشه است و مکران و سند و نهر مهران و شطان بحری که متصلست بنواحی [illegible] است
و عمان و بحرین تا هند و حدود [illegible] صین است و [illegible] و از بقاع زمینها و نهرها
و [illegible] و هر موضعی که آب [illegible] و وادیها و آب خانها و نهرها و سواقی و صهاریج عتیقه
و هر کوهی که براه و در شهرها [illegible] و شطها و موضع سگها و استرها و وحشی و سباع و منازل جن
عنبر [illegible] و نبیذها و ملبهاء که آتش در آنها افروخته [illegible] دلو و مدلول
او از جهت بلاد سواد است تا ناحیه جبل و کوفه و نواحی او و پشت حجاز و ارض قبط از مصر
و غرب سند و او را با ارض فارس شرکتی است و از بقاع مواضع آبها و جوی ها [illegible]
و کاریزها و آنچه در آنها است و هر جای که [illegible] کرده شود و مواضعی که در آن مرغ [illegible] از طیور
باشد و موضع کروم و [illegible] که در آن بیع خمر کنند [illegible] حوت
مدلول او از بلاد طبرستان است و ناحیه شمال از ارض جرجان و او را شرکتی است در زمین
روم و منسوب باو است از روم تا زمین شام و جزیره و مصر و اسکندریه و ما حول او
و بحر اخضر [illegible] و از برای او از بقعها [illegible] است
نزدیک [illegible] دریا و شطها و بحیرات و آجام و سواحل بحار و سند و مکانهای
و عباد و مواضع گریه و حزن فصل دوم در بروج و [illegible] به حرکت و سکون
هر ستاره حمل و ثور و جوزا هر زمان که [illegible] و آن مریخ است و زهره و عطارد
پس اینها متحرکات [illegible] و سرطان و اسد و سنبله [illegible] قمر و شمس و عطارد
موافقت کردم

اینها همه ساکن باشند و میزان و عقرب و قوس جز زمانی که ارباب اینها و آن زهره و مریخ و مشتری است
اینها همه متحرک باشند و جدی و دلو و حوت جز زمانی که ارباب اینها و آن زحل و مشتری اینها همه ساکن
باشند فصل یازدهم در بروجی ناطقه که دلیلند بر نوع مردم و حالات ایشان
بدانکه بروجهای ناطقه که دلالت میکنند بر نوع مردم و حالات ایشان جوزا و سنبله و
میزان و دلو و نصف اول قوس است اما جوزا دلیلست بر عظمات و سنبله و میزان و قوس
از برای اوساط و دلو از برای سفله و مردمان فرومایه و گاهی بروج دلالت میکنند بر حالات
مردم نوعی دیگر زیرا که حمل و مثلثات او از بروج پادشاهان باشند و جوزا و مثلثات
او از بروج اشراف و عظما و ثور و مثلثات او از بروج اوساط و سرطان و مثلثات
او از بروج سفله و پست فطرتان فصل دوازدهم در قسمت اعضای انسان از برای هر برجی
اعضایی که [illegible] سر و رو و حدقه چشم و بصارت و آنچه عارض گردد در آن و در رجلین هر دو چشم و مهره گردن
از علتها مر حمل راست ثور و گردن و حلقوم + و آنچه عارض میشود در آن از علل
و امراض او مانند خناق و زیر و خراج یا نه خیلا شحم و مهره پشت و درد چشم مر ثور راست
جوزا دو دستها و بازوها و منکبها و شانها مر جوزا راست سرطان و سینه و پستان
و قلب و معده و اضلاع و سپرز و ریه و امراضی که در سینه حادث میگردد و درد چشم
و در [illegible] خفیف از سینه مر سرطان راست اسد معده و جگر و قلب و عصب و جنب و پهلو
و ظهر و آنچه حادث میگردد در اینها از علل مر اسد راست سنبله و بطن و آنچه در او
از جاهای پنهان

موافقت کرد با اینها هم
با اینها موافقت کرده هم
از برای
[illegible]
مر سرطان راست

از جاهای پنهان مانند معا و روده و پرده و غیر اینها مر سنبله راست میزان و اسفل بطن و ناف
و پایین تر از او تا [illegible] و صلب و [illegible] مر میزان راست عقرب و مذاکیر
و هر دو خصیه و دبر و مثانه و هر دو بیضه و عجز و فرج زنان و سیلان دم و امراض
و عسر البول داده و بواسیر و سیلان دم از آن و سرطان و پرده در چشم [illegible] عقرب راست
قوس ران [illegible] و علتها و زوائد و امراض او مانند [illegible] مر قوس راست [illegible] افتادن از جاهای
مرتفع و آفات دواب و سباع و افتاد و خلع و قطع و آنچه [illegible]
جدی هر دو زانو و رگهای او و امراض [illegible] دلو هر دو ساق تا اسفل کعبین و
عصب و امراض اینها [illegible] و جمع عصب و نقرس و جرب حوت راست فصل سیزدهم در بیان
بروجی که دلیلند بر صاحبت [illegible] که دلیلند بر سخاوت و جود و بروجی که دلیلند بر [illegible]
و [illegible] میکنند و اینها که [illegible] میکنند
بدانکه اما بروجی که دلالت بر صاحبت و اجتماع و [illegible] میکنند در وقتیکه طالع
یا صاحب طالع در اینها باشد جوزا است و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت و [illegible] یا قمر یا مشتری بر طالع هم
مذکوره بر سخاوت نفس و جود او و وسعت نفقه نیز دلالت کنند اما بروجیکه دلیلند
بر اجتماع و امتلا حمل است و مثلثات او و بروجیکه [illegible] بسیار ثور است
و مثلثات او و آنها که دلیلند بر اضافه ما جوزا [illegible] و آن بروجیکه [illegible] سرطان است
مثلثات او و آن بروج [illegible] هر گاه در جایگاه بد باشند از [illegible] و در اینها کواکب نحس
دلالت کنند بر کثرت نفقه و فساد معیشت [illegible] و بروجها [illegible] او و [illegible] و مال [illegible]

[illegible] سودا ذکر و قطع
و درجع القرون
مر دلو است حوت هم
[illegible] بر طالع هم
[illegible]

دب باشد که او سعادت و بهره روزی نشود است و هرگاه صالحه اتصالات و مسعوده باشند از هر فلک
دلیل بود بر قسط و توسط در معیشت بسیار و برجهای که عطای بسیار میکنند هرگاه
صالحه اتصالات باشند از هر فلک و از طول سعد در آنها دلالت کنند بر فواید و مال بسیار
و هرگاه بر خلاف این باشند دلالت کنند بر حصول نکبات نکبتها بسبب [illegible] اما بروج
ستاننده هرگاه فاسده اتصالات باشند دلالت کنند بر فقر و شقا اما بروجی که دلالت
بر اجتماع [illegible] میکنند هرگاه صالحه اتصالات و مسعوده باشند دلالت میکنند بر بهبودی عیش
بسیار و حصول سعادت بسیار و هرگاه در آنها نحسی باشد در [illegible] از فلک
واقع شده باشند دلالت کنند بر قصه و اگر با وجود بودن نحوس با آنها در
مکان نیکو باشند و نحس در آن موضع منحوس باشد دلالت کنند بر حصول نفع و فواید
که بسیار نباشد **فصل چهارم در برجهای که دلیلند بر شبق و امراض** بروجیکه دلالت
میکنند بر شبق و امراض حمل است و ثور و اسد و جدی و حوت اما میزان و قوس دلالت
میکنند [illegible] بقوت آنها میشوند و در این بروج بعضی درجات است که دلیلند
بر شبق و امراض [illegible] و امراض بسبب [illegible] کواکب از برای آنها و [illegible] انشاء الله
ذکر کنیم [illegible] **فصل یازدهم در بروجیکه دلیلند بر عفت** آن بروجیکه دلالت میکنند بر
پاکدامنی و عفت ایشان ثور است و اسد و عقرب و دلو و بروجی که دلالت
بر توسط و اعتدال در عفت میکنند جوزا و سنبله و قوس و حوت است

فصل

باشند از هر فلک [illegible] کوس در آنها باشد دلیل بود بر آنکه [illegible] در سعادت و [illegible] بهتر و بیشتر از اول [illegible] و هرگاه [illegible]

وعفت زنان هم

فصل نهم در بروجی که کثیر الاولاد و توام و قلیلة الاولاد و عقیم

بروجیکه برجهای بسیار اولاد سرطان است و عقرب و حوت و بعضی از جدی و جوزا
[illegible] الجسدین اما ذوات الجسدین دو جانب حمل و میزان است و بباید که دلالت بر توام
کنند و برجهای کم اولاد حمل است و ثور و میزان و قوس و دلو و برجهای عقیم جوزا
و اسد [illegible] سنبله و ثور است و بباید که دلو و جدی دلالت بر عقم کنند **فصل دهم در بروجیکه** [illegible]
~~که مقطوعة الاعضا [illegible] کثیرة الجلده~~ بروجیکه برجهای مقطوعة الاعضا
حمل است و ثور و اسد و حوت و برجهای بسیار غضب [illegible] است و [illegible] و عقرب
فصل [illegible] در بروجیکه دلیلند بر [illegible] صوت بروجیکه برجهای مستویه
بلند آواز جوزا است و سنبله و میزان و میانه آواز حمل است و ثور و اسد و قوس
و ضعیف آواز جدی است و دلو و آنکه هیچ آواز ندارد سرطان است و [illegible]
هرگاه عطارد در برجی باشد که از برای آواز نباشد و ناظر هم نباشد بسوی او نظر
نیکو [illegible] منحوس باشد دلیل است بر [illegible] زبان و گنگی او و بباید که [illegible]
فصل [illegible] در بروجیکه دلیلند بر جرب و برص و [illegible] و آنچه [illegible]
بروجیکه آن بروجیکه دلیلند بر این اشیاء مذکوره پنج اند و آن حمل است و سرطان و عقرب
و جدی و حوت پس هرگاه قمر یا سهم السعادة یا سهم الغیب در یکی از اینها باشد و منحوس
بود دلیل است بر آنکه بمولود بعضی از این علتها برسد [illegible]

و دانستن آنکه کدام یک از اینها با و خواهد رسید دانسته میشود از کتابها که در ان ذکر
مولید میشود و هر زمان که بعضی ازین دلیلها در این برجها باشد و مشتری در درجه ظلام
از طالع بود دلیل باشد بر آنکه مولود و همچنین هرگاه قمر در اینها در تحت الشعاع بود **فصل**
پنجم در مواضعی بروجی که دلیلند بر عیوب در چشم بر شکل مواضعی بروجی که دلالت میکنند
بروج عین موضع ثریا است از ثور و موضع سحابیه از سرطان و عقرب و موضع زنده و
و موضع حمل او در قوس و موضع بیخ او از جدی موضع نسول و کاهن موضعی مصب الماء از
دلو و دلالت کنند بر خراج در عینین اما میزان و اسد ... که ... زنداند و
نطفها را اما ثریا پس ان از سه درجه است تا پنج اما سحابیه که در سرطان
در بیست و یکم درجه و هشتم دقیقه او باشد و عرض او در شمال چهار دقیقه است
اما زنده عقرب ... کوکب است و هر ... در عقرب بیکی از ان ... در پنجم درجه او است
و دیگری در بیست و یکم دقیقه او و عرض او در شمال ده درجه است و سوم ... در
پانزدهم درجه و بیست دقیقه او است عرضش در جنوب ده درجه و بیست دقیقه است
و نسول الجدی در بیست و دوم درجه و عرض او در شمال و پانزده دقیقه
مصب الدلو چهار کوکب است و ان از بیستم درجه و ده دقیقه از دلو است تا بیست و چهارم
درجه و بیست دقیقه از او عرض او شمالی است از سه درجه و ده دقیقه تا ده درجه
و بیست دقیقه و انچه درجه‌ای که ذکر کردیم از برای این مواضع در طول و عرض ... است

مواقع اینچنین زمان است که ما در او ایم زیرا که انها سیر میکنند و زایل میگردند از انچه درجه‌ای
که ما ذکر کردیم و در برج مواضع و درجه‌ای است که دلالت میکنند بر امراض و فساد
چشمها و نکتها و زردی ذکر کنیم انها را ان شاء الله تعالی **فصل بیست و یکم در برجهای که دلیلند**
بر آفات و اعلال و امراض و جمله مکه در بروج هم در شده بر شکل انها برجهای که دلالت میکنند
و جدع ... و نکر ... و برجهای که دلالت بر ... میکنند ... انها برجها نیند که دلالت بر قلت اسد است و قوس و جدی
میکنند و در سنبله و میزان قلت کمی است **فصل بیست و دوم در برجهایکه دلیلند بر**
نوع طیر و بر هر ذی ... و بر بهایم و هوام و بر حشرات الارض و حیوان آب
و جه اول از جوزا و سنبله و قوس و حوت دلیلند بر نوع طیر و وجه دوم و سیم از جدی
دلالت میکنند بر نوع طیر نیز زیرا که این نسر طایر است و ذنب دجاجه و حمل و ثور
و نیمه آخر از قوس برجهای ذوات اربع قوایمند و نیمه اول از جدی باشد که دلالت
بر شکل این کند و حمل و ثور از برای هر ذی ظلف و اسد از برای هر صاحب مخلب و چنگال
است و نصف آخر از قوس از برای هر صاحب سم است اما اسد و عقرب و قوس
و حوت برجهای سباع‌اند اما سرطان و عقرب و قوس و جدی برجهای گزنده
و هوام و حیات و عقارب و حشرات الارض اما برجهای آبی دلیلند بر
حیوانهای آبی **فصل بیست و سیم در برجهای که دلیلند بر شجر و نبات**
اما برجهای که صاحب درختهای دراز ند جهت است و اسد و میزان و دلو و برجهای

که دلیلند بر بیشتر از این سرطان است و عقرب و نیمه اول از حوت و بر جای نبات
ثور است و سنبله از پس ثور از برای غرس است و سنبله از برای بذر و جدی
از برای گیاه. **فصل بیست و چهارم در بر جای که دلیلند بر انواع آبها و بر جای** که بر آنچه حمل میکنند باشند
بر جای آب سرطان است و ثلثه است و اما سرطان دلیل باران است و عقرب دلیل آب
جاری و دلو دلیل است بر شکل این [illegible] راو است و [illegible] از برای آب ایستاده
اما بر جای که دلیلند بر چیزهای که باشند کار کرده [illegible] حمل است و اسد و عقرب
و دلو **فصل بیست و پنجم در جهات بروج** حمل و اسد و قوس
مشرقی اند حمل قلب مشرق است و باد او صبا است و اسد میسره مشرقی است و باد او
نکباء است که بین مشرق و شمال است و قوس میمنه مشرق است و باد او نکباء است که در بین
مشرق و جنوب است و ثور و جدی و سنبله جنوبیه اند پس جدی قلب جنوب است و باد
او جنوب است و ثور میسره جنوب است و باد او نکباء است که در بین جنوب
و مغرب است جوزا و میزان و دلو مغربیه اند پس میزان قلب مغرب است
و باد او دبور است و دلو میسره مغرب است و باد او نکباء است که بین مغرب و شمال است
سرطان و عقرب و حوت شمالیه اند پس سرطان قلب شمال است و باد او شمال است
و عقرب میسره شمال است و باد او نکباء است که بین مغرب و شمال بود و حوت میمنه شمال است
و باد او نکباء است که بین مشرق و شمال و مغرب بود **فصل بیست و ششم در اوتاد فلک که در بیان**
دوم

در بیوت اثنی عشر و وجهی از دلالات آنها در این بروج و چون بر دایره کواکب

جوامع م چونکه فارغ شدیم از ذکر طبایع بروج و حالات آنها و خاصیت دلالتهای آنها بر جنس اشیا
ابتدا کردیم بذکر اوتاد فلک و ارباع و بیوت اثنی عشر ان شاء الله تعالی زیرا که فلک اعلی حرکت میدهد فلک
البروج و سایر افلاک را از مشرق بسوی مغرب در یکروز و یکشب یکدوره و در هر
وقتی از اوقات واقع میشود بعضی از درجهای این بروج در افق مشرق و بعضی در
حقیقت درجه وسط السما و بعضی در افق درجه غارب و بعضی در حقیقت درجه رابع و از
هر موضعی تا دیگر ربع فلک است و هر ربعی منقسم به سه قسم میشود هر قسمی از آن نامیده میشود
بیت پس فلک در هر وقتی منقسم بچهار ربع است باندازه فصول سال
مقبل پس آن ربع که از طالع است تا وسط السما و از غارب است تا رابع نامیده میشود مقبول هر کدام
و مذکر و مشرقی و [illegible] من و آن ربع که از سما شرقیست تا غارب و از رابع تا طالع
نامیده میشود زایل و مؤنث و مغربی و [illegible] و [illegible] که [illegible] فوق الارض [illegible] من و تحت
الارض [illegible] گویند و از [illegible] تا اول ربع [illegible] اوتاد گویند و بیتی که بعد از اوتاد است
[illegible] مایل الوتد گویند و بیت سیم از او را زایل الوتد گویند و اول بیوت فلک الثبت
است که از افق مشرق طالع باشد و آنچه بعد از او بود دوم است بعد از آن سیم بعد از آن
چهارم و همچنین تا دوازدهم و هر بیتی از این بیوت ان شاء الله تعالی نامیده میشود باسم
مخصوص بخود و نسبت داده میشود باشیاء موجوده پس بیت اول طالع گویند

واو دلیلست بر ابدان و حیوة و بر حال هر ابتدای و حرکتی و دویم را بیت المال گویند
واو دلیلست بر جمع مال و گنج نهادن او و اسباب معاش و حالات او و گرفتن و دادن
و بیت سیم را بیت الاخوة گویند واو دلیلست بر حالات برادران و خواهران و اقربا و خویشان
واصحاب و حلت و رای و دین و عقل و خطوات و ادیان و کتب و اخبار و رسل و سفر و زنان
و اعلام و چهارم را بیت الآباء گویند وان دلیلست بر حالات آبا و اجداد و جنس
و زمینها و قریها و شهرها و بناها و آبها و هر چیزی پوشیده پنهان و آنچه در زیر زمین بود
و بر گنجها و عاقبت امور و موت و آنچه بعد از موت است از حالات که ...
... بعد از دفن یا نبش یا ... بر دار زدن یا سوختن یا تیر بر او زدن
در بیفتد و ... از حالات او و پنجم را بیت الولد گویند وان دلیلست بر ولد و رسل
و مال و نیکوئی و امید و طلب زنان و مقصود و اصدقا و شهرها و حالات ایلچیان
و حالات ضیاع و ششم را بیت المرض گویند واو دلیلست بر امراض و اسباب او
و زبان گیرس و بندگان و کنیزان و مردمان پست رتبه و ظلم و انتقال از مکانی بمکانی
و هفتم را بیت النسا گویند وان دلیلست بر زنان و تزویج و اسباب او و خصومتها
و اضداد و سفر و نقض و اشباه آن و هشتم را بیت الموت گویند واو دلیلست
بر موت و قتل و میراث و زهرهای هلاک کننده و خوف بر هر چیز ...
و بر ودایع و بطالة و کسل و هلاک و نهم را بیت السفر گویند واو دلیلست بر سفرها و راهها

و راهبها و غیبت و امر ربوبیه و نبوت و دین و خانهای عبادت و فلسفه و تقدمه معرفت
و علم نجوم و کهانت و کتب و رسالات و رسل و اخبار و روایت و دهم را بیت السلطان
گویند وان دلیلست بر رفعت و ملک و سلطان و والی و قاضی و شرف و قدر و ...
و خانهای شده اعمال و امانات و یازدهم را بیت [illegible]
سعادت و امید و اصدقا و پسندیده و بناء و ولد و اعوان گویند و بیت دوازدهم
بیت الاعدا گویند واو دلیلست بر اعدا و شقاوت و حزن و هموم و حسد و نمیمه و مکر
و خصومت و عنا و ... و ... این است نامهای بیوت دوازده گانه این است اسامی خوبه
بارنها اما جهت انتساب اینها باینها بیوت و تسمیه بهر یک را ذکر کرده اند
اصحاب این صناعت که جهت انتساب این اسامی و تسمیه باین اسم القدر
ترکیب افلاک و کواکب و تعیین باندازه و دلالات اینها و طبایع اینها و حالات اینهاست
اما بیت اول را طالع نامیده اند بسبب طلوع او از افق مشرق و سبب حصول آن دلالات مذکوره
برای او آنست که ایشان تشبیه کرده اند دلالات تقدیم ... زیرا که او ... کواکب
و اول نشان است و از برای او دلالت است بر ظلمت و غیبت و ... سقط نطفه ...
ما دامیکه در رحم باشد و طالع اول خانهای دوازده گانه است و در ... او ... در تحت
الارض است در مواضعیکه منسوبست بظلمت و غیبت چون ... از برای دیگری دلالت کردن بر ابتدای
غیبت سقط نطفه هم
و بر ابدان و حالات آنها و غیبت آنکه درجه طالع بیرون آمده است از تحت الارض و از

بسوی افق مشرق و ظهور و مولود ظاهر شده و بیرون آمده از شکم مادرش بسوی این عالم
گردیده است حال آنکه درجه طالع شبیه‌تر کابدیست مولود را و نیز اولی‌تر به دلالت بر ابدان [illegible]
آنها از سایر درجهای خانهای طالع و مواضع فلک و بجهت آنکه بیرون آمدن مولود
از شکم مادرش بسوی این عالم حالتیست دایم است در بقای او بر این حال [illegible] میگردد
بغذا و معیشت و مال و مشتری در فلک دویم است از زحل حاصل گردیده است از برای
او دلالت بر غذا و معیشت و مال که بآن بقای [illegible] حاصل میشود درجات
ثانیه حاصل شده است از برای بیت دویم دلالت بر این اشیا و چونکه بسبب فراهم آمده گردید
این اشیا این اسم حوش اولی‌تر باین بیت از غیر خود است و باین جهت بیت
دویم را بیت المال نامیده اند اما مریخ در فلک سیم است و او از زحل [illegible]
از یکجنس [illegible] و همچنین برادران و خواهران و خویشان
و اصهار پس حاصل شده است از برای بیت سیم دلالت بر این اشیا و نیز
و بسبب آنکه برادران و خواهران نزدیکترند در جنس او بیت از سایر آنچه ذکر کردیم
نامیده شده است بیت سیم بیت الاخوه و الاخوات اما شمس در فلک چهارم
است و مخالط و مقابل قمر یکدیگر در هر ماه پس این دو تشبیه کرده اند بمخالطه مرد
با زن خود در نزد ابتداء حمل ولد و بسبب آنکه شمس مذکر است و قمر مونث
حاصل شده است از برای شمس دلالت بر آبا و اجداد و جنس و اصول [illegible]

قمر

و قمر را دلالت است بر امهات و نسا و حاصل شده است از برای بیت چهارم دلالت بر
آنچه دلالت کرده است بر آن شمس و بجهت آنکه ابوت جامع است آنچه را ذکر کردیم نامیده
شده است بیت چهارم بیت الآباء اما زهره در فلک پنجم است و او شریک است
از برای مشتری در سعادت و مشتری دلالت دارد بر غذا و معیشت و مال و آنچه
توابع اینهاست از زینت و زنان و نکاح و اولاد پس حاصل شد از برای
خانه پنجم دلالت بر این اشیا و بجهت آنکه ولد جامع است آنچه را ذکر کردیم نامیده شده است
خانه پنجم به بیت الولد اما عطارد در فلک ششم است و از شمس کم دور میشود و رجوع و احتراق
و اختفاء او بسیار است و سبب همت داشتن در کثرت احتراق و رجوع و قرب او بشمس مرض
و ضعف و آفتها که قوت نداشته باشد و سبب [illegible] در کثرت حرکتش و در اختلاف
دلالتش بخدام و [illegible] پس حاصل شده است از برای او دلالت کردن بر علت و مرض
و شقا و عبودیت و حاصل شده است از برای بیت ششم دلالت بر این اشیا
شد عطارد اما قمر در فلک هفتم است و [illegible] اجتماع او بشمس [illegible] پس حاصل شده از آن گاه بسیار است استقبال دوم
دلالت بر زن و تزویج و مضاده و مطالبه و حاصل شده است از برای بیت هفتم
دلالت بر این اشیا اما بیت هشتم منسوب است دلالت او بسوی آن دلالتی
که از برای زحل بود پیش از خروج مولود از شکم مادر خود و بسوی طبیعت [illegible]
مفسد متلف میت او و بجهت بیت هشتم را بیت الموت نامیده اند اما بیت

سفر و انتقالات و دین و عجایب میکند

نهم را بیت الخصومات نامند بسبب رجوع او بمشتری بر حالت ثانیه زیرا که مولود در نزد
خروج او از بطن مادر بش منتقل میگردد از حالی بحالی و از طبیعت بسوی طبیعت [illegible]
طبیعت زحل بسوی طبیعت مشتری که سعد است و دلیل است از سعادتهای دنیا
بر مال و غنی و ثروه چنانکه ذکر کردیم و بر سعادت آخرت حاصل میشود بدین و بانجهت دلالت
کرده است بر دین پس حاصل شد از برای این بیت مانند دلالت مشتری و نیز مشتری
و زهره هر دو سعد اند و سعادت هر دو نوع است یکی سعادت دنیا و دیگری سعادت آخرت
و سعادت آخرت افضل است از سعادت دنیا و طلب میشود این بدین و مشتری سعدتر
از زهره است پس بهمین حاصل شده است از برای او دلالت بر دین که باو طلب سعادت
آخره میشود که آن افضل است و حاصل شده است از برای زهره دلالت بر سعادت دنیا
از لهو و سرور و فرح اما بیت دهم سه بیت السلطان نامند بسبب رجوع او بسوی مریخ
مریخ که دلیل است بر غلبه و تسلط و ریاست و عمر و حرمت و مال اما بیت یازدهم سه
بیت السعادة نامند بسبب رجوع او بسوی شمس که دلیل است بر سعادت و بقا و
اما بیت الثانی عشر سه بیت الاعدا نامند زیرا که او زایل است از طالع و ناظر بسوی
او نیست و از جهت اینکه تا طالع هرگاه دلیل بر چیزی زایل از آن دلیل است
بر خلاف آن و گمان اصحاب کیف ... آن است که بسبب این علتها نسبت داده شده
است بسوی این بیوت این اشیا و نامیده شده اند باین اسمها و گاهی نسبت

داده

و گاهی نسبت داده میشود بهر بیتی از این بیوت چیزهای دیگر از دلالتهای کواکبیکه این بیت
بر طبیعت او قرار داده اند و این مانند بیت ششم است که دلیل است بر مواریث و اشیای قدیمه
[illegible] و عموم و هموم و کسالت ... بسبب عقد و غیر این مثل آنچه زحل بر آن
دلیل است و مثل بیت نهم که دلیل است بر چیزهای بسیار از آنچه دلالت میکند بر آن
مشتری از امر دیانات و تقوی و نیکوئی و فقه و دانائی و سبب اینست که دلالت بیت نهم
بازاء حال او بسبب آن فلک و خاصیت او و سبب اینست که بعضی دلالت میکنند بر آنچه
دلالت میکنند بر آن هفتم او و این مانند بیت سیم است که دلالت میکند بر سفرها و چیزها
در رسل و دین و علوم بسبب ایلی بودن او و نسبت است که مقابل نهم است و مثل بیت چهارم
که دلیل است بر عقار و ارضین و شهرها بخصوص و بجهت او از عجایب و مثل بیت پنجم که
دلیل است بر رسل و بیت ششم که دلیل است بر دواب و بیت الثانی عشر که دلیل است بر
مرض و همچنین هر یکی از اینها از برای ایشان دلالتهاست بر چیزهای بسیار مختلف الانواع
اما گروهی دیگر گفته اند که چون علل مذکوره این بیوت دلالت بر این چیزها نکرده اند
بلکه خاصیت هر بیتی از این بیوت اینست که دلالت کند بر این اشیا همچنانکه
خاصیتی هر کوکبی دلالت کردن است بر چیزهای مختلف و همه آنچه ذکر کرده اند بر یکدیگر
پس ممکن است از برای هر کوکبی فرحی است در بعضی این بیوت بر قدر موافقت دلالتهای
آنها از برای دلالتهای کواکب پس علت آن در طالع است زیرا که طالع دلیل است

مع گفتار آن ... اول ...

برابتدای کارها و بر جلالت و حرکت و عطا و نیز دلیلست بر نفس ناطقه و نطق
و کلام و اولاد و جلالت و فرح قمر در بیت سیم است زیرا که بیت سیم دلیلست بر سفرهای
کوتاه و قاصدها و رسولها و خبرها و قمر چون جوهر قمر دلیلست بر اینچنین امور مذکوره
و فرح مریخ در ششم است زیرا که ششم دلیلست بر مرض و عبید و انقیاد و مریخ
هم دلیلست بر شدائد این امور و فرح شمس در نهم است زیرا که بیت نهم دلیلست بر ربوبیت
و ادیان و عبادات و خیر و شمس دلیلست بر شدائد این امور و فرح مشتری در یازدهم
است زیرا که یازدهم دلیلست بر خیر و سعادتها و غنا و رجا و اصدقا و مشتری دلیل
است بر شدائد اینها و فرح زحل در دوازدهم است زیرا که او بیت شقاوت و غم
و اعداست و زحل دلیلست بر شدائد این امور فصل سی و نهم
در بیان انواع بروجها که منسوبند بجسمانیه و روحانیه و غیر ذلک بدانکه از بروج بعضی
جسم است بدون روح و بعضی روح است بدون جسم و بعضی هم روح است و هم
جسم و بعضی نه روح است و نه جسم و این انقسام شده است از حالات اینها در
ارباع فلک زیرا که مابین طالع تا وسط السماء روحی است بدون جسم و سبب آن است
که ظاهر شده است از موضع نور و اقبال و زیادتی و سرعت و مابین وسط السما
تا سابع نه روح است و نه جسم و از همین جهت اهل صناعت سفر و موت قرار
داده اند زیرا که سفر و موت ذهاب است و انتقال و غایب شدن مکان و مابین
طالع

و فرح زهره در پنجم
است زیرا که بیت
پنجم دلیل اینگونه
امور است

طالع تا وتد الارض جسم است بدون روح زیرا که او ظلمت است و در مقابله سابع و مابین
وتد الارض تا مغارب جسم است و روح فصل چهلم در امتزاج طبایع اوتاد فلک
بدانکه ابرجهای دوازده گانه موصوفند بطبایع اربعه و علت اتصاف اینها باینها آنکه
که همه اشخاص تکوین شده اند از این طبایع اربعه بدلالات بروج پس هرگاه طالع
مولود برجی از این برجها باشد واقع میشود برجهای که دلالت بر طبایع دارند در اوتاد
ولیکن بعضی مزج میکنند و اینها مانند حمل که هرگاه طالع باشد جدی ارضی
در وسط السما باشد و میزان هوائی در وتد هفتم و سرطان مائی در وتد الارض و یعنی
موجود میشود اوتاد هر برج هرگاه شماره کنی از او فصل چهل یکم در ارباع فلک [illegible]
بدانکه هر طالعی از درجه او تا وتد الارض سرخ رنگ است و از وتد الارض تا مغرب
سیاه رنگ است و از وتد مغرب تا وسط السما سبز رنگ است و از وسط السما
تا بطالع سفید رنگ است و طالع از برجهای دیگر غبار آلوده تر است تثلیث و دوم
و دوازدهم سبزند و سیم و یازدهم زردند و چهارم و دهم سرخ رنگند و پنجم و نهم
سفیدند و ششم و هشتم اشقرند و هفتم مظلم است بر رنگ آن ساعت که شمس در آن
ساعت غروب میکند فصل چهل و دوم در بیان ارباع صاعده و هابطه و طویله و قصیره فلک
بدانکه نصف فلک که از وسط السماء باشد تا بطالع و از او تا بیت سیم صاعده میگویند
و نیمه دیگر را که از نهم است تا مغارب و از آن تا اول رابع هابطه گویند و از طالع تا

تا وتد الارض و از او تا مغارب دلیل است بر قصر و از خفقی تا وسط السما و از او تا طالع دلیل است

بر طول **فصل سی و یکم در قسمت طبایع چهار گانه** بدانکه طبایع چهار است

و جهات چهار و بادها چهار و زمانها چهار و برجها منقسم‌اند بر چهار قسم و روز و شب

هر یک بر چهار ربع منقسم شوند و سنهای انسان چهار حالت است پس اول طبایع

طبیعت دم است و آن گرم و تر است و از برای او از جهات مشرق است و از بادها

صبا و از زمانها ربیع و از برجها حمل و ثور و جوزا و از ارباع فلک از

طالع تا وسط السما و از روز و شب ربع اول و از سنها حداثت و بعد از آن طبیعت

دویم مره صفرا است و آن گرم و خشک است و از برای او از جهات

و از بادها جنوب و از ازمنه صیف و از بروج سرطان و اسد و سنبله و از ارباع

فلک از وسط السما تا مغارب و از روز و شب ربع دویم و از سنها شباب

و بعد از آن طبیعت سیم مره سودا است و آن سرد و خشک است و از برای او از جهات

مغرب است و از بادها دبور و از ازمنه خریف و از بروج میزان و عقرب و قوس

و از ارباع فلک از مغارب است تا درجه وتد الارض و از زمانها دلیل ربع سیم

و از سنها کهولت و بعد از آن طبیعت چهارم است بلغم و آن سرد و تر است

و از برای او از جهات شمال جنوب و از بادها شمال است و از ازمنه شتا و از بروج

جدی و دلو و حوت و از ارباع فلک از وتد الارض است تا طالع و از روز و شب

و شب ربع چهارم و از سنها شیخوخیت **فصل سی و دویم در شناخت ازمان [illegible]**

[illegible] بدانکه ما چونکه خواستیم معرفت فصول یک روز و یک سال معین شده بر که — که تحدید کنیم ما

از وقتها تحدید کنیم و سال را هم تحدید کنیم زیرا که ایام و لیالی از اجزای سال‌اند پس هرگاه

دانسته‌ایم چند سال و فصول او را لازم میشود از برای ما فصول یک روز و یک شب و هر

هرگاه از برای کل چیزی لازم گردد لازم اجزا آن نیز شود اما یک روز و یک شب از وقت — [illegible]

طلوع شمس است بر افق شرقی و دوران دادن فلک اعلی او را تا برگردد به افق

شرقی و یک سال از ابتدای حرکت شمس است از بعض مواضع فلک و قطع کردن او بر

بروج اثنا عشر را و عود او بهمان موضعی که در آن بوده است و سبب بر طبیعت ارکان

اربعه است که عبارت از نار و هوا و ماء و ارض باشد و همچنانکه ارکان چهار است فصول — از نار و هوا و ماء و ارض [illegible]

یک سال نیز چهار است که عبارت از ربیع و صیف و خریف و شتا بود پس ربیع

گرم و تر است بر طبیعت هوا و صیف گرم و خشک است بر طبیعت نار و خریف

سرد و خشک است بر طبیعت ارض و شتا سرد و تر است بر طبیعت آب و همچنانکه

از برای هر رکنی از این ارکان اربعه ابتدای است و وسطی و نهایت همچنین از برای

هر فصلی از فصول سال سه حالت است و فصول چهار است پس هرگاه ضرب کنیم حالات

یک فصل را در چهار فصل سال دوازده حاصل گردد که هر یک ماهی بود پس ماهی

سبب [illegible] دوازده ماه گردیده است هر سه ماه از آنها بر طبیعت فصلی از فصول

ایام و لیالی را از برای — هر روز و شب نیز

سال و همچنانکه از برای هر فصلی ... کنند و از برای سال چهار فصل است از برای ...
چهار فصل است و طبیعت هر فصلی از اینها مثل طبیعت هر فصلی است از فصلهای سال و هم
چنانکه از برای هر فصلی از فصول سه حالت است همچنین از برای هر فصلی از فصول روز
و شب سه حالت است و همچنانکه یک سال دوازده ماه است یکروز و لیله ساعت است پس جمیع
ساعات شبانه روز بیست و چهار بود و هر سه ساعت از آنها بر طبیعت فصلی از فصول
پس ربع اول از روز و شب که شش ساعت بود موافق است از برای طبیعت هوا و ربیع
و آن گرم و تر است و ربع دوم از روز و شب موافق طبیعت نار است و صیف که آن گرم
و خشک است و ربع سیم از روز و شب موافق از برای طبیعت ارض و خریف است که آن
سرد و خشک است و ربع چهارم از روز و شب موافق است از برای طبیعت
آب و شتا، که آن سرد و تر است **فصل سیوم در ارباب ایام و ساعات**
بتحقیق که ذکر کردیم در فصل پیش از این فصلهای یکروز و یکشب را و اینکه بچه علت
قرار داده اند روز و شب را بیست و چهار ساعت و حالا ذکر میکنیم ارباب ایام
و ساعات را پس اما ارباب ایام و ساعات ابتدای آنها از روز یکشنبه کرده
پس قرار داده اند از برای کوکب نهاری که آن شمس است زیرا که بطلوع او حاصل میشود اورا
روز و بغیبت او حادث میگردد شب پس بجهت ابتدا باو کرده اند و او را
رب روزی که مسمی بواحد و احد است قرار داده اند و همچنین او را رب ساعت

اول

اول از آن قرار داده اند بعد از آن ساعت دویم را بزهره داده اند زیرا که فلک او بعد از فلک
شمس است و همچنین قرار داده اند ارباب ساعات را بر همین نحو از توالی کواکب در
افلاک خویش تا آنکه بر میگردد بسوی شمس و هر زمان که منتهی میشود عدد بسوی شمس ابتدا
میکنند باو و حالت اول عود میکنند تا تمام میشود ارباب بیست و چهار ساعت که مقدار یک شبانه روز است
تمام میگردد بعد از آن نظر میکنند بسوی کوکبی که منتهی میگردد بسوی او عدد در نزد مرتبه
بیست و پنجم پس قرار میدهند او را رب روزی که بعد از این روز است و او را
رب ساعت دویم او قرار میدهند و بهمین نحو عمل میکنند بهمه روزها پس ساعت اول
از روز یکشنبه از برای شمس است که رب آن روز است و ساعت دویم از برای
زهره است و سیم از برای عطارد است و چهارم از برای قمر و پنجم از برای زحل
و ششم از برای مشتری و هفتم از برای مریخ و هشتم از برای شمس و نهم از برای زهره
و دهم از برای عطارد و یازدهم از برای قمر و دوازدهم از برای زحل و ساعت
اول از شب از برای مشتری است و دویم از برای مریخ و سیم از برای شمس و بهمین
نحو عمل میشود در ساعات بیست و چهارگانه پس ساعت بیست و چهارم از روز
یکشنبه از برای عطارد و منتهی میشود عدد ساعت بیست و پنجم بسوی قمر پس قرار
داده اند او را رب روز دوشنبه و رب ساعت اول از او نیز و قرار داده اند
ساعت دویم را از برای زحل و همچنین در همه ساعات پس ساعت بیست و چهارم

از روز دوشنبه از برای مشتری است و شهری میشود عدد و بعد از آن نوبت مریخ پس او رب روز

در ساعت اول ... از آن م — سه شنبه میشود و بدین طریق انشا غته میشود ارباب ایام پس رب روز چهارشنبه

عطارد بود و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل

و پیدا شد اخر ساعات روز شنبه در نزد تمام بیست و چهار ساعت مریخ

بعد از آن ابتدا میشود در ساعات روز یکشنبه از شمس چنانکه اول کردیم اما علت ایام

هفته کشیده شد و علت ساعت است و پیدا شد از برای هر کوکبی از کواکب سبعه

در هر هفته بیست و چهار ساعت بمقدار عدد ساعات یکروز و یکشب مرانکه اینکه ابتدای

ساعات روز از طلوع شمس است از افق مشرق و ابتدای ساعات شب در نزد

غیبوبت جرم شمس است از افق مغرب اما ابتدا کردن ایام از روز یکشنبه بجهت علت

شده است یکی بان سبب که ایام عالم که بکار می برند اکثر اصحاب نجوم

در اول ایام م — از فرس و هند ابتدای او از روز یکشنبه است و علت شمس که طلوع میکرده است نز

اول دقیقه از حمل از افق مشرق ربع مسکون و آن موضعی است که او را گنگ دژ

میگویند از وسط زمین شش ساعت و از بابل عراق قدیمه که دز نیز در مغرب فرات

است صد و هشتاد درجه که هفت ساعت و نیم ساعت است و علت دوم

و علت دوم ان است که امم همگی با اختلاف

زبانها و بنابت ملها نامیده اند روز یکشنبه را باسم واحد که آن ابتدای

عدد است

ابتدای عدد است و دیگر بعد از او است نامیده اند او را باسم عدد ثانی که آن یوم الاثنین است

و همچنین تا بقیه ایام سوی نامیده اند بترتیب اعداد طبیعیه که آن احد است و اثنین

و ثلثا و اربعا و خمیس پس با این علل ابتدا کرده اند تا رب ایام و ساعات از روز یکشنبه

تمام شد قول ششم از کتاب مدخل لیوی حکام نجوم باذن الله تعالی

قول هفتم از کتاب مدخل در بیان حالات کواکب و دلالات انها بر اشیا و آن مشتمل است

بر نه فصل فصل اول در حالات کواکب فی ذاتها فصل دوم در حالات کواکب بسمت

از جهتی رو و از خلف او فصل سیم در ارباع فلک و بیوت او و مقادیر قوت

او وام انها فصل چهارم در مقارنه کواکب بعض انها با بعض و ممازجه کیفیات انها و اینکه

کدام یک قوی و کدام ضعیف میباشند فصل پنجم در نظر کواکب بعض با بعض و اتصال و انطراف

و سایر احوال انها که تابع این است از انهای که نسبت با انها دارد فصل ششم

در سعادت کواکب و قوت و ضعف و نحوس انها و فساد انها فصل هفتم

در معرفت فردارات کواکب و سالهای کبری و عظمی و وسطی و صغری فصل هشتم

در طبایع کواکب سبعه و خاصیت دلالات انها بر اشیا موجوده فصل اول در

حالات کواکب فی ذاتها تحقیق که پیش از این بیان شد طبایع کواکب حاره و بارده

و رطبه و یابسه و خاصیت انها در سعادت و نحوست و ذکورت و انوثت

و نهاریه و لیلیه و چیزهای دیگر غیر از اینها اما در این قول ذکر میکنیم حالات کواکب و خاصیت الان

بر اشیا زیرا که از برای هر یک از اینها فی ذاته حالات است مختلفه بطریقی که صاعد
باشد در فلک اوج خویش یا هابط بعضی یا در وسط منطقه فلک بعضی یا زاید در سیر
و نور باشد یا بوده باشد ناقص یا معتدل باشد بجهت سیر و نور و عظم یا بجهة باشد — و عظم
زاید در عدد یا ناقص در او یا در سیر وسط خویش بعضی یا شد صاعد بعضی یا هابط
یا جنوبی صاعد یا هابط یا کثیر العرض بود یا قلیل العرض بود یا از برای او عرض
نباشد یا بجهة بعضی در حیز خود یا در خلاف حیز خود اما صعود کواکب در اوج وقتی است
که میان اوج و اینها کمتر از نود درجه باشد از سمت میان وی پس در این وقت اینها صاعد
در فلک اوج خویش و ناقص السیر گویند و نهایت کمی سیر در نزد اوج او بود
و هرگاه میان او و اوج او نود درجه بود تا به بیست و هفت درجه سواء رسد از آن هابط — آنکه در
گویند در وسط فلک اوج خود و زاید در سیر و نهایت کثرت سیر او وقتی است که
در مقابله اوج خویش باشد و در نزد بودن او در حقیقت در ذروه فلک اوج خویش
یا در مقابله او باشد بعینه و بعضی از برای کوکب تعدیل فلک اما زاید تمام او در نور
و عظم باین سبب است که کوکب بعض اوقات کوچک می‌نماید جرم او و بعض اوقات
بزرگ و بعض اوقات معتدل و سبب این اختلاف قرب و بعد او است از زمین
نه اینکه فی ذاته صغیر و کبیر میشود پس هرگاه کوکب در وسط منطقه فلک [illegible] خویش
باشد معتدل بود در نور و عظم و نهایت اعتدال او وقتی است که با وجود آنکه مذکور شد [illegible]

شد در وسط منطقه فلک تدویر خویش نیز بعضی و هرگاه صاعد باشد از وسط منطقه
فلک اوج ناقص النور و قلیل العظم بود و نهایت قلت در نور و عظم و دوری از ارض
وقتی است که در غایت علو از فلک اوج خویش باشد و با این در ذروه فلک تدویر
خود باشد نیز و هرگاه هابط باشد از وسط منطقه فلک اوج زاید در نور و مقدار بود
و نهایت کثرت نور و مقدار و قرب او بزمین وقتی است که با اینها در حضیض فلک
فلک تدویر خویش باشد و کاه هر کواکب سته که انه علویه و زهره زاید در نور و ناقص در او میگویند
بهمان نحو که قمر را میگفتند زیرا که اینها هرگاه از شمس بگذرند تا آنکه بمقابله او برسند
زایدند در نور و از بعد این تا اجتماع اینها با آن ناقص در نور باشد لیکن آنچه اول ذکر کردیم گفته میشود هم
متفق علیه است اما زاید در عدد یا ناقص در او یا نه زاید و نه ناقص شناخته
میشود این از وسط تعدیل کواکب که در زیجات مسطور شده پس اول دو سطر از یک درجه است
زیاد میشود تا یکصد و هشتاد و دیگری کم میشود تا یکصد و سی پس هرگاه که
عدد آن مطلوب است در نزد تعدیل یافت شود در سطر اول آنرا زاید در عدد
گویند و هرگاه در سطر دوم یافت شود ناقص در عدد گویند و هرگاه
یکصد و هشتاد تمام باشد آنرا نه زاید و نه ناقص اما زاید در حساب آن است
که زیاد باشد آنچه بیرون آورده میشود از تعدیل او بر وسط او یا کم باشد از آن یا نه زاید
باشد و نه ناقص پس کوکب در فلک مایل باشد در طریقه شمس با آنچه دقیقه بدقیقه یا در
دقیقه نقطه برابر او

و هرگاه جنوبی [illegible]

اما زهره هرگاه کم شود از وسط او تقویم شمس با قمر شاید نه شش یا با تمام مانند نیمه درجه
سوا، پس او با شمس در یک دقیقه بود و تعدیل از برای او بسوی اعا زاید در سیر از کواکب
علویه آن است که سیر کند پیش از سیر وسط خویش و ناقص در سیر آن است که سیر
کمتر از سیر وسط بود و متوسط در سیر وقتی است که سیر او مثل سیر وسط او باشد
اما زهره و عطارد پس اگر شد سیر معدل اند تا در یکدیگر در یک وقت از اوقات سیر
وسط سیر اند و تا آن روز را و شناخته میشود حالت سیر آنها هر یک از اینها
بانکه نظر شود پس اگر سیر یکی از اینها در بعض ایام بیشتر از سیر شمس در آن روز
بود سیر او سریع السیر بود و زاید در آن و اگر اقل از سیر شمس باشد بطی السیر باشد پس ان ام
و ناقص در آن و اگر شد سیر شمس پس او در وسط سیر خود باشد و بدانکه کواکب
علویه هرگاه مقوم شوند بر بروج فارس دهند و یکی از اینها در منطقه و ماه [illegible] تقویم از اینها [illegible] شود
بطی السیر بود و [illegible] از برای او در کره است و اگر در منطقه [illegible] و سیر بطی السیر [illegible]
بود و [illegible] شود از برای [illegible] کواکب [illegible] از سیر جوزهر خود [illegible]
کند تا اینکه [illegible] براس خویش رسد
و هرگاه از پس جوزهر خویش یا ذنب او شود درجه دور باشد مرجهای سوا [illegible] است
کثرت عرض او است در آن جهت و هر زمان که یکی از اینها نزدیک شود عرض
کمتر گردد و هرگاه باشند تا بی عرض شود اما چیز آن است که کواکب مذکوره [illegible]

[illegible]

بروز فوق الارض باشد و شب تحت الارض و در برج مذکر و اگر مونث بود بروز
تحت الارض و شب فوق الارض و در برج مونث مگر مریخ به تنهایی زیرا که او
مخالف است با آنچه ذکر کردیم و هرگاه کوکب به این حال باشد در حیز خود بود و قوی طبیعت
باشد و دلیل بود بر اعتدال و صلاح و اگر ناقص باشد حظ از آنچه مذکور شد ناقص در
طبیعت اعتدال باشد و اگر با اینها همه مخالف باشد در خلاف اعتدال بود فصل دوم در حالات کواکب
نسبت بشمس از طرف قدام و خلف هر یکی از برای کواکب نسبت بشمس حالتهای مختلف است با آنکه نسبت شمس
قرب اینها از آن و بعد اینها از آن اما زحل و مشتری و مریخ پس از وقت مفارقت اینها از شمس
تا مقابله او دقیقه به دقیقه شرقیه مانند از آن اما زحل از وقت مقابله تا مقارنه غربیه
است از آن و [illegible] از وقت مفارقت ایشان شمس و در حالتیکه راجع باشند در و اما زهره م
ناحیه مشرق و مستقیم شوند و سریع گردند و ملحق شوند بشمس و مقارن شوند با او
~~شرقیه مانند و بعد از مقارنه اینها با او تا مستقیم شوند و سریع گردند و ملحق شوند بشمس~~
در حالتیکه مستقیم باشند در ناحیه مغرب تا مستقیم شوند در مغرب و ملحق شوند بشمس
و مجتمع گردند با او [illegible] از او اما قمر از وقت مفارقت او شمس تا مقابله
غربیه است از آن و هرگاه از مقابله تجاوز کرد تا مقارن شود با او شرقیه است
از آن لیکن شمس با او حالات مختلف است اما آنکه کوکب طلوع کند بشمس [illegible]
حالت است اما اول اجتماع کواکب است با شمس در یک دقیقه و هرگاه کوکب پیش از حقیقت
[illegible]

اجتماع یا بعد از ان بفصلت نزده دقیقه از اصمیم گویند و سبب قرار دادن اینقدر
ان است که اقدر مقدار فلک شمس سی و دو دقیقه است تقریبا پس این سی و دو نصف کرده ماند
د شانزده چیزی که مقدار فلک شمس با و میرسد نزدیک از سی و چهار دقیقه است پس هرگاه
میانه کوکب و شمس از دقیق کمتر از مقدار نصف فلک او بشی باشد اوده یا از
و ناحیه صمیم بوده دال بر سعادت و هرگاه دور شود شمس از اینها بیشتر
از نصف اینقدر دقایق در ان ناحیه که در ان است بر میگردند کواکب بسوی حالت ثانیه
و انها را تحت الشعاع و محترق گویند از شرق الی غرب و متاخر محترق قند تا اینکه دور
شود شمس از اینها و تا کمتر از ده درجه و مریخ هم چنین است تا اینکه دور شود شمس
از او کمتر از ده درجه پس هرگاه اینکواکب تمام اینقدر درجها رسیدند از احتراق
بگذرند و منتقل شوند بسوی حالت ثالثه و انها را تحت الشعاع گویند و پس
و از این ابتدا میکنند در نقوص از برای تشریق و صلاحیت داله از برای اینکه با دعطا بود
سالهای کبرای او دستوریه و همیشه بر همین حال است تا اینکه حاصل شود میانه
زحل و مشتری و میانه شمس پانزده درجه و میانه مریخ و میانه شمس
هجده درجه پس هرگاه تمام این درجات رسیدند حالت ثالثه اینها تمام شود
و از بعد این کوکب مشرقه قوی التشریق گویند و از وقت مفارقت اینها از شمس
تا اینکه ه صد گردد از برای اینها اینقدر جات در این مدت نکته اینها را بسه

عمار دوریه

عمار دوریه گویند و اینکه کوکب هرچند در اینوقت مشرقه نامیدیم لیکن قصد ما اینست که
اینها در مشرق دیده میشوند زیرا که بعض اینها بیست که دیده میشود و در بعض اوقات ایام پیش
از انکه دور شوند از شمس بمقدار اینقدر درجها و بعض اینها بیست که در اینوقت دیده میشوند
و بعض بعد از اینها دیده میشوند بلکه قصد بتشریق اینست که اینها مفارقت میکنند
قوت جرم شمس را پس هرگاه منتقل شوند باینقدر درجها که ما ذکر کردیم منتقل میشوند بسوی
حالت رابعه و در ان وقت انها را مشرقه قوی الظهور والرویه گویند و همیشه بر این حال
است تا اینکه حاصل شود میانه اینها و شمس سی درجه و ان مقدار را این کثیر توقات
و تا انوقت که میانه اینها مقدار اینقدر درجها باشد نهایت قوت تشریق و دستوریه
و تیامن اینها بار از شمس و هرگاه از این درجها تجاوز کردند منتقل میشوند
بحالت خامسه و اینها را ضعیفة التشریق مینامند و ضعیف میگردد تیامن اینها از
برای شمس و دستوریه اینها و همیشه باین طریقند تا اینکه میانه اینها و میانه شمس
نود درجه فاصله میشود که مقدار ربع فلک است در انوقت اینها را مشرقه
نگویند زیرا که شمس هرگاه طلوع کند پیدا شد پس او در پی اینکواکب
بیشتر از مقدار اینقدر درجها و هرگاه از اینقدر درجها تجاوز کردند منتقل میشوند
بسوی حالت سادسه و انها را ابعد التشریق گویند تا اینکه مقیم گردند پس ما دامیکه در مقام اول اند
اینها در حالت سابعه اند پس هرگاه رجوع کردند در حالت تاسعه بوند و نه شد

[illegible]

اهل فارسی کواکب ثلثه علویه هرگاه در مقابله شمس باشند کبار رستی مقابله پس بعد از ین
ماد اینکه در رجعت باشند در حالت عاشره بوند پس هرگاه مستقیم شدند بحالت یازدهم
در حالت یازدهم باشند تا اینکه میانه ایشان و میانه شمس نود درجه فاصله شود پس
هرگاه فاصله شد از برای ایشان مقدار از اینجا بحالت منتقل میشوند بحالت
دوازدهم و این حالت را تغریب گویند زیرا که او در نزد غروب شمس زایل میشود
از وسط السماء بسوی ناحیه مغرب پس همیشه بر اینحال باشند تا اینکه میانه ایشان و شمس
سی درجه باقی ماند و بعد از این منتقل میشوند بحالت چهاردهم و در آن وقت غروب
نادیده میشوند و همیشه باقی باشند تا اینکه میانه ایشان زحل و مشتری و میانه شمس
در مغرب پانزده درجه باشد و میانه مریخ و میانه شمس هیجده درجه پس هرگاه
حاصل شد از برای او این درجات منتقل میشود بحالت پانزدهم و گفته میشود
از برای او که در درجه مغربیت تا اینکه حاصل شود میانه ایشان و شمس سیزده درجه
و هرگاه منتقل شد و باشد رجعت منتقل میشود بحالت شانزدهم و نادیده میشود تحت
الشعاع و صلاحیت [illegible] که عطف شود [illegible] کبری او و نادیده میشود
بفارسیه از اینحال تا مقارنه ایشان با شمس کبار رستی تغریب پس همیشه او را
تحت الشعاع و لین میگویند تا اینکه میانه او و زحل و مشتری ده درجه فاصله
بهم رسد پس از این منتقل میشود بحالت هفدهم و نادیده میشود تحت الشعاع محترقه

و همیشه بر اینحال

و همیشه بر اینحال باشند تا منتقل میشوند بان حد که ایشان صمیمه میگویند اما زهره و عطارد
با شمس شانزده حالت است اول آنکه نزدیک است که با شمس باشند و بوده باشد میانه ایشان
در آن ناحیه که هستند باندازه که صمیمی نادیده شوند پس هرگاه تجاوز از این وقت کنند
تا مشرق منتقل میکردند بحالت ثانیه و محترق نادیده میشوند تا اینکه مختص میانه ایشان
و میانه شمس شش درجه باشد اما زهره بخصوص بسبب است که دیده میشود در مشرق یا
در مغرب و حالی که با شمس در یک دقیقه باشند بنا بر آنچه گمان کرده است بطلمیوس
پس هرگاه زهره از احتراق ظاهر شوند بلکه ایشان جز
ظاهر شوند تا عرض او کمتر از هفت درجه گردد و نزدیک شود و نزدیک گردد از شمس بعوض
و بسبب است که در آن حین دیده نشود و در آن هنگام محترق ظاهر شوند پس هرگاه دور شد
از شمس بقدر تمام هفت درجه در طول از حد احتراق تجاوز کنند و او را تحت الشعاع
گویند و منتقل میشوند در آن و [illegible] میکردند بحد تشریق و صلاحیت اینکه با ایشان [illegible]
کبری ایشان عطف شود تا اینکه میانه ایشان و شمس کمتر از ده درجه باشد پس هرگاه حاصل شد
تمام شد از برای ایشان و منتقل میشوند بحالت رابعه که آن حال تشریق قوی است
و بر اینحال باقی باشند تا مستقیم شوند پس هر وقت که مستقیم شدند در حالت خامسه باشند و هرگاه
مستقیم شدند در مشرق منتقل بحالت سادسه شوند تا اینکه سریع شوند و نزدیک گردند بشمس
پس هرگاه میانه ایشان و میانه شمس در مشرق بیست درجه باشد منتقل میشوند بحالت

سابعه واند و تا را تحت الشعاع میگویند و پس تا اینکه میانه ازها و شمس ده درجه باشد
بعد از آن منتقل میشوند بحالت ثامنه و ~~مستقیم~~ بعید میشوند تحت الشعاع محترق تا بحد تقسیم
رسند پس هرگاه به حد تقسیم شمس رسیدند منتقل میشوند بحالت تاسعه پس هرگاه
از این دقایق تجاوز کردند بجانب مغرب منتقل میشوند بحالت عاشره و اندوتا سه — معلومه
در اینحالت ~~تحت الشعاع~~ محترق میگویند تا اینکه میانه ازها و شمس در تغریب شش
درجه باشد و در آنوقت منتقل میشوند بحالت حادیه عشر و در آنوقت نامیده میشوند
تحت الشعاع تا اینکه میانه ازها و میانه شمس پنج درجه باشد پس هرگاه از این درجات
تجاوز کردند منتقل میشوند بحالت ثانیه عشر و در اینکه مستقیمند در سیر پس هرگاه
مقیم شدند منتقل میشوند بحالت ثالثه عشر و هر وقت که راجع شدند منتقل میشوند
بحالت رابعه عشر تا ~~[illegible]~~ متوسط شوند و میانه ازها و شمس پانزده درجه
باقی باشد و در آنوقت منتقل میشوند بحالت خامسه عشر و نامیده میشوند تحت الشعاع
تا اینکه میانه ازها و میانه شمس هفت درجه باشد و در آنوقت منتقل میشوند بحالت سادسه
عشر و نامیده میشوند محترق تا اینکه منتقل میشوند بحالت سابعه عشر و اندوتا را احتراق
مینامند تا منتقل میشوند بحالت اولی از ضمیمه و اینده و بعد از آنکه مفارقت میکنند از
شمس در حالتیکه شرقی باشند و راجع میمانند و تا را اکبار دوره تشریق و رجوع
میگفتند تا اینکه دور میشوند از شمس ۵ الفه درجه پس هر وقت که مستقیم شدند

و نزدیک شد

و نزدیک کنند
که مستقیم شدند ~~[illegible]~~ از شمس لذا نخبته در حالتیکه سریع السیر تر از شمس بودند فاصله
میانه ازها و شمس ۵ الفه درجه یا کمتر تا اینکه بحد مقارنه رسند در حالتیکه مستقیم باشند
اینده و تا را اکبار دوره تشریق و استقامت گویند و هرگاه از شمس تجاوز کرده بسوی مغرب
در حالتیکه مستقیم بودند اینده و تا را اکبار دوره تغریب و استقامت گویند تا اینکه حاصل شود
میانه اینده و شمس پانزده درجه پس هرگاه مقیم شدند و راجع کنند در سیر و ملحق
شوند شمس باینده و تا و حاصل شد میانه اینده و تا پانزده درجه و کمتر تا اینکه بحد مقارنه
شمس رسیدند اینده و تا را اکبار دوره تغریب و رجوع میگویند اما قمر پس از برای او نسبت بشمس [illegible]
حال است اما اول حالتی است که با شمس بوده متقدم باشد غرازاد بمقدار اینکه اتفاق
افتاده از برای کواکب دیگر که حد تقسیم ازها بود پس هرگاه از آن دقایق تجاوز کرد بجانب
مغرب منتقل میگردد بحالت ثانیه و او را محترق گویند و برای حالت ثالثه تا اینکه
میانه او و شمس ده درجه فاصله شود زیرا که این نزدیکتر حالتی است او را نسبت بشمس حتی اینکه دیده
میشود در خط استوا در برجهای طویل المطالع وقتیکه میانه او و شمس تمام اینده رجات
فاصله باشد و در کمتر از این در نزد ایشان دیده نمیشود و در این حال منتقل میشود
بحالت ثالثه و او را تحت الشعاع میگویند تا اینکه دور شود از شمس در جانب مغرب
۵ الفه درجه پس هر وقت که تجاوز کرد اینده رجات منتقل میشود بحالت رابعه
و باینحال باقی است تا اینکه دور گردد از شمس چهل و پنج درجه و آنوقتی است که ربع جرم او روشن است

پس هرگاه از این درجات تجاوز کرد منتقل شود بحالت خامسه تا آنکه میانه او و شمس میانه او
نود درجه شود پس هروقت از این درجات تجاوز کرد منتقل شود بحالت سادسه
تا آنکه میانه او و شمس یکصد و سی و پنج درجه گردد و آن در وقتی است که [illegible] ربع
جرم او منخسف باشد پس هرگاه از این درجات تجاوز کرد منتقل شود بحالت سابعه تا
آنکه بحد استقبال برسد و ثلث درجه پس هرگاه میانه او و استقبال [illegible] این درجهها نزدیک شود
باشد منتقل میگردد بحالت ثامنه تا آنکه بحد استقبال برسد پس هرگاه مقابل گردد
آنگاه منتقل شود بحالت تاسعه پس هرگاه از استقبال تجاوز کرد منتقل میگردد
بحالت عاشره و در این حالت با قوت است تا آنکه از استقبال ثلث درجه دور گردد
دیگر از آن منتقل گشت بحادیه عشر گردد و در این حال با قوت است تا کم بگردد از جرم
او ربع ضوء و از استقبال چهل و پنج درجه دور گردد پس هروقت که از آن تجاوز
کرد منتقل شود بحالت ثانیه عشر تا آنکه از حد استقبال نود درجه دور گردد و باشد
منخسف در جرم او نصف ضوء پس هرگاه از آن تجاوز کرد منتقل شود بحالت ثالثه عشر
تا آنکه میانه او و شمس چهل و پنج درجه باقی بماند و در جرم او ربع ضوء پس هرگاه
از آن تجاوز کرد منتقل شود بحالت رابعه عشر و در این حال با قوت است تا میان او
و قمر در جهت مشرق ثلث درجه باقی بماند پس هرگاه از آن برگذرد این درجهها را
منتقل شود بحالت خامسه عشر و داخل میگردد در تحت الشعاع و در این حال با

با قوت است تا میانه او و آن ده درجه باقی بماند و هرگاه این درجهها را تجاوز کند منتقل میشود
بحالت سادسه عشر و او را محترق گویند و در این حال با قوت است تا میانه او و شمس
بقدر اندک دقایق که حد تصمیم بود باقی ماند و از برای هر یک از این حالات دلالتهاست
بر اشیاء که در کتب خود در مواضع خویش ذکر کرده ایم فصل سیم در حالات کواکب و جهات و مقدار
قوت جرمهای ایشان بدرستیکه از برای کواکب خمسه نسبت با ابعاد افلاک و جهات ثلثه که
چهار حالت است اول آن است که در اوج فلک تدویر باشند دوم آن است که در بعض
جهات فلک که آن اوتاد است باشند و سیم آن است که در جهات مایل الوتد باشند
و چهارم آن است که در جهات زایله باشند و هر کوکبی هرگاه در موضعی
از بروج باشد پس از برای جرم او قوتی است در نزد هر برجی معلوم المتقدم
والمتأخر از آن [illegible] پس قوت جرم شمس پانزده درجه است ~~پیش و پس~~ از طرف قدام و خلف
~~و پیش و پس~~ و قوت جرم زحل و مشتری هر یک از ایشان نه درجه است
~~پیش و پس~~ از طرف قدام و خلف و قوت جرم مریخ هشت درجه ~~پیش و پس~~ از طرف قدام و خلف
~~است پیش و پس~~ و قوت جرم زهره و عطارد هر یک از آن هفت
درجه است ~~پیش و پس~~ از طرف قدام و خلف فصل چهارم در مقارنه کواکب و مناظرات و کیفیات انها است دلیل
بدرستیکه هر کوکبی از کواکب متحیره مقارنه است با غیر خود در بعض اوقات و از برای
او نظرات است به بروج معلومه که [illegible] و اما مقارنه آنها حاصل میشود به بودن بعض آنها با بعض

از برای هم [illegible] ضعیف است

در یک برج و بسیار هست که کواکب (نیز) مقارن میگردند با بعض کواکب ثابته (را) یا با بعض سهام یا با
راس یا ذنب جوزهر خود یا غیر خود سهام یا مقارن میشوند شعاع بعض کواکب را یا بعض
سهام را یا با اثنی عشریات سهام و وقتی کوکبی مقارن گویند که هر دو در یک برج باشند و اما
قوت دلالت مقارنه اینها وقتی است که میانه یکی اینها و دیگری پانزده درجه یا کمتر باشد
از طرف قدام و خلف اینها و از برای قوت اجرام کواکب سبعه مقادیری است در مکان خود
که ما آنها را در فصل پیش از این ذکر کردیم پس هرگاه در نزد مقارنه دو کوکب بعد میانه
ایشان مقدار نصف جرم هر یک از ایشان یا کمتر از آن باشد چه مقدم و چه موخر دلالت
مقارنه بعض اینها با بعض ظاهرتر باشد و هر یکی در درجه قوت جرم دیگری باشد و اما کسی
در درجه قوت جرم آن نباشد دلالت این مقارنه ضعیفتر بود مانند زحل و قمر
که هرگاه در یک برج باشند و بعد میانه ایشان کمتر از ده درجه بود از طرف قدام و خلف
زحل در قوت جرم قمر بود و قمر در قوت جرم او نبود تا آنکه بعد میانه ایشان کمتر از
نه درجه نبود پس هرگاه هر یک در قوت جرم دیگری باشند آن دلالت مقارنه
قوی باشد و هرگاه با این در یک جزو باشند دلالت قویتر بود و هر زمان که نزدیکتر
بیکدیگر شوند در دلالت خویش قویتر گردند و هر وقت که دو جرم در یکی مجتمع
شده دلالت ایشان بر چیز خویش بنهایت رسد و هرگاه از یکدیگر مفارقت کردند
ضعیف میگردد دلالت ایشان و هر قدر که دورتر میشوند در دلالت ضعیفتر میگردند

با هر یکی از مذکورات هم

تا آنکه

(دران است هم)
تا آنکه یکی از برج (کوکبان) دیگر بیرون میگردد و هر وقت که میانه ایشان بقدر نصف جرم هر یک
باقی مانده و یکی از آن دو بطول یکدیگر رونده باشد بنهایت قوت دلالت ایشان بود و هرگاه
میانه ایشان و ایشان [illegible] بود و یکی از ایشان یکدیگر مفارقت کنند
و هرگاه دو کوکب در دو برج مختلف باشند و قوت هر یک در جرم دیگر بعد از رسیدن موجود
بود ایشان را کوکبی مقترن گویند بسبب اختلاف در برج بلکه گفته میشود که هر یک در قوه
جرم دیگری است و بسبب مخالطه قوه جرم ایشان حاصل میشود از برای ایشان دلالت
بر شیء قلیل از آنچه دلالت میکنند بر او در نزد مقارنه کواکب ثابته زیرا که ایشان قرار
داده اند از برای ثابته مقدار اجرام بلکه گفته اند هرگاه بعض کواکب سبعه مقارن شوند با
کواکب ثابته و میانه اینها بقدر نصف جرم آن کوکب که از سبعه است باقی مانده یا کمتر آن کوکب
ثابت در قوت جرم آن کوکب باشد و بر همین نهج باشد حال اینها از قوه اجرام اینها هرگاه
مقرون شوند ببعض سهام است یا جوزهر رئوس جوزهرات یا اذناب آنها و
سایر آنچه ذکر کردیم و گمان کرده اند که در ~~[illegible]~~ آنکه مقارنه
دو کوکب عبارت است از اجتماع ایشان است بجرم خویش در موضع از فلک و چنین نیست
بلکه معنی اقتران ایشان دو کوکب هر یکی است با دیگری پس باید بنزد خط از خط بر
یکی از ایشان بسوی دیگر زیرا که یکی از ایشان بالاتر است از دیگری و فلک
علاوه فلک او است و [illegible] هر یک دیگری را و [illegible] یک موضع سوا از فلک

با هر جزء [illegible]
و معنی [illegible] که هرگاه
با نه ایشان [illegible]
ایشان [illegible]
و یکی از ایشان دیگر
مفارقت کنند
انصراف گفته
شود [illegible]

ابروج و بر یکسمت حرکت میکنند و می بینیم که این ستارها ناظر بسوی اندونا مقترن بسبب
حرکت اندونا از زمان و حال آنکه میانه او و دیگری بعد بسیاری است در علو پس
بهمین علت گفتیم اینکه سبب اقتران اینها مشتبه است و گمان کرده اند گروهی اینکه
دو کوکب هرگاه اقتران کردند باطل میشود دلالات طبیعیه اندونا و دلالت بر چیزی میکنند
که خلاف طبیعت هر دو است و احتجاج جسته اند بر این باینکه گفته اند هر دو چیز از
اشیائیکه موجودند در نزد ما هرگاه با هم جمع شوند و ممزوج گردند حادث میشود
از امتزاج آنها هر دو چیز شیء ثالث بغیر از هر دو و فعل میکند بطبیعت خویش در نزد
امتزاج و انفراد و این مانند آب و نان است زیرا که در نزد اجتماع هر دو و امتزاج
هر دو با هم فاسد میگردد طبیعت اندونا و ذات اندونا و حادث میگردد شیء ثالث
ممزوج از هر دو خلاف هر دو بذات و طبیعت و بر این ما خبرها بسیار موجود است
و ما میگوئیم که دو چیز هر چند ممزوج میگردند و فاسد میگرداند هر یک ذات دیگری را
در نزد امتزاج پس یافت میشود در هر دو اندونا کیفیت هر یک ~~اندونا~~ بر آن نهج
که در اندونا موجود بودند با نفراد و این مانند آب و خمر که در حین امتزاج
بیان شده اندونا است پس خمر او سلاهوش کند بسبب طبیعت حاره اش
و نجاحتش و آب کم ممزوج با وی است ترطیب بدن کند و کاهی مانند این
یافت نیز میشود در عقاقیر که بعض با بعض مخلوط باشند مانند تریاق زیرا که او

خلاف را بسبب آنچه در او هست م
او تجفیف بسیار و قولنج را بسبب آنچه در او است از ادویه حاره محلله و نگاه میدارند
از ادویه محلله ... میگوئیم نیز اینکه ممازجت اجسام سفلیه ... با همدیگر امتزاج ... در اجتماع و
فساد هر یک دیگری را میشود پس باطل میگردد ذات هر یک از اندونا و حادث میشود
از برای اندونا شیء ثالثی غیر از اندونا اما اجرام علویه بر خلاف این میباشند
و هرگاه مقرون شدند ممزوج نمیگردد جرمهای آنها و فاسد نمیگرداند هر یک دیگری را
و حرکت هر دو بر یکسمت است پس بسبب بقای آن بطبیعت خویش و بر حال خود
ظاهر میگردد در نزد انفراد و ممازجت کیفیات اندونا و بسبب تحرک اندونا
بر سمت حادث میگردد شیء ثالث از دلالات و باندازه قرب هر یک از
دیگری و دوریش از آن و مکان اندونا از طبیعت بروج اندونا و حال اندونا از
صورت فلک و نظر کواکب بسوی اندونا حادث میگردد و در هر وقتی از دلالات مقارنه
اندونا در این عالم چیزهای بسیار و مختلف خلاف آنچه حادث میگردد در وقت [illegible]
دیگر و هر قدر که کواکب متقارنه بیشتر بود انفعال اشیاء و حدوث چیزها بیشتر گردد
و تحقیق ثبت کرده اند آوایل دلالات مقارنات بعض کواکب با بعض و از برای کواکب
در نزد مقارنه بعض آنها با بعض دو حال است یکی ممازجت کیفیات بعض آنها با بعض
دویم قوت بعض آنها بر بعض اما ممازجت آنها بکیفیات خویش حادث میگردد
بسبب آنچه نسبت داده میشود بطبایع آنها از حرارت و برودت و یبوست و رطوبت

دلالت حاصل میشود اول این پنج چیز حیثیت طبایع آن دوم بصعود یا هبوط اینها
در فلک اوج سیم بلحاظ اینها در طبیعت بروج اینها چهارم بحال اینها از شمس
پنجم بحال اینها از ارباع فلک و ما ذکر کردیم این را در قول چهارم از کتاب
دوم در جزو این از مواضع اما قوت اینها در نزد مقارنه حاصل میشود بحالات هر
یک از اینها از فلک اوج و فلک مایل در نزد صعود او یا هبوط او در اینها
زیرا که اقرب اینها بزرگی فلک اوج اقوی است از ابعد از آن از ذروه
و شمالی کثیر العرض صاعد اقوی است از شمالی صاعد در حالتی که عرضش کمتر از آن است
و شمالی صاعد اقوی است از شمالی هابط و جنوبی که عرضش کمتر بود اقوی است از جنوبی
که عرضش بیشتر بود و این قوه و ضعف از برای کواکب سبعه است بعضی با بعض اما هرگاه
یکی از اینها مقارن شود بعضی کواکب ثابته را یا بعضی شعاعات یا سهام یا سایر آنچه
ما ذکر کردیم پیش از این پس نظر کرده میشود بسوی حال الکوکب که از سبعه است
در نفس در قوت و ضعف و آنچه دلالت میکرد بر آن بسبب مقارنه آن ایضا
اینها پس زیرا که از برای کواکب ثابته و سهام و سایر آنچه ذکر کردیم فلک اوج
و فلک مایل نیست و ذکر کرده اند اوایل که مریخ و زحل هرگاه مقارن شوند
دلالت کنند بر سعادت زیرا که هر یک تعدیل طبیعت اندیگری کنند و این قول این
صواب است لیکن محتاج است به بیان و کشف و آن چنان است که هر یک از این

این دو تا را طبیعت یکی لازمه و دیگری زایله پس طبیعت زحل سرد و خشک است
و ب است که شعله میشود از پیوستگی [illegible] و ما ذکر کردیم در قول چهارم از این
کتاب انچه را یکه قوت میدهد و ضعیف میکند طبیعت هر یک از اینها را و انچه
نقل میکرده از طبیعت بسوی دیگری و انچه این حاصل میکرده از حالات اینها در فلک اینها و تمام
اوج [illegible] و از مواضع اینها از بروجی که موافق اینها باشد و از موضع اینها از از شمس
ارباع فلک پس هرگاه اقتران اینها در بروج ناریه باشد که آن حمل است و مثلثات
آن پس قوت میدهد حرارت مریخ و کم میکرد در رطوبت او و برودت زحل و رطوبت او و می افزاید در یبوست زحل
اما اقتران اینها در بروج ارضیه که آن ثور است و مثلثات آن پس این قوت
میدهد یبوست مریخ را و کم میکند رطوبت او را و تقویت میدهد برودت و یبوست
زحل اما اجتماع اینها در برجهای هوائیه که آن جوزا و مثلثات اوست پس
آن تقویت میدهد اعتدال اینها را [illegible] در رطوبت اینها و اما اقتران
اینها در برجهای مائیه که آن سرطان است و مثلثات او پس آن کم میکند
حرارت مریخ [illegible] و تغییر میدهد [illegible] بسوی رطوبت و می افزاید
در برودت و رطوبت زحل [illegible] حال اینها از شمس در قوت و
ضعف زیرا که از وقت مفارقت شمس اینها را تا مقام اول اینها
تغییر میابد طبیعت اینها بسوی رطوبت [illegible] هرگاه

جوزا و مثلثات او باشند از مقام اول ایندوتا تا استقبال شمس تغیر مریخ باشد و گاه
در حمل و مثلثات او باشند و از بعد از استقبال ایندوتا تا مقام ثانی تغیر مریخ به طبیعت
ایندوتا لیون برودت همچنانکه تغیر مریخ باشد هرگاه در سرطان و مثلثات آن باشند
و گاه هر تغیر مریخ به نیز طبیعت اینها از حال لیون حاصل بر قدر طبیعت بعضی ایندوتا
و حال ایندوتا از ارباع فلک بسایر انواع که ذکر کردیم احداث پس تفقد نمای
این جمیع را از ایندوتا در نزد اقتران ایندوتا زیرا که هرگاه مقرون گردند و ممزوج
شوند بر دو کیفیت معتدل گردند قوت ایندوتا دلالت میکنند بر انواع دلالات
ایندوتا بر سعادت و هرگاه در نزد اقتران ممزوج به یک کیفیت باشند کم میگردد
دلالت سعادت ایندوتا از قدر اول اما ممازجت ایندوتا به دو کیفیت بر
جهت اوطان است که مریخ گرم و تر باشد و زحل سرد و خشک و
هم آن است که مریخ گرم و خشک باشد و زحل سرد و تر پس هرگاه بر یکی از این حالات گاه
باشند پس ایندوتا ممزوج گردند به دو کیفیت و دلالت کنند بر اتفاق خیر و سعادت
و بر این طریقت ممازجت کیفیت نوعی دیگر است ممازجت ایندوتا به یک
کیفیت بان نحو است که مریخ حار و یابس باشد و زحل بارد و یابس پس هرگاه بر
این حال مقرون شوند ممازجت ایندوتا به یک کیفیت و اعتدال ایندوتا کم بود و ممازجت
زیرا که ایندوتا هرگاه یابس باشند [illegible] این پیوسته حرارت مریخ
را افزاید

مریخ و قوت برودت زحل کم میگردد اعتدال ایندوتا و دلالت میکنند بر خیر قلیل
و هر چیز که از خلط مریخ آن دلالت داشته باشد بسبب اجتماع عامل از سعادت و خیر در ابتدای امر
و حوائج و موالید و تحویل سال اما [illegible] ایندوتا بطبیعت جنس خویش دلالت میکنند
بر اینکه حاصل [illegible] میشود اینها در تعب مشقت و رنج و محفوظ میگردانند اینها را سعود
بدلالت مکروه و میرانند از نفس و بدن خود در هوا های محوف پس اگر اعانت کنند در سعود ایندوتا را
وقتی که دلالت [illegible] ایندوتا خلاص دهنده از آن مهالک حاصل میشود و الا موجب
هلاک گردد و با وجود معرفت استخراج کیفیات اینها در نزد اقتران سزاوار است ایندوتا را
اینکه ملاحظه شود اقوی ایندوتا از جهتی که ما ذکر کردیم زیرا که طبیعت او اقوی است اما شمس پس از برای و دلالت هم
او در نزد مقارنه ایندوتا هر کواکب علوی حالی است خلاف حال مقارنه بعضی کواکب بعضی زیرا که
کواکب هرگاه داخل شوند در تحت الشعاع او محترق میگرداند اینها را و ضعیف میشود
قوت اینها و ضرر احتراق بعطارد و زهره بیشتر میرسد زیرا که ایندوتا سرد و تر اند
و هر وقت که داخل احتراق میشوند تحلیل میدهد شمس رطوبت ایندوتا بحرارت
خویش و مضرت باینها میرسد باندازه سعادات جوهر شمس بجوهر ایندوتا
اما ضرر احتراق بر زحل و مشتری کمتر است زیرا که ایندوتا در بعضی از طبایع موافقند
بشمس اما مشتری با او در حرارت موافقت دارد و اما زحل در یبوست و ضرر
بهرام و عطارد در حالتیکه مستقیم باشند بسبب احتراق کمتر از همه است زیرا که ایندوتا

از جوهر شمس پیدا شند و جوهر ضرر بجوهر خویش نرساند و انچه فاسد نشد از دو جهت
علامه مذکوره گردیده اند بعضی در احتراق اقوی از بعضی که با شمس ممزوج میگردند و شمس
نیز با انها بطبیعت خویش ممزوج میشود و بعضی از آن سعد میگردانند و بعضی نحس
پس مریخ و زحل هرگاه داخل در تحت الشعاع شمس شوند و محترق گردند نحس میشوند
اوشان بجهت سبب اجتماع شان با او لیکن انچه از فساد احتراق الشمس با مریخ عاید میگردد
بیشتر از نحوست شمس است با زحل و نحوست شمس از مریخ هرگاه در تحت الشعاع او باشد
بیشتر است از نحوست زحل زیرا که شمس گرم است که او را ممازج میشود در کیفیت
و گرم است بیک کیفیت که حالش با مریخ چنان نیست اما در صورت امتزاج
بدو کیفیت عمل میکند در زحل شد عمل کردن زحل و مریخ در صورت اقتران
انها و تا زیرا که شمس [struck] گرم و خشک است و بعضی اوقات حار و مرطوب گرم و تر میگردد
و زحل [struck] سرد و خشک است و بعضی اوقات سرد و تر میگردد پس انها [illegible] شد
انتقال هریک از انها داید تا از طبیعت خود بطبیعت دیگر از انها جهت که ذکر کردیم
پس از این و هرگاه مقارن [struck] گردد شمس با زحل و ممزوج شوند بیک کیفیت
حال هریک نسبت بدیگری در فساد اکثر از اول بود مگر انکه شمس اقوی است
از زحل پس هرگاه مجتمع شده با احتراق و فاسد شد نحوست او از مریخ او تا
هبوط [struck] و [illegible] حالی از موضع فلک و ممزوج گردید شمس

بیک

بیک کیفیت افراط کند در فساد و ضعیف گردد اما مریخ هرگاه داخل در تحت الشعاع
شمس گردد او محترق شود لیکن مریخ او بیشتر [struck] از زحل نحس گردد زیرا که مریخ
گرم است که با او ممزوج میگردد در نزد اقتران بیک کیفیت و گرم است که هیچ
کیفیتی از کیفیات با او ممزوج نمیگردد پس هرگاه ممزوج گردند فساد انها و تا کثیر
و تمازج وقتی حاصل میشود که هر دو گرم و تر باشند یا یکی اما اگر هر دو گرم و خشک باشند
ممزوج بیکدیگر نشوند و بیشتر بیکدیگر را فاسد کنند لیکن فساد احتراق او با شمس بیشتر
است از نحوست او با شمس اما [illegible] را انچه میرسد از فساد احتراق کمتر است از
انچه میرسد بزحل و سائر کواکب و این بسبب قرب او است از شمس و بجهة العلتی که
پیش ذکر کردیم و این در وقتی است که مستقیم باشد اما هرگاه راجع باشد ضرر احتراق با او
بیشتر رسد و هرگاه در وقتی بوده او در تحت الشعاع نحس تر از [illegible]
او میرسد و از سعد ازین وقتی میرسد زیرا که [illegible] میکند از سعود
و عکس طبیعت انها را [illegible] میکند اما مشتری و زهره پس اگر
هرگاه مقارن شمس شوند و محترق گردند لیکن بعضی انها قوی شوند بان که از قوت
انها وصف کردیم انچه از فساد احتراق بانها رسد کمتر بود و انکواکب که انها سعود
نمیباشند شمس هرگاه در تحت الشعاع او باشند و شمس محترق [illegible] انها سعد و فاسد
میگردانند و همه کواکب هرگاه با شمس در حد تقسیم باشند بر ان نحو که ما وصف کردیم پس انها

در بسیاری از اشیا دلالت میکنند بر سعادت و این بان سبب است که اینها و شمس هرگاه
بر ما حرکت کنند بر کیفیت میرسانند لیوث شمس سعادت و طبیعت کواکب سعد که دیگفتند
بر کون و فساد اما قمر هرگاه مقارن شود زحل و مریخ را اندوتا منحوس میسازند اوست که نحوست
او از زحل سخت‌تر است از نحوست او از مریخ و هرگاه در نصف اول باشد از ماه طبیعت او
حاره باشد و ممزوج گردد طبیعت حاره او برودت زحل و [illegible] از زحل کمتر
قبول نحوست کند و ممزوج نمیگردد با حرارت مریخ پس نحوستش از او شدیدتر بود و اما که در
نصف آخر از ماه باشد برودت برا و غلبه کند و ممزوج گردد برودتش او حرارت مریخ
پس نحوستش از او کمتر بود و با برودت زحل ممزوج نگردد پس از آن بیشتر قبول نحوست
کند و هرگاه قمر بعضی از آن قوتها که ذکر کردیم قوت داشته باشد آنچه با و میرسد از نحوست کمتر
باشد و هرگاه یکی از اینها قویتر از قمر باشد آنچه از نحوست بقمر از او میرسد سخت‌تر باشد اما
زهره و مشتری هرگاه مقترن شوند هر کدام طبیعتش قویتر باشد ظاهرتر باشد در دلالت
و بعضی از نظر میشود بعد از قران زهره و مریخ و مقارنه بر کواکب بعضی از اینها از برای بعضی
و هرگاه چند کوکب [illegible] با هم مقارن شوند هر کدام قویتر باشند فعلش بیشتر بود و کلان
کرده اند کرد [illegible] اینکه زحل و مشتری و مریخ هرگاه یکی از اینده تا بانفراده نحس باشند
بطبیعت خویش پس اینده تا هرگاه مقترن شدند دلالت نمیکنند بر سعادت بلکه دلالت
میکنند بر افراط نحوست و حجتی که جسته اند براین باین نحو که گفته اند که
و آتش

و آتش هرگاه از یکجنس و یکطبیعت باشند و مجتمع گردند موجب قوت طبیعت آن اتش گردد
زیرا که آتش هرگاه جمع گردد با آتش دیگر از طبع خود متغیر نمیگردد از طبیعت خویش بلکه فقط
بجدا از اجتماع در احراق قویتر باشد و همچنین هرگاه آب مجتمع گردد با آب دیگر از طبع متغیر نمیگردد
از طبیعت خود بلکه آنچه یافت میشود از ضد طبیعت او در نزد اجتماع اینده تا قوتش [illegible]
و ظاهرتر است و همچنین اینده کوکب هرگاه هر یک از اینده تا بانفراده منحوس باشند پس
اینده تا هرگاه مقارن شدند دلالت نمیکنند بر سعادت که آن خلاف طبیعت اینده تاست
بلکه دلالت میکنند بر افراط نحوست و فساد پس میگوییم ما اینکه حالات آب میکه
موجودند در نزد ما بجا اینها بر چهار گونه اند یکی از اینها ترکیب است و دوم [illegible] سیم
اجتماع و چهارم امتزاج و اجسام یا جامده اند یا سیاله اما جامده پس هرگاه اجزای آنها
اینکه بزرگ باشد و بعضی با بعضی مرکب گردند حادث میشود از اینها اشیاء مختلفة الاشکال
مانند خشت هرگاه مرکب شود با خشت حاصل میگردد از او باب و کرسی یا چیز
دیگر و آنچه از اجزای او کوچک باشد هرگاه بعضی با بعضی جمع گردد تماس میکنند [illegible] اینها که [illegible]
بطبیعت خویش و اینها را اشیاء مختلفه میگویند مثل گندم و جو و آنچه شباهت با اینها
داشته باشد و اما آب و سیاله یا مجتمع میگردد و چیزی از اینها که از یکجنس باشند مانند خمر
با آب پس اینده تا مجتمع با یکدیگر میگویند و یا بعضی فوق بعضی قرار میگیرند و اینها را
ممتزج میگویند با ستاره و یا یکی از اینده تا خلاف آن دیگری است و بعضی با بعضی
مثل دوغ دارم

مداخله بکنند و فاسد نمی‌سازند هر یک دیگری را پس حادث میگردد در امتزاج ایشان آنچه نیامده تا
شئ ثالث غیر از اندو تا و این در اجسام سیاله و جامده هر دو حاصل میشود اما در اجسام
سیاله مانند آب و خمر و آنچه در میان ایشان است و اینها ممتزج حقیقی گویند اما
در اجسام جامده مانند مخلوط شدن ارد گندم با آرد جو و خلط دواها بعضی با بعضی هرگاه
نرم کوبیده شود پس معلوم شد که ممازجت بعض اشیا با بعض خلاف اجتماع بعضی است
با بعض زیرا که هرگاه اضافه شود بمثل خود اندو تا را باهم مجتمع گویند و ممتزج نگویند
و ممازجت حاصل میشود حقیقة از اجتماع شی با خلاف خود و فاسد نمیسازد خفی
یک طبیعت دیگر را و دو کوکب هرگاه مقرون باهم شده پس شده حال ایشان مثل حال
اجسام جامده و ممتزج نمیگردند تا هر دو یکچیز شوند مانند آب با آب و نار با نار
و خمر با خمر و بعض فوق بعض مثل ایستند مانند روغن و آب و ممزوج نمیگردد و تنها
از اینها تا اینکه فاسد نسازد هر یک دیگری را مانند آب و شراب بلکه اندو تا با اثر
و طبیعت و حال خود باقی اند و هر یک با دیگری ممزوج میگردند بکیفیتی که خلاف
کیفیت کوکب دیگر است پس زحل و مریخ مختلفند در کیفیت و نحس شده اند لیکن
منسوب است هر یک از اینها از کیفیت مفرط در فساد و هرگاه مقارن شوند
هر دو کیفیت مختلف ممزوج میگردد دو کیفیت مختلف اینها و ضعیف میسازند
هر یکی قوت کیفیت مفسده دیگری را و میرود از هر دو افراط کیفیت اندو تا که دلالت

بر رداءت میکرد پس داخل میگردند در طبیعت سعود **فصل سیم در بیان نظر کواکب است بعض با بعض**
و اتصال هر دو و انصراف هر دو کوکب و شناسایی مقابله ناظرین و شامل است ایشان میخواهیم که ذکر کنیم در این فصل جهت دیگر هم
حالتی که از برای کواکب است و آن نظرات است و اتصال و انصراف و خلاء سیر و وحشی
و نقل و جمع و رد نور و منع و دفع تدبیر و رد و انتکاث و اعتراض
و فوت و قطع النور و نعمت و مکافات و قبول پس نظری هر کوکبی حاصل
میشود بسوی بروج معلومه و آن هفت برج است برج سیم از آن و چهارم
و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم و ناظر میگردد بالبته در درجهای برج و بسوی هر جزو
که در او هست از کواکب و سهام و غیر اینها و اخرجه از این بروج که نظر کوکب بسوی او
قویتر بیشتر درجه است که اقرب است از جهت مانند شصت و نود و یکصد و بیست و یکصد
و هشتاد درجهای سواء و هرگاه نظرش از زیاده درجات و بیش از این نظر ضعیف بود
و نظر کوکب بسوی برج یازدهم و سیم از جهت او هر دو نظر تسدیس گویند و بسوی
دهم و چهارم از او نظر تربیع و بسوی برج نهم و پنجم از او نظر تثلیث و بسوی
هفتم از او و نظری مقابله اما برج نهم و دهم و یازدهم نظر از یسار است پس چنین
نحوها که بیان شد پس باشد نظر کواکب سبعه بسوی بروج و بسوی هر جزو
در بروج است و نظر بعض اینها بسوی بعض و آن بروج که ناظر با اینها نباشند
چهار است و آن دویم است از او است و ششم و هشتم و دوازدهم که عدد ایشان

دفع طبیعت
دفع قوة
دفع الغوبتین

تناسب عددی بسوی درجهای کوکب

درجه اش کمتر است

پس هرگاه بیرون شد یکی از ایشان تا از آن حد که قران در آن کرده اند ممازجت اینده و تا
ضعیف گردد و هرگاه از این دوری اینده و تا بیشتر از مقدار نصف جرم ... ممازجت
طبیعت آن ضعیفتر بود و هرگاه ملاقات کند کوکب او را نزد انصراف او از کوکب دیگری
پیش از آنکه بیرون شوند از آن حدی که در آن قران کرده بودند یا پیش از آنکه دور
شود از کوکب بمقدار نصف جرم آنکه درجه اش کمتر است پس آن کوکب سبکرو در طبیعت
آن دو کوکب باشد و هر دو منصرف از آن و متصل بو باشند و هرگاه منصرف شد
از کوکب هم بجرم حالتش با او مانند حالت او بود با کوکب اول که از او منصرف شده
و هرگاه چند کوکب هم مقترن شوند و در یک درجه و یک دقیقه باشند و درجهای ایشان نزدیک بیکدیگر
باشد پس بعض آنها شارک بعضی باشند بطبیعتهای خویش و همیشه هریک از آنها
در قوة طبیعت دیگری باشند تا دور گردد از او بمقدار نصف جرم خویش و هرگاه
اقتران اینده و تا در آخر برج باشد پس قوت نصف جرم اند و تا در برجی که بعد از آن
و تا باشد و هرگاه سبکرو نقل کند ببرج دیگر پس آن در طبیعت اند یکدیگر تمام است
مادامیکه در آن برجند تا آنکه دور شود از آن بمقدار نصف جرم او ... مگر آنکه این نحو
از امتزاج طبایع اینده و تا ضعیف است و باشد که در نزد مقارنه هر دو کوکب
راجع باشند یا یک راجع و دیگری مستقیم بود و اتصال یکی بدیگری و انصراف از آن
برجوع باشد اما اتصال نظر بطول برجها چنان است که کواکب در بروجی باشند

برجها یکصد و بیست درجه است یا بهمان عدد در جهات تثلیث اما اتصال بعضی کواکب ببعضی آن
ملاقی است که سبکرو متصل میگردد بگران رو و این بر هشت نوع است یکی اتصال
مقارنه و هفت اتصال نظر اما اتصال مقارنه آن است که دو کوکب مستقیم السیر باشند در
یکبرج باشند و سبکرو در درجه اش کمتر از درجه گران رو باشد پس مادامیکه سبکرو از آنجا
نرسیده باشد بگران رو رونده باتصال باشد و هرگاه با او در یک درجه و یک دقیقه در آید
اتصالش تمام گردد و ابتدای قوت اتصال مقارنه و امتزاج طبیعت منفصل و متصل
وقتی است که میانه اینده و تا پانزده درجه فاصله باشد و هر زمان که نزدیکتر بیکدیگر
گردد قویتر بود تا مقارن هم شوند و این در وقتی است که در یکبرج باشند و هرگاه
در دو برج مختلف باشند و میانه آنها درجهای قلیله بود این را اتصال و مقارنه نامند
لیکن اینده و تا ممتزج شوند بطبیعت خود با امتزاج ضعیف و هرگاه یک کوکب مقارن
شود با چندین کوکب که در درجهای مختلف باشند و او سبکروتر از آنها باشد پس او
متصل شود بآنکه نزدیکتر بود از آن به نزدیکتر بود الخ پس هرگاه ... سبکرو از آنجا
تجاوز کند بیک دقیقه یا بکمتر از آن منصرف از او میگردد و هرگاه کوکبی منصرف شد
از کوکبی دیگر بمقارنه و متصل شود بکوکبی پس هریک در طبیعت اند یکدیگر تمام است
مادامیکه در آن برج باشند که مقارنه واقع شده است و نهایت قوت امتزاج طبیعت
اینده و تا وقتی است که هر دو در یک دقیقه باشند و دور شده باشند بمقدار نصف جرم آنکه
درجه اش کمتر است

بعض بعضی ناظر باشند از تسدیس و تربیع و مقابله و هرگاه چنین باشند پس سبکرو
رونده است بسوی اتصال بگران رو تا آنکه برسد سبکرو در برج خویش بمثل آن درجه
و دقیقه که کوکب گران رو در برج خویش در آن است و هرگاه مثل آن شود اتصال
تمام شود و ابتدای قوت اتصال نظر وقتی است که میانه دو کوکب آن قدر درجه باشد که زمان
کمیکی بدیگر نزدیک شود بنظر قوتش از برای او بیشتر بود و باید هست که از برای
کوکبی اتصال حاصل میشود بکوکبی دیگر بمقارنه یا بنظر و او سود در برج خویش ادراک
نمیکند تا آنکه منتقل میشود بهر یک ببرجی که بعد از آن دو است و هرگاه دو کوکب
در یک درجه و یک دقیقه باشند و متصل شود بهر دو کوکبی دیگر پس اتصال اعتبار میشود
اول با کوکبی که از برای او در برج واقع بیشتر حظوظ حاصل باشد از بیت و شرف
و حد و مثلثه و وجه بعد از آن اتصالش با کوکبی دیگر واقع شود و هرگاه دو کوکب در یک درجه
و یک دقیقه بکوکبی دیگر متصل شوند پس هر کدام سه که در برج کوکب قابل مزاحمه بیشتر
بود اتصال در اول با او نسبت داده میشود و صاحب حد مقدم است بر غیر خود از سایر
بروج که در این کتاب صفت کردیم و از سایر مزاحمین هرگاه مزاحمه ایشان مساوی
باشد و هرگاه کوکب سبکرو در آخر برج باشد خارج از سیر و بیرون برود وقت نصف جرم
او ببرج دویم از آن و شعاع کوکب دیگر که گران رو است در اول آن برج بود
که سبکرو بان توجه میکند و هر دو یکدیگر را ناظر نباشند پس حاصل سبکرو در میانه

ازو تا

امتزاجی قلیل بطبیعت ایشان و سبکرو را متصل بگران رو گویند تا آنکه منتقل شود بان
برج دیگر و در نزد تو بید حصول نظر سبکرو و متصل بگران رو کرد و در درجه انصراف
هرگاه تجاوز کند سبکرو یا از دیگری یکدقیقه یا کمتر منصرف گردد از او و مگر آنکه ممتزج
الطبیعه باشند پس اگر ملاقات کند سبکرو جرم کوکبی یا نور او را در این برج پس ایشان همیشه
هر یک در طبیعت دیگری باشند مادامیکه سریع در آن برج باشد و در نهایت قوت
امتزاج طبیعت او در نزد انصراف پس از انصراف است یکدرجه تامه و اگر ملاقات
کند سبکرو در این برج کوکبی سه بجرم یا بنور او پس او در نزد تمام اتصالش بکوکب
مفارقت میکند طبیعت آن کوکبی را که از او منصرف شده بنظر و میل در طبیعت
کوکبی که متصل شده است زیرا که حکم اتصال مقارنه خلاف اتصال نظر است اما
اتصال کواکب بعض با بعض بعرض بر سه جهت است یکی اتصال مقارنه است و آن چنان
است که دو کوکب مقترن گردند و عرض ایشان یکچیز باشد و منکشف کنند یکدیگر را
و جهت دویم اتصال مقابله است و آن چنان است که دو کوکب مقابل باشند و یکی صاعد
باشد در شمال و دیگری هابط در شمال یا یکی صاعد در جنوب باشد و دیگری هابط
و در حالت عرض هر دو یکچیز باشد و جهت سیم از اتصال عرضی آن است که ناظر
شوند دو کوکب و آن عبارت از دو تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث است و یکی صاعد
باشد در شمال و دیگری هابط در جنوب

پس هرگاه عرض او مثل عرض آن کوکب گردد اتصال او تمام شود و هرگاه عرضش بر او زیاده
شود منصرف گردد از او بعرض مگر آنکه هر یک را در قوت طبیعت اثر دیگری است از جهت اتصال
این بان بعرض مادامیکه هر دو کوکب در آن جهت باشند که یکی بدیگری متصل شده پس هرگاه
مختلف گردد جهات یا یکی ابتدا کند در صعود و دیگری به هبوط مفارقت میکند قوت طبیعت
دیگری را بعرض و از برای اتصال کواکب بعرض نوع دیگر است و آن این است ~~...~~
~~...~~ که نظر کرده شود بسوی دو کوکب پس هر وقت که ناظر شده و شاید
از آنکه تا زیاده باشد درجات عرض او در ناحیه او از مکان خود پس نظر کند
که چه قدر است میانه ایشان تا از درجات طول پس اگر میانه سیکرد و کران او
کمتر از شصت درجه باشد یا از نود درجه یا از صد و بیست و یا از صد و هشتاد
پس سیکرد متصل باشد بکران رو و هرگاه میانه ایشان فاصله تا مثل اندر جهانی باشد که
ما ذکر کردیم پس اتصال او تمام باشد ~~...~~ و هرگاه میانه ایشان تا
بیشتر از این باشد منصرف از او شده باشد و باید است که اتصال کوکب در طول
بکوکبی است و در عرض بکوکب دیگر و از اینجهت گفته است ذرو دیوس که هرگاه
... آنچه باشد و اتصال ... در طول بمریخ باشد و در عرض بمشتری از جهت
دیگر دلالت کند بر آنکه از او رضی شود ... او و خلاص شود از عقوبت
ان شاء الله تعالی

واتصال وانصراف مثل آنکه کوکب اتصال و انصراف بهم ... باشد از جهت
یا حد یا شرف یا مثلثه یا وجه خویش و قوی‌تر آن است که اتصال طول و عرض باهم بکوکب
باشد زیرا که در این هنگام مختلف میگردد دلالت ایشان و نوع دیگر است از اتصال
و انصراف که حاصل میگردد بنظر کواکب که او را اتصال و انصراف طبیعی میگویند
و لکن بسی ... او را دانایان نجوم در خواص ... سوالید و مسائل اما جمهور از ایشان دفع
میکرده‌اند این را بسبب نفهمیدن و دستور بودن بر ایشان و بهمین علت ترک کرده‌اند
استعمال او را و ذکر کرده‌اند این را قدماء اهل فارس و بابل و مصری‌ها در کتابهای
خود که مشهور است به بروجات و قرانات و این هر دو نوع است یکی حاصل میشود از
درجات بروجهایی که متفق در مطالع باشند مانند حمل و حوت و جوزا و جدی و سرطان
و قوس و سنبله و میزان پس هرگاه کوکبی در اول درجه از حمل باشد ~~...~~
~~...~~ متصل شده بود ... اتصال طبیعی و هرگاه کوکبی کمتر از ده درجه حمل باشد و دیگری در ده
اتصال باشد بجهت بطبیعت درجه کوکبیکه در بیستم درجه از حوت باشد بسبب اتفاق درجه
هر دو در مطالع و هرگاه بیازدهم درجه حمل منتقل شد منصرف شود از طبیعت
آن کوکبی که در آن بیستم درجه است و پیدا شد اتصال او بطبیعت درجه که در حوت است بکمتر
از بیست درجه حتی آنکه آن کوکب در اول حمل است در طبیعت آن کوکبی است که در
اول حوت است و آنچه در اول ثور است در طبیعت درجه آن کوکب است که در آخر

دلو است و کوکبیکه در اول جوزا است در طبیعت درجه انکوکب است که در اخر جدی است
پس هرگاه دو کوکب در یک درجه از جوزا باشند نو منصرف میشود از او و داخل میشود در طبیعت
انکوکبی که در کمتر از هیجده درجه از جدی باشد و کوکبی که در اول درجه از سرطان است
در طبیعت درجه کوکبی است که در اخر قوس است بسبب اتفاق هر دو در مطالع پس هرگاه
در سرطان داخل شود در بیشتر از یکدرجه داخل میشود در طبیعت کوکبی که در کمتر از
نوزده درجه قوس باشد حتی انکه کوکبی که در اخر سرطان است در طبیعت کوکبی است
که در اول قوس است و کوکبیکه در اول سنبله است در طبیعت درجه کوکبی است که در
اخر میزان است و کوکبیکه در اخر سنبله است در طبیعت درجه کوکبی است که در اول
میزان است و این بسبب اتفاق بعضی از بعضی در جهات است از برای بعضی وجه دیگر در جای
ان بر جهات که متفق باشند در ساعات روز زیرا که انکوکبی که در اخر درجه
از جوزا باشد در قوة درجه انکوکب است که در اول درجه از سرطان باشد و انکوکبی
که در دو نقطه هم درجه از جوزا است در قوة درجه انکوکب است که در اخر سرطان باشد
و انکوکب که در اول اسد است در قوة درجه انکوکب است که در اخر ثور است و ان
کوکب که در اخر حمل است در قوة درجه انکوکب است که در اول سنبله است و انکه
در اول میزان است در قوة درجه ان است که در اخر حوت است و انکه در
اخر حوت است در قوة درجه انکوکبی است که در اول حوت است وانکه

وانکه در اول قوس است در قوة درجه ان است که در اول جدی است و انکه در اخر
جدی است در قوة انکوکب است که در اول جدی است و متفق است هر دو درجه از اینها
دیگری را در طول ساعات نهار و اتصال کوکبی که در جوزا است هر درجه کوکبی که در جدی است
در انچه در قوس است با انچه در سرطان است و انچه در حمل است با انچه در میزان است و انچه در سنبله است و انچه
در حوت است نامیده میشود مقابله طبیعیه و اتصال انچه در حوت است با انچه
در سرطان است و انچه در سنبله است با انچه در میزان است و انچه در قوس است
با انچه در جدی است و انچه در حوت است هر درجه کوکبی که در حمل است نامیده
میشود ... پس چنین **خلاء السیر** خلاء السیر ان است که کوکبی از اتصال بمقارنه یا نظر کوکبی
منصرف گردد و متصل نشود بکوکبی دیگر مادامیکه در ان برج [illegible] است **وحشی**
ان است که کوکبی ببرجی داخل شود و در تمامت ان برج بهیچ کوکبی نپیوندد
و این حالت بیشتر از ... ماه را اتفاق افتد و اعتبار میشود اتصال او باره
حدود دیگر در انجا است پس مادامیکه در حد کوکبی باشد متصل شود بصاحب ان حد
و هرگاه از ان بیرون گردد و در حد دیگر شود منصرف شده است از اول
و متصل شده است ... بصاحب حد دوم که نقل ... است **نقل النور**
بر دو گونه است یکی ان است که سبکروی بگران روی پیوندد و از او باز گردد و بدیگری
پیوندد و نور و طبیعت او را بوی نقل کند ... و دوم ان است که

خلاء السیر
وحشی
نقل النور

که سبکروی بمیانه روی پیوندد و میانه روی بگران روی پیوندد و آن میانه رو نور سبکرو را
جمع النور
نقل کند و بگران رود ... **جمع النور** پیوستن ستارگان سبکرو است که یکدیگر را نه بینند
بستاره گران تا این ستاره گران رو نور همه را جمع کند و بدین منزلت شود که همه را
رد النور
قران کرده باشند اگرچه یکدیگر را نه بینند **رد النور** بر دو گونه است یکی آن است که کوکب با دو
کوکب که استدلال باشد ... هیچکدام بیکدیگر متصل ... و ناظر نباشند یکی ازیشان
ناظر یا متصل بکوکبی باشند و آن کوکب منظور الیه یا متصل به ناظر باشد بسوی
بعضی مواضع فلک پس رد میکند نور او را بسوی موضعی که ناظر ... آن است
جهت دویم آن است که صاحب طالع و صاحب حاجت ... ناظر نباشند یا منصرف
باشند پس اگر کوکبی نقل کند نور یکی ازیشان بدیگری پس رد کرده نور او سوی آن
منع
منع بر دو گونه است یکی آن است که از مقارنه حاصل شود و آن چنان است که سه کوکب
در یک برج باشند در درجات مختلفه و گران رو در درجه بیشتر بود پس آن
متوسط منع کند اول را از اتصال بگران رو تا نخست بدو پیوندد
پس بگران رو مثل زحل چون که در بیستم درجه حمل باشد و عطارد پانزدهم
درجه او باشد و زهره در ده درجه پس عطارد منع میکند زهره را از اتصال بزحل
تا خود بدو متصل شود بعد از آن بزحل متصل گردد دویم اتصال است از جهت نظرات
و آن چنان است که دو کوکب در یک برج باشند و سبکرو متصل بگران رو بود بقران
و سبکرو دیگر

و درجه ... سبکرو
و سبکرو دیگر در برجی دیگر متصل شود بگران رو بنظر و آن سبکرو که با او است در
برج او منع کند ناظر را و فاسد کند اتصال او را ... و خود با آن گران رو قران کند
اما هرگاه درجات ناظر اقرب باشد باتصال ... از درجات مجامع اتصال ناظر صحیح
دفع الطبیعه
بود **دفع الطبیعه** آن است که متصل شود کوکب برب آن برجی که در او است یا بصاحب شرف او
دفع القوه
یا برب حد او یا برب مثلثه یا وجه او و دفع کند طبیعت خود را بدو **دفع القوه** آن است که کوکب
در حد خود یا شرف خود یا مثلثه و وجه خود باشد چنانکه در حظی از حظوظ خود قوی بود
چون بکوکبی دیگر پیوندد قوت خود را بدو دهد ... بر دو گونه است یکی آن است که کوکبی در
برجی باشد که از برای او در آن مزاحم بود و متصل شود بدیگری که از برای او در آن نیز مزاحم
بود مانند زهره هرگاه متصل شود بمشتری از حوت دویم آن است که کوکب در حیز خود
بود و بکوکبی پیوندد که در حیز خود بود مانند اتصال کوکب نهاری بنهاری ... بلیلی
دفع التدبیر
دفع التدبیر آن است که متصل شود کوکب بکوکبی از هر جهت که اتصال واقع شود
و دفع تدبیر خود بسوی او کند پس اگر این ازین بیش ... باشد
رد
قبول بود آن دفع ... بود و اگر بخلاف مذکور بود آن دفع تدبیر بدون
... بود **رد** بر دو گونه است یکی آن است که متصل شود کوکب بکوکبی رد کند دفع
برا او ... از جهت ... قبول کرده است پس باشد که او را رد ... کند
و باشد که رد ... کند اما ... بر سه گونه است یکی آن است

مدفوع الیه

که مدفوع الیه قبول کند دافع را دوم آن است که دافع مستقیم السیر بود و مدفوع الیه محترق یا راجع
و هر یک از در وتد یا در مایل الوتد باشند سیم آن است که کوکب راجع یا محترق یا ساقط باشد
و دافع در وتد باشد پس هرگاه چنین باشد و قبول کند ساقط یا محترق یا راجع تدبیر
فاسد میکرد و تدبیر پس هرگاه رد شود تدبیر دافع در موضع نیکو با صلاح مراد آید
حاجت وفا د چهارم آن است که دافع ساقط باشد یا راجع یا محترق و مدفوع الیه در
وتد یا مایل الوتد باشد پس هرگاه رد شود بسوی دافع آنچه قبول کرده است و
در حالت رجوع یا احتراق از ضعف و وهن است و نتواند با صلاح آرد او فاسد میکرد
حاجت و پنجم آن است که دافع و قابل هر دو ساقط باشند و محترق پس رد شود
یا تحت الشعاع
بدو آنچه در حالت رجوع قبول کرده باشد و فاسد شده است تدبیر او و وقت
نداند دافع بر صلاح او پس این دلیل بود بر آنکه از برای آن حاجت اول
انتکاث
واجب بود **انتکاث** آن است که کوکبی متصل شود بکوکبی و پیش از آنکه بغایت تقارب رسد
اعتراض
راجع گردد و اتصالش باطل شود **اعتراض** آن است که کوکبی گران روی در میانه برجی
باشد و سبک روی در اوایل آن برج و سبکرو راجع در اواخر آن برج و چون میانه
رو خواهد که بگران رو پیوندد سبکرو راجع بگرانرو پیوندد و از آن درگذرد و پیش
فوت
میانه رو آید و معترض شود میان میانه رو و گران رو **فوت** آن است که سبکروی
و آن دلیل اعراض و فوت در کار
خواهد که بگران روی پیوندد که در آخر برجی باشد پیش از آنکه هر دو پیوندد او از آن
برج

و آن دلیل فوت کار است
قطع النور

او از آن برج بیرون رود و این سبکرو بر کوکبی پیوندد که [illegible] و بپیوستن آن گران رو از او
فوت شود **قطع النور** بر سه گونه است یکی آن است که سبکروی در میانه برجی باشد و گران روی در
اواخر آن برج و میانه روی در اول برج راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد
میانه روی راجع باز گردد و بگران رو پیوندد و نور سبکرو از گران رو قطع کند
و هرگاه اینچنین اتفاق افتد دلیل باشد بر تمام نشدن کار از ابتدا و حال کوکب [illegible]
طریق شود و نور یکی از دیگری منقطع گردد دلیل بود بر آنکه از برای صاحب حاجت [illegible]
کرده شده باشد که ناید فوت آنرا نشته باشد پس فاسد گردد مراد صاحب او و [illegible]
از لطف یا قاطع [illegible] آن حاجت و دوم آن است که سبکروی در اول برجی باشد و میانه
روی در میان آن برج و گران روی در اواخر آن برج چون سبکرو خواهد که بمیانه رو
پیوندد میانه رو از گران رو درگذرد و نور سبکرو از او منقطع گردد و بآن گران رو
متصل شود و اتصال اول باطل گردد و این دلالت کند بر آنکه [illegible] جد و جهد
میکنند در طلب آن امری که از دلالت طبیعت آن کوکب باشد و [illegible] میکنند بر آن
و همینکه مشرف بر ظفر باشد میگردد فوت میشود از او و عارض میشود از برای او فقدان
نکث و مکافات
و جهت سیم آن است که متصل شود کوکبی بکوکبی [illegible] صاحب حاجت بود یا متصل شود
با کوکبی و نقل کند نور او را بسوی کوکبی که صاحب حاجت بود **نکث و مکافات**
عبارت [illegible]
آن است که کوکبی در [illegible] درجه شرف یا هبوط خویش باشد و کوکبی دیگر از جهت ناظر [illegible]

این را نعمت گویند

بود بنوعی و او را از ان درجه هبوط باشد برای او و هرگاه آن کوکب انعام کننده در برج با هبوط
واقع شود و ان منعم علیه با او متصل شود و او را از برج هبوطش بیرون آورد و فی
نعمت او را کرده باشد و ملاقات شخص باشد و ب باشد که در شرف برج کوکب صاحب
نعمت گویند قبول آن است که متصل شود کوکبی بکوکبی از خانه او یا از شرف یا از برج او
یا از حد یا از وجه یا از مثلثه و قبول کند او را یا آنکه متصل شود کوکبی بکوکبی و بوده باشد
قابل از برای تصرف بیت واقع یا در یکی حظوظ او که ذکر کردیم و اقوای آنها
صاحب بیت شرف است اما اتصال هرگاه از برای صاحب حد باشد با صاحب مثلثه
یا حد و وجه و مثلثه و وجه این را قبول تام گویند و گاهی قبول میشود مراعی نظر
بدون اتصال هم مگر آنکه قبول اتصال قوی تر است و هرگاه دو کوکب یکی در تثلیث دیگر
باشد یا در تسدیس او یا در دو برج مستوی المطالع یا در دو برجی که طول آنها
هر دو یکی باشد یا در دو برجی که از برای یک کوکب باشد پس هر یک قبول میکنند دیگری را
بسبب اتفاق طبیعت بعضی ابراج با بعضی و سعدها بعضی بعضی را قبول کنند
بسبب اعتدال طبایع آنها اما مریخ و زحل هر یک دیگری را قبول کنند از مثلثه
و تسدیس و تثلیث و قبول سه نوع است اقوی و وسط و دون ذلک اما قبول اقوی
اکثر اوقات از برای قمر است نسبت بشمس زیرا که شمس قبول میکند قمر را از همه
بروج زیرا که نور قمر مکتسب از شمس است مگر آنکه قبولش او را از مقابله کرده است

قبول

پس هرگاه

پس هرگاه اتصال شمس با قمر از برجی باشد که از برای او در ان مزاعمه بود انجا قبول
بود و یا قبول طبیعت دیگری قبول برج و عطف بود هرگاه قبول کند کوکبی را از مثلثه آن
قبول قوی بود و دیگر قبول وسط قبول کواکب است بعضی بعضی را از بیت یا شرف یا حد
یا مثلثه یا وجه پس هرگاه فراهم آید از این دو تا با هر یک قبول صاحب حظوظ کند
ان قبول قوی بود اما دون ذلک غیر ان ها است که ذکر کردیم و صفت
نمودیم **فصل ششم در بیان حال کواکب در قوت و ضعف و نحوس انها و قمر**
اما سعادت کواکب ان است که در ناظره سعود باشند از تسدیس یا تربیع یا تثلیث
یا مقارن از برای آنها باشند و نحوس ساقط از آنها بود یا متصل شود از سعدی و منصرف گردد
بسعدی یا محصور بین السعدین بود یا در ناظره تثلیث یا تسدیس باشد یا در ناظره
قمر بود و قمر سعد بود و سریع السیر باشد و زاید در نور و عظم و قدر یا در بیوت
یا اشراف یا حدود یا مثلثات خودش باشند یا در درجات نیره باشد یا مقبول
باشند یا در حیز خود باشند یعنی که در برج مذکر بود
یا درجات مذکر بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و انثی
در برج انثی یا درجات اناث بروز تحت الارض و بشب فوق الارض
و نیران هرگاه در حظوظ سعدین باشند و در حظوظ خویش بوند و انجا سعدان
هرگاه در حظوظ نیران باشند و این سعادات بر سه صنف منقسم

فصل ششم

السعادة و سعد و سعادت ... ذلک اما نحس عند السعادة آن است که فراهم ... از برای
یک کوکب ... ماه ... هرگاه در ... دلالت بر
بر سعادت است ... سعادت ... و هرگاه ماه ... در صحیح
... او را دلالت بر سعادت ... و هرگاه طالع ... از برای او ... سعادت بود
سعادت ... و در برج ... اما سعده آن است که کوکب در ... باشد که
معتدل کرده طبیعت آن و موافق باشد با آن مانند زحل در دلو و مشتری در قوس و مریخ
در عقرب و زهره در ثور و شمس و قمر در خانه خود است و آنچه ... و ذلک ...
آن است که کوکب در یکی از دو خانه خود که مخالف است در طبع او بود مثل آنکه زحل
در سرطان باشد و مشتری در حوت و مریخ در حمل و زهره در میزان و عطارد در جوزا
و قوت کواکب در آن است که صاعد باشند در ... باشند یا صاعد باشند در
فلک اوج خویش یا در مقام ... یا خارج شده باشند از تحت الشعاع
شمس یا در وتد باشند یا در مایل الوتد ... کوکب ... باشند از شمس
و در آن ناظر باشد یا ... از نظر تسدیس ... قوت ... بود و آنکه در ربع مذکور
باشند و هرگاه شمس در این ربع یا در برجهای ... بود ...
آنکه در میزان بوده و قوت ... کوکب ... در آن بود که ... باشند از شمس
یا در ربع مؤنث باشند و از ضعف کواکب و دلالت آنها بر نقصان

نقصان سعادت آن است که بطیء السیر باشند یا در مقام اول یا راجع باشند و ضرر رجوع
در کوکب سفلی بیشتر است از باقی خاصه هرگاه در حالت رجوع محترق گردند و آنکه کوکب در تحت
الشعاع شمس بود یا در درجات مظلمه ... باشد مذکر در برج مؤنث یا در درجات
اناث بروز تحت الارض و شب فوق الارض و مؤنث در برج مذکر یا در درجات
ذکور به شب تحت الارض و بروز فوق الارض و آنکه در برج هبوط خویش باشند
یا هابط باشند در جنوب یا جنوبی باشند یا ساقط از وتد و مایل الوتد باشند یا در طریقه محترقه
که میزان و عقرب است باشند و بدتر آن است که در نوزدهم درجه از میزان باشد
یا سیم درجه از عقرب زیرا که ... خانه هبوط نیرین باشند یا آنکه در مقابله
بیت خود باشند زیرا که در این هنگام در ... بیت خویش ...
واقع شده اند و آنکه متصل شده بکوکب راجع یا ... یا بآنکه در هبوط بود یا
ساقط ... باشد یا ... مقبول بعد یا در غربت باشد و بدتر آن است که خالی
باشد و ناظر نبود ... سعود یا کواکب ... باشد از شمس یا در آن
ربع باشد و ضعف شمس آن است که در برجهای مؤنثه باشد یا در آن ربع مؤنث
مگر آنکه در اسد باشد که آن خانه فرح اوست و از ضعف کواکب سفلیه آن است که
در اول تشریق خویش باشند یا در ربع مذکر باشند و نحوست کواکب
آن است که در مقارنه نحوس باشند یا در مقابله یا در تربیع یا در تثلیث یا در تسدیس

از علامت کواکب ... ربع مؤنث باشند ...

ازنها باشند ومیانه انها و نحس کمتر از حد تملک ؟ فاصله بود یا در حدود نحوس باشند
یا در بیوت انها بوند یا نحس نحوس بر انها مستعلی بود از عاشر یا حادی عشر از مطالع
انها و این همه که گفته شد وقتی است که نحوس قبول انها نکرده باشند یا مقارن
ازهرای شمس باشند یا در تربیع یا در مقابله او باشند یا با راس و یا جوزهر فلک
خود شان باشند یا در اذناب بوند یا با راس و یا با ذنب باشند و میانه
انها واو دوازده درجه و کمتر از ان باشد زیرا که انها در عقده خود باشند
و نهایت ضرر ایشان شمس وقتی است که میانه انها و شمس چهار درجه باشد از طرف
قدام و خلف او و نهایت ضرر انها بقمر وقتی است که میانه او و دیگر انها دوازده درجه
باشد از طرف قدام و خلف او و گمان بعضی پیشینیان انست که مقتضی طبیعت
راس زیاده در اشیا است پس هرگاه سعود با او باشند می افزاید در سعادت
انها و هرگاه نحوس با او باشند می افزاید در نحوست انها و مقتضی طبیعت ذنب
نقصان است پس هرگاه سعود با او باشند کم میکند از سعادت انها و اگر نحوس
با او باشند کم میکند از نحوست انها و از اینجهت است که گفته اند عامه ایشان
که راس با سعود سعد است و با نحوس نحس و ذنب با نحوس سعد است زیرا که
کم میکند شر ایشان را و با سعود نحس است زیرا که کم میکند سعادت انها را و
دلایل نحس کننده دیگر هست که انرا انحصار میگویند و ان بر دو گونه است یکی
اتصال

شیئی
یا آن است که کوکب در برجی بعید باشد و در آن برج و از طرف قدام و خلف بحیزها
بمقارنه یا نظر
بحیزی بعید یا منصرف شود کوکب از حیزی و متصل گردد بحیزی دیگر را بنجاست و دوم
از انحصار آن است که کوکب در برجی بعید و حیزی بعید یا بقاع در برج دوم
از آن بعید و حیزی دیگر باشد و او در برجی و لیکن هم از آن بود پس اگر آن
کوکب شود و بعید باشد حال طالع بسیار بود و همچنین پس طالع یا آن برج محصور
شود در میان هر یک از دو جهت مذکوره و هرگاه ناظر باشد شمس یا بعض سعدها
بسوی کوکب محصور و بعید باشد این کوکب در این بقاع کمتر از منفعت رسد تحلیل
میرد این نحوست و اگر محصور آن برج بعید نفسه و نظر داشته باشد و شمس
سعدها تحلیل میرد این نحوست و هرگاه این کواکب طالع محصور الجهة باشند
از سعد از سعود پس بیند افضل سعادات بود و فساد قمر بر یازده وجه است
یکی آن است که منکسف باشد و بدتر آن است که منکسف گردد و آن برجی که اصل
میلاد در آن واقع شده است یا در شکله الی یا در تربیع او و دوم در وقتی
است که تحت الشعاع باشد و میانه او و میانه جرم شمس جز نصف بعضی از دو طرف
قدام یا خلف و سوم آن است که میانه او و میانه دقیقه استقبال نماند بجز
بعضی از ست درجه بسوی مقابله یا انصراف از آن و چهارم وقتی است
که با نحوس بود یا ناظر باشد نحوس بسوی او و پنجم وقتی است که در اثنی عشریه حل

که آن است

یا بهرام بود و ششم وقتی است که با زحل و زهره بود و یا به او دیگر از ان وقت و قطعه
درجه بود و هفتم وقتی است که جنوبا با زحل یا با بطا بود و در جنوب هشتم وقتی است که
در طریقه محترقه بود که آن میزان است و عقرب نهم وقتی است که در اخر برج
بود زیرا که در این مقام در حدود نحس بود دهم در وقتی است که بطی السیر
بود و آن وقتی است که از سیر وسط کمتر سیر کند یازدهم در وقتی است که در بیت
هشتم از طالع بود فصل هفتم در مطرح اشعه کواکب بر عقد بطلمیوس

تحصی که ذکر کرده اند همه اصحاب نجوم مطرح شعاعات کواکب را و بسیاری از آن [illegible]
مخالفت کرده اند و ما بیان کنیم جمله آن [illegible] در غیر این کتاب اما در این کتاب ذکر کنیم
آنچه گفته است بطلمیوس صاحب احکام گفته است که هرگاه اراده داشته باشی اینکه بشناسی مطرح
شعاع کواکب را بنگر بسوی کوکب که در کدام ربع است از ارباع فلک پس اگر کوکب در
ما بین طالع و وسط السما باشد نگاه دار او را بعد از آن کم کن فلک مستقیم درجه وسط السما را از فلک
مستقیم درجه کوکب و هرچه باقی ماند قسمت کن بر اجزاء ساعات درجه کوکب هرچه بیرون اید ساعات
و دقایق بعد و آن دوری کوکب است از وسط السما و اگر کوکب در ما بین طالع و وتد الارض بود بکم فلک مستقیم
وسط السما و فلک مستقیم درجه کوکب بعد از آن کم کن فلک مستقیم درجه وسط السما را از فلک مستقیم کوکب
و آنچه باقی ماند قسمت کن بر اجزاء ساعات درجه مقابله کوکب پس هرچه بیرون اید ساعات
دقایق بعد و آن بعد کوکب است از طالع و اگر کوکب در ما بین وتد الارض و مغارب بود بکم فلک مستقیم وتد
الارض و فلک مستقیم درجه کوکب را و کم کن فلک مستقیم وتد الارض را از فلک مستقیم درجه کوکب [illegible]

کوکب بعد
با قیمانده قسمت کن بر اجزاء ساعات درجه مقابله کوکب پس هرچه بیرون بیاید ساعات و دقایق بعد وان دوری
از وتد الارض و هرگاه کوکب در ما بین وتد الارض و مغارب بود بکم فلک مستقیم وتد الارض و فلک مستقیم درجه کوکب را
و هرچه باقی ماند قسمت کن او را بر اجزاء ساعات درجه مقابله کوکب پس هرچه بیرون اید ساعات و دقایق
بود و آن بعد کوکب است از وتد الارض و هرگاه کوکب در ما بین وتد غارب و وسط السما باشد بکم فلک
مستقیم کوکب را وتد غارب و فلک مستقیم درجه کوکب را و کم کن اول از ثانی هرچه باقیمانده نگاه دار بعد از آن
بکم اجزاء ساعات درجه کوکب را و ضرب کن او را در شش و کم کن او را از آنچه نگاه داشتی پس آنچه باقیمانده
قسمت کن او را بر اجزاء ساعات درجه کوکب پس هرچه بیرون اید دوری کوکب است از وتد غارب
پس هرگاه شناختی ابعاد کواکب را از اوتاد دانسته و دانسته باشی مطرح شعاع و تسدیس کوکب
یا تربیع یا مقابله یا تثلیث میسره او پس بیفزا بر فلک مستقیم درجه کوکب از برای تسدیس
الیسر او شصت درجه و از برای تربیع نود درجه و از برای تثلیث صد و بیست درجه پس انجا که رسید
در قدر کن او را در مطالع فلک مستقیم و بگیر آنچه بازاء آن از درجهای سوا از آن درجهای که واقع شده
است در آن و نگاه دار آن را بعد از آن بکم مطالع کوکب را و بیفزا بر او از برای تسدیس الیمین شصت درجه
و از برای تربیع نود درجه و از برای تثلیث صد و بیست درجه پس انجا که رسید در قدر کن او را
در جدول مطالع آن [illegible] که ادراک داری فی نظر که باز او آن [illegible] درجه و دقیقه [illegible] است تسدیس شعاع
کوکب از آن درجه و دقیقه باشد و اما مختلف شدند بطلمیوس که کدام زاید نزد دیگری و بگیر فضل که میانه این دو است و او سه یکش
و اما تسدیس و تربیع و تثلیث ایمن پس کم کن از مطالع فلک مستقیم درجه کوکب مطالع
درجه او را در مرتبه او از برای تسدیس و تربیع و تثلیث مثل آنچه که ذکر کردیم و عمل کن و
و ساعات بعد چنانکه ذکر کردیم پس آنچه بیرون اید زیاد کن او را بر ابعاد مطالع از کوکب درجهای
سوا پس انجا که رسید بنهایت کوکب در ان مقابله پس بنگر مطرح شعاع او را در مقابله برنج

جو دکن آنچه از تسدیس او
بیرون اید ضرب کن در
ساعات بعد کواکب بعد نوع
سوا از مطالع و ضرب
بر آن و از فلک مستقیم
از درجه بر آن پس انجا
که رسید انجاست شعاع کوکب [illegible]

او در یک درجه او و دو دقیقه او ان شاء الله تعالی و نقل شد

فصل هشتم در معرفت سالهای فردارات کواکب و سالهای عظمی و کبری و وسطی و صغری

هر ستاره از برای کواکب امدادی معلوم است که بعضی را فردارات و بعضی سنین میگویند و ما انها را ذکر میکنیم بدون چاره علت انها اما علل انها را ذکر میکنیم در کتابی که محتاج باشیم در ان. پس فردار انها: **فردار** شمس ده سال است **فردار** زهره هشت سال است **فردار** عطارد سیزده سال است **فردار** قمر نه سال است **فردار** زحل یازده سال است **فردار** مشتری دوازده سال است **فردار** مریخ هفت سال است **فردار** راس سه سال است **فردار** ذنب دو سال است که مجموع هفتاد و پنج سال است. **اما سالهای** کواکب بر چهار نوع است عظمی و وسطی و کبری و صغری اما سالهای عظمی از برای شمس یکهزار و چهارصد و شصت و یک سال است و از برای زهره یکهزار و یکصد و پنجاه و یک سال است و از برای عطارد چهارصد و هشتاد سال و از برای قمر پانصد و بیست سال و از برای زحل دویست و شصت و پنج سال و از برای مریخ دویست و هشتاد و چهار سال اما سالهای کبری از برای شمس یکصد و بیست سال است و از برای زهره هشتاد و دو سال و از برای عطارد هفتاد و شش سال و از برای قمر یکصد و هشت سال و از برای زحل پنجاه و هفت سال و از برای مشتری هفتاد و نه سال و از برای مریخ شصت و شش سال اما سالهای وسطی از برای شمس سی و نه سال و نیم است و از برای زحل چهل و سه سال و نیم و از برای مشتری چهل و پنج و نیم و از برای مریخ چهل سال و نیم اما سالهای صغری از برای شمس نوزده

و از برای زهره چهل و پنج و از برای عطارد چهل و هشت و از برای قمر سی و نه و نیم صح

و نه سال است و از برای زهره هشت سال و از برای عطارد بیست سال و از برای قمر بیست و پنج سال و از برای زحل سی سال و از برای مشتری دوازده سال و از برای مریخ پانزده سال

فصل نهم در بیان طبایع کواکب سبعه و دلالات انها

~~کواکب سبعه و خاصیت دلالات انها~~ بخواهیم که ذکر کنیم در این فصل طبایع کواکب سبعه و خاصیت دلالات انها را بر اسبابی که موجوده پس هر چیزی که ذکر میکنیم در این فصل از دلالت کوکبی فراهم نباید در یک شان و ... باشد که بیشتر انها جمع گردد در یک کس با اندازه حال کوکب نفع و ضرر او و از بیوت فلک. **زحل** طبیعت او سرد و خشک است و دارا اخلاط بر طبیعت مره سوداست و تاریک است و بسیار درشت و بعضی از اوقات سرد و تر بود و سنگین است و بدبو و بسیار خور و زشت و ترش و دلیلست بر شهرهای که از رطوبت ... و زراعت و در حقیقت حاصل شده و بر اصحاب ضیاع و عمارت زمینها و ... و ابها و زمینها و نهرها و تقدیر ... و اقسام زمینها و بر گروه ... بسیار ریاضت و صنعتهای که بدست متعلق است و بخل و فقر ... و بر مساکین و سفر دریا و بر غربت کشیدن ... و بر سفرهای دور و دراز و بر غدر و فریب و خفت و مکر و حیله و خدعه و غدر و کین و منفعت و وحدت ~~...~~ و کم ... با مردمان و ... غلظت و خیله و فخر و بر مردمان مستعد و بد سلطیی و بر ... و بر فقر و ظلم و بند و زندان و شکنجه و درشتی سخن و درشتی قول و حلم و وقار و فهم و تصرف کردن در امور و مکر و ... و کثرت فکر و اندیشه

والحاح و ملازم یک طریقه بودن و غضب نکردن بزودی و چون از غضب ساکن شد نفس خوش نبودن
و چیز فراوان هیچ کس نبودن و دلیل بر شیخها و خرمی خانهای قدیم و بر شداید و همی
و حزن و حیرة و در هم پیچیدگی و دشواری و مشقت و شکایت کردن و جامه گرگن و میراث و زهد
و یتیم شدن و چیزهای قدیم و اجداد و ابا و برادران بزرگ و بندگان و اهل سوء
و خسیسان و انکه هرچه هست برای نان کار کردن و بر چیزها که منقطع اند و بر دزدها
و بیلداران و گورکنان و کفش دزدان و نباشان و دباغان و انها که عمل چیزی
کنند و ساحران و اصحاب جنها و مردمان سفله و بر دراز فکرت و کم سخن
گفتن و دانستن اسرار و کسی بر چیز او مطلع نشدن و طلب نمودن خیر و نیکی
و دانایی بر امور مشکل و دلیلست بر کثافت و حمق و زاهدان عالم مشتری — مشتری
طبیعت او گرم و تر است باعتدال و هوائیست و دلیلست بر زندگانی و فرزندان و بزرگان و عمل
دلیل اظهار کردن کارها انوار و بر حاجب و علما و فقها و قضاة و [illegible] و انصاف و ثبات رای و فهم و حکمت و تعبیر خواب
کردن و بر صدق و حق و دین و عبادت و فقه و ورع و نیکو عهد و تقوی و توحید
و بنا نهادن [illegible] و صلح و تجمل و محمودیت و حسن ثنا بر او و دلیلست بر
بردباری و حجت و انصاف [illegible] و منور بودن
بشدن بعد از تاخیر و احتمال و دلیلست بر فلاح و رستگاری و ظفر و غلبه بر کسی
که قصد او کنند و بر کرامات و ریاست و سلطنت و بر ملوک و اشراف و عظما

و عظما و برادران اندر و فراوانی و سرور و رغبت در همه جیعان و بر مستعلیت و ملک داران
و حسن [illegible] در همه داری و مرده و حسن خلق و صدقات و نیکوی
و جود و افتخار و حریت نفس و صدق مودت و حب پارسا بر اهل شهرها و دوستی
داشتن مردمان صاحب قدر و الا بر و امین بودن و شناختن سرها و دوست داشتن
عمارت و مسکنهای فاخره عامره و رحمت بر مردم و بنا کردن و [illegible] داشتن و وفا بعهد کردن
و ادای امانت نمودن و جوانمردی و مزاح و زینت و [illegible] و فرح و خنده و بسیار
[illegible] شدن و چرب زبان بودن و مسرور شدن هر کسی که با او نزدیک شود و بسیار [illegible]
و دوست داشتن خیر و بد داشتن شر و اصلاح میان مردم کردن و امر بمعروف
مریخ — و نهی از منکر کردن مریخ طبیعت او گرم و خشک است از غایت حرارت [illegible] از
اخلاط بر طبیعت مره صفرا و طعم تلخ است و دلیلست بر جوانی و قوت و زکات
و گرمیها و آتش و سوختن و بر کارهای [illegible] و بر پادشاهی که از برای او قوت و شدت [illegible]
و بر سپاه و فخر و [illegible] و رفت و آلت جنگ و اصحاب تعبیه جنگ و [illegible] و بر [illegible]
فتنهها و بر تفرق و تخریب و نقب زدن و دزدی و قطع طریق نمودن و بر [illegible]
و جراحت و [illegible] و حلال شمردن محارم و عذاب و بند و زندان و زدن
و [illegible] گرفتن و [illegible] و فرار و اسیری و اسیر کردن و خوف و خصومت و ظلم
و تندی و طیش و جفا و درشتی طبع و کید و سفاهت و لجاجت و بی عقلی و [illegible]

وسخت دل

وقت بشنود که واقدام بر مهالک و سفاهت و درشتی [illegible] و فحش دهنده و هرزه و تیز
زود جواب داده و اظهار حب صورت و نیکو تربیت و نرمی در کلام و حکایت اطوار بردباری دارد و پیشانه در آن
و قلت ورع و دفا و کثرت کذب و سخن چینی و فجور و قسم های دروغ خوردن
و خدعه و مکر و عملهای بد و [illegible] مکر خیره و اف و چیزهای صالحه و بسیار فکر در چیزها
و انتقال رای از حالی بحال و سرعت رجوع و به صورت شدن و با حیا بودن و بسیار تعب
و رنج و سفر و غربت و وعده و بد بستن و رثا و ریا و زنا و طلاق دادن
و تیغ زنان در حال سقوط جنین و دلیلست بر برادران میانه و تیمار
دواب و بیطاری و بانک سفیدان و مداوای جراحتها و اهتمام کردن
و ختنه کردن اطفال و نبش قبور و برهنه کردن مردگان **شمس** طبیعتش گرم و خشک — شمس
و آن دلیلست بر تن و جان و روشنایی و عقل و معرفت و فهم و ادراک و بر ملوک
و رئیسان و جباران و اشراف و حاجت مردمان و وقت دعا با کسانی که بر بالا
و شهرت و نامها و عظمت و استیلا و حسن منظر و خودپسندی و ثنا نیکو و رغبت بودن در
ریاست و مال و بسیار دوست داشتن زر و سیم و جواهر و دلیلست بر عنایت بدل
نزدیک بودن با پادشاهان و پیوستن بوی از منفعت و سعادت
و هر کس که شرف و نیک با او شود دشمن کم گردد کاه صالح بود کاه فاسد کاهی

کاهی نافع بود و کاه مضر کاهی سعادت بخشد و کاهی نحوست کاه از نفع [illegible] کاهی سقوط — با نحوس
و دلالت کند بر امر دین و معاد و قضاة و حکما و آبا و اخوه و دوا و سلاطین و نبوه و مکان
خانه که چیزی در او بنهد و محافظت کند با مردم و مطیع ایشان شود و هر کس که از او چیزی
بخواهد بدهد و قوی است بر اسرار و اصحاب تبعیت **زهره** طبیعتش سرد و تر است — زهره
طبعش معتدل است و سعد است و دلیلست بر زنان و مادران و خواهران کوچک و بر زنان
پوشیدن و جامه ابریشمی
و کسوت و زیور و سیم و زر و دوست کردن بر برادران و تبعیت کنه و حسن منظر و بزرگ و خوشبوتر [illegible] و خودپسندی
و دوست داشتن [illegible] لهو و طرب و زینت و شادی و سماع و زینت و رقص و زمر
و تحریک اوتار و عیدان و عروسیها و بوی خوش و [illegible] کردن با الفت [illegible] برادران
و تالیف الحان و عمارت نرد و شطرنج و لذات و دیوانگی و [illegible] برادران و زنا کردن
و جادوان زنان و هرزه انده و زانیه و سخن و غیبه با نازکی شده با انواع ملاهی و بر بسیار قسم
دروغ خوردن و دلیلست بر حیله و لذت و [illegible] مردمان و دوستی کردن با ایشان
مطیع شدن هر کس و تحمل و تکرم و سماحت و کثرت و حسن خلق و جمال و
و دوستی کردن و قبول و [illegible] و شیرینی کلام و حرکات و غزل و عشق و بازی
و ضحک و هزل و دروغ و شرب مسکرات و نکاح بسیار کردن با انواع کشتن و [illegible] کند
در [illegible] و مساحقه کردن و قوت بدن و ضعف نفس و فریبی و بسیار [illegible] کاره
بلا چیزی و ناداشتن بد چیزی و طلب کنده [illegible] و حریف بودن [illegible] و دلیلست

بر انواع صنعتها و اعمال لطیفه نغز رنگ برنگ و بر انواع ساختن ... و بر تصویرها
و رنگها و رنگرزی و خیاطی کردن و عبادت خانها و فقه و تمسک بدین و عدالت
و قسط و موازین و ترازو و دوست داشتن بازارها و نشستن در آنها و تجارت کردن
و دوست داشتن بوی خوش **عطارد** طبیعت [illegible] عطارد

[illegible] بهر چیز که ممزوج گردد از طبایع کواکب و بروج و اعتدال
و یبوست و برودت و دلیلست بر تازه جوانی و برادران خردتر
و دلیلست بر ربوبیت و وحی و پیغامبری و عقل و نطق و کلام و ادب
و اخبار و حفظ آنها و علم و تصدیق و حسن آموزگاری و زکاوت و فطنت و شعر
و آداب و کهانت و قیافه و زجر و فال و نجوم و حکمت و کتابهای
فلسفه و بلاغت و جلادت و فصاحت کلام و [illegible] زود گوئی و بیان کردن [illegible]
و مشغول گردیدن بعلوم و خواهش [illegible] ریاست و ذکر محمود و دلیلست
بر شعر گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و خراج و جوابها و [illegible]
و کذب و زور و کتابهای بدروغ و اندریافتن رازها و دلیلست بر [illegible]
و تباهی [illegible] بر جمع کردن [illegible] و قیمت کردن و بازارها و بازرگانی کردن
و دادن و گرفتن و انبازی و خصومت کردن و بر مکر و خدیعه و کینه و [illegible]
اندیشی و مطلع شدن [illegible] الفرد [illegible] الا بر [illegible] و دلیلست

بر [illegible]

دوستی و پرستنده نزد دشمنان و بسیار ترسیدن از آفات و شتاب زدگی
[illegible] اندر کارها و [illegible] های گوناگون و بسیار شنودن بودن و لطیف
کلام بودن و زبان آوری و مهربانی و دوستداری و رحیمی و پاک دامنی
و [illegible] و باز داشتن خویش از شر و دوست داشتن دین و اطاعت کننده
خدا و نگاه دارنده حقها و [illegible] برادران و [illegible] و وقف
و بر حسن صوت و [illegible] و دلیلست بر زیرک بودن اندر کارها و خواهش [illegible]
و ماهر بودن بصنعتهای مختلف [illegible] و دلیلست بر [illegible]
و [illegible] کردن و دلیلست بر چشمه آبها و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و آنچه [illegible] **قمر** [illegible] و طبیعتش سرد و تر است
و بلغمی و از روی حرارت عرضی است زیرا که ضوء او از شمس است
و [illegible] بدکاری و دلیل ابتدای کارهاست و دلیلست
بر ملوک و اشراف و [illegible] و ظفر یافتن بهر چیزی
که خواهد و [illegible] رفتن از علوم دین و علوم [illegible] اندر کارها
و حدیث [illegible] و هندسه و علم [illegible] و تقدیر [illegible] و [illegible]
و ضعف عقل و دلیلست بر زنان که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] بر تربیت و احوال او و بر مادران و خالان و [illegible]

قمر

و ... سولان   و مرادهای بزرگان

و خواهران ... و بر رسولان و پیکان و قاصدان و اخبار و ابیات و کذب و نمیمه

پادشاهست با پادشاهان بنده است با بندگان و با هر کس چون وی

بهم و فراموشکار و خیانت کرست سلیم دلست و ضبط عمر در یک [و بیم ناک]

در نزد ایشان   و سرش پنهان مجنبانکرد و دلیلست بر لیبارین

علمها و بر اهتمام داشتن با صلاح مردم و صور ساختن و پاکیزه ک

و خورانیدن طعام و کم نکاح بود تم قول هفتم از کتاب مدخل

و مشتملست بر نه فصل

تم کونه و ...

قول ششم از کتاب مدخل و آن مشتملست بر نه فصل فصل اول

در بیان علت استخراج سهمهاست فصل دوم در تفصیل سهمها ... و اسمهای ایشانست فصل سیوم

در بیان سهمهای ستارهای هفتگانه است فصل چهارم در سهمهای خانهای دوازده گانه است فصل پنجم

در ذکر سهمهایست که با کواکب متعلق نه و خانهای دوازده گانه ذکر نشده است فصل ششم

در ذکر کل سهم بعنوان اطلاق فصل هفتم در اجتماع دو ... امدن سهمها در یکی

فصل هشتم در شناختن دلیلهای که سهمها فصل نهم در شناختن ... بعضی از دلیلها ... از

بعض دیگر فصل اول در بیان علت استخراج سهمهاست بدانکه پیشینیان از اصحاب صناعت نجوم ذکر کرده اند

سهمها بعنوان علوم و ... همچنین از پیشینیان اهل این صناعت علما انکه ذکر کرده است قوت و تاثیر سهمها در اغاز ... [علما]

در ... ایشانرا و ... عالم در رسیده است از استعمال بعضی ایشان سهمها انکه هرگاه کسی نجوم است که نظر کنند

در چیزی چون شهر و برادران و فرزندان یا بچیزهای دیگر نظر میکرده بسوی انچیز و نه بسوی خدا ... بکواکب دلالت ...

و لیکن نظر میکرده است بسهم انچیز و ... صاحب خانه سهم و حکم میکرده است بران بهر چیز که میخواسته از ان ...

و ... و همچنین ... از اهل فارس و اهل بابل و اهل یونان پس ایشان نظر میکرده اند بجانه که

کدخدای انچیز بود و صاحب خانه و بکوکبی که دلیلست بران و ... کواکب سهم را و نظر کواکب

بان سهم و تسییر ان سهم و انتقال او در برجهای دوازده گانه و حکم میکرده اند باندازه انچه دلالت میکرده است سهم بر او و نتیجه انچه [ایشان عمل میکرده اند در]

حق و صواب و اما علت در استخراج سهمها پس [illegible] است در نزد کسیکه [illegible] دلالتهای ... و این از [بعضی ...]

جهت انست که ... هرگاه نزدیک شد بعضی از ایشان ببعض و مقرون کردد [illegible] ازدیگری

باندازه یک درجه یا کمتر یا بیشتر حاصل میشود مر آن کوکب را که از صاحب جوزهر ... و دلالت بر چیزهای شر خلاف انچه دلالت میکرد براو
در وقت دیگر و ظاهر است موضعی که انچه ازین جهات حاصل شود در کوکبات و دلیل شود بر یکچیز دلالت شر طبیعی و این فلک
و ظاهر است و دلالت میکنند بر حال ... پس جهت ... اختلاف بعد میانه ایشان در هر وقتی از اوقات
اینکه شناخته شود از ان دلالت ایشان و دلیل قوت و ضعف ایشان در این وقت پس بدین علت استخراج کرده اند سهام را جهت
دوم اینست که چیزهای که کواکب دلالت برانها میکنند شناخته میشوند و استخراج میکردند بعضی از ایشان را و دلیل بعضی
دلیل بر چیز و ایشان دلیلها هست مشتبه میشود دلالت ان زیرا که کوکب هست که از برای یکچیز دلیل است یا شیء دیگر را از
یا دلالت یا قوتی هست از دیگری یا دلیل آغاز است و یکی دلیل بر انجام و تمام او پس اسباب حاصل میشود با یکدیگر پس
بسوی استخراج سهمها و طالع بر بودن انها ... کننده سهم کدام یکی از دلیلها ما ... است پس حکم بر ان ... کننده
اختلاف بعد میانه دو دلیل است که دلالت بر یکچیز کنند بدلالت طبیعیه و وقوع انها در موضع معلوم از فلک
پس این علت که سهمها را بان تعریف کردیم سهم طبیعی ظاهر شد اینکه شناخته میشود موضع سهم ... دلیل ...
طبیعی و ثابت الدلاله کننده و سیم دلیل متغیر است اما دلیل طبیعی ثابت الدلاله پس اینکه دلیل بر ... میانه جوزهر
زیرا که هر دو ... کنند از جهت طبیعی ان در دلالت کردن بر این شیء و انچه ابتدا میشود در روز و در شب ان
دلیل اول است و دیگری دلیل دوم و اما دلیل سیم متغیر الدلاله پس از ان لازم میشود در جهات ... با ...
کرده اند که میانه فلان کوکب است تا فلان کوکب انچه از برجها و درجه و دقیقه ... قسمت است و چند از ان درجه طالع
یا غیر او از کواکب که هر برجی سی درجه پس هر جا که منتهی شد انجا موضع ان سهم است با ان درجه و دقیقه
و علت انکه بعد میان دو دلیل را از طالع و جز است اینست که حکم را بان درجه بر جزو شر دانسته اند

دانسته میشود در ... کلی شناخته شد اثر این دلیل از طالع و معلوم شود که در کی واقع شده از او پس چونکه از برای این جهت که از ... دلیل ... میشود
دلالت جهت محتاج شدند باینکه بیندازند این بعد را از طالع تا معلوم شود که در کی واقع میشود از او و جهت ... که طالع دلیل است بر ...
و بر ابتدای کارها پس بجهت انکه جمع میشود از او و اما انکه ختم ... این بعد را از بعضی بیوت فلک یا از بعضی کواکب که ... الات
که این جهت یا اینکه کوکب از جنس سهم است و بجهت اینکه طالع و بیوت فلک دیده بجز دلیل طبیعی از او را انداخته اند
در وقتی است از اوقات دیده شده است دلیل سیم متغیر الدلاله و اما طالع بر بودن ایشان در سهمها
در جهات مستویه میشود بعلت انست که کوکب بر محور فلک البروج دوران میزند و ان درجهات سوا است
اما نظر منجمان که میگویند کوکب در فلان برج است و فلان درجه است و همچنین طالع فلان درجه است و همچنین فلان درجه از برج و جمله اینها بر جای
مستویه از فلک البروج است پس باین سبب ... در سهام درجات سوا را و اما درجات مطالع
پس ان از درجات فلک محیط است نه از فلک البروج و ان حرکت میدهد فلک البروج را و باقی فلکها ... بر محور
فلک محیط و محور فلک البروج بیست و سه درجه ... و یک دقیقه است چنانکه گمان کرده است بطلمیوس

فصل دوم در تفصیل سهمها و اسمهای انهاست بتحقیق که ذکر کردیم ما در فصل اول از این علت استخراج از
سهمها ... پس نزدیک است ... تفصیل سهمها و اسمهای انها ... سهمهای ... منسوبه ... انها
اهل فارس و بابل و مصر ... انچه ما درک ... ایشان ... تقسیم ... این سهام بر سه صنف صنف اول
اول سهمهای ستارگان هفتگانه است و صنف دوم سهمهای خانه‌های ... کانه و صنف سیم سهمهای انچه ... که
از برای ... در خانه‌های ... کانه مذکور نگشته و انها سهمهایی است که احتیاج باشد ... درجات ... از موالید و تحویلهای
... و ... و ابتدای کارها و اما عدد سهمهای صنف اول پس انها هفت است از برای هر کوکبی از کواکب سیاره

سهمیست و هر سهمی از انها نامی دیگر باسم کوکب [illegible] و همه جنینها از دانایان صناعت نجوم اتفاق کرده اند بر حکومت استخراج

و اما آنچه از اهل حدیث از انها که پنجاه و هشت سهم است بیا بیرون از طبعها [illegible] و نفعکرده اند بحیثیها را در استخراج

و در وجهی که ما ذکر کنیم این فصل در کتابی خود داده عدد سهمها مصنف هم دان سهمها خانها و الفوکانه مشهوره [illegible] مستعمله است

که در جامع کم لغزاران قدما پس معنی هشتاد سهم است از آنجمله از برای طالع نه سهمست اول سهم [illegible]

سهم المنطق و العقل و از برای خانه دوم سه سهمست [illegible]

القطع و از برای خانه سیم سه سهمست اول سهم الاخوة دوم سهم عدد الاخوة سیم سهم موت الاخوة

و از برای خانه چهارم هشت سهم است اول سهم الآبا دوم سهم موت الآبا و سیم سهم الاجداد [illegible]

چهارم سهم [illegible] پنجم سهم عقارات و ضیاع و در بعضی نسخها که گفته است ششم سهم عقارات که بعضی از اهل فارس [illegible]

سهم الفلاحة هشتم سهم عواقب الامور و از برای خانه پنجم سه سهمست اول سهم الولد دوم سهمی که

دلیلست بر وقتیکه موجود میشود در ان وقت ولد و عدد ایشان ۷ پنجم سهم [illegible] کرده نسته شود از ان مولود یا

مسئول عنه یا جنین که ذکر است یا انثی و از برای خانه ششم

چهار سهمست اول سهم المرض و العیوب و از زمانه که در بعضی نسخها گفته است دوم سهم المرض [illegible] سیم سهم [illegible] چهارم

سهم اسارت و بندیها و از برای خانه هفتم شانزده سهم است اول سهم تزویج از هرمس [illegible] دوم

سهم مکر و خدعه مردان بزنان سیم [illegible] چهارم سهم جماع مردان بزنان پنجم سهم فجور زنان [illegible]

ششم سهم تزویج [illegible] هفتم سهم تزویج [illegible] هشتم سهم مکر و خدعه زنان بمردان

نهم سهم جماع زنان بمردان [illegible] دهم سهم فجور زنان [illegible] یازدهم سهم عفاف زنان [illegible] سهم تزویج مردان

این سهمها مخصوص [illegible]

[illegible]

و برادران

از استخراج هرمس سیم دوم سهم وقت تزویج از استخراج هرمس چهارم [illegible] سهم حیله تزویج و تدبیر ان [illegible] سهم اختلاف

شانزدهم سهم خصومات و مخاصمین و از برای خانه هشتم پنج سهم است اول سهم الموت دوم سهم کوکب القاتل سیم

سهم [illegible] در مولود و در ان [illegible] چهارم سهم الموضع الثقیل پنجم سهم [illegible] و از برای خانه نهم

هفت سهم است اول سهم السفر دوم سهم [illegible] سیم سهم [illegible] چهارم سهم العقد و بعد الفوز پنجم سهم

العلم و الحلم ششم سهم الاحادیث [illegible] هفتم سهم الخبر که آیا حق است یا باطل و از برای خانه دهم

اول سهم شرف المولود و از برای کسیکه [illegible] در ان که آیا [illegible] سیم سهم الملک و السلطان

و الاعمال [illegible] چهارم سهم [illegible] پنجم سهم [illegible] ششم سهم

[illegible] هفتم [illegible] هشتم سهم السلطان [illegible] نهم سهم [illegible] و التجارات

دهم سهم التجارات [illegible] یازدهم سهم [illegible]

سهم [illegible] و از برای خانه یازدهم [illegible] سهم است اول سهم [illegible] دوم سهم [illegible] سیم سهم [illegible]

[illegible] چهارم سهم [illegible] پنجم سهم [illegible] ششم [illegible] هفتم سهم الاصدقاء

هشتم سهم [illegible] نهم سهم [illegible] دهم سهم [illegible] المحمود

و از برای خانه دوازدهم [illegible] سهمست [illegible] اول سهم الاعداء [illegible]

و اللفظ کانه و آن هشتاد سهمست و تحقیق [illegible]

صنف سیم پس ان ده سهم است اول سهم [illegible] دوم سهم [illegible] سیم سهم [illegible]

سهم [illegible] پنجم سهم [illegible] ششم سهم [illegible] هفتم سهم [illegible]

[illegible]

زیرا که دلالت این نسبت بشناسی هشتم سهم ضرورة از برای فرس نهم سهم غزا دهم سهم عدل الحق و از برای این فصل علیحده جداگانه ایست

بهیچ یک از خانه‌ها و الله کانه نه الا پس جمله صد شده بود و هشت سهم و اما علت بیرون آوردن این سهمها پس این جماعت

مرتبه شناسند آنکه بیشتر از اینها به جهت نجوم و بعضی از اینها [illegible] شده علت استخراج [illegible] علما حذاق و ما ذکر کردیم

بسیار کم از سهمها از جمله آنها استخراج از آنها چیزهایی که هرگاه معلوم نبود بعضی از علماء بصناعة نجوم بعد از آن اراده کند

که دانیم بشناسی استخراج کند لذا از برای آنها سهم امکان داشته بجز این استخراج و اما این سهم [illegible]

ست [illegible] بجهتی که ذکر کردیم در فصل پس از این تفصیل [illegible] و اما [illegible] برده [illegible]

[illegible] از دلیلها [illegible] سهم استخراج [illegible] دلیل که دلالت کنند بر [illegible]

هرگاه دو کوکب باشند [illegible] در دلالت بر [illegible] در چیز [illegible] اقوی [illegible] از دیگری در بعضی اوقات

دلالت بر [illegible] ابتدا میشود در [illegible] وقت بر کدام که از جهت چیز قوی‌تر [illegible] شمس [illegible]

منفعت در چیز زیرا که هر دو [illegible] و دیگری لیلا ابتدا میشود در روز از نهاری و در [illegible]

و قمر زیرا که هر دو [illegible] در دلالت بر [illegible] نهاری [illegible] و دیگری لیلی پس ابتدا میشود در [illegible]

در روز از شمس [illegible] و در شب از قمر که لیلی است و هرگاه که یکدام [illegible] قوی‌تر از دیگری باشد ابتدا میشود [illegible]

از [illegible] و هرگاه [illegible] از برای برج [illegible] مشتری [illegible] ابتدا میکنند از [illegible] تا درجه برج زیرا که

قوت [illegible] برج بر کوکب [illegible] که ابتدا [illegible] برج [illegible] هرگاه [illegible] و قوی‌تر بعد از آن

شریک [illegible] با او [illegible] بعضی مواضع فلک [illegible] کواکب [illegible] را [illegible]

لذا [illegible] که [illegible] میشود [illegible] سوا [illegible] طلوع [illegible] از اول برج طالع

طالع [illegible] مستویه بعد از آن لذا حسنه میشود این از اول برج طالع

[illegible]

و از [illegible] میشود از [illegible] طالع [illegible] میشود بر [illegible] پس از اول برج [illegible] تا موضع که [illegible]

[illegible] سوا بعد از آن طرح میکنند از اول برج [illegible] هر برج سی درجه پس هرجا که [illegible] موضع [illegible]

درجه و دقیقه و هرجا که [illegible] در استخراج سهمها از برجهای مستویه [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible] تا [illegible] خانه [illegible] میشود از [illegible] برجی دیگر

پس [illegible] که [illegible] برج [illegible] تا [illegible] که [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] درجه [illegible] در اقلیم چهارم [illegible] سرطان [illegible] درجه [illegible]

قمر که [illegible] این درجه [illegible] از سرطان و [illegible] شمس [illegible]

اما اول سهمها پس استخراج میشود از شمس و قمر و این بجهة آنست که شمس [illegible] کواکب است [illegible] و نور [illegible] در روز

و [illegible] روز و دلیل است بر [illegible] طبعی و بر غلبه و عزت و [illegible] و سلطنت و [illegible]

و بر [illegible] و جوهر [illegible] و بر هر چیز نفیس [illegible] الوجود و اما [illegible] مردم [illegible]

که [illegible] و اما قمر پس [illegible] نور [illegible] در شب [illegible] و دلیل است بر [illegible]

عالم پس چونکه شمس [illegible] روز است و قمر [illegible] شب [illegible] لذا باین سهم در روز [illegible]

[illegible] سوا و در شب از قمر [illegible] شمس [illegible] که [illegible] برای آنچه طلوع کرده است از اول برج

طالع تا درجه طالع [illegible] مستویه بعد از آن لذا [illegible] از برج طالع [illegible] هر برج سی درجه پس هرجا

که [illegible] حساب [illegible] موضع این سهم است و [illegible] در [illegible] و دقیقه [illegible] موضع سهم [illegible]

و این سهم را [illegible] السعادة [illegible] و این دلیل است بر [illegible] دلالت میکند بر [illegible] خاصه بر نفس [illegible] و سعادت [illegible]

دبر جیوه یقی وهلالها و بر سعادة و بر غنا و فقر وهلالها و نقره و طلا و ارزانی و گرانی و خرید و فروش و حضور غیب
و حضور و غایب و بر ستایش نیکو و مدح و بر بلندی مکان مولود و سلطان و ولایت و پادشاهی و دعوت و رفعت جاه
و دنبال راه داران و برانکار اعمال و حالتها و این سهم مقدم است بر همه سهمها همچنانکه شمس مقدم است بنور و ضیا بر همه
بر ستارگان و این سهم بها و بهر فضایلهاست و همچنانکه در میان کواکب فلک نور افشانتر و مشهورتر از شمس و قمر نیست و اینها
مشهورند بکاملت نور از باقی کواکب پس همچنین هر کاه صاحب طالع ... بیرون کشد و چیزی از جمیع دلالات بر سعادة مانند
و سلطان پس باید دولت مشهور و نفس ... در الوجود خواهد بود که بپرسند بان کاملت مکر خواهی از مردم که مشهود
بکاملت از غیر خویش و انها که نه اند که نیران مرتبه را سهم و سهم السعاده در مولید ایشان در بحکاه نیکو بود
و این سهم را سهم القمر و طالع القمر نامند و این را طالع القمر و سهم القمر با جهت میگویند که ... کرده بود که بر
قرب بعد انچه از ساعتها روز گذشته در اجزای ساعتها روز و طرح شود ان از موضع قمر بجایی سوا این
واقع شود در موضع سهم السعاده و ما تجربه کردیم و قسیم او که واقع میشود قریب از ... سهم الغیب است
همچنانکه ظاهر میشود از برای ما از نیر لیلی که انقمر است و نسبت از برای همیک از کواکب فلک
اختصاصی بدلالت بر کون و فساد انچه از برای قمر است بجهة اقرب میشود سهم الغیب ... از قمر تا شمس ...
~~و سهم ... شمس ...~~ و بعد از
شمس بود و افزوده میشود بر او ابتداء از درجات طالع ... از طالع ... هر برجی ... جا که
انجا موضع سهم است و ... سهم الغیب ... سهم السعادة و خاصه در دلالت کردن ...
دلالت ساینده ها و بر دینها و نبوت و موضع عبادات و عبادت و اسرار و فکرت و اندیشه و چیزهای پوشیده و نهان

... واقع شود سهم ...

چونکه ظاهر میشود از ... کواکب از نیرات ... نقصان ... ذاته

دبرخی

ربع

و براکجع ... و بر غنا و مدح و مرده داری و امن و ... و این سهم و سهم السعاده از ...
... سهم ... دلالت نیرها و اشخاص است از سهمهای دیگر بر هر چیزی که غایب باشد یا حاضر و بر ابتلاهای کارها و حجتها و بر ...
و مولید و سهم السعاده در روز دلالتش ظاهرتر است و بعد از او سهم الغیب و هر زمانی که مستقر شود ... کواکب از
بر بعضی تغییر ... از زمن و حادث ... تغییرات عالم از اعتدال هوا و حرارت و برودت و تمام انواع تغییراتی که
حادث ... حیوه حیوان و ... ~~...~~ و حاصل میشود
از برای امید و سهم و ... بانتقال ایشان از برجی ببرجی دلالت بر خیر و شر و ... در مولید
و در کوکبها ... عالم و ابتلاهای کارها و مشکلها و امید و سهم که ... سهم السعاده و سهم الغیب
دلیلند بر ... دلالت میکنند بران شمس و قمر و ... قومی از اهل نجوم که مخالف ... در اسم امید و سهم
سهم السعاده سهم الشمس و سهم الغیب سهم القمر و سهم ... چونکه ... دلیلست بر هر چیزی که ...
و ... و دلیلست بر زمینها و بناها و عمارت ... و ... و دلیلست بر ...
و امور دین و عبادت ... ظفر یافتن بر انچه ضایع شده ... و در دیده ... و بر ...
و ابهام ... بردن حالتهای دین و علمها و ... اندیشه از سعادت ... سهم ...
زحل ... در جهای سهم السعاده و ... و افزوده میشود بر او درجات طالع و ...
دلالت این سهم ... اندیشه و دین و عبادت و رنج کشیدن در دین و دلیلست بر هر چیزی که ...
باید دیده ... یا ... شده ... در دریا یا بیابانها ... و بر ... و کیفیت مرگ و حال ...
و در ... تعبیر ... و خشت و ... و نیکو شناسند و بر ... امور ... در ...

... و تحقیق ... و علم ... از ... میشود ...

سهم المشتری دلیلست بر خلاص و نصرت و ...

یا زنان و برکات از خدا وز زنان

سهم المشتری است و آن صاحب ظفر و نصرت است چونکه مشتری دلیلست

بر ظفر و رستگاری و طلب

[illegible] و مرتبه و نصرت و عاقبت محمود و همه اینها سعادت است گفته اند سهم مشتری

صاحب ظفر و نصرت است و آن گرفته میشود در روز از سهم الغیب تا مشتری که دلیلست بر ظفر و نصرت

و بشب عکس این و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع بدانجا که منتهی شد آنجاست موضع سهم و دلالت

این سهم بر غلبه است و ظفر و نصرت و فتح و جوانمردی و عاقبتهای محمود و مطلع و [illegible] و هر چه متعلق باو

دارد و اجتهاد در عبادت و طلب عدالت و حکم [illegible] و [illegible] و علم و علما و

و معروف شدن [illegible] و هر چیز [illegible] سهم مریخ است

و آن صاحب شجاعت است چونکه دلیلست بر اقدام در امور و جرات [illegible]

و دلیلست بر قوت و حالات [illegible] نفس سهم [illegible] گفته اند سهم المریخ [illegible]

گرفته میشود بروز از مریخ تا درجه سهم السعادة و بشب عکس این و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع

پس هر جا که منتهی شد آنجاست سهم مریخ و این سهم دلیلست بر [illegible] و قوت و اقدام [illegible]

و جرات و [illegible] در امور [illegible] و دزدی و کارهای [illegible] و مکر و فریب سهم زهره است و آن

صاحب دوستی و آمیزش است چونکه موافقت مردم [illegible] و آمیزش ایشان [illegible]

داده و [illegible] و مجامعت [illegible] و [illegible] در لهو و طرب منسوب بزهره

و [illegible] زهره دلیلست بر مودت و دوستی و [illegible] آنچه ذکر کردیم از لهو و لذت و منسوبات زهره

سهم الزهره سوا از سهم [illegible] که دلیلند بر سعادت و گفته اند سهم الزهره [illegible] الفت است گرفته میشود

که دلیل الفت و محبت است

و آن از سهمهای نفس و قوتهای اوست

از فرح و سرور ... اینها از جمله سعادات ... گرفته اند

بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب و بشب بر خلاف این و افزوده میشود بر او آنچه طلوع کرده است از اول برج طالع و انداخته میشود از طالع

پس هر جا که منتهی شد بحساب الی موضع سهم است و این سهم دلیلست بر رغبت و شهوه و جماع و مودت و طلب [illegible] آنچه خواهش [illegible] نفس

و مهر [illegible] و قوت [illegible] و همه امور نکاح و ازدواج و الفت و لهو و لذت و بوی خوش سهم عطارد

و آن صاحب حیله است و این سهم فقر و قلت حیلهاست گرفته میشود بروز از سهم الغیب تا سهم السعادة و بشب بر خلاف این

و افزوده میشود بر او آنچه طلوع کرده است از اول برج طالع و انداخته میشود از اول طالع پس هر جا که منتهی شد بحساب الی موضع آنست

فقر و قتال و خوف و [illegible] و کثرت خصومت و [illegible] غضب و تجارت و شری و بیع و فکر و حیلهها

و کتابت و حساب و طلب علمهای مختلفه و نجوم و همچنین استخراج میشود سهمهای [illegible] ستارگان [illegible]

و [illegible] از علمای نجوم و این همه [illegible] دلیلها [illegible] سهمها و اما [illegible] میکنند [illegible] سهمها [illegible]

با غیر اینها از [illegible] ستارگان پس [illegible] در کتب [illegible] جاهای مختلف [illegible] و تحقیق [illegible]

ستارگان در [illegible] سهمهای ستارگان [illegible] گرفته میشود بروز و بشب ما بین شمس و قمر [illegible]

کوکب [illegible] استخراج سهم [illegible] پس هر جا که منتهی شد الی سهم [illegible] و اما سهم الشمس [illegible]

[illegible] گرفته میشود بروز و بشب از قمر تا شمس و انداخته میشود از موضع سهم پس هر جا که منتهی شد

سهم القمر و آن سهم السعادة است [illegible] گرفته میشود بروز و بشب از شمس [illegible] و انداخته میشود از [illegible]

پس هر جا که منتهی شد آنجاست موضع سهم القمر و این قول صواب نیست زیرا که آنچه [illegible] ذکر کردیم [illegible] اول از استخراج سهمها

طبیعی است [illegible] اجماع کرده اند بر آن [illegible] از علمای منجمین و این قول

از حق و صواب [illegible] فصل چهارم در سهمهای خانهای دوازده گانه [illegible] ذکر کردیم [illegible]

رعونت

[illegible] از دلیلهای [illegible]

[illegible] دلالت میکند بر آن [illegible]

سهمهای اشارکان هفتگانه سعود [illegible] پس نزدیک ذکر سهمهای خانهای دوازده گانه و چگونگی استخراج آنها [illegible] اجلاء کرده‌اند

در اینکه کدام صواب‌اند و بعضی ایشان در بیان این سهمها تحقیق کرده‌اند بسیاری از آنها که هرگاه [illegible] و سهم را از برای بعضی خانهای

فلک مشترک‌اند در بحث [illegible] استخراج متشابه‌اند [illegible] و [illegible] که کدام یک از اینها

دیباچه کدام در این کتاب و ما چونکه تفحص کردیم از دلالت سهمها یافتیم سهمهای بسیاری را که استخراج شده بود [illegible]

صحیحه پس ذکر کردیم در این کتاب و ذکر کردیم در این صحیحه سهمها و صورتها از جهت استخراج و این سهمها

بیشتر از اهل فارس زیرا که ایشان استخراج کرده‌اند سهمها و که مشترک است [illegible] از آنها در دلالت بر چیز

و ایشان چونکه نظر کردن بسوی خانهای دوازده گانه یافتند از برای بعضی اشیاء که منسوبند باین خانها و دلیلند این خانها براو

حالتهای مختلف که دلیل است بآنها دلیلهای بسیار که مشترک کنند در دلالت بر آن دلالت و ممکن نشود بیان آن را الا که استخراج

حالتهای هر چیزی که در آن خانها هست پس استخراج کردند برای این شیء معین چند سهم که استدلال کنند بآن سهمها

و هر چند هر یک دلیلند بر جنس این شیء خصوصی در دلالت کردن بر شیء از این [illegible] که نیست از برای غیر آنها از سهمهای این

خانه و این شیء [illegible] است زیرا که بسیار است دلیلهای او و مختلف است حالتهای او زیرا که بعضی از مردم [illegible]

و بعضی [illegible] و بعضی کشته میشوند و بعضی غرق میکردند و همچنین است [illegible] حالتهای [illegible]

و [illegible] او استخراج چهار سهم کرده‌اند و شناخته‌اند از آنها دلالت حالتهای او [illegible] و [illegible] زیرا که

مختلف است حالتهای آن بسبب بسیاری دلیلهای او و پس استخراج کرده‌اند از برای [illegible] سهم و از برای هر یک از این سهمها

شیء معین از شیء [illegible] و [illegible] از برای غیر او از سهمها مانند الدلالت [illegible] و بدانکه هر خانه از

خانهای فلک منقسم میشود بچیزهای مختلف معین که قسمت شده بر نسبت چهارم بسوی آبا و عقارها و [illegible] در برنامه پنجم

بوی

صواب است از دیگری [illegible] ربع [illegible] و که استخراج کرده است اینها هر سه و

کنند از برای [illegible] خانها یکسهم که عاری شود بر دلالتهای [illegible] شده است از برای سهمها از سهمهای این خانها بسیاری دلیلهای او

خصوصی است در دلالت کردن بر

بسوی ولد و برادران و [illegible] و همچنین است خانهای دوازده گانه هر یک از آنها دلیل است بر چیزهای معین معلوم که

منسوب است بآنها و از برای بیشتر از این چیزها سهمها است و سبب است که هر یک بر حسبها دلالت بر چیزی از چیزها است و نیست از برای آنچه

سهمی که منسوب باو [illegible] که چیزی آن استخراج نکرده‌اند سهمی است که [illegible] سهم الهیلاج یا بگویند [illegible] سهمی که [illegible] بگویند و

در برنامه پنجم و ما قصد داریم [illegible] ذکر سهمهای مشهوره در دلالتهای خانهای دوازده گانه را از برای هر خانه آنچه منسوب است باو و

از دلالتهای طالع و جز آن که نظر کردیم ما بسوی خانه پس خبر دادیم طریقهای استخراج بسیاری از سهمها که در آن

خانه است و ترک کردیم خبر دادن از علت استخراج بعضی آنها را بسبب آنکه بدانیم که در آنچه بیان کردیم و شرح دادیم کفایت است از برای

دانا هرگاه [illegible] بعضی سهمها از خانهای فلک [illegible] پیدا شده [illegible] از سهمهای این خانه [illegible] صحیح التمییز [illegible] شده

زیرا که [illegible]

از برای طالع شش سهم است اول آنها سهم الحیوة است [illegible] استخراج این سهم الحیوة است که گرفته میشود از [illegible]

ان زحل تا مشتری زیرا که این دو [illegible] و [illegible] تا [illegible] بر درازی عمرها و [illegible] و چیزهای دائم و

پس [illegible] قرار [illegible] دلیل بر سهم الحیوة و شریک ساخته‌اند [illegible] طالع [illegible] که پیش گفتیم و ابتدا کرده‌اند بروز و

از سعد نهاری و [illegible] بروز از مشتری که [illegible] زحل [illegible] خلاف [illegible] بر او آنچه طلوع کرده است از

درجه طالع [illegible] از اول درجه طالع پس هر جا که [illegible] آنجا است موضع سهم الحیوة [illegible] بر حیوة طبیعی و

حالتهای بدنها و [illegible] پس اگر سعود [illegible] دلیل است بر طول عمر و [illegible] بدنها و سرور نفس و اگر نحس [illegible]

دلیل است بر کمی عمر و بسیاری مرضها و غم نفس و دوم سهم الثبات و البقاء است و این سهم [illegible] طالع است [illegible]

ثبات و بقا در [illegible] از [illegible] سعادت [illegible] و [illegible] بدلالتهای قویترین سعدها و این [illegible]

که دلالت میکند بر آنچه [illegible] بران دلالت میکند و [illegible] ثابت [illegible] بمعنی [illegible] و [illegible] و غیره [illegible]

[illegible] و [illegible] است و [illegible] سهم [illegible]

وقت پیدا میشود از رفت وا ببند و تا پس پنجه حساب کنند لغد این سهم از ابتدا تا کجا لغد سهم ثبات و بقای آن سهم علم [illegible]

و ثبات چیز مولود و کمال او اخذ میشود در روز از سهم السعادة تا سهم الغیب و در شب بر خلاف این و فرقه میشود بر او از [illegible]

از درجه طالع و لغد اخذ میشود از اول طالع و این سهم موافق است با سهم زهره و این سهم دلیل است بر صورت مولود و شباهت او

به پدران و مادران و بر صلاح جسم و سلامتی آن در وقت ولادت و اینکه مولود نیکو صورت و جید است و کامل الخلقت است

و صحیح الاعضا است و مستوی الخلقة و سالم از جمیع [illegible] و [illegible] و دراز عمر و نفع می برد در سفرهای [illegible]

سهم دلیل است بر وقت و [illegible] بدن و خلقت و [illegible] صورت و جسد و [illegible] و اگر بر [illegible] پدران مولود [illegible]

[illegible] و خوبیهای [illegible] او در این بر مولود [illegible] از خویشان مادر [illegible] و اگر [illegible]

که دوام و بقای [illegible] هرگاه [illegible] سال [illegible] یا سوال کنند [illegible]

چیزی که مجهول [illegible] یا از زوال او پس [illegible] این سهم پس اگر در ناظره [illegible] یا [illegible]

یا با صاحب طالع و مقبل بود [illegible] دلیل است بر ثبات این شئ و دوام و بقای [illegible] دلیل است بر زوال

[illegible] آن شئ و اگر در وقت [illegible] شئ [illegible] در [illegible] ثبات این شئ

در سعادت [illegible] و اگر در وقت زوال شمس سعود [illegible] بعد از زوال شمس سعادت و اگر

نحوس [illegible] بعد از زوال شمس سیوم سهم المنطق والفکر والتمیز والکلام [illegible]

حساب کرده لغد سهم نطق و عقل را بروز از عطارد تا بهرام و در شب بر خلاف [illegible]

او [illegible] از طالع و این سهم دلیل است بر نطق و تمیز و معرفت و عقل پس هرگاه این سهم و صاحب او با صاحب طالع

یا در برجی که صاحب طالع در آن شهادت بود و عطارد بقوت ناظر بود [illegible] صاحب نطق و تمیز و

معرفت [illegible]

[illegible]

و معرفت [illegible] مریخ [illegible] سهم و طالع [illegible] زیرکی و تیز فهم [illegible] چهارم سهم [illegible]

[illegible] سهم [illegible] و دلیل است [illegible] خداوند [illegible] استخراج [illegible] سهم [illegible] از این [illegible]

خداوند خانه [illegible] در جه خانه [illegible] و فرقه میشود [illegible] طالع و لغد [illegible] از طالع و این سهم دلیل است [illegible]

[illegible] و غذای که محافظت [illegible] و [illegible] دلیل است [illegible]

و غذا و [illegible] دلیل است [illegible] انواع سعادت [illegible]

از جهت [illegible] که ذخیره کنند و به نیازی [illegible] پس دلیل کند براو [illegible] دلیل [illegible] و سعادت پنجم سهم [illegible]

گرفته میشود [illegible] بروز از زحل تا عطارد و لغد [illegible] از طالع [illegible] این سهم [illegible] در [illegible]

[illegible] دلیل است [illegible] ششم سهم

اللقطه [illegible] بروز از عطارد تا زهره و [illegible] بر خلاف این و لغد [illegible] از طالع و این سهم دلیل است [illegible]

لقطه [illegible] در جایگاهی دیگر [illegible] دلیل است [illegible] در

[illegible] پس اگر [illegible] این سهم [illegible] شمس و قمر با این سهم [illegible] ناظر باشند [illegible] و این سهم در [illegible]

لقطه [illegible] یا [illegible] و هرگاه [illegible] این سهم نیکو [illegible] مولود

[illegible] مولود نفع ببرد [illegible] که [illegible] در راه بیابد [illegible] و اگر [illegible]

چونکه [illegible] و مشتری در [illegible] و در این طبیعت [illegible] پس زحل [illegible] کند

[illegible] و مشتری [illegible] و [illegible] با یکدیگر و در [illegible]

یک طبعند [illegible] اخوة و اخوات [illegible]

اول سهم [illegible]

[illegible] از جهت [illegible]

[illegible] هم بر [illegible] خواهد بود [illegible] سهم [illegible] اول [illegible] الاخوة [illegible]

گویند است هرمس و جماعتی از علما گمان کرده اند که سهم الاخوة گرفته میشود در روز و شب از زحل تا مشتری
هر درجه ای سوا افزوده میشود بر او و آنچه طلوع کرده است از برج طالع دانند چه میشود از طالع و گفته است [illegible] کرده
است این سهم را از روی پس آنکه سهم الاخوة گرفته میشود در روز و شب از عطارد تا مشتری و افزوده میشود بر او درجات طالع
از طالع و آنچه هرمس گفته است صواب است بجهت آنکه زحل و مشتری بر اخوة دلیلند بسبب نزدیکی فلکهای ایشان و [illegible]
بیکدیگر و دلالت ایشان بر اخوة و ولد و قدما در بعضی اوقات زحل را بر برادر مهتر و مشتری را بر برادر میانه [illegible] و در بعضی اوقات
مشتری را بر برادر مهتر و زحل را بر میانه [illegible] و سهم الاخوة که ذکر کرده است او را هرمس و خداوند خانه آن هر دو دلیلند بر
برادران و اتفاق و مودت و یاران و سفرهای ایشان پس هرگاه واقع شده است سهم و صاحب
در برجی کثیر الولد پس آن برادران بسیار باشند و اگر در برجی قلیل الولد [illegible] قلیل شوند پس اگر خواهی که بدانی که عدد
تا صاحب خانه سهم یا از صاحب خانه اش تا او و قرار بده از برای هر برجی [illegible] و اگر در برجی ذو جسدین باشد
و چندان که عدد [illegible] و اگر سهم و صاحب سهم کوکبی [illegible] دیگر از برای او نیز [illegible] قسم سهم [illegible]
بروز و شب از عطارد تا زحل و افزوده میشود بر او آنچه طلوع کرده است از طالع و انداخته میشود از طالع و این سهم [illegible]
مر هرمس [illegible] بود و صاحب خانه [illegible] واقع شوند در برجهای کثیر الولد دلیل است بر آنکه برادران و خواهران بسیار
[illegible] باشد که عدد ایشان [illegible] سالهای [illegible] یا کبری کواکب برسد و زیاده میشود
پس اگر این دو سهم و خداوند [illegible] در برجهای قلیل الولد واقع شوند پس ایشان قلیل باشند و [illegible] قلیل الولد و
کثیر الولد [illegible] میشود از مقاله که در آن [illegible] شده است سهم [illegible] گرفته میشود بروز از
وسط السماء [illegible] و بشب بخلاف این و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع پس هر جا که [illegible]
موضع [illegible] و این سهم دلیل است بر سبب مرگ برادران و خواهران هر زمان که منحوس شود این سهم [illegible]

ایشان چند است پس بگیر [illegible]
و انتهی [illegible] میشود با عدد برادران کرده میشود
حتی که عدد [illegible]
در جه شمس تمام

[illegible] سهم [illegible] و اخوات [illegible] که منحوس شود دلالت [illegible]
طالع یا جای [illegible] از برای هر برج [illegible] در [illegible]
سهم دلیل بود بر ناخوشی و ملاوة ایشان
در خانه چهارم و اول سهم الآباء است چونکه [illegible] پدر است و زحل دلالت دارد بر قوم
و شد کبیر و چیزی که با ضعف [illegible] دلیل است بر اسباب [illegible] با نهایات و [illegible] شبهت به پدر دارد
و [illegible] دلیل است بر اسباب حیوة و حیوان [illegible] پس [illegible] زحل و شمس هر دو دلیلند بر پدر و [illegible]
سهم الآباء گرفته میشود بروز از شمس تا زحل و بشب بخلاف این و افزوده میشود بر آن درجات طالع و انداخته میشود از
طالع پس هر جا که منتهی شد حساب آنجا موضع این سهم است و بعضی مردم گفته اند که زحل هرگاه در تحت الشعاع شمس باشد پس سهم
الآباء گرفته میشود بروز از مریخ تا مشتری و بشب بخلاف این و انداخته میشود از طالع و آنچه [illegible] گفته است صواب است
زیرا که مشتری دلالتش بر آباء بیشتر از مریخ است و نیز هرگاه دلالت زحل باطل شود بسبب بودن او در
تحت الشعاع [illegible] دلالت فلک مشتری [illegible] پس [illegible] که هرگاه زحل در تحت الشعاع [illegible] گرفته شود بروز از
شمس تا مشتری و بشب بخلاف این و انداخته شود از طالع [illegible] و این سهم دلیل است بر سعادت
پدر و حال او و شرف او و جنس او و صاحب خانه سهم دلیل است بر سعادت پدر و [illegible]
در [illegible] پس اگر این سهم نیکو حال [illegible] دلیل کند بر [illegible] پدر و اگر بخلاف این [illegible]
بخلاف این [illegible] و این سهم و صاحب او دلالت میکند از برای مولود بر سلطنت و جاه و قدر و منزلت
سهم موت آبا [illegible] گرفته میشود بروز از زحل تا مشتری و بشب بر خلاف این و افزوده میشود بر او درجات طالع
و انداخته میشود از طالع و این سهم دلیل است بر سبب هلاک پدر و نیز هر زمان که منحوس شود
این سهم و صاحب او دلالت کنند بر نکبت پدر و همچنین دلیل [illegible] را نیز [illegible]

دلالت مشتری باطل نشود زیرا که هم
خصوص

سیم سهم موت اعدا گویند سهم الاعدا آنرا کرفته میشود بروز از صاحب خانه شمس تا زحل و بشب از زحل تا صاحب خانه شمس و انداخته

میشود از طالع پس هرجا که منتهی شد آنجاست موضع این سهم و اگر شمس در خانه خود باشد بگیرد بروز از اول درجه اسد

تا زحل و بشب بر خلاف این و بیندازد از طالع و بر دارد لکن بر زحل هرگاه در برجی الطلوع باشد یا در خانه [illegible] این سهم

و صاحب او دلیل کنند بر هلاک اعدا پس هر وقت که اتصال نحوس بهم رسد با این سهم نکبت رسد و هر زمان که

اتصال سعود بهم رسد باید از خیر و سعادت [illegible] رسد چهارم سهم الغیب است و او سهم [illegible] صاحب

کرفته میشود بروز از زحل تا مشتری و بشب بر خلاف این و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از

طالع پس هرجا که منتهی شد آنجاست موضع این سهم پس اگر این سهم در وتد باشد و ناظر باشد بدیگر از

او ناظر باشد یا بعضی شمس یا صاحب وسط السما یا بعض ارباب اوتاد در وتدی که ناظر باشد نظر

مودت دلیل کنند بر آنکه مولود شریف القدر و کریم الحسب است و کسی بآن نرسد که طعن در حسب

نسب او زند پس اگر این سهم ساقط باشد یا متصل باشد بنحسها یا بر [illegible] او از ارباب اوتاد ناظر

باو نباشند دلیل کنند بر آنکه مولود لئیم است و [illegible] رد دنی است بحسب اصل و حسب

پنجم سهم العقار است و ضیاع و این را سهم الزراعه نیز گویند این سهم کرفته میشود بروز و بشب از زحل تا قمر و افزوده میشود بر او درجات طالع

و انداخته میشود از طالع پس هرجا که منتهی شد آنجاست موضع این سهم و این سهم با سهم [illegible] موافق است و دلالت

بر امری که مولود میکند و این سهم و صاحب او هرگاه نیکو حال باشند و در مکان نیک واقع شده باشند دلالت

کنند بر آنکه از برای مولود ضیاع و عقار حاصل شود و نیکو شود حال او بسبب آنها و زراعت کردن و هرگاه

نحس باشند و ساقط باشند و در مکان بد واقع شده باشند دلیل باشد بر حصول غمها و رنجها و ناخوشیها

بسبب

بسبب [illegible] و عقاره ششم سهم الفلاحت است بعضی از متقدمین کرفته میشود بروز از زحل تا مشتری و

بشب بر خلاف این و انداخته میشود از طالع و نظر میشود در امر ضیاع و عقار از این سهم همچنانکه نظر میشود از

سهم سوم هفتم سهم الفلاحت است و او کرفته میشود بروز و بشب از زهره تا زحل و انداخته میشود از طالع پس هرجا

که رسید آنجاست جای این سهم پس اگر با این سهم و صاحب این سهم از زهره سعود باشند شغل مولود بر زراعت کردن

و نهال نشاندن و اگر نحوس باشند از آنچه امید خیری میشود بسبب آنها و تا خوشی و نقصان بینند

هشتم سهم حرفه ابتدای سفر آنکه کرفته میشود بروز و بشب از زحل تا صاحب خانه طالع اگر مولود اجتماعی باشد و تا صاحب خانه

استقبال اگر مولود استقبالی باشد و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع پس اگر این سهم

و صاحب خانه این سهم در برجهای مستقیم الطلوع یا سعود باشند عاقبت امر مولود نیکو باشد و اگر در

بروج معوجة الطلوع [illegible] یا نحوس باشند عاقبت امر او بد و پست خواهد بود و اگر یکی در برج مستقیم

و دیگری در برج معوج بود در عاقبت امر او [illegible] و [illegible] نیکو باشد و در بروج و مال

امر او بعد از آن بسوی آنچه دلالت کند بر آن آن برجی که صاحب سهم در آن باشد بر گردد و از برای خانه پنجم

پنج سهم است اول سهم الولد است و او بسوی و ملاکه است از سه وجه قدما و کرفته میشود بروز از مشتری

تا زحل و بشب بر خلاف این و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع پس هرجا که

منتهی شد آنجاست موضع این سهم و این سهم موافق است با سهم الحیوة در روز و اما در شب سهم الولد با سهم الاب

متفق میشوند [illegible] و کمان کرده است نوفیل آنکه سهم الولد کرفته میشود بروز و بشب از مشتری

تا زحل و سهم اول که ذکر کرده است [illegible] و جمیع قدما و صواب تر است و این سهم استدلال میشود بر آنکه

از برای ایشان ولدی حاصل خواهد شد یا نه پس اگر اینسهم و صاحب اینسهم در برجهای کثیر الولد باشند دلالت
کند بر کثرت اولاد و اگر در برجهای قلیل الولد باشند بر قلت و اگر اینسهم و لکن مسعود و بر وجود ولد کند و
باشد دلیلست بر بقاء اولاد و اگر منحوس باشد بر موت ایشان و نیز دلالت کند بر نتایج حالات
ولد و اینکه چگونه باشد او با پدر در خلاف و اتفاق و دوستی و دشمنی و آنکه میشود که این سهم و صاحب او
و میان صاحب اوست تا او از برجها دگر دارنده میشود هر برجی دلیل بر ولدی پس اگر در [illegible]
برجها چند باشد و چندان حساب میکنند چندان برجها را اگر کوکبی باشد یکی ولد حساب میشود
وهم اهمیک دلیلست بر او در فتنه که مسکون میشود و ولد در نوقت جیواند چونکه مشتری دلیلست بر تکون اولاد و رطوبت
معتدل و نشو و نما و مریخ دلیلست بر حرارت و حرکت و شهوت و حرص و نکاح طبیعی که نابسته
در مردان و دیدند که ولد حاصل نمیشود بلکه بزنان و نکاح کردن مردان زنان را شود بحرارت عزیزه
که ممزوج شده باشد و رطوبت که معتدل باشد گفته اند سهم آنست که حاصل میشود در دو جا مرتفع اند
از برای ایشان ولد و عدد اولاد و اینکه او یا مذکر است یا مؤنث گرفته میشود در روز و شب از مریخ
تا مشتری و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع پس بهره که منتهی شود انجا است موضع
اینسهم و ابتدا از ان کنند پس اگر اینسهم که ذکر کرده شد انرا در برس باشد یا بر دلیلهای او دلالت کند بر انکه
از برای مولود ولد حاصل شود و لکن سهم دلالت بر عدد ایشان کند و با وجود این از زمان
که مشتری مقارن اینسهم گردد یا ناظر بود با و بنظر قوی دلالت کند بر حدوث ولد از برای او
در انوقت [illegible] سیوم [illegible] اگر در برجهای مذکر باشد مشتری اولاد او مذکر بود و اگر

در

و اگر در برجهای مؤنث بیشتر اولاد مؤنث باشند و هرگاه دلیلها دلالت بر بسیاری ولد از برای مولود کنند بنگر
بسوی اینسهم و صاحب خانه او که در کدام برج واقع شده پس آن دلیلست بر انکه حاصل شود از برای او
از اولاد چند ولد تا صغری غیر او نه سهم یا وسطی یا کبری او و بهتست که زیاده میکنند عدد سهام ولد را اگر کوکبی ناظر باشد [illegible]
سهم ولد مذکرات
۲ چونکه قمر دلیلست بر طفولیت و نمو و سن کوچک و مشتری دلیلست بر تکون و نشو و خلقت و ولد ذکر [illegible]
گرفته میشود در روز و شب از قمر تا مشتری و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع و کجا انجامد
لکن از اهل فرس و نوقیل انکه انجم و سهم که ایشان ذکر کرده اند منتهی شد جسته میشود و با بدیدن بر سعادت مولود پس این محل
اسکن منتهی جسته میشود سهم السعاده و درست گفته اند ایشان انکه از برای اینسهم دلالتست بر سعادت و نیکی
صواب انست که گرفته شود سهم ولد ذکر ان انست که هر کس ذکر کرده که از قمر تا مشتری گرفته میشود زیرا که مشتری
دلالت مشتری بر اولاد ذکور هر بیشتر از زحل است
و اینسهم دلیلست بر حالات ذکور از خیرات و شرور و نیکوها و امیدواری و عزت و سلطنت و شرف و جاه و
حالات ایشان و تجملها و تقلبات ایشان و اینسهم و صاحب اینسهم هرگاه ان کوکب سعد و نیکو باشند دلالت
بر رسیدن عزت و سعادت و سلطنت بولد ذکر آن و در هر وقتیکه بد حال باشند دلالت کنند بر خلاف ان و هرگاه با ایشان نحس
که اینسهم منحوس گردد دلیلست بر رسیدن نکبت و مکروه بولد ذکور سهم ولد اناث چونکه قمر دلیلست بر غذا
و مایه نمو و زهره دلیلست بر تکون و رطوبت و بر اولاد اناث گفته است هر کس سهم ولد اناث را [illegible]
میشود در روز و شب از قمر تا زهره و تا بر عکس و افزوده میشود بر او درجات طالع و انداخته میشود از طالع و انچه هر کس گفته است
صوابتر است زیرا که این دو کوکب هر دو ماده اند و قمر در شب و روز دلالتش بر ولد اناث
قویتر است از زهره پس لازم او سزاوار است که تنها شود و اینسهم دلیلست بر حالات ولد اناث و بر

[illegible]

در تزویج ایشان و تعصب ایشان پس هر وقت که نیکوحال باشد [illegible] میشوند بسیار [illegible] و منتفع میگردند
بتزویج و اگر برخلاف این باشد برخلاف این باشد و هر زمان که این سهم منحوس شود با ولد و اناث نکبت
و مکروه رسد و هرگاه از برای کسی اولاد ذکور و اناث باشد و خواهی بدانی که کدام جلیل‌ترند بقدر و
نیکوترند پس نگر باید و سهم ولد ذکور و اناث که کدام نیکوترند بحال و مکان و نظر سعد
و کدام قوی‌تر است پس اگر سهم ولد ذکور نیکوتر باشد دلیل است برانکه اولاد ذکور سعیدتر از اناث باشند
و اگر سهم ولد اناث نیکوتر باشد دلیل است برانکه اناث نیکوحال‌تر از ذکور باشند پنجم سهم [illegible] گرفته میشود از
او انکه مولود یا مسئول عنه یا جنین مذکر است یا مونث گرفته میشود در روز از زهره تا قمر و در شب از قمر تا زهره و
انداخته میشود از طالع پس اگر واقع شود در برج مذکر پس دلیل باشد برانکه مولود و مسئول عنه و جنین مذکر است
و اگر در برج مونث باشد دلیل است برانکه انثی است و از برای خانه ششم چهار سهم است اول سهم مرض و عیب
چونکه وجعها و زمین‌گیری حادث میشود از افراط حراره و یبوست و برودت و رطوبت و از غلبه اینها
و استعلاء اینها و حرارت و یبس [illegible] مریخ است و رطوبت و برودت [illegible] زحل [illegible]
جمع امراض و علل [illegible] باین دو کوکب نسبت داده اند و گفته اند سهم مرض و عیوب [illegible] گرفته
میشود در روز از زحل تا مریخ و در شب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم و خداوند
او اگر هر دو منحوس باشند دلیل‌اند بر امراض صعبه و بیماری‌های طولانی و زمین‌گیری و
اگر مسعود باشند دلیل است بر سلامتی دوم سهم امراض است از تجربات بعضی قدما گرفته میشود در روز و شب از [illegible]
تا مریخ و انداخته میشود از طالع و این سهم دلیل است بر امراض که لازمه [illegible] نیست پس هر وقت که این سهم و خداوند

او فاسد باشند دلیل‌اند بر کثرت اضطراب بدن و مرضهای زاید و اگر برخلاف این باشند [illegible] برخلاف این است
سیم سهم عبید است چونکه کنیزان و بندگان و خادمان و چاکرها و رسولان و مالها از مدلولات دو کوکب [illegible]
که عبارت از عطارد و قمر است باین جهت نسبت داده اند انچه از این جنس باشد باین دو کوکب و گفته اند
هر کس [illegible] اینکه سهم العبید گرفته میشود در روز و شب از عطارد تا قمر و انداخته میشود از طالع [illegible]
که رسید انجا است موضع این سهم و صاحب این سهم اگر منحوس باشند از جانب عبید خیر [illegible] نمیشود و اگر
مسعود باشند [illegible] رسد و اگر سهم نیکوحال باشد و صاحب او بدحال [illegible] از جانب عبید خیر رسد و بعد از ان
از ایشان مضرت حاصل [illegible] و اگر برخلاف این باشد حکم برخلاف این کن و گفته است [illegible] که گرفته میشود این سهم
در شب برخلاف [illegible] و زاد انفروح [illegible] غیر او گمان کرده اند که سهم العبید گرفته میشود در روز
از عطارد تا سهم السعادة و در شب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و اول که هر کس ذکر کرده بود
صواب‌تر است چهارم سهم اسیران و مقیدان است گرفته میشود در روز از صاحب خانه شمس تا شمس و در شب
از صاحب خانه قمر تا قمر و انداخته میشود از طالع [illegible] بهر جا که رسید انجاست جایگاه این سهم پس اگر این سهم
در موضع نیکوی واقع شود با سعدها دلیل است بر رها شدن اسیر و بیرون امدن او از زنجیر اسیران و مقیدان
و اگر در جایگاه بد واقع شود با نحسها دلیل است بر موت و تلف ایشان در قید و حبس و هرگاه شمس
[illegible] در خانه خویش بود و قمر نیز در خانه خویش [illegible] از [illegible] هر دو دلیل بود [illegible] که
[illegible] دلیلند که در چه موضع از فلک واقع شده و کدام کوکب اتصال [illegible] و از کدام
منصرف است پس [illegible] بر حسب ان و از برای خانه هفتم شانزده سهم است اول سهم تزویج [illegible]

چونکه زحل دلیلست بر قدم زنان و تزویج و تذکیر و زهره دلیلست بر تانیث و هر دو وای بر تقدم است بحرمت
از جهة طبیعت و عقد ها بیکدیگرست هرمس سهم الازدواج را بروز و بشب از زحل تا زهره دانسته کرده است 19
برادر درجات طالع را و این از جهة است از طالع و او دیگر گفته اند که بشب بر خلاف روز گرفته میشود و انداخته
میشود از طالع و قول هرمس صوابتر است و این سهم که هرمس ذکر کرده او سهم و صاحب او دلیلند بر حال
تزویج رجال پس اگر نیکو حال باشند دلیلند بر تزویج نیکو و حصول سعادت و منفعت بسبب تزویج
و دلیلند بر اینکه این مرد تزویج کند زن نیکو صاحب اتفاق حالی سعد و اگر فاسد باشند دلیلند بر
بر تزویج فاسد و حصول نکبتها بسبب تزویج و اتفاق تزویج بر زنهای فاسده و هر گاه زن
که مشتری باین سهم رسد یا ناظر شود باو بنظر قوی دلیلست بر حصول تزویج در آن وقت و هر گاه
این سهم با خداوند خانه خود بود یا ناظر باشد بمشتری یا تسیر بسوی خداوند خانه این سهم دلیلست بر
تزویج که اتفاق رسد خود سعد دوم سهم تزویج الرجال از مستخرجات والیس گرفته میشود در روز و در شب از شمس تا زهره
و افزوده میشود بر درجات طالع پس بهر جا که منتهی شد انجاست موضع این سهم سهم مکر و خداع مردان با زنان
مثل سهم تزویج الرجال است که والیس استخراج نموده چهارم سهم جماع مردان با زنان مثل سهم تزویج الرجال والیس است
پس هر گاه بسوی او پس اگر نیکو باشد بحسب مکان ان تزویج نیکو باشد و اگر بد بود و بسبب تزویج
مذموم بود و نیکو در دلالة سهم مکر و خداع مردان زنان را پس اگر نیکو حال باشد دلیلست بر انکه
مرد فریب میدهد هر کس را که از زنان که خواهد و اگر فاسد حال بود دلیلست بر انکه میشود بعکس
و بعکس از زنان فریب میدهد و نیکو در دلالة سهم جماع مردان زنان را اگر این سهم در برج نکاح سعد

بود

بود دلیلست بر اینکه نکاح کس بسیار باشد از جهات پسندیده و اگر این سهم در برج نکاح منحوس بود
دلیلست بر انکه نکاح بسیار بود نکاح این مرد فسق و فجور و نیکو در دلالة سهم فجور زنان کردن
مردان پس اگر واقع شده باشد رب سهم عرس رجال که آنرا هرمس ذکر کرده بود با این سهم که او را
والیس ذکر کرده بود یا این سهم ناظر باشد بسهم عرس رجال دلیلست بر اینکه این مرد زنا کند
بزن خویش پیش از انکه او تزویج کند بعد از ان طاهر شود امر بیان و زنا باشد
ششم سهم تزویج النساء که از مستخرجات هرمس است لطافت در تزویج نسا علت در تزویج رجال مثل
انکه در تزویج نسا هرمس حساب میکند در روز و شب از زهره تا زحل و بر افزاید بر
درجات طالع و هر انداخت از طالع و این سهم موافق است بسهم فلاحت پس اگر این سهم
و صاحب او نیکو حال باشند دلیلست بر سعادت زنان بسبب تزویج و اگر فاسد باشند
دلیلست بر هم و غم ایشان و حصول نکبتها بسبب تزویج و فاسد بودن امر ان زن
هفتم سهم تزویج النساء که از مستخرجات والیس است گرفته میشود در روز و شب از قمر تا مریخ و افزوده میشود بر درجات
طالع و انداخته میشود از طالع و گفته بعضی از اهل فرس که گرفته میشود در شب بر خلاف روز و اول اولی
که قول والیس است صواب است هشتم سهم احتیال زنان و این نیز سهم تزویج النساء والیس است نهم سهم جماع زنان
و این نیز سهم تزویج النساء والیس است دهم سهم و فجور و فحشه زنان و این نیز سهم تزویج النساء والیس است
و این سهم و صاحب او هر گاه نیکو حال باشند خواهد بود زن مدح کننده تزویج خویش و اگر بد حال باشند
مذمت کننده بر او و اشد بسبب جمیع از ازواج عمها و نکبتها و نیکو در دلالت سهم مکر

زنان با مردان

و در نکاح [illegible]

و خداع زنان مردان را پس اگر موضع سهم نیکو باشد و در برج ثابت نگرد حیله بود و فریب زن هر کسی که خواهد از مردان

هیچیک از مرد نباشد — دارد و در غیر برج ثابت حیله بود یا در موضع بدی آن زن را قدرت و استطاعت بر فریب [illegible] سهم نیز باشد

و بنگرد در دلالت سهم نکاح زنان پس اگر در برج نکاح سعود بود و در برج نکاح دلیل است بر آنکه

[illegible] دلیل است — بسیار رغبت داشته باشد نکاح را و بر وجهی نیکو باشد و بنگرد در دلالت سهم [illegible] زنان و [illegible] آن

پس اگر سهم تزویج ایشان که [illegible] دارد است با اینهم بود که او [illegible] پس نقل کرده [illegible]

اینهم با سهم التزویج بود دلیل است بر آنکه آن زن با مردی [illegible] کند و بعد از آن تزویج

واقع شود یازدهم سهم عفت و زنیه آن زن است گرفته میشود در روز و شب از قمر تا زهره و از آن جمله میشود از طالع

پس بهر جا که منتهی شد آنجا است موضع این سهم و این سهم موافق است با سهم ولد اناث پس بنگر سوی این سهم

اگر در برج ثابت بود در مناظر [illegible] خویش و [illegible] از سعود باشد و ناظر نشده دلیل است بر آنکه آن زن

با عفت است و اگر در برج ذو جسدین بود و ناظر باشد با سعودها دلیل است بر آنکه صاحب عفت و ادب

[illegible] — مگر آنکه نکاح را بسیار خواهشمند باشد و اگر در برج منقلب بود و در مناظره سعدها [illegible] بود در [illegible]

و هرگاه ناظر باشد با نحسها و [illegible] در [illegible] و آن نحسها در برج منقلب [illegible] در مناظره [illegible]

دلیل است [illegible] بر آنکه [illegible] سخت است آن زن را خواهش نکاح و خود [illegible]

نفس خود را برکرده بسبب نکاح دوازدهم سهم تزویج زنان و مردان [illegible]

گرفته میشود در روز و شب از زهره تا درجه وتد قوس و از آن جمله میشود از طالع پس اگر این سهم [illegible]

شود [illegible] یا ناظر شوند با و دلیل است بر افتضاح [illegible] و اگر خداوند سهم در [illegible]

بود و زهره منحوس [illegible] در تحت الشعاع بود دلیل است بر آنکه آن مرد تزویج نکند هرگز سیزدهم سهم وقت تزویج است

[illegible] پس گرفته میشود در روز و شب از شمس تا قمر و افزوده میشود بر او درجات طالع پس هر کجا [illegible] سهم

با ناظر [illegible] و نظر قوی دلیل است بر آنکه [illegible] در آن وقت تزویج کند [illegible] لطیفه [illegible]

و این سهم هرگاه در مولد کسی واقع شود دلیل است بر آنکه تزویج خواهد کرد و [illegible]

بهترین [illegible] حرارت [illegible] رطوبت [illegible] حرارت [illegible] با رطوبت [illegible]

حادث میکرد [illegible] پس [illegible] وقت تزویج [illegible]

از بهترین چهاردهم سهم [illegible] تزویج [illegible] گرفته میشود در روز و شب از شمس تا قمر [illegible]

میشود از زهره پس بهر جا که منتهی شد آنجا است موضع این سهم پس بنگر با این سهم [illegible] و سعود بود

در برج [illegible] دلیل است بر آنکه ابتداء تزویج او با [illegible] بود و هر حیله که در امر تزویج

[illegible] تمام شده و [illegible] تزویج [illegible] و دشواری حاصل [illegible]

[illegible] تمام [illegible] پانزدهم سهم اختلاف است گرفته میشود در روز و شب از زحل تا زهره و افزوده میشود

بر او درجات طالع و از آن جمله میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم تزویج [illegible]

پس بنگر این سهم را [illegible] سعود [illegible] و موافق با صاحب خانه [illegible] دلیل است بر آنکه [illegible] — صاحب این سهم

شانزدهم سهم خصومتها و خصمها است گرفته میشود در روز و شب از مریخ تا مشتری و شب برعکس

و از آن جمله میشود از طالع پس اگر این سهم در طالع واقع شد با [illegible] در [illegible]

دلیل است بر آنکه مولود بسیار خصومت بود — و اگر منحوس بود بسبب خصمها [illegible]

و بیش رسد از برای کارهای او بخانه وزن شیء نشین

دیعلی او کران شود براو اعملهای او و برسد با دعمها و نکبتها و هر چیزی که تنها کند در اینجا باد دشوار کند

و بیش رسد از برای کارهای او دمشنیده هر زمانی که برج سهم میرسد و سعادتی در ان موضعی که سهم دلیلات

بران دارد انحسها ناظر با سهم شند میرسد او سعد شد تنها و هلاکت پنجم سهم در طول بلاد اخذ میشود برور

از زحل تا عطارد و بالعکس بر خلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم و صاحب این هر گاه منحوس باشند

پس هلاکت او از ان شهر یا دو سال باشد تا بالعکس از انید تا باد وارد از برای هر برجی ساله

یا بشبیه درجه به درجه میرسد مولود سعادت و غم و انقدر از هلاکت که در یکسال خلاص از ان

نشود یا دشوار بر هلاک شدن او از ان و هر وقت که از مولد هی هلاک شد واقع در کواکب

غیر از ان شد پس از سعدها از موضعها قوی با سهم ناظر باشند دلیل بر زوال و کثیف نحوسات

باشند و از صاحب طالع با این سهم در اصل میلاد و منحوس باشند دلیل است بر اینکه تمامی عمر مولود

در شدت و هلاکت گذرد و هر عملی که بکند او سعادت و مولدی با سبب حاصل شود از ای

سهم سفر است و او شانزدهم سهم استدلال اخذ میشود برور و بالعکس از صاحب برج نهم بر درجهای سواء تا درجه خانه

نهم و انداخته میشود از طالع و این سهم و صاحب او دلیلند بر سفر مولود و حال او در سفر دوم سهم

سهم سیر کردن در ابست اخذ میشود برای بدء از اول پانزده درجه سرطان و بالعکس از پانزده

درجه سرطان تا زحل و انداخته میشود از طالع پس اگر واقع شود این سهم با سعد در برجهای ابی

دلیلست بر حصول چیز و منفعت و بهبود و سعادت در سفر بر روی اب و اگر بر خلاف

این باشد بر خلاف کن و اگر زحل در درجه پانزدهم از سرطان باشد پس انداخته از درجه که زحل در ان باشد

و در سهم طالع

ودرجه طالع هر دو دلیلند پس نگر با ذوات و بکمال ایشان و نظر کواکب با ایشان سیم سهم ورع است

اخذ میشود برور از قمر تا عطارد و بالعکس بر خلاف این و انداخته میشود از طالع پس اگر واقع شود این سهم و صاحب ان

با صاحب طالع یا با دلیلهای طالع دلیلست بر ورع و عفاف مولود و همچنین هر گاه دلیلهای سهم ناظر بسهم باشند

و نظاره طالع دارند بر خلاف این نیز باشد یا صاحب مشتری یا نور برج و حاکم بر خلاف این کن چهارم سهم عقل و دور اندیشی

اخذ میشود برور از زحل تا قمر و بالعکس بر خلاف و انداخته میشود از طالع و این سهم دلیلست بر عقل و فکر و دور

اندیشی و نظر کردن در چیزها و بحث و تفتیش از چیزهای مشکله و دلیلست بر استنباط علوم و اداب شنیده

خاصه هر گاه زحل بر وزن فوق الارض بود و مشرقی و ناظر بسهم و قبول کند او را یا قمر ناظر بسهم بود از

سعدان نیکو پنجم سهم علم و حلم است چونکه با تعبد در امور و فلسفه و تعمق در چیزها و فرو رفتن در سخنها و

طول خصومت فکر مخصوص زحل است و عقل و معرفت و علم مخصوص مشتری دکتا شد علم و ادب و تجارب

و علوم مخصوص عطارد حساب کرده است سهم علوم عطارد را زنیکو اکبر کانه و گفته اند سهم العلم اخذ میشود

برور از زحل تا مشتری و بالعکس بر خلاف این و انداخته میشود از عطارد پس اگر این سهم در ناظره زحل

بود و مشتری مقبول از زهره یا از نیکان باشد و در ناظره صاحب طالع بود دلیلست بر اینکه مولود

صاحب نام در امور و قادر بود با رای و عقل و حلم است و اگر عطارد نیز او را ناظر بود صاحب حوت تجربه امور

کواکب و تفتیش از چیزهای مشکله و علم بود دارد اشکال ششم سهم حادثه و شناختن چیزهای ما در دهایی

و خرافات شیاطین است اخذ میشود برور از شمس تا مشتری و بالعکس بر خلاف این و انداخته میشود از طالع

و این سهم موافق است با سهم الدنیا و هر گاه زحل و اعدا در تحت الشعاع بود پس اگر این سهم واقع شود در درجه

شدگان خوش ... و در برج ... شل ها ... بر دو ...

دلالت است بر آنکه

در تناظره عطارد و زهره و ناظر بود با او صاحب طالع یعنی مولود حافظ است مر او [illegible]
و [illegible] صاحب خرافات و تمکین و صاحب احادیث [illegible] لهو و تنبل و خنده گوئی دارد و اگر بر خلاف این بود
بر خلاف این بود ششم سهم است زوجی [illegible] از [illegible] گرفته میشود بروز و بشب از عطارد تا قمر [illegible] افکنده میشود
از طالع و این سهم موافق است با سهم الغیب پس اگر این سهم در وتد باشد یا در برجی ثابت یا در برجی مستوی [illegible]
حق است و اگر [illegible] این [illegible] پس حکم کن بر خلاف [illegible] برای خانه دهم و [illegible] اول سهم [illegible] از برای مولود [illegible]
ملک [illegible] باشند در حضور ان که [illegible] شمس از خیر نهاری است و در روز [illegible]
مولود و بر بقا او و بر حیات و نفس و قدر [illegible] و حیله و سلطنت و غلبه و قهر [illegible] است [illegible] دلالت
بر شرف آنچه دلالت میکرد [illegible] حساب [illegible] شرف مولود [illegible]
که شرف [illegible] تا در [illegible] حاصل میشود و گفته اند سهم الشرف گرفته میشود بروز از شمس تا درجه شرف [illegible] که
نوزده درجه حمل است و بشب از درجات قمر تا سه درجه ثور و افزوده میشود بر او آنچه که [illegible]
و افکنده میشود از طالع پس هر جا که منتهی شد [illegible] موضع سهم پس بنگر [illegible] سهم اگر واقع شده [illegible]
کوکب [illegible] بحسب [illegible] و مکان [illegible] مولود [illegible] و قدر [illegible] از جانب ملک
زادگان دارد از [illegible] سلطنت [illegible] و سلطان [illegible] و اگر شمس در روز در نوزدهم
درجه حمل [illegible] و قمر [illegible] درجه ثور بود [illegible] درجه طالع است پس اگر [illegible] سهم ناظر [illegible] باشند یا [illegible]
[illegible] طالع با سهم [illegible] دلالت است بر آنکه مولود از [illegible] بر خلاف [illegible]
دوم سهم الملک [illegible] گرفته میشود بروز از مریخ تا قمر و بشب بر خلاف [illegible] افکنده میشود از [illegible] سهم و صاحب [illegible]

طلوع م

[illegible]

و ممزوج بوند با صاحب طالع و [illegible] دلالت است بر آنکه مولود رئیس [illegible] و صاحب با پادشاهان بود و قول
او [illegible] بشنوند و قبول کنند سیم سهم وزارت و تدبیر کنندگان و سلاطین است و [illegible] بر [illegible]
و نوشتن [illegible] عطارد است و [illegible] و ترتیب [illegible]
[illegible] است [illegible] سهم [illegible] کوکب [illegible] سهم سلطان [illegible]
میشود [illegible] از [illegible] بر خلاف [illegible] افکنده میشود از طالع و این سهم و صاحب [illegible]
باشند با صاحب طالع پس مولود زیرک و صاحب هنر و عاقل و دانا [illegible] و صاحب [illegible]
وزارت [illegible] و اموال [illegible] پادشاه اعظم رسد و [illegible] با [illegible] رسد و از
[illegible] رفعت دهد و قوی [illegible] و جاری شود بر دست او احسان و [illegible]
[illegible] چهارم سهم [illegible] و سلطنت و نصرت است گرفته میشود بروز از شمس تا زحل و بشب بر خلاف این
و اگر زحل در تحت الشعاع باشد پس در روز از شمس تا مشتری و بشب بر خلاف و افکنده میشود از طالع و این سهم
موافق است با سهم [illegible] هرگاه زحل [illegible] تحت الشعاع بود و این دلالت است از برای [illegible] و ملوک
بر [illegible] و قدرت و عزت و قدر و جاه پس اگر [illegible] صاحب این سهم با [illegible] صاحب طالع
دلالت است [illegible] سلطنت و جاه و قدر و اگر در [illegible] که صاحب طالع را در ان [illegible]
دلالت است بر ظفر یافتن با هر کس [illegible] کند پنجم سهم [illegible] که [illegible]
از [illegible] گرفته میشود بروز از [illegible] تا سهم السعادة و بشب بر خلاف [illegible] و این سهم [illegible]
است با سهم [illegible] سهم الوثاق [illegible] پس اگر [illegible] موضع این سهم از طالع و [illegible] دلالت

و دو هلال و تفرقه [illegible]

برانکه صاحب این سهم نا گاه ارتفاع شان حاصل شود و اگر سعد بود بر قدرش بیفزاید
و بسلطنت رسد ناگاه و نظر باین سهم در باره کسی میشود که امید سلطنت و قدر و رفعت در شان
او بود و از این سهم منسوبست بعمر مولود و بجاه و مکروه نیا یکنار رسد **سیزدهم** سهم بزرگان قوم و سودمندی
با مردم و صاحبان جاه گرفته میشود بروز و بشب از عطارد تا شمس و از اینجا میشود از طالع و این سهم و صاحب
هرگاه نیکو حال باشند دلیلند بر انکه صاحب این سهم سید و مکرم و صاحب جاه و معظم خواهد بود
و اگر باکوکب که مخصوص او است در وسط السما اتصال داشت قوی بود از برای او بسیار
بهم رسد که مردم حذر از او و منسوب بسیار باشند چنانکه به زلیخا و قبایل منسوب بسیار
چهاردهم سپاهیان و جان رسد گرفته میشود بروز از مریخ تا زحل و از اینجا میشود از طالع و این سهم و صاحب
هرگاه ملازم باشند با صاحب طالع دلیلند بر انکه صاحب این سهم تابع سلطان بود و از سپاهیان و یا و دلیل
پانزدهم سهم سلطان ... که مولود میکند چونکه تعب و ... و حاجت و فقر و همه صنعتها و کسبها
از نباتات و حدادان و جلاد و حفارکردن از جهت شاقه مخصوص زحل است که دلیل است بر مریخ و مشقت کشیدن
و مخصوص قمر که دلیل است بر تعب و زحمت بسبب سرعت سیرش و نیز رغبت دلیل باد ...
و قمر دلیل ... حساب که داده اند سهم ... و صنایع را از انید و کفته اند سهم السلطان
گرفته میشود در شب و بشب از زحل تا قمر و از اینجا میشود از طالع و این سهم دلیل است بر سلطنت و جاه
و قدر و هر عملی که مولود میکند و هر صنعتی که بدست خود میکند و آنچه از کسب میکند و از
اعمال سلطان ... روز رسند خواهد شد ... پس از این سهم و صاحب او نیکو حال باشند

دلیل

دلیل است بر آنکه صاحب سهم بسلطنت و قدر و رفعت برسد و اگر در جوزا یا سنبله یا برجهای که صاحب حیلتها باشند
بود دلیل است بر آنکه بکارهای که تعلق بدست است موصوف بود و سلاطین با او محتاج باشند و همیشه
بسبب حذاقت در صنعتها مصاحب پادشاهان بود و اگر بر خلاف آنچه ذکر شد بود صاحب کسب ضعیف
بود و سوای قوت شبانروز کفایت نتواند کرد **نهم** سهم عمل کردن بدست است و آن گرفته میشود
بروز از عطارد تا زهره و بشب بر خلاف این و از اینجا میشود از طالع و این سهم با سهم القطع موافقات
و این سهم و صاحب او دلیلند بر اصحاب صنعتهای که متعلق بدست است باشد و از ان اشخاصی که بیک نوع
عملهای نیکو شود بر هر کس و بعضی زر و طلا و نقره و ... نباتات ... بدست خود و هر چند
باشد که با شرح و شرحی اینها میکرده بیش و ... جواهر و بر انواع ...
تجارتهای ... آن جناسی که ... طبع عطارد و زهره بود و اگر این سهم و صاحب او سازنده
... باشند دلیل بود بر آنکه صاحب این سهم ... بود و عملها غریب نیکو ... **دهم** سهم تجارتها و خرید و
فروخت است و آنکه ... گرفته میشود از سهم الغیب تا سهم السعادة و بشب بر خلاف این
و از اینجا میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم عطارد ... و اینده و سهمی که دلیلند بر تجارت هرگاه
و ناظر عطارد باشند و مقبول دلیل است بر بودن مولود بصیر به تجارتها و خرید و فروخت
و اگر منحوس باشند منتفع باید نشود و سود برنخورد و اگر بر خلاف این بود بر خلاف این باشد
یازدهم عمل با بری که ناچار باشد از کردن او گرفته میشود بروز از شمس تا مشتری و بشب خلاف این و از اینجا
میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم الآبا هرگاه زحل در تحت الشعاع بود و این سهم هرگاه با صاحب طالع ...

قیمتها باشند بیکار و دست خودم ...

دلیلست بر آنکه مولود شتاب زده بود در عمل خویش و تنگ بود سینه او از هر چیزی که می بیند از اتفاقات
و تا عمل کند او شود با تمام رساند پس هر گاه شتاب زده باشد [illegible] که ناچار باشد از کردن او باین نظر کند
باین سهم پس را با سعد باشد دلیل بود بر انتفاع بردن او بکردن این عمل و اگر با نحسها باشد [illegible]
باو رسد آنچه ناخوش دارد و دوست ندارد بسبب بجا آوردن آن عمل سهم الاقدام است گرفته میشود بروز
از زهره تا قمر و بشب بر خلاف و انداخته میشود از طالع و این سهم دلیلست بر کارها در آن زیرا که
که تقابلست با خانه [illegible] مربیت یازدهم را یازده سهم است اول ا سهم شرف است چونکه سهم السعاده این خانه
و سهم الغیب شرف سهمها نامیده دانسته تا دلیلند بر شرف و علوم حساب شده است سهم الشرف
از این دو تا و گفته اند سهم الشرف گرفته میشود بروز از سهم السعاده تا سهم الغیب و بشب بر خلاف این و
انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم ثبات و بقا و سهم زهره و این سهم هر گاه با سعدها
در مکان نیکو مقبول بود و خاصه در عاشر یا در یازدهم بود و ساقط از نحسها دلیلست بر رسیدن
مولود بسعادت دائمی پایدار و آنکه از کارکنان مردم باشد و التجا آرند بسبب سعادت او و
عرض با او جویند و خود را بوی نسبت دهند مانند روشنی قبائل و باقی باشد اسم او بر روی
روزگار سالهای بسیار و با روزی هر کار که بکند در او سرور و محبت و خوشی و خوشنودی ببیند دوم سهم [illegible]
که محبوب باشد در نظر مردم یا مبغوض گرفته میشود بروز از سهم السعاده تا سهم الغیب و بشب بر خلاف
این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم زهره پس اگر این سهم با سعدها بود یا با
صاحب خانه یا شرف یا مثلثه او باشد دلیل بود بر محبوب بودن در نظر خلایق شود بزرگ [illegible]

نباید و اگر با نحسها بود و از آنها محفوظ نبوند دلیلست بر آنکه مبغوض در نزد مردم بود [illegible] ران و خادم
نباید سوم سهم آنکه مورد [illegible] میان مردم بود و مکرم در نزد ایشان بزرگ و حاجتهای ایشان بر آورد گرفته
میشود بروز از سهم السعاده تا شمس و بشب بر خلاف آن و انداخته میشود از طالع بهر جا که شد [illegible] این
سهم بود پس هر گاه این سهم مقبل بود با شمس و سایر سعدها یا ناظر بود بسوی سعدها بالاوتاد صاحب
طالع از نظر مودت دلیل بود بر گرامی بودن مولود در نزد ملوک و عامه مردم و اهل [illegible] او در نزد
پادشاهان و سعی کردن در حاجتهای مردمان و جاری شود بر دست او حاجتهای بسیار چهارم سهم [illegible] خانه دوم
بر آوردن حاجاتست گرفته میشود بروز از سهم السعاده تا مشتری و بشب بر خلاف این و انداخته میشود از
بهر جا که شد [illegible] موضع این سهم بود و این سهم هر گاه با صاحب طالع بود یا ناظر با او [illegible] و منحوس نبود دلیلست
بر آنکه مولود بر آورنده حاجتها [illegible] و ظفر بیابد بانچه از حاجتها اراده کند و جاری [illegible]
او بر آوردن حاجتهای مردمان [illegible] بهر نحو که خواسته [illegible] و اگر این سهم سعدها ناظر بوند [illegible]
چیزی بود که او اراده کند و بر او آسان شود و باشد که چیزی طلب کند و بر بیشتر از آنچه اراده کرده
ظفر یابد و اگر بر خلاف این بر خلاف این بود پنجم سهم شهوات و حرص بر دنیاست گرفته میشود
بروز از سهم السعاده تا سهم الغیب و بشب بر خلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم زهره
پس اگر نیکو بود موضع این سهم دلیلست بر [illegible] مولود بشهوات و خوشی و اگر فاسد بود دلیل
کند بر او شهوات او و حریص بر دنیا [illegible] و لذتهای [illegible] بود و مالش در آن تلف شود
ششم سهم رجاست گرفته میشود بروز از زحل تا زهره و بشب بر خلاف این و انداخته میشود از طالع

بهر جا که رسد موضع سهم بود و قومی گمان کرده اند که سهم رجا بازاء سهم الغیب هر ... است و غلط کرده اند

این فن و اینسهم و صاحب او و هرگاه در موضع نیکو باشند دلیل است بر آنکه مولود ظفر یابد بهر چیزی که

امید داشته باشد و آرزو کند و اگر بر خلاف این بود و مکان بود ظفر نیابد بدان **نهم** سهم الصدقا است

دلالت ... چون گاه از ... است ... اوقات دلیل است بر تذکیر و ... دلیل بر تأنیث و در حس ... است و در ...

بجنس و ... است بان طبیعت که قوی تر و غالبتر بود و قرینه ... است بسبب سرعت سیرش و همچنین ان

مختلف است حالش با دوستان ... [illegible] ... اگر ... ازین سهم از اینده دلیل ...

سهم الصدق و الخوان از آنجا میشود بروز و بشب از عطارد تا قمر و افزوده میشود بر او و در هر ... طالع و

از آنجا میشود از طالع و اینسهم و صاحب او هرگاه نیکو حال باشند بصحبت ... و در ... منتقل شد

دلیل است بر آنکه صاحب اینسهم ... اخوان و اصدقا بسیار ... دارد و اگر سعود باشند منتفع شود با ایشان

باشد و اگر نحس ... چیزی ... بسیار دارد ... مقبول باشند دلیل است بر آنکه محمود بود در نظر ایشان و او دوست

دوست دارند و بعضی از اصحاب احکام گمان کرده اند که سهم عطارد دلیل است بر کلیت حال صدق و

این گمانی است فاسد زیرا که سهم عطارد دلالت جزئیه است بر حال اصدقا **دهم** سهم الاضطرار است

که از آنجا میشود بروز و بشب از سهم الغیب تا عطارد و از آنجا میشود از طالع پس بهر جا که منتهی شود آنجا موضع

اینسهم بود و دلیل بر مودت صدیقی یا مودت مرد با زن خویش و اگر اینسهم در میلاد ... از اینده

... در هبوط یا ... دیگر ... با هر دو ... متضاد باشند دلیل بود بر ... اینده تا ... (margin: مردون)

... سهم الحصب و [illegible] که میشود بروز و بشب از قمر تا عطارد و از آنجا میشود از (margin: خوشی و خوش کرده اند)

... و ... و نیکوئی در منزل ...

از طالع و اینسهم با سهم الصدق موافق است پس اگر اینسهم ... با سهم ... ده ... طالع مزاجی بود دلیل

بر آنکه مولود صاحب منزل وسیع بود و در رفاه و از ... و سخی نفس بود بر ... و اگر بر خلاف

این بر خلاف ... **دوم** سهم حریه نفس است که میشود بروز از عطارد تا شمس و بشب بر خلاف

و از آنجا میشود از طالع پس اگر اینسهم با سعود بود خاصه با مشتری یا مشتری بود ناظر بود با شمس

ناظر بوده دلالت کند بر حریه نفس و ... و عقل و همچنین است اگر واقع شود اینسهم (margin: در بر دباری صاحب ...)

با صاحب او در برج حریه دار اینده تا واقع با ... یا در برجهای که ... از

برای حریه بود بر خلاف این حکم کن **یازدهم** سهم محمود و ممدوح است که میشود بروز از مشتری

تا زهره و بشب بر خلاف و از آنجا میشود از طالع پس هرگاه سعود ناظر اینسهم و صاحب

او باشند خاصه مشتری یا با اینده تا ... دلالت کند بر آنکه مولود محمود و ممدوح ... بعض

بر فعلهای ... احسان خویش و ... که ... برا ... نیکو است و اگر نحسها ناظر باشند دلیل است بر آنکه

شکر نعمتش نکند و بر فعلهای ... جنس ... حمد و ستایش او نشنیده ... باشد که با ...

... کنند و ... مذمت بر کرده و ... و ثنا بر او بود **و از برای فصل دانستن ... تحت** اول سهم الاعدا

از منجمان ... قدما که میشود بروز و بشب از زحل تا مریخ و [illegible] و از آنجا میشود از طالع

دوم سهم الاعدا از منجمان ... هرمس که میشود بروز و بشب از رب بیت الاعداء تا درجه بیت الاعداء

و از آنجا میشود از طالع و ... و سهم ... پس اگر در موضع باشند که مقابل ... بود با صاحب

سهم یا صاحب طالع دلیل بود بر کثرت اعداء مولود و اگر ... بر خلاف این ... **سیم** سهم ... است که میشود

بر خلاف این باشد

بروز و بشمار سهم الغیب تا سهم السعادة و انچه میشود از طالع دهند و این سهم با سهم علی موافق است و دلیلست
بر قوت و سعادت مولود پس اگر این سهم با صاحب طالع بری یا ممازج از برای او بری بنظری از نظرها
دلیلست بر انکه مولود در مدت العمر شفق بری و شفیع بمال و تجارت خویش نگردد و تربیت کند انکه مولود
فصل پنجم درذکر سهمها است که با کواکب سبعه و خانهای و البروج کانه مذکور کردیده و استعمال میشود در
جایها بسیار و این سهمها که ذکر کردیم انها را در اول و بعد از انها داده است اول سهم میلاد
اگر مولود اجتماعی بری بکیر از دقیقه اجتماعی که پیش از ولادت مولود بوده تا قمر و اگر استقبالی بری
از دقیقه استقبال که پیش از ولادت مولود [illegible] بنید از او و سو از طالع و این سهم سیر میکنند بجای که
هیلاج سیر میکنند درجه بدرجه و دوران میکنند در برجهای بری ببرنه پس هر وقت که سهم [illegible] نحسها دلالت
بود بر نکبت و [illegible] بسیاری از علما و قوم [illegible] که یافته اند [illegible] را که در بعضی اوقات [illegible] نکبت [illegible]
و یافته اند از [illegible] هیلاج [illegible] در ان وقت [illegible] بمواضع نحسها و نه از برای این نکبت دلالت
ظاهر بود [illegible] لذا در [illegible] است و [illegible] که علت در این [illegible] و خفا این امر [illegible]
که این سهم سیر [illegible] لذا و هر کاه سیر [illegible] که این نکبت [illegible] شدن این سهم است
در این وقت ببعض مواضع که دلیل بر نکبت است زیرا که از برای این سهم در سیر [illegible] و اد [illegible] از
انها دلالتی است بر [illegible] نزدیک [illegible] از انچه دلالت میکنند بر او سایر هیلاجات دوم سهم از انها که جدا [illegible]
۲ کرفته میشود بروز از سهم السعادة تا مریخ و بشب بر خلاف این و انچه میشود از طالع و
این سهم هر کاه با صاحب طالع بری یا با کوکبی که با او [illegible] در طالع [illegible] بود یا در کدخداه بری دیگر در

سهو کرد و [illegible] بوده

[illegible] حد خویش یا در برجهای رطب بری دلیل کند بر انکه مولود غلیظ الجسم و عظیم الالواح و الاعضاست و اگر
بر خلاف این بری و با نحسها بود و مریخ بود یا اینهمه بر او متوسط باشند نحیف البدن بود سیم سهم فروسیت
و شجاعت است کرفته میشود بروز از زحل تا قمر و بشب بر خلاف این و انچه میشود از طالع و این سهم
موافق است با سهم عقد و بعد [illegible] و سهم السلطان و جهتی که مولود میکند و این سهم هر کاه در تدبیر
مشتری بری یا مریخ در برجهای دواب دلیلست بر انکه صاحب این سهم شجاع بود و فارس بود و [illegible]
بر برجهای دواب [illegible] و بسیار بازی کننده است با شمشیر و نیزه چهارم سهم جرات و شدت است کرفته میشود بروز از [illegible]
تا قمر و بشب بر خلاف این و انچه میشود از طالع و این سهم هر کاه در تدبیر مشتری یا مریخ بود
یا در خانهای نحسها مقبول بری و در برجهای قوی بعد دلیلست بر انکه مولود صاحب جرات
[illegible] و تجربه است در سختیها و بر خویش [illegible] اندازه و بسیار کننده است پنجم سهم مکر و خدعه است
چونکه دلیل بر مکر و خدعه و حیله و ادب و تیزی فهم [illegible] فکر و انچه [illegible] این جنس بود [illegible]
و همانا [illegible] از حالات نفس است و سهم الغیب [illegible] دلالت بر حالات نفس [illegible] لذا این سهم [illegible]
این [illegible] لذا سهم مکر و حیله کرفته میشود بروز از عطارد تا سهم الغیب و بشب بر خلاف این
و انچه میشود از طالع پس اگر این سهم و صاحب او در خانه صاحب طالع باشند دلیلست
بر انکه مولود صاحب مکر و خدعه [illegible] فکر بود و اگر منحوس بری با و سبب اینها [illegible]
و اگر مسعود بود مشفع [illegible] اینها و اگر عطارد با مریخ بعد یا در خانه او و او [illegible] در سهم
دلالت بری دلالت کند بر انکه مولود [illegible] بود که دزد و غلها و قفلها [illegible] تدبیر و حیله [illegible]

ششم سهم موضع حاجت و مطلوبست چون کشف در جمیع حاجتها و تاخیر انها از این و نحسست و عطاردِ شرکت در حاجتها دارد پس هرگاه درجهان نیکوحال باشند و نحس نکنند حاجت سعد دلیلست بر قضا حاجتها و هرگاه بعجز و فاسد بوند در حاجتها دلیلست بر فساد حاجت و بطلان او پس بهای علت حساب کرده اند این سهم را از این هر سه دلیل و گفته اند سهم موضع حاجت گرفته میشود بروز و شب از زحل تا مریخ و انداخته میشود از طالع پس بهرجا که رسد انجاست موضع این سهم پس اگر سالم از نحسی باشد خاصه از مریخ بروز و از زحل بشب دلیلست بر قضا حوایج و اگر فاسد بود دلیلست بر تمام نشدن حاجتها و روا نشدن انها و این سهم یکی ازبر ده میشود در حاجتهای سهمیه انچنانکه در دلالت کنند انکه بر جنس حاجت چیست پس هرگاه معلوم شود جنس حاجت چه چیزست مال است او یا تزویج یا سلطان یا غیر این نظر میشود در ان حاجت از موضع این سهم و استقامت حسته میشود باین سهم با دلیل **هفتم** سهم ضرورة و تاخیر حاجتهاست گرفته میشود بروز و بشب از سهم حبیب و الفت تا سعادت و انداخته میشود از طالع و بکار برده میشوند هرگاه سهم بعد از ان نظر میشود پس اگر این سهم با یکی از نحسها بخ خاصه با زحل یا بعقد این سهم یا صاحب او با صاحب طالع دلیل کند بر انکه مولود سنگینی و کسل بیابد و در کارهای خود حرکت نکند مگر انکه سخت شود حاجت او و یا غرض او در اضطرار بوساند پس باشد که قناعت اختیار کند بدون رضا بسبب ضرورة و موضع حاجت و خوف موت و اگر صاحب این سهم نحس باشد دلیلهای ما دلیلست بر انکه او سعادت در تحقیق ول منتها رسد

نهم

نهم سهم الجزوات گرفته میشود بروز از مریخ تا شمس و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع پس هرجا که رسد انجاست موضع این سهم پس هرگاه واقع شود این سهم در بعض اوتاد یا در مایل الاوتاد با مراعیهای خویش و صاحب طالع دلیلست بر انکه صاحب و صاحب طالع دلیل نعمت گردد و مال ثابت چنین بود و اگر برخلاف این باشد برخلاف این باشد **دهم** سهم عمل حق گرفته میشود بروز از عطارد تا مریخ و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهمی است با سهم الملک پس اگر این سهم مقبول و منحوس بود دلیلست بر استعداد او برای حق و رسیدن کرده بسبب حق و راه دادن و با مراعیهای خود یا در برجی منقلب بود دلیلست بر انکه عارف بحق بود و دلیل بر داین ان سهمهای مشهوره که پیشینیان ذکر کرده اند و این سهمها بکار برده میشوند در بسیار در مواضع بسیار از کتابهای سهم عالم و ابتدای کارها و مسئلها در سهمهای موضع که حاجت بان حاصل میشود ~~ودر~~ ... انکه چیزهای بسیار از این دلالت خانهای طالع که انه و مسائل و ابتداهای کارها و تحویلهای انها ذکر کردیم اینجا زیرا که انشاالله تعالی در جزاست در کتابها که حیای دیگر والله اعلم ما در این کتاب بذکر کردیم از دلایل سهام بعنوان اجمال بود بدون ملاحظه تفصیل زیرا که مواضع این سهام از برجها که این سهام در انها واقع میشود و از مقارنه کواکب با انها و نظر کواکب بانها تغییر میدهد بسیاری از دلیلهای انها که بر خیر و شر دلالت دارند و ما بر دن ذکر کنیم دلیلهای انها مفصلا در مواضع شان از هر موضع در هر کتابی بقدر حاجت

فصل ششم در ذکر سهام بالتمام ذکر شده بعنوان اربعه و طالع اثنا عشر بود و هفت سهمند **مخصوص بقمر** سهم السعادة است و ان گرفته میشود بروز از شمس تا قمر و بشب از قمر تا شمس و افزوده میشود بر او انچه طلوع کرده است از طالع و انداخته میشود از اول برج طالع پس بهرجا که رسد [illegible] سهم السعادة انجاست پس هرگاه مع ان در یکدقیقه باشند سهم السعاده در درجه طالع بود

بعضی که ذکر کردیم ما در فصول گذشته از این سهام کواکب سعد و نحس ... کانه و غیر انها را از انها که استعمال بوالید در مواضع بسیاری از مسائل میشود و ذکر کردیم انچه که سو

تیسیر ... بقدر حاجت

و مخصوص بشمس سهم الغیب است و آن آنکه بگیرند بروز از قمر تا شمس و بشب برخلاف و افکنند میلود براو درجۀ طالع
و از جمله میلود از طالع و مخصوص بزهره سهم محبت و الفت است و آنکه بگیرند بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب
بشب برخلاف این و افکنند میلود براو درجۀ طالع و از جمله میلود از طالع و مخصوص بمریخ سهم جرأت و دلیریست
است آنکه بگیرند بروز از مریخ تا سهم السعادة و بشب برخلاف آن و از جمله میلود از طالع و مخصوص
بمشتری سهم ظفر و نصرتست آنکه بگیرند بروز از سهم الغیب تا مشتری و بشب برخلاف و از جمله
میلود از طالع و مخصوص بزحل سهم وثاق و حبس است و آنکه آیا نجات از آن خواهد یافت یا نه آنکه بگیرند بروز
از درجۀ زحل تا سهم السعادة و بشب برخلاف و مخصوص بعطارد سهم فقر و قلت حیلت است آنکه بگیرند
بروز از درجۀ زحل تا سهم الغیب تا سهم السعادة و بشب برخلاف این و از جمله میلود از طالع سهم [illegible]
خانهای دوازده گانه و عدد آنها هشتاد است و مخصوص بطالع سه سهم است اول سهم الحیوة آنکه بگیرند بروز
از مشتری تا زحل و بشب برخلاف آن و از جمله میلود از طالع و مخصوص بیت المال سه سهم است اول
سهم المال آنکه بگیرند بروز و بشب ~~از زحل تا عطارد و از جمله میلود از طالع~~ از رب بیت المال
تا درجۀ بیت المال و از جمله میلود از طالع ۲ سهم القرض است و آن آنکه بگیرند بروز و بشب از زحل تا عطارد
و از جمله میلود از طالع ۳ سهم اللقطة است آنکه بگیرند بروز از عطارد تا زهره و بشب برخلاف این
و مخصوص بیت الاخوة سه سهم است ۱ سهم الاخوة است آنکه بگیرند بروز و بشب از زحل تا مشتری
و از جمله میلود از طالع ۲ سهم است که بآن عدد اخوة دانسته میلود آنکه بگیرند بروز و بشب از عطارد
تا زحل و از جمله میلود از طالع سهم بیت الاخوة است آنکه بگیرند بروز از شمس تا وسط السماء و بشب

سهم السعادة تا سهم الغیب و بشب ... و از جمله میلود از طالع ... این موافق است ... سهم نطق و عقل ... از عطارد تا ... و از جمله میلود

برخلاف این و از جمله میلود از طالع و مخصوص بیت آبا هشت سهم است ۱ سهم الاباء است آنکه بگیرند بروز از شمس
تا زحل و بشب برخلاف ۲ سهم موت اب است آنکه بگیرند بروز از زحل تا مشتری و بشب برخلاف این ۳ سهم [illegible]
آنکه بگیرند بروز از صاحب بیت شمس تا زحل و بشب برخلاف و از جمله میلود از طالع و الفت میلود بر [illegible]
چه در تحت الشعاع و غیره بود با نجم ۴ سهم الجنم است و آن سهم اصل و حسب است آنکه بگیرند بروز از زحل تا مریخ
و بشب برخلاف این و از جمله میلود از طالع ۵ سهم العقار است که [redacted] بعض احکام کتابست آنکه بگیرند
بروز از عطارد تا مشتری و بشب برخلاف این و از جمله میلود از طالع ۶ سهم علاقة [illegible]
آنکه بگیرند بروز و بشب از زهره تا زحل و از جمله میلود از طالع ۷ سهم عواقب امورست آنکه بگیرند
بروز و بشب از زحل تا خداوند خانه اجتماع اگر مولود اجتماعی بود و تا خداوند خانه استقبال اگر
~~استقبالی~~ استقبالی بود و از جمله میلود از طالع و مخصوص بیت الولد پنج سهم است ۱ سهم الولد
[illegible] آنکه بگیرند بروز از مشتری تا زحل و از جمله میلود از طالع و این سهم
الحیوة موافق است ۲ سهم که دلیلست بر وقتیکه مولود در آن وقت صاحب ولد شود و بر عدد آنها که
ذکور خواهند بود یا اناث آنکه بگیرند بروز و بشب از مریخ تا مشتری و از جمله میلود از طالع ۳ سهم ولد ذکور است
آنکه بگیرند بروز و بشب از قمر تا مشتری و افکنند میلود براو درجۀ طالع و از جمله میلود از طالع ۴ سهم ولد
اناث است آنکه بگیرند بروز و بشب از قمر تا زهره و بشب برخلاف و از جمله میلود از طالع ۵ سهم است که دانسته
میلود از او آنکه مولود یا جنین یا مسئول عنه مذکر است یا مؤنث آنکه بگیرند بروز از رب بیت القمر تا
قمر و بشب برخلاف و از جمله میلود از طالع و مخصوص بیت الامراض و العیوب چهار سهم است ۱ سهم المرض

و عیوب [illegible] است مستخرج هرمس گرفته میشود بروز از زحل تا مریخ و بشب بر خلاف و انداخته میشود از طالع ۲
سهم امراض است مستخرج بعضی از اهل فرس گرفته میشود بروز و بشب از عطارد تا مریخ و انداخته میشود از طالع
۳ سهم عبید است گرفته میشود بروز و بشب از عطارد تا قمر و انداخته میشود از طالع ۴ سهم اسارت [illegible]
گرفته میشود از صاحب بیت شمس تا شمس و بشب از صاحب بیت قمر تا قمر و انداخته میشود از طالع و مخصوص
شانزده سهم است ۱ سهم تزویج رجال است مستخرج هرمس گرفته میشود بروز و بشب از زحل تا زهره و
انداخته میشود از طالع ۲ سهم تزویج رجال است مستخرج والیس گرفته میشود بروز و بشب از شمس تا زهره و
انداخته میشود از طالع ۳ سهم مکر و خداع است مر رجال [illegible] ۴ سهم تزویج الرجال والیس است ۵
سهم جماع رجال با زنان را مثل تزویج الرجال والیس است ۶ سهم تزویج النساء مستخرج هرمس است گرفته میشود
[illegible] از زهره تا زحل و افزوده میشود بر او درجهای طالع و انداخته میشود از طالع و موافق است با سهم [illegible]
۷ سهم تزویج نساء که مستخرج والیس است گرفته میشود بروز و بشب از زهره تا زحل و افزوده میشود بر او درجهای
طالع و انداخته میشود از طالع ۸ سهم مکر و خداع زنان مر مردان [illegible] سهم تزویج نساء والیس است ۹
سهم جماع زنان است مردان [illegible] سهم تزویج نساء والیس است ۱۰ سهم فجور زنان و زنا [illegible]
[illegible] تزویج [illegible] والیس است ۱۱ سهم عفاف زنان است گرفته میشود بروز و بشب از قمر تا زهره
و انداخته میشود از طالع پس بهر جا که منتهی شد آنجا است موضع این سهم ۱۲ سهم تزویج رجال و نساء است
مستخرج والیس و هرمس گرفته میشود بروز و بشب از زهره تا درجه وتد قوس و انداخته میشود از طالع ۱۳
سهم وقت تزویج مستخرج هرمس گرفته میشود بروز و بشب از شمس تا قمر و افزوده میشود بر او درجهای طالع

۱۴ سهم چاره کردن از پدر [illegible] است گرفته میشود بروز و بشب از شمس تا قمر و انداخته میشود از زهره
۱۵ سهم [illegible] آن گرفته میشود بروز و بشب از زحل تا زهره و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم
تزویج از باب هرمس ۱ سهم خصومتها و [illegible] گرفته میشود بروز از مریخ تا مشتری و بشب بر خلاف
و انداخته میشود از طالع ۲ و مخصوص بیت الموت پنج سهم است ۱ سهم الموت گرفته میشود بروز و بشب
از درجه قمر تا درجه هشتم [illegible] سوا و افزوده میشود بر او آنچه زحل سیر کرده است در برج خویش
و انداخته میشود از اول برج زحل ۲ سهم کوکب قتال است گرفته میشود بروز از رب طالع تا درجه
قمر و بشب بر خلاف این و انداخته میشود از طالع ۳ سهم سالی که ترسیده میشود بر مولود قحط [illegible]
گرفته میشود و بشب بروز از خداوند خانه [illegible] که [illegible] مولود [illegible] است و انداخته میشود از طالع [illegible]
است با سهم العاقبة ۴ سهم موضع [illegible] موضع مرض آن گرفته میشود بروز از زحل تا مریخ و بشب بر خلاف
این و افزوده میشود بر او آنچه سیر کرده است عطارد در برج خویش و انداخته میشود از اول برج عطارد
و این سهم موافق است با سهم الحیوة ۵ سهم [illegible] است گرفته میشود بروز از زحل تا عطارد و بشب
بر خلاف و انداخته میشود از طالع و مخصوص خانه سفر هفت سهم است ۱ سهم سفر است گرفته میشود
بروز و بشب از صاحب نهم تا درجه نهم و انداخته میشود از طالع ۲ سهم سفر در آب است گرفته میشود
بروز از زحل تا پانزده درجه سرطان و بشب بر خلاف و انداخته میشود از طالع و هرگاه زحل [illegible]
درجه سرطان باشد پس [illegible] که زحل [illegible] است در درجه طالع [illegible] بر سفر در آب [illegible]
۳ سهم [illegible] است گرفته میشود بروز از قمر تا عطارد و بشب بر خلاف و انداخته میشود از طالع ۴ سهم [illegible] اندیشی است

گرفته میشود بروز از زحل تا مشتری و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع ۵ سهم علم و حلم است که گرفته میشود بروز از زحل
تا مشتری و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم مریخ و عطارد ۶ سهم احادیث
و معرفت اخبار مردم و فراغت ایشان گرفته میشود بروز از شمس تا مشتری و بشب برخلاف این و انداخته
میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم الاباء هرگاه زحل در تحت الشعاع بود ۷ سهم حق که حق است
یا باطل گرفته میشود بروز و بشب از عطارد تا قمر و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم الغیب و مخصوص
السلطان و الملوک سهم است ۱ سهم شرف مولود و کسیکه شک باشد در اینکه از پدر روشن است یا نه
گرفته میشود بروز از شمس تا درجه شرفش و بشب از قمر تا درجه شرفش و انداخته میشود از
درجه طالع و انداخته میشود از طالع ۲ سهم وزارة و تدبیر سلطانی است گرفته میشود بروز از عطارد تا مریخ
و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع ۳ سهم غلبه و نصرت سلطان است گرفته میشود بروز از شمس
تا زحل و بشب برخلاف این و اگر زحل در تحت الشعاع باشد گرفته میشود بروز از شمس تا مشتری و بشب
خلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم الاباء هرگاه زحل در تحت الشعاع بود ۴
سهم کسیکه از کار رفته باشد [illegible] گرفته میشود بروز از زحل تا سهم السعادة و بشب برخلاف این
و این سهم موافق است با سهم زحل ۵ سهم سیادة و معروفی در میان مردم و صاحب جاه است که گرفته میشود
بروز و بشب از عطارد تا شمس و انداخته میشود از طالع ۷ سهم هندسه و [illegible] گرفته میشود بروز از مریخ
تا زحل و انداخته میشود از طالع [illegible] ۸ سهم سلطان با دولت است در هر عملی که مولود کند او مشهور شود
میشود بروز و بشب از نصرت تا قمر و انداخته میشود از طالع ۹ سهم عمل کردن بید است گرفته میشود بروز از

۱ سهم الملک و السلطان است گرفته میشود بروز از مریخ تا قمر و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع صح

از عطارد تا زهره و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع ۱۰ سهم تجارتها و بیع و شری بطریق [illegible]
گرفته میشود بروز از سهم الغیب تا سهم السعادة و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع ۱۱ سهم عمل بایدی
که چاره از کردن او گرفته میشود بروز از شمس تا مشتری و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع
و این سهم موافق است با سهم الاباء هرگاه زحل تحت الشعاع باشد ۱۲ سهم الام است گرفته میشود بروز از زهره
تا قمر و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و مخصوص است بمنجم یازده سهم است ۱ سهم سرور است
گرفته میشود بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق
است با سهم الثبات و البقا و با سهم الزهره ۲ سهم کسیکه محبوب است در نزد مردم یا نه گرفته میشود
بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است
با سهم الزهره ۳ سهم آنکه معروف بود در میان مردم گرامی باشد در نزد ایشان آنچه کند بجای خویشتن
گرفته میشود بروز از سهم السعادة تا شمس و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع ۴ سهم النجاح گرفته میشود
بروز از سهم السعادة تا مشتری و بشب خلاف این و انداخته میشود از طالع ۵ سهم شهوات و حرص بر دنیا
گرفته میشود بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق
است با سهم زهره ۷ سهم اصدقا است گرفته میشود بروز و بشب از عطارد تا قمر و افزوده میشود بر او
درجه طالع و انداخته میشود از طالع ۶ سهم اضطرار است گرفته میشود بروز و بشب از سهم الغیب تا عطارد
و انداخته میشود از طالع ۸ سهم غضب و خرد و منزل است گرفته میشود بروز و بشب از قمر تا عطارد
و انداخته میشود از طالع و این سهم موافق است با سهم الاصدقا ۹ سهم حرمت نفس است گرفته میشود بروز

اصدقا

۶ سهم الرجاء است گرفته میشود بروز از زحل تا زهره و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع صح

از عطارد تا شمس و بشب برخلاف این و انداخته میشود از طالع ۱ سهم ممدوح و محمود است و آن گرفته میشود بروز از مشتری
تا زهره و بشب بخلاف این و انداخته میشود از طالع و مخصوص بیت الاعداست و شهرت ۱ سهم اعدا مستخرج بطریق [illegible]
گرفته میشود بروز و شب از زحل تا مریخ و انداخته میشود از طالع ۲ سهم الاعداء المستخرجه هرمس گرفته میشود بروز
و شب از بیت الاعداء تا رب او و انداخته میشود از طالع ۳ سهم شقا بروز و شب از جزء میشود از سهم الغیب
سهم السعادة و انداخته میشود از طالع و این موافق است با سهم عطارد سهمی که ذکر شد دلالت بر کارهای
جنگی [illegible] ۱ سهم الهیلاجی است اگر مولود اجتماعی باشد بگیر از دقیقه اجتماع تا درجه
قمر و اگر استقبالیه باشد بگیر از درجه استقبال تا قمر و بیفزا از طالع ۲ سهم الهیلاجیه که بدنش منهوک بود
گرفته میشود بروز از سهم السعادة تا مریخ و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع ۳ سهم فروسیه و شجاعت
است گرفته میشود بروز از زحل تا قمر و بشب برخلاف و انداخته میشود از طالع و این موافق است با سهم
العقل و سهم السلطان ۴ سهم جرأة و شدت و قتال است گرفته میشود بروز از زحل [illegible] طالع تا قمر
و بشب بخلاف این و انداخته میشود از طالع ۵ سهم مکر و خداع و حیل گرفته میشود بروز
از عطارد تا سهم الغیب و بشب برعکس این و انداخته میشود از طالع ۶ سهم شدة حاجت و تعب گرفته میشود
بروز و شب از زحل تا مریخ و انداخته میشود از طالع ۷ سهم ضرورة و تاخیر حاجتهاست گرفته
میشود بروز و شب از مریخ تا درجه بیت الاخوة و انداخته میشود از طالع ۸ سهم ضرورة
و تاخیر حوایج مستخرجه بعضی از اهل فرس است گرفته میشود بروز و شب از سهم [illegible]
تا عطارد و انداخته میشود از طالع ۹ سهم حسن حزم است گرفته میشود بروز از مریخ تا شمس و بشب بخلاف این

این و انداخته میشود از طالع ۱۰ سهم عدالت گرفته میشود بروز از عطارد تا مریخ و بشب برخلاف [illegible]
سهمها شود [illegible] است موضع [illegible] سهم موافق است با سهم المنطق **فصل هشتم در اتفاق سهمهاست در موضع واحد**
بدانکه بسیار است که اتفاق می افتد چند سهم در یک موضع و در یک درجه و این از دو جهت میشود جهت اول
آن است که دو سهم یا سه سهم بحسب معنی مختلف باشند و در استخراج متفق و در یک دقیقه اتفاق افتاده
باشند و جهت دوم آن است که مختلف باشد استخراج سهام لیکن با اختلاف استخراج ایشان واقع شود
چند عدد از ایشان اجتماع در یک دقیقه پس نیک تفحص کن این را زیرا که ایشان با وجود اتفاق در موضع
احکام مختلف پیدا شود اما جهت اول که متفق باشند در استخراج و واقع شوند در یک دقیقه مثل آن
شد سهم الزهره است زیرا که استخراج او مثل استخراج سهم سعادت طالع است و هر دو واقع میشوند
در یک دقیقه پس اگر زهره با این سهم باشد در معنی سهم سعادت طالع دلیل باشد بر تمام اعضا و سلامت جسد
در وقت ولادت و اینکه مولود شبیه بزنان است و بر سعادت مولود و در معنی بودن زهره با سهم [illegible]
دلیل است بر رغبت مولود در جماع و مودت و طلب خواهشهای نفس و [illegible] و آن الذات
که نفس مسرور گردد از او و مانند سهم الغیب زیرا که او گرفته میشود بروز و شب از عطارد تا قمر و انداخته
میشود از طالع و همچنین است استخراج سهم اثبات صدق خبر [illegible] و سهم مذکور در
یک دقیقه واقع میشوند و هرگاه زحل زایل و راجع بود و با این سهم باشد در معنی سهم الغیب دلیلی است
بر اتفاق عیب و ظفر یافتن بر [illegible] و در معنی صدق خبر و کذب او دلیل است بر کذب خبر
و مانند سهم الولد که گرفته میشود بروز از مشتری تا زحل و آن موافق است با سهم الحیوة پس اگر زحل

وجاین و خوف نقصانها

با انسهم بود در معنی سهم الولد دلیلست بر مرض ایشان و در معنی سهم الابوة دلیلست از برای

صاحب مولود بر اضطراب بدن او و غلبه فکرهای باطل بر او و بیشتر اختلاف حکم زحل با انسهم در منتهی

بودن ردائت دلالتش در سهم ... از صاحب مولود آنست که انسهم دلالتش بر ولد بیشتر است

و مانند این است سهم فروسیه و شجاعت زیرا که او را مولود بروز از زحل با قمر و در باب بر خلاف این و

ام اخذ میشود از طالع و سهم بعد الغور نیز حقیقی استخراج میشود لیکن جنس نظر کردن در او نیز ما مختلف

زیرا که زحل هرگاه با انسهم بود پس در معنای سهم الفروسیه دلیلست بر بلادت صاحب سهم در امر

فرس و دواب یا آنکه بیشتر سه از آنها و در معنای سهم العقل و بعد الغور دلیلست بر آنکه صاحب او

کم اندیش و دقیق فکر باشد پس ملاحظه کن مثل این سهمها زیرا که اینها هر چند متفقند در

استخراج و در موضع که واقع میشوند در آن لیکن حکم بر هر یکی از اینها مخالف است حکم بر دیگر

بعلت اختلاف اجناس اینها و اما جهت دوم که سهام مختلف بودند در استخراج و واقع میشوند در

ایشان در یک درجه و یک دقیقه پس عمل کن در آن اینچنانکه عمل میکردی در اتفاق سهام در درجه

و دقیقه واحده **فصل هشتم در معرفت دلیلهای کل سهمها** بتحقیق که ذکر کردیم ما در فصلهایی که

پیش از این گذشت علت استخراج سهام را و کیفیت استخراج اینها را و عدد اینها را و اداء

کرده اند پیشینیان در دلیلهای مفرده اینها و ترک کردیم نظر کردن در آنچه دلالت میکند صاحب بیت سهم

و صاحب شرف و حد و مثلثه و وجه او و کواکبی که با و مقرون گردند و کواکبی نوری ناظر شوند

و حال ایشان او از فلک زیرا که از برای هر یکی از اینها دلالتهای خاصه است که نزدیک ذکر کنیم

درهر

در هر موضعی که احتیاج بیان آن باشد و ذکر اینها در امواضع دیگر کتاب ما دیگرها و اما الحال پس نزدیک ذکر میکنیم دلیلهای

کلیه سهام را پس اگر اراده معرفت این داشته باشی نگاه کن سوی سهم که در کدام برج واقع شده بعد از آن نظر کن

سهم که بسیار است که او را یک دلیل بود یا که دو دلیل و بیش کرده دلیل و از برای یک سهم

بیشتر از سه دلیل نباشد اما آن سهم که یک دلیل داشته باشد مثل سهم السفر هرگاه واقع شود در بیت

السفر زیرا که او را یک دلیل بود و آن صاحب بیت السفر است و مثل سهم المال هرگاه واقع شود در بیت المال

زیرا که او را یک دلیل باشد و آن صاحب بیت المال است و هر کدام از سهام که چنین باشند صاحب یک دلیل

بوند و اما سهمیکه از برای او دو دلیل باشد پس او مثل سهم السفر است هرگاه واقع شود در غیر بیت

المال پس او را دو دلیل باشد یکی صاحب بیت المال و دوم صاحب آن بیتی که سهم در آن

و چرا او را دو دلیل بود بعلت آنکه میگیرند از کوکب تا خانه او پس اگر واقع شود در خانه کوکب انکوکب

به تنهایی دلیل بود و اگر واقع نشود در خانه کوکب او را دو دلیل بود یکی آن کوکبی که ابتدا از او شده

با استخراج سهم و دوم کوکبی که سهم در خانه آن واقع شده است و از غیر این موجب باشد که کوکب واحد

نیز دو دلیل باشد و این مثل سهم السعادة است یا سهم الغیب یا غیر اینها از سهام زیرا که میگیرند

یا از آن کوکب تا دیگری و اولا اینها دلیل سهم آن کوکبیست که سهم در خانه او واقع شود پس

اگر سهم واقع شود در غیر خانه آن دو کوکب از برای سهم سه دلیل حاصل شود دو تا از آن کوکب باشند که

ابتدا از یکی شده و منتهی بدیگری و سیم آن کوکبیست که سهم در خانه او واقع شده است بدانکه سهم

او را یک دلیل بود در وقتی قوی میگردد که دلیلش با او ناظر باشد و سهمیکه او را دو دلیل بود

وقتی قوت مرتبه که هرده دلیل با و ناظر شوند و اقوی و دلیل صاحب بیت سهم است و سهمی که
او را سه دلیل بود وقتی قوی میگردد که هر سه دلیل با و ناظر باشند و هرگاه هر سه دلیل با و ناظر
شدند السهم تام القوة باشد و ان دلیلها همه در دلالت مساوی باشند پس اگر بعضی دلیلها
ناظر سهم باشند و بعضی نباشند السهم ناقص القوة ذکر دلالت وهرگاه بعض از ادله راجع
باشند یا در هبوط بوند دلیل بود بر ضعف دلالت سهم و هرگاه هیچیک از دلیلهای سهام ناظر سهم
السهم ضعیف بود و دلالتش ظاهر نشود و هر چه از دلالتش ظاهر گردد و خیانت و چیزهای تلف نیست بود و بر کجا
دلیل بود با تمام نرسد و هرگاه دلیلهای سهام ناظر با بیان باشند بنظر مودت به بینند صاحب
سهم انچه سوات دالو بسبب انچیزی که سهم بر او دلیل است و اگر ناظر باشد باو بنظر عداوت حاصل
شود و وسعت مکروه از جنس ان چیز و هرگاه ناظر سهم کوکبی که دلالتش از جنس دلالت سهم باشد
بحسب طبیعت بود انکه با سهم ادله او ناظر باشند دلیل بود بر وجود بعضی از مدلول سهم و
بود یا از غیر انو حرب بود که منظور بود مثلا انکه از برای کوکبی را سهم شهادت بود و مثال این
چنان است که هرگاه اراده داشته باشی معرفت مال را و استدلال کنی بسهم المال و بیابد دلیلهای
سهام که ناظر باو نباشند و مشتری که او سعد دلالت بر مال است بحسب طبیعت ناظر بود
بسهم المال و هرگاه اراده داشته باشی معرفت ترویج را و استدلال کنی بسهم التزویج و بیابی
دلیلها سهمها که ناظر باو نباشند و زهره که او را دلالت است بر ترویج بحسب طبیعت ناظر
با سهم بود یا انکه اراده داشته باشی معرفت عبید را و استدلال بسهم عبید و بیابد دلیلهای

سهام که ناظر باو نباشند و ناظر بود با سهم عطارد که او را دلالت بر عبید حاصل است بحسب طبیعت پس
هرگاه چنین باشد که ذکر شد پس اگر ناظر سعد باشد بطبیعت خویش و بقبول باشد و در وتد بود پس ان دلیل بود
بر وجود انچیز و قلیل بود یا چیزی بود غیر انچیزی که اراده داشته اند و سعد و بعوثه کسی حاصل شود
و اگر انکوکبی که ناظر سهم است در خانه باشد از برای انکوکب که ران خانه مزاعمت بود حاصل شود
مقصود از همان جهتی که امید داشته یا بعوثه بعضی از معارف او حاصل شود او سعد و اگر در
غیب بود از جهتی حاصل شود که از ان ناامید گشته یا بعوثه انسانی حاصل شود که نشناسد و
و اینها همه وقتی است که انکوکب که ناظر بسوی سهم است دلیل بر صلاح و تمام انچیز بود و اگر
انکوکب ناظر سهم نحس بود و قبول نکند سهم سعد یا زائل بود یا ساقط بود دلیل بود بر هرکات
و اخبار رکیکه با تمام نه پیوندد هیچ چیز از انها از انچیزها که سهم دلالت داند بر انها از ان
نگر بسوی سهم پس اگر در وتد باشد یا در مایل الوتد و مستقیم السیر بود دلیل بود بر فساد
بود از انکه نطفه اتمام او بود و اگر این نحس جبر بود و راجع بود دلیل بود بر انکه این فساد
بسبب بلاد فرنج بود و اگر مریخ بود بسبب خصومت بود و اگر عطارد منحوس بود دلیل
باشد و ان فساد بسبب تجارت بود و کتب بود و اگر قمر دلیل بود بر صلاح یا بر فساد دیگر
پس اگر زائد بود سبب دلیل بود بر انکه این صلاح یا فساد بسبب اخبار روز زیادتی در ان شی
حاصل شده و اگر ناقص بود بسبب نقصان و اگر زهره بود بسبب زنان و اگر شمس باشد بسبب سلطنت
مملکت و ملوک و اکابر و اگر مشتری بود بسبب دین و قضاة و عباد و قومیکه

اثر نشوند و اگر ذنب مقارن سهم شود سبب [illegible] رتبه [illegible] و اگر راس مقارن سهم گردد

بسبب رؤسا [illegible] **فصل در معرفت بعضی از دلائل سهام و از بعضی دیگر** بدانکه هر چیزی که استخراج از آن کنند پنج

دلیل میشود دلیل اول مخصوص کوکبی است که ابتدا بآن میشود و دلیل دوم مخصوص کوکبی است که شهادت میشود

و دلیل سیم مخصوص موضعی که انتها از او میشود و چهارم مخصوص مکان سهم است پس سه تا از

این دلیلها معلوم باشد بحسب مکان و یکی مجهول باشد ممکن است که دانسته شود موضع دلیل مجهول

از معلوم پس اگر موضع دو دلیل معلوم باشد و خواسته باشی که بشناسی درجه طالع بگیر از دلیل اول

تا دلیل دوم بدرجات [illegible] مستویه پس هر قدر که جمع شد بینداز از درجه که سهم در آن است

از آخر برج رو باول برج بهر جا که حساب بآنجا رسد درجه طالع آن باشد و اگر درجه دلیل دوم

مجهول باشد بگیر از درجه دلیل سیم [illegible] بعد از آن بینداز او را از درجه دلیل اول

باستقامت از اول برج رو با خر و از برای هر برجی سی درجه پس بهر جا که [illegible] آنجا است درجه

دلیل دوم **مثال این** چنان است که شمس [illegible] در هفده درجه حمل بود و آن دلیل اول است و قمر در هشتم

درجه اسد باشد و این دلیل دوم است و طالع پانزده درجه جوزا باشد و این دلیل سیم باشد و سهم السعاده در [illegible]

درجه میزان باشد و این دلیل چهارم بوده برآنیم سه دلیل [illegible] طالع برا مجهول بوده بخواهیم که او [illegible]

بگیریم از شمس تا قمر بدرجات سوا پس آن چهار برج و سه درجه باشد و می اندازیم از درجه سهم

بسوی خلف او میرسد بپانزدهم درجه جوزا پس میدانیم که جوزا همین عدد طالع است و هرگاه

مجهول درجه شمس باشد بگیریم از درجه دلیل دویم تا سهم و آن پنجاه و هشت درجه است بعد از آن [illegible]

او سو

تا درجه دلیل چهارم [illegible] بر [illegible] هر جا که سیر کرده است دلیل اول در برج خویش [illegible]

او را از موضع طالع و آن دلیل سیم از آخر برج رو باول برج پس حساب بهفده هم درجه حمل میشود

و از آن میدانیم که شمس در حمل است بهمین درجه و اگر درجه قمر مجهول باشد بیگریم از طالع

تا موضع سهم و آن چهار برج و سه درجه است و زیاد میکنیم بر او آنچه

شمس در برج خویش سیر کرده است و می اندازیم او سو

از اول برج شمس باستقامت پس میرسد

حساب بهشتم درجه اسد

و از آن میدانیم که

قمر آنجا است

تمت

[illegible]

شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از مرگ بپایان رسید

مترجم این کتاب با صواب [illegible] ملک رقاب [illegible] مملکت

خراسان السلطان العادل محمد ولی میرزا [illegible] زاویه [illegible] علی محمد

ابن محمد صالح نیشابوری ختم تاریخ نوزدهم

شهر رمضان المبارک

۱۲۳۱

[illegible]



